کتاب آمریکا ۱۰

ویژه بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از جنگ سرد

- درآمدی بر استراتژی‌های امنیت ملی ایالات متحده
- بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دولت بوش پدر
- بررسی اسناد «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» در دولت بیل کلینتون
- بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دولت بوش پسر
- بررسی سند استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دوره اوباما
- بررسی اسناد «برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا»
- بررسی اسناد «استراتژی دفاع ملی» ایالات متحده آمریکا
- بررسی اسناد «استراتژی ملی نیروهای مسلح» ایالات متحده آمریکا
- بررسی اسناد استراتژی امنیتی آمریکا
- بررسی اسناد اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا



موسسه فرهنگی مطالعات
وتحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران

کتاب آمریکا (۱۰)

(ویژه بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از جنگ سرد)

مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات
بین‌المللی ابرار معاصر تهران

۱۳۹۰

سرشناسه	: کاردان، عباس، ۱۳۵۶-
عنوان و پدیدآور	: کتاب آمریکا (۱۰) ویژه بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از جنگ سرد/ گردآوری و تدوین عباس کاردان؛ نظارت و تدوین مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، معاونت پژوهشی.
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۴۶۵ص.: جدول.
فروست	: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۳۳۲.
شابک	: ۷۳۰۰۰ ریال: ۶-۱۵۲-۵۲۶-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: امنیت ملی — ایالات متحده
موضوع	: ایالات متحده – سیاست و حکومت – ۱۹۹۰ م. -
شناسه افزوده	: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ۲ک۲ک/UA۲۳
رده‌بندی دیویی	: ۳۵۵/۰۳۳۰۷۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۳۲۰۱۰۱



انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تهران: صندوق پستی ۳۸۴۹ ـ ۱۵۸۷۵، تلفن: ۷ ـ ۸۸۵۰۳۲۶۶ نمابر: ۸۸۵۰۳۲۶۴

نشانی اینترنت:www.did.ir پست الکترونیک: info@did.ir

کتاب آمریکا (۱۰): ویژه بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از جنگ سرد

نظارت و اجرا: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران - معاونت پژوهشی

گردآوری و تدوین: عباس کاردان

صفحه‌آرا: منصوره سعادت

نمونه‌خوان: سمانه ضرابی‌نژاد

چاپ نخست: اردیبهشت ماه ۱۳۹۰

چاپ و صحافی: باقری

شابک: ۶-۱۵۲-۵۲۶-۹۶۴-۹۷۸

کدبازیابی در کتابخانه دیجیتالی دید: 5621BDD

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۳۰۰ تومان

پیشگفتار

استراتژی امنیت ملی، نوعی ظرفیت تصمیم‌گیری را در اختیار هر کشوری قرار می‌دهد تا با توجه به الگو قرار دادن آن، رئوس کلی سیاست‌گذاری، تمرکز بر منابع و اهداف کشور را به آن سمت سوق داده و موجب بالفعل شدن قدرت تفکر و اندیشه به قدرت مادی گردد.

در این رابطه، شاید بررسی استراتژی امنیت ملی ایالات متحده به‌عنوان ابرقدرتی که در پی استیلای برتری و نفوذ خود در جهان است، از مهم‌ترین رویکردها در مباحث استراتژیک باشد. با توجه به همین امر و اینکه کشور ما نیز تنها کشوری است که به‌طور جدی هژمونی آمریکا را به چالش کشیده است، لزوم شناخت جهت‌گیری‌های استراتژیک آن در سطح کلان ضروری به‌نظر می‌رسد؛ امری که می‌تواند درک بهتری از تعقیب منافع ملی کشورمان را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تأمین نماید.

به هر حال، اگر بخواهیم به‌طور خلاصه سخن از استراتژی امنیت ملی ایالات متحده به میان آوریم، باید بگوییم که این نوع استراتژی علی‌رغم ثابت بودن در اهداف (توانمندی اقتصادی، امنیت فیزیکی و اشاعه ارزش‌های آمریکایی)، با شدت‌های مختلف همواره میان دو رویکرد

انزواگرایی و بین‌الملل‌گرایی در نوسان بوده و هر رئیس‌جمهوری تمایل بیشتری را در یکی از این جهات از خود نشان داده است. این تقسیم‌بندی راه مفیدی برای نگاه به راهبردها و سیاست‌های آمریکا در اختیار پژوهشگران می‌گذارد.

جدای از بحث نظری، ذیل عنوان کلی «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده»، اسناد گوناگون و متفاوتی جای می‌گیرند که هریک زوایای مختلفی (نظامی، دفاعی و امنیتی) را مورد توجه قرار می‌دهند، هرچند اکثر آنها با توجه به چهارچوب‌های کلی سند «استراتژی امنیت ملی» به‌عنوان سندی بالادستی، منتشره از سوی رئیس‌جمهور تدوین می‌گردند.

با توجه به این اسناد، کتاب حاضر تلاش دارد در چند بخش، محورهای زیر را مد نظر قرار دهد:

- تبیین شکل کلی اسناد و ساختار آن؛
- شرایط و زمینه‌های داخلی و بین‌المللی که موجب جهت‌گیری خاصی در تنظیم سند شده است؛
- ارتباط اسناد مختلف با یکدیگر؛
- محوریت اصلی اسناد؛
- تحلیل محتوا؛
- ارتباط سند با جمهوری اسلامی ایران و تأثیرگذاری یا تأثیرپذیری اسناد از ایران یا بالعکس؛
- و نهایتا ارائه برآورد و نقد سند از منظر نتایج و پیامدها.

با در نظر گرفتن این محورها، کتاب به‌صورت زیر سامان یافته است:

پیش از ورود به بخش اصلی کتاب، در یک بخش مجزا، نمایی کلی از مباحث مطرح در کتاب و چگونگی سازماندهی آنها آورده شده است که شناختی کلی را در خواننده راجع به این اسناد و ارتباط آنها با یکدیگر ایجاد می‌نماید. در اینجا همچنین واژگان مرتبط از منظر استراتژیست‌های آمریکایی و دولتمردان این کشور تعریف شده و بنیان‌های نظری استراتژی کلان ایالات متحده آورده شده است.

در بخش‌های دوم تا پنجم به ترتیب استراتژی‌های امنیت ملی چهار رئیس‌جمهور آمریکا پس از دوره جنگ سرد یعنی جورج واکر بوش (بوش پدر)، بیل کلینتون، جورج دبلیو بوش و باراک اوباما به‌صورت مجزا مورد تحلیل قرار گرفته‌اند. از موضوعات تأثیرگذار بر استراتژی‌های این رؤسای‌جمهور می‌توان به پایان یافتن جنگ سرد، حملات یازده سپتامبر و زمین‌گیر شدن ارتش ایالات متحده در کشورهای عراق و افغانستان و مشکلات عظیم اقتصادی اواخر دوران بوش پسر یاد کرد.

بخش ششم، اسناد «برآورد دفاعی چهار ساله» شامل چهار سند در سال‌های ۱۹۹۷، ۲۰۰۱، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ را تحلیل می‌کند. نتیجه این بررسی نشان خواهد داد که ماهیت و محور اساسی برآوردهای چهار ساله آمریکا، ایجاد تعادل بین دو هدف اصلی است. نخست بهره‌گیری از منابع یک جهان منسجم و هماهنگ (جهانی‌سازی) که به‌زعم آمریکاییان، آزادی و امنیت و خوشبختی را برای آمریکا و دیگر کشورها به بار می‌آورد. دوم اینکه آمریکا بتواند نیروهای بی‌ثبات‌کننده جهانی که مخالف ارزش‌های لیبرال دموکراسی هستند را فرو نشاند.

بخش هفتم پس از بررسی دو سند «استراتژی دفاع ملی» آمریکا در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ که متعلق به دوران جورج بوش پسر هستند، مقایسه‌ای میان استراتژی‌های دفاعی بوش و اوباما ارائه می‌دهد. شاید مهم‌ترین سخن مقاله حاضر این امر باشد که هرچند به‌لحاظ سیاسی تفاوت‌هایی میان این دو دولت دیده می‌شود، ولی در بُعد دفاعی به‌دلیل موضوعیت داشتن امنیت ملی، چندان تفاوتی در اهداف احساس نمی‌شود و اینکه اوباما سعی دارد همان رویه سابق را با ملاحظاتی دیگر طی کند.

بخش هشتم «استراتژی ملی نیروهای مسلح» را مورد توجه قرار می‌دهد. در این رابطه، از سال ۱۹۹۲ تاکنون هشت سند در قبال این راهبرد منتشر شده است که هریک از آنها به‌طور جداگانه مورد توجه قرار خواهند گرفت. پیش از بررسی این اسناد نیز در ابتدا نگاهی به کلیات مرتبط با این اسناد ازجمله الزام قانونی برای تدوین و انتشار آنها و نیز ساختار و چگونگی تدوین داشته و پس از آن استراتژی نظامی در فرهنگ نظامی آمریکا و مؤلفه‌های مختلف آن مورد توجه قرار می‌گیرند. در عین حال، در بررسی هر سند محیط بین‌المللی، زمان انتشار این اسناد و همچنین اهداف، شیوه‌ها و ابزارهای هریک از این استراتژی‌ها نیز مد نظر قرار خواهند گرفت.

در بخش نهم به بررسی استراتژی‌های امنیت ملی شامل اسناد «استراتژی ملی برای امنیت داخلی» و «استراتژی ملی مبارزه با تروریسم» و «برآورد امنیت داخلی چهار ساله» پرداخته می‌شود. آنچه بیش از بقیه مسائل، توجه پژوهشگر را در مورد این اسناد به خود جلب می‌کند،

موضوع تروریسم، تهدیدات امنیتی آن و چگونگی مبارزه با این پدیده در راستای امنیت داخلی ایالات متحده می‌باشد که در واقع در کانون توجه این اسناد قرار دارند. از این‌رو، مشخص می‌باشد که در دوران کنونی، سیاست‌های کلان این کشور به‌خصوص در حوزه مسائل امنیتی با توجه به این موضوع شکل می‌گیرد.

بخش دهم و آخرین بخش نیز استراتژی‌های اطلاعاتی مشتمل بر اسناد «استراتژی اطلاعات ملی» (دو سند سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹) و «برآورد جامعه اطلاعاتی چهار ساله» (سند سال ۲۰۰۹) را مد نظر دارد. نوشتار حاضر اسناد مربوط به استراتژی‌های اطلاعاتی ملی آمریکا را بازتاب تحولات ساختاری جامعه اطلاعاتی در دهه اول قرن بیست‌ویکم معرفی کرده و مهم‌ترین دستاورد آنها را بازتعریف دِگرملی ایالات متحده و حریف اطلاعاتی جامعه اطلاعاتی آمریکا می‌داند.

امید است با توجه به کاستی ادبیات موجود در حوزه مسائل و مباحث استراتژیک در محافل دانشگاهی و کاربردی کشورمان، کتاب حاضر بتواند تا حدودی این فضای خالی را پیدا کرده و آغازی برای بررسی‌ها و تحلیل‌های علمی‌بیشتر از موضوعات مرتبط با حوزه مسائل استراتژیک باشد.

معاونت پژوهشی

مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات

بین‌المللی ابرار معاصر تهران

فهرست مطالب

درآمدی بر استراتژی‌های امنیت ملی ایالات متحده

عباس کاردان[1]

چکیده

«استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» که علی‌رغم ثابت بودن در اهداف (توانمندی اقتصادی، امنیت فیزیکی و اشاعه ارزش‌های آمریکایی)، همواره میان دو رویکرد انزواگرایی و بین‌الملل‌گرایی در نوسان می‌باشد، نقش قابل توجهی در ترسیم شرایط جدید، تبیین سیاست‌ها و دکترین‌های امنیت ملی این کشور دارد. در همین رابطه، ذیل این عنوان کلی، اسناد گوناگون و متفاوتی جای می‌گیرند که هریک زوایای مختلفی (نظامی، دفاعی و امنیتی) را مورد توجه دارند، هرچند اکثر آنها با توجه به چهارچوب‌های کلی سند «استراتژی امنیت ملی» منتشره از سوی رئیس‌جمهور تدوین می‌گردند. با این توضیح، نوشته حاضر به‌عنوان پیش‌درآمدی جهت ورود به مباحث مرتبط با استراتژی امنیت ملی ایالات متحده و بررسی آن از زوایای

---

۱. کارشناس ارشد مطالعات منطقه‌ای

گوناگون که در بخش‌های بعدی کتاب حاضر بدانها پرداخته خواهد شد، پس از تعریف واژگان اصلی در این حوزه و شناخت رویکردهای نظری در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده، سعی دارد هرچند به‌طور مختصر، استراتژی‌های مذکور را دو دسته اسناد اصلی و فرعی در بُعد شکلی و محتوایی آنها مورد بررسی قرار دهد. واکاوی جامع‌تر هریک از این اسناد را می‌توان در بخش‌های مختلف کتاب حاضر مشاهده نمود.

مقدمه

پس از آنکه جنگ جهانی دوم با شکست آلمان نازی و ژاپن پایان یافت و در کنار آن افول قدرت امپراطوری‌های بریتانیا و فرانسه را شاهد بودیم، موازنه بین‌المللی قدرت تغییر کرد و ایالات متحده و اتحاد شوروی به‌عنوان دو ابرقدرت جهانی از این وضعیت سربرآوردند. در ادامه همین تحولات، عدم وجود یک دشمن مشترک و نیز اختلافات ایدئولوژیکی و استراتژیکی عمیق میان این دو ابرقدرت در دوره پس از جنگ، آنها را روبه‌روی یکدیگر قرار داده و جنگ سرد آغاز گردید؛ دوره‌ای که ویژگی بارز آن نظام دوقطبی و رقابت هسته‌ای بود. در چنین شرایطی، تهدید هسته‌ای به مسئله اساسی در تدوین سیاست خارجی ایالات متحده و به‌خصوص در حوزه استراتژی امنیت ملی آن تبدیل شد.

شروع عصر هسته‌ای، ایالات متحده را مجبور ساخت تا استراتژی امنیت ملی این کشور را براساس توانایی هسته‌ای خود و دشمن مقابل تدوین ساخته و استراتژی‌های سنتی را کنار بگذارد. در این زمان، دو دکترین مهم مطرح و اجرا گردید که هر دو ریشه در خصومت میان ایالات

متحده و اتحاد شوروی داشتند: «بازدارندگی هسته‌ای»[1]، به معنای جلوگیری از حملات روس‌ها با ایجاد ترس تلافی در آنها و دیگری «مهار»[2] که هدفش جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی و کمونیسم بود.

با این حال، دوره پس از جنگ سرد شاهد محیط استراتژیک جدیدی بود که به تدریج ویژگی‌های نظام دوقطبی را پشت سر می‌گذاشت. در این میان، جنگ خلیج فارس یکی از نخستین تحولات مهم در تغییر استراتژی امنیت ملی ایالات متحده به‌حساب می‌آمد؛ جنگی که پس ازآن ایالات متحده با مطرح کردن «نظم نوین جهانی» درصدد مدیریت جهانی برآمد. وقوع حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ نیز حادثه دیگری در دوران پس از جنگ سرد بود که پیامدهای به مراتب قوی‌تری از مورد قبلی داشت. پس از این حملات بود که ایالات متحده دکترین «حملات پیشدستانه»[3] را در استراتژی امنیت ملی خود جای داد و به تبع آن دو کشور افغانستان و عراق را اشغال نمود. بنابراین، شاهد بودیم که با تغییر اوضاع و محیط امنیتی در سطح جهان، استراتژی‌های امنیتی و به تبع آن دکترین‌های ایالات متحده نیز تغییر کرده و خود را با شرایط جدید سازگار نمودند.

در این راستا، «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده»[4] به‌عنوان مفهومی کلی که در ذیل آن اسناد مهمی جای می‌گیرد، نقش قابل توجهی در ترسیم این شرایط جدید، تبیین سیاست‌ها و دکترین‌های امنیت ملی این کشور داشته و به‌لحاظ نظری در راستای اهداف متمایز زیر تدوین می‌گردد:

---

1. Nuclear Deterrence
2. Containment
3. Preemptive War
4. National Security Strategy Of The United States

- با مشخص ساختن اهداف اولویت‌دار و اینکه کدام عناصر از قدرت ملی (امکانات و شیوه‌ها) را باید برای رسیدن به آنها مورد استفاده قرار داد، دستورالعمل‌های لازم را در اختیار دستگاه‌ها و سازمان‌های مختلف دولتی قرار می‌دهد تا در فرایندهای داخلی خود برای بودجه‌بندی، برنامه‌ریزی و اجرای وظایف و نیز سازماندهی، آموزش و تجهیز پرسنل از آنها استفاده و پیروی کنند؛
- با مرتبط ساختن اهداف و رهیافت‌ها با هدف حصول به آنها، ابزاری کلیدی را برای توجیه منابع درخواستی از کنگره در اختیار قوه مجریه قرار می‌دهد؛
- با ارائه یک دیدگاه استراتژیک دقیق، مردم (داخل و خارج) را از نیات و اهداف ایالات متحده آگاه می‌سازد (Dale, 2008).

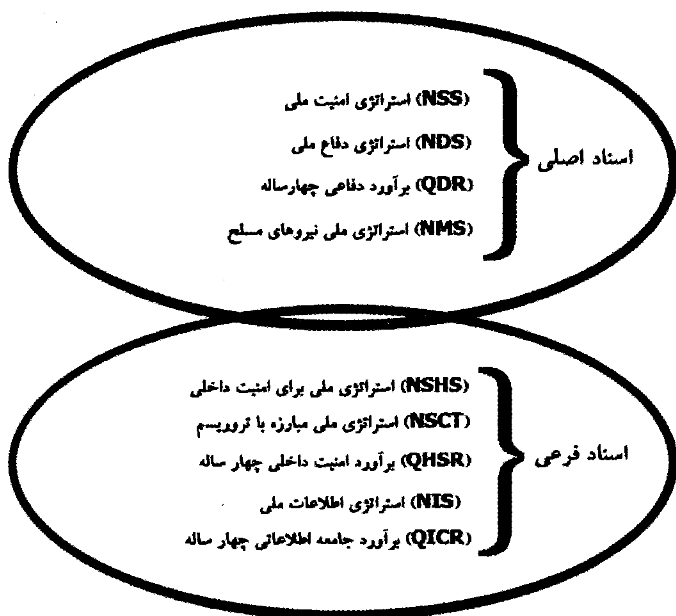
به‌طور کلی، اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده را می‌توان شامل دو دسته اسناد دانست (نگاه کنید به شکل ۱):

۱. اسناد اصلی که بر طبق قانون، تهیه و انتشار آنها ضروری می‌باشد، شامل «استراتژی امنیت ملی» (NSS)، «استراتژی دفاع ملی» (NDS)، «برآورد دفاعی چهار ساله» (QDR) و «استراتژی ملی نیروهای مسلح» (NMS)؛

۲. اسناد فرعی یا گزارشات برخی سازمان‌ها و تشکیلات امنیتی که هرچند الزامی از سوی کنگره برای تهیه آنها وجود ندارد، ولی تدوین آنها در چهارچوب اسناد اصلی و در جهت عملیاتی ساختن آنها صورت می‌گیرد، شامل «استراتژی ملی برای امنیت داخلی» (NSHS)،

«استراتژی ملی مبارزه با تروریسم» (NSCT)، «برآورد امنیت داخلی چهار ساله» (QHSR) و دو سند اطلاعاتی «استراتژی اطلاعات ملی» (NIS) و «برآورد جامعه اطلاعاتی چهار ساله» (QICR).

با این توضیح، نوشته حاضر سعی دارد به‌عنوان پیش‌درآمدی جهت ورود به مباحث مرتبط با استراتژی امنیت ملی ایالات متحده و بررسی آن از زوایای گوناگون که در بخش‌های بعدی کتاب حاضر بدانها پرداخته خواهد شد، هرچند به‌طور مختصر، اسناد اصلی و فرعی استراتژی‌امنیت ملی ایالات متحده پس از جنگ سرد در بُعد شکلی و محتوایی آنها را مورد توجه قرار دهد.



شکل ۱. استراتژی‌های اصلی و فرعی امنیت ملی ایالات متحده

تعریف واژگان

بسیاری از واژه‌ها در روابط بین‌الملل و امنیت ملی غالباً دارای معانی مشابهی هستند. در عین حال، نقطه شروع هر تحلیل و پژوهشی با تعریف واژگان اصلی و اساسی آن حوزه می‌باشد و نوشته حاضر نیز با تبعیت از چنین رویکردی ابتدا به تعریف از مفاهیم اساسی مد نظر در این کتاب می‌پردازد. به‌طور کلی، فرهنگ لغات و اصطلاحات وزارت دفاع ایالات متحده، «استراتژی امنیت ملی» این کشور را بدین صورت تعریف می‌کند: «هنر و علم توسعه، کاربرد و هماهنگی ابزارهای قدرت ملی (دیپلماتیک، اقتصادی، نظامی و اطلاعاتی) برای تحقق اهدافی که در راستای منافع ملی هستند. این نوع استراتژی را همچنین استراتژی ملی یا استراتژی کلان نیز می‌خوانند» (DOD, 2003, p. 358).

جدای از این تعریف، در ادامه هریک از مفاهیم و اصطلاحات مستتر در «استراتژی امنیت ملی» آمریکا نیز مورد توجه و تعریف قرار می‌گیرند.

استراتژی

اصطلاح «استراتژی»[1] از ریشه لغوی «استراتژوس»[2] یونانی،دارای معانی و کاربردهای بسیار گوناگونی می‌باشد و به‌طور کلی هر دو وضعیت «فرایند»[3] و «محصول یا نتیجه»[4] بر آن قابلیت اطلاق‌پذیری دارد (USMC, 1997, p. 37). در این کتاب، با توجه به نوع پژوهش تنها جنبه محصولی

---

1. Strategy
2. Strategos or Strategus
3. Process
4. Product

آن مورد توجه است. استراتژی همچنین ارتباط نزدیکی با ارتش و بُعد نظامی دارد، به‌گونه‌ای که لیدل هارت[1] آن را «هنر توزیع و کاربرد ابزارهای نظامی برای تأمین اهداف سیاست» می‌داند (Hart, 1967, p. 321).

رابرت آزگود[2] هم با این تعریف که «استراتژی چیزی نیست جز برنامه‌ای کلی برای بهره‌گیری از توانایی قدرت نظامی و مرتبط با ابزار اقتصادی، دیپلماتیک و روانی قدرت، به‌صورت پیدا و پنهان در راستای پشتیبانی از سیاست خارجی»، عملاً آن را تلاشی در جهت سیاست خارجی می‌داند (Baylis, 2007, p. 6).

با این حال، کرنس لرد، عضو سابق شورای امنیت ملی آمریکا، در توضیح استراتژی اینگونه می‌گوید: «یک برنامه‌ریزی استراتژیک جدی در سطح ملی را نمی‌توان به مورد خاص همچون سیاست خارجی محدود ساخت، بلکه باید شامل عناصری از استراتژی نظامی و نیز اطلاعات (جاسوسی) استراتژیک بوده و آنها را با ابعاد دیپلماتیک و سیاسی امنیت ملی یکپارچه سازد. به علاوه، نمی‌تواند حداقل برخی جنبه‌های اقتصاد و نیز سیاست داخلی را نیز نادیده بگیرد» (Lord, 1988, p. 91).

به‌طور کلی، استراتژی تدوین‌کننده «اهداف» اولویتمند بوده و سپس «امکانات»[3] (منابع) و «شیوه‌ها»[4] (دکترین) را در یک برنامه اقدام جهت حصول به این اهداف در یک چهارچوب مشخص به یکدیگر مرتبط

1. Liddell Hart
2. Robert Osgood
3. Means
4. Ways

می‌سازد.[1] از سوی دیگر، استراتژی ممکن است اهداف محدودی داشته و برای حصول به یک هدف مشخص طراحی شده باشد و در عین حال، می‌تواند حوزه گسترده‌ای را پوشش دهد. در بهترین حالت، استراتژی انعطاف‌پذیر است؛ یعنی راه‌هایی برای کسب بازخورد در آن وجود دارد تا بر مبنای تغییرات در محیط خارجی و تجربیات کسب‌شده در این زمینه بتوان آن را به‌روز کرد. این انعطاف‌پذیری را در استراتژی‌های صادره توسط دولت‌های مختلف ایالات متحده شاهد بوده‌ایم.

دکترین

در تعریف «دکترین»[2]، از آن به‌عنوان بیان اصول چگونگی استفاده از نیروها و امکانات در هر صحنه‌ای یاد می‌شود. وزارت دفاع ایالات متحده دکترین را اینگونه تعریف می‌کند: «اصول اساسی که بدان وسیله نیروها اقدامات خود را در راستای پشتیبانی از اهداف ملی هدایت می‌کنند. دکترین لازم‌الاجراست، ولی در کاربرد نیازمند دوراندیشی است» (Cowley & Parker, 2001, p. 138). ساموئل هانتینگتون نیز دکترین استراتژیک را «مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و اظهارات کاربردی که به شیوه‌ای قابل توجه رفتار رسمی را با توجه به تحقیق و توسعه

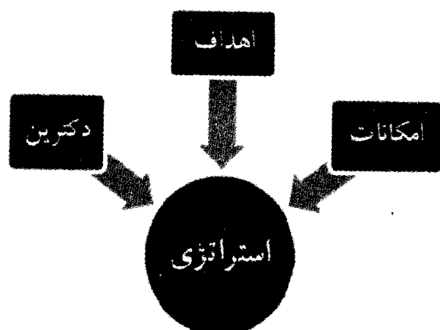
---

۱. در رابطه با عناصر یک استراتژی نگاه کنید به:

John M. Collins, "Military Strategy: Principles, Practices, And Historical Perspectives," Potomac Books, Inc: Dulles, Va, 2001.

2. Doctrine

استراتژیک، انتخاب تسلیحات، نیروها، برنامه‌های عملیاتی، کنترل تسلیحات و غیره، هدایت می‌کند» می‌داند (Huntington, 1982, p. 55). به عبارتی، دکترین را می‌توان بهترین راه برای عملیاتی کردن استراتژی دانست. در واقع با آنچه گفته شد، اهداف، امکانات و دکترین تشکیل‌دهنده استراتژی هستند (نگاه کنید به شکل ۲).



شکل ۲. استراتژی و عناصر تشکیل‌دهنده

رابطه و تفاوت دکترین با استراتژی آن است که دکترین توصیف‌کننده چگونگی به‌کارگیری یا چگونگی نبرد بوده، حال آنکه استراتژی رهیافتی کلی برای دستیابی به اهداف است. برای مثال، در استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲ جورج بوش، کنترل نفت از طریق همکاری و روی کار آوردن رژیم‌های همسو با غرب و جلوگیری از تشکیل مراکز مخالف با سیاست‌های آمریکا «استراتژی» و اقدام پیشدستانه یک‌جانبه «دکترین» بود. بنابراین دکترین در سطحی پایین‌تر از استراتژی قرار می‌گیرد.

امنیت ملی

مفهوم مهم دیگر در اینجا «امنیت»[1] است که در متون سیاسی و روابط بین‌المللی غالباً آن را «فقدان تهدید نسبت به ارزش‌های اساسی یا نادر»[2] تعریف می‌کنند (ایوانز و نونام، ۱۳۸۱، ص. ۷۴۲). همچنین آنچه را که پس از جنگ جهانی دوم از آن به‌عنوان «امنیت ملی»[3] یاد می‌کنند، حاکی از فقدان تهدید نسبت به ارزش‌های اساسی یک ملت است که با عنوان دولت ـ ملت شناخته می‌شوند.

مفهوم امنیت تا دهه‌ها در بُعد نظامی معنا داشت و تعریفی که هارولد براون[4]، وزیر دفاع سابق آمریکا (۱۹۷۷ـ۱۹۸۱)، از «امنیت ملی» ارائه می‌داد و آن را «توانایی حفظ یکپارچگی فیزیکی کشور و سرزمین آن؛ حفظ پیوندهای اقتصادی با بقیه جهان بر اساسی منطقی؛ حفاظت از فضای طبیعی، نهادها و حاکمیت در برابر مداخله خارجی؛ و کنترل مرزهای آن» می‌دانست، با این دیدگاه سازگار بود (Watson, 2008, p. 5). فرهنگ لغات و اصطلاحات وزارت دفاع آمریکا نیز در تعریف این مفهوم، آن را «اصطلاحی فراگیر شامل دفاع ملی و روابط خارجی ایالات متحده» تعریف می‌کند (DOD, 2003, p. 357). کرنس لرد[5]، عضو سابق شورای امنیت ملی آمریکا، در توضیح گستره امنیت ملی اینگونه صحبت می‌کند:

«حوزه‌های کلیدی امنیت ملی عبارتند از امور خارجی، دفاع و

---

1. Security
2. Freedom From Threats To Core (Scarce) Values
3. National Security
4. Harold Brown
5. Carnes Lord

اطلاعات (جاسوسی) و مهم‌ترین نهادهای مسئول در این حوزه‌ها نیز وزارت خارجه، وزارت دفاع و آژانس اطلاعات مرکزی می‌باشند... فراتر از این حوزه‌های اصلی امنیت ملی، حاشیه‌ای کمابیش تعریف‌شده وجود دارد که شامل سیاست اقتصادی بین‌المللی، مسائل علمی و فنی خاص، برنامه‌ریزی اضطراری و سیاست فضایی می‌شود» (Lord, 1988, p. 36).

از سوی دیگر، تعریف امنیت ملی با جهانی شدن بیشتر، وابستگی متقابل کشورها و تهدیدات نوین پیش‌روی آنها، بسط زیادی یافته و شمولیت آن بیشتر گشته است. از این‌رو، پس از جنگ سرد و نگرانی از تهدیدات غیرنظامی، کاربرد غیرنظامی آن نیز وارد گفتمان‌های امنیتی و به‌خصوص امنیت ایالات متحده گردید. به همین دلیل است که در اسناد استراتژیک منتشرشده از سوی رؤسای‌جمهور آمریکا پس از جنگ سرد، موضوعاتی همچون مواد مخدر، گازهای گلخانه‌ای، نیازمندی‌های انرژی، جرائم سازمان‌یافته و غیره نیز به‌عنوان تهدیدات امنیت ملی وارد شده‌اند. بنابراین، آنچه را که امروز دولتمردان آمریکا از آن به‌عنوان «امنیت ملی» یاد می‌کنند، تفاوت بسیاری با سابق دارد. اکنون امنیت ملی آمریکا تنها به دفاع از مرزها محدود نشده و حفاظت از شهروندان آمریکا در خارج، تضمین دسترسی به منابع مورد نیاز برای حفظ استاندارد زندگی در آمریکا و پشتیبانی از نوع حکومت‌های مورد نظر این کشور در سرتاسر جهان را می‌توان در این چهارچوب جدید قرار داد (Lord, 1988, p. 36). با این حال، جدای از چگونگی تعریف‌های مختلف از این مفهوم با توجه به اهداف پژوهشی، باید گفت که منافع ملی ایالات متحده اساساً از

ارزش‌های ملی آن ناشی می‌شود.

ارزش‌های ملی

«ارزش‌های ملی»[1]، تشکیل‌دهنده بنیان امنیت ملی ایالات متحده محسوب می‌شوند. این ارزش‌ها بیانگر بنیان حقوقی، فلسفی و اخلاقی برای تداوم نظام این کشور هستند. همچنین شکل‌دهنده برداشت دولتمردان آمریکایی از هدف ملی بوده و آنها را می‌توان در اسناد پایه‌ای کشور همچون اعلامیه استقلال و قانون اساسی یافت (Richard & Barber, 1997, p. 2). در واقع، ارزش‌های ملی نقطه شروعی برای امنیت ملی و تدوین هر نوع استراتژی و سیاستی در ایالات متحده می‌باشد.

انزواگرایی در برابر مداخله‌گرایی

از همان آغاز سال‌های تشکیل ایالات متحده آمریکا، در خصوص ماهیت استراتژی این کشور دو اردوگاه فکری کلان در صحنه حضور داشتند: انزواگرایی[2] و مداخله‌گرایی یا بین‌الملل‌گرایی[3]. هر دوی رویکردها که در هر دوره تاریخی محوریت سیاست خارجی آمریکا را شکل داده‌اند،خواهان متمایز نمودن آمریکا به‌عنوان یک قدرت بزرگ همانند کشورهای برتر اروپایی بودند. بنابراین، همسویی در هدف، وجه مشترک

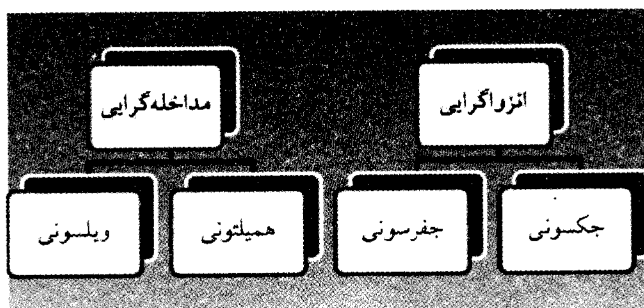
---

1. National Values 2. Isolationism
3. Interventionism or Internationalism

هر دو قالب فکری بود و تمایز آنها به چگونگی تحقق تبدیل آمریکا در جایگاه یک قدرت بزرگ بود (دهشیار، ۱۳۸۵، ص. ۳).

انزواگرایان که بر موقعیت ممتاز آمریکا به‌مثابه یک الگو برای تمام بشریت تأکید دارند، بر این اعتقادند که منافع بایستی تعهدات را تعیین کنند. منافع آمریکا حکم می‌کند که توجه را معطوف به داخل کند و بدین روی تعهدات می‌بایستی جهتی داخلی بیابند. در مقابل، از زاویه دید مداخله‌گرایان که آمریکا را نیرویی برای سامان دادن به جهان می‌دانند، تعهدات هستند که تعیین‌کننده منافع ملی می‌باشند و منافع آمریکا حکم می‌کند که حضور فعال در صحنه جهانی داشته باشد (Georg & Smoke, 1974, p. 560).

علاوه بر این دسته‌بندی کلی، والتر راسل مید[1]، از صاحب‌نظران مطرح در زمینه سیاست خارجی آمریکا، مکاتبی چهارگانه را نیز از دل این دو رویکرد بیرون می‌آورد (Mead, 2002; Kissinger, 2002, pp. 235-282).



شکل ۳. مکاتب چهارگانه سیاست خارجی آمریکا

---

1. Walter Russell Mead

انزواگرایی

۱. دیدگاه جکسونی[1]

این مکتب دارای درون‌مایه‌ای واقع‌گرا و بیشتر مبتنی بر اصل قدرت می‌باشد. بنابراین، به‌دور از آرمان‌های منجیانه و اهداف ایده‌آلیستی است. جکسونی‌ها از نظر روابط خارجی نسبت به ابعاد صلح بادوام، بدبین و نسبت به پروژه ویلسونی و همیلتونی در برپایی یک نظام جهانی تردید دارند. آنان حامی یک نهاد نظامی قدرتمند هستند، هرچند نسبت به استفاده از آن مگر در موارد ضروری مخالف می‌باشند. به باور آنها، مهم‌ترین هدف دولت ایالات متحده در داخل و خارج باید امنیت فیزیکی و رفاه اقتصادی مردم این کشور باشد.

۲. دیدگاه جفرسونی[2]

از این دید، صیانت از آزادی والاترین هدف دولت بوده و در این راه، سیاست کناره‌گیری و انزواجویی بهترین طریق حفظ و ترقی ملت آمریکا به‌عنوان مردمی آزاد می‌باشد. با این حال، از تجارت خارجی برای تضمین بازارها حمایت می‌کنند. آنها موافق ارتش بزرگ نیستند زیرا هراس دارند که این امر تهدیداتی را متوجه آزادی‌های سیاسی و اقتصادی داخلی کند. جفرسونی‌ها نیز به‌لحاظ تاریخی نسبت به سیاست‌های همیلتونی و ویلسونی که ایالات متحده را در اتحادهای ناخوشایند با بیگانگان درگیر می‌کند و خطر جنگ را افزایش می‌دهد، شکاک بوده‌اند.

1. Jacksonianism
2. Jeffersonianism

مداخله‌گرایی

۱. دیدگاه همیلتونی[1]

اولین مکتب فکری شکل‌گرفته در این زمینه در ایالات متحده می‌باشد که در دوران اولیه ریاست‌جمهوری جورج واشنگتن ایجاد گردید. این مکتب، بر مبنای دو اصل «حفظ محوری» از راه تعادل قوا و «بسط محوری» از طریق ارائه‌الگوی جهانی متکی می‌باشد. آنها همواره در پی گسترش اقتصاد ملی پویا بوده‌و سعی داشته‌اند بازارهای خارجی را به روی خویش باز کنند و آزادی دریاها را تضمین نمایند.

۲. دیدگاه ویلسونی[2]

این دیدگاه نیز مانند دیدگاه همیلتون برای جهانی شدن، ارزش‌های آمریکایی و به‌طور کلی آمریکایی شدن جهان اهمیت بسیار زیادی قائل است، اما برخلاف همیلتونیسم، آن را نه از طریق استحکام‌بخشی به نهادهای داخلی و افزایش کارایی، بلکه با ماجراجویی‌های خارجی و ملاحظات نظامی در نقاط مختلف جهان پیگیری می‌کند. به عبارتی، چنین دیدی در تطابق با آرمان‌گرایی و در تعارض با واقع‌گرایی می‌باشد. ویلسونی‌ها امیدوارند که شرایط انسانی را از راه گسترش خودمختاری دموکراتیک و ایجاد نهادهای بین‌المللی که به جلوگیری از جنگ کمک می‌کنند، بهبود بخشند. بنابراین، معتقدند که ایالات متحده در راستای

---

1. Hamiltonianism
2. Wilsonianism

گسترش ارزش‌های دموکراتیک و اجتماعی آمریکاییان در سرتاسر جهان و ابداع یک جامعه بین‌المللی صلح‌طلب همراه با حاکمیت قانون، هم تعهد اخلاقی و هم منافع ملی مهم دارد.

بنابراین، تقسیم‌بندی‌های فوق به‌گونه‌ای مؤثر نحله انزواگرایانه سیاست خارجی آمریکا را به یک فرم محافظه‌کارانه (جکسونی) و یک فرم لیبرال (جفرسونی) که بیشتر متوجه سیاست‌های اجتماعی داخلی می‌باشد، منشعب می‌کند. همچنین با این طبقه‌بندی، مداخله‌گرایی یا بین‌الملل‌گرایی به یک فرم بیشتر اقتصادگرایانه (همیلتونی) و یک فرم بیشتر بشردوستانه (ویلسونی) تقسیم می‌شود.

این تقسیم‌بندی راه مفیدی برای نگاه به استراتژی‌ها و سیاست‌های آمریکا در اختیار پژوهشگران می‌گذارد. بدین ترتیب، خروجی بین‌الملل‌گرایی و انزواگرایی با انعکاس بیشتر دیدگاه‌های جکسونی و جفرسونی در حزب جمهوری‌خواه و دیدگاه‌های ویلسونی و همیلتونی در حزب دموکرات نمایانده می‌شود.

الف) اسناد اصلی

۱. استراتژی امنیت ملی

«استراتژی امنیت ملی» [1] (NSS) ایالات متحده که بعضی از آنها اعلان دکترینی جدید می‌باشد و برخی دیگر اعلان یک استراتژی تازه در

1. National Security Strategy (NSS)

چهارچوب دکترین سابق هستند را می‌توان مجموعه‌ای از استراتژی‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی در حوزه‌های داخلی و خارجی راجع به چگونگی بهترین راه برای پیشبرد امنیت ملی دانست که از سوی رئیس‌جمهور آمریکا منتشر می‌گردند. مطالعه این اسناد نیز می‌تواند تفکر استراتژیک رئیس‌جمهوری خاص را نشان داده و شاخص‌های پیش‌بینی‌کننده قابل اعتمادی را در اختیار پژوهشگران و سیاست‌گذاران قرار دهد.

در این میان، هرچند اعلام یک استراتژی امنیتی از سوی رهبر کشوری خاص تازگی نداشته و دکترین‌ها و استراتژی‌هایی غیررسمی اعلان گردیده است، ولی اینکه دولتی به‌طور رسمی ملزم به تهیه یک سند رسمی از استراتژی امنیت ملی شود، به‌نظر می‌رسد از ابتکارات ایالات متحده بوده باشد.

در گذشته، NSS حول دیدگاه دولت این کشور، به‌ویژه رئیس‌جمهور، از جهان و جایگاه آمریکا در آن مشخص می‌شد، ولی با اصلاح «قانون امنیت ملی» مصوب سال ۱۹۴۷[1] و تصویب «قانون گلدواتر ـ نیکلز» (قانون گلدواتر ـ نیکلز برای تجدید ساختار وزارت دفاع)[2] در سال ۱۹۸۶

---

۱. قبل از این اصلاحیه، چنین الزام جامعی وجود نداشت، هرچند در طی زمان استراتژی‌های گوناگونی ارائه می‌گردید. یکی از این استراتژی‌ها «اهداف و برنامه‌های ایالات متحده برای امنیت ملی» (NSC-68) بود که در ۱۴ آوریل ۱۹۵۰ به‌صورت محرمانه از سوی شورای امنیت ملی هری ترومن، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده تهیه گردیده بود.

2. Goldwater-Nichols Department Of Defense Reorganization Act (1986)

به‌دنبال برداشت کنگره ایالات متحده از ضعف این کشور در حصول به اهداف نظامی خود (ازجمله در ویتنام، ایران، لبنان و گرانادا) و نیز محیط بین‌المللی در حال تغییر آن دوران، رؤسای‌جمهور آمریکا ملزم شدند که سالانه گزارشی را در راستای ترسیم استراتژی امنیت ملی تهیه و تسلیم کنگره نمایند.

بر طبق قانون مذکور، این سند باید به‌صورت سالانه و در همان تاریخی که رئیس‌جمهور لایحه بودجه سال بعد را ارائه می‌دهد به کنگره تحویل داده شود. علاوه بر این گزارش سالانه، هر رئیس‌جمهور تازه‌منتخب نیز ملزم است این گزارش استراتژیک را در کمتر از ۱۵۰ روز از زمان تصدی خود به کنگره ارائه دهد. این گزارش‌ها می‌توانند به‌دو صورت محرمانه و غیرمحرمانه ارائه گردند.

بر طبق این قانون، این گزارش‌ها باید پنج مسئله را مورد توجه قرار دهند:

۱. منافع، اهداف و خواسته‌های ایالات متحده که برای امنیت ملی این کشور حیاتی هستند.

۲. سیاست خارجی، تعهدات جهانی و توانایی‌های دفاع ملی ایالات متحده که برای جلوگیری از تجاوز به این کشور و اجرای استراتژی امنیت ملی ایالات متحده ضروری هستند.

۳. استفاده از عناصر سیاسی، اقتصادی، نظامی و دیگر اجزای قدرت ملی ایالات متحده در کوتاه مدت و بلند مدت برای حفاظت یا پیشبرد منافع و حصول به اهداف کشور؛

۴. تناسب توانایی‌های ایالات متحده با اجرای استراتژی امنیت ملی

کشور، ازجمله ارزیابی توازن میان توانمندی‌های تمامی عناصر قدرت ملی آمریکا برای پشتیبانی از اجرای استراتژی امنیت ملی؛

۵. فراهم آوردن اطلاعات مورد نیاز برای آگاه ساختن کنگره از موضوعات مرتبط با استراتژی امنیت ملی ایالات متحده (NSA, 1947; GNA, 1986).

در عمل، از زمان تصویب قانون گلدواتر ـ نیکلز، دولت‌های آمریکا چندان به‌طور دقیق بر مبنای الزام قانونی عمل نکردند، به‌طوری که دولت ریگان دو استراتژی (۱۹۸۷ و ۱۹۸۸)؛ بوش پدر سه استراتژی (۱۹۹۰، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳)؛ دولت کلینتون هفت استراتژی (۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ۱۹۹۸، ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰)؛ دولت بوش دو استراتژی (۲۰۰۲ و ۲۰۰۶)؛ و دولت اوباما نیز برخلاف قانون که مقرر می‌دارد رئیس‌جمهور جدید باید ظرف ۱۵۰ روز از زمان تصدی این استراتژی را تحویل کنگره دهد، در دومین سال تصدی خود (۲۰۱۰) مبادرت به انتشار آن کرد. بنابراین، تاکنون هیچ‌یک از رؤسای‌جمهور ایالات متحده، در ظرف زمانی تعیین‌شده این کار را نکردند.

به هر حال، NSS از سوی «شورای امنیت ملی»[1] تهیه و پس از امضای رئیس‌جمهور ایالات متحده صادر شده و به مسائل کشور ایالات متحده به‌عنوان یک کل توجه دارد. در واقع این سند، ارائه‌دهنده استراتژی کلان و اهداف کلی آمریکا در رابطه با امنیت ملی این کشور می‌باشد (DAU,

1. National Security Council (NSC)

2009). از زمان تصویب «قانون گلدواتر ـ نیکلز»، پنج رئیس‌جمهور سعی کرده‌اند الزامات قانونی مندرج در این مصوبه را انجام دهند که در ادامه با نگاهی به اسناد منتشرشده از سوی آنها، سعی می‌شود شناختی از تمرکز اصلی، اهداف و محتوای آنها حاصل گردد.

۱ـ۱. رونالد ریگان: طرحی برای آینده

ریگان نخستین رئیس‌جمهور آمریکا بود که براساس قانون گلدواتر ـ نیکلز گزارش خود را در سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ منتشر ساخت. از آنجایی که گزارش نخست ریگان می‌بایست یک سال پس از تصویب قانون مذکور منتشر می‌گردید، فرصت زیادی در تهیه آن نبود و به همین دلیل بیشتر به تبیین تفکر استراتژیک آن دوره می‌پرداخت. همچنین در دو بخش اصلی آن که به سیاست خارجی و دفاعی مربوط می‌شد، این سند نشان از تأکید قوی دولت ریگان روی ابزارهای نظامی قدرت داشت (Snider, 1995).

با انتشار سند دوم که کامل‌تر از مورد قبل بود و به موضوعات سیاسی و اقتصادی نیز می‌پرداخت، ریگان آن را تلاشی مشترک از سوی دولت، کنگره و مردم آمریکا جهت ترسیم طرحی برای آینده دانسته بود و اینکه «برای مؤثر بودن، باید ریشه محکمی در منافع و اهداف ملی داشته و از سوی منابع ملی پشتیبانی شده و تمامی جنبه‌های مرتبط قدرت ملی برای حصول به اهداف ملی را یکپارچه سازد.» وی همچنین عنوان داشته بود که استراتژی مذکور تنها بخشی از سیاست خارجی و سیاست دفاعی کلی کشور بوده و گزارشات سالانه وزیر خارجه و وزیر دفاع تکمیل‌کننده این

استراتژی می‌باشند (Reagan, 1988, p. 1).

در کل، این گزارش با توضیحی مختصر از «چشم‌انداز آمریکایی»[1] شروع شده و به توصیف عناصر سیاست خارجی و سیاست دفاعی می‌پردازد. پس از آن نیز طرح اجرای کلی این استراتژی را بیان می‌دارد. در زمانی که این گزارش منتشر شد، ایالات متحده در اواسط جنگ سرد بود، بنابراین، اصول سیاسی آن به پیشی گرفتن از تلاش‌های دشمن اصلی، یعنی اتحاد شوروی مربوط می‌شد و تجویز آن برای سیاست خارجی، «مهار» و برای سیاست دفاعی، «بازدارندگی»[2] بود. برای ریگان، چالش اساسی عبارت از حفظ برابری در مقابل اتحاد شوروی در حوزه‌های نفوذ و قدرت نظامی بود. در همین زمان، دولت آمریکا به فکر توسعه توانایی‌های دفاعی کشور بود که شامل برنامه‌هایی همچون «ابتکار دفاع استراتژیک»[3] می‌شد. در این راستا، ریگان برای کارایی سیاست‌های مذکور، تأکید زیادی بر اتحادهایی داشت که ترویج‌دهنده شیوه دموکراتیک زندگی و بنابراین کاهش نفوذ شوروی در جامعه بین‌المللی بودند. این تأکید در کنار برنامه‌هایی برای کنترل تسلیحات و ابتکار دفاع استراتژیک که به‌دنبال افزایش توان استراتژی بازدارندگی بودند، صورت می‌گرفت.

۱ـ۲. جورج بوش پدر: تعدیل و شکل‌دهی به آینده

استراتژی امنیت ملی جورج بوش پدر را در بهترین حالت می‌توان با تأکید

---

1. American Perspective 2. Deterrence
3. Strategic Defense Initiative (SDI)

آن بر تعدیل سیاست‌ها با چالش‌های «یک عصر جدید»[1] در دوران پس از جنگ سرد و اتخاذ اقداماتی برای شکل‌دهی به شرایط یک «نظم نوین جهانی»[2] توصیف کرد.

گزارش نخست بوش پدر در آستانه تغییرات مهم جهانی تهیه گردید. در این زمان، دولت آمریکا تهیه برآوردی از استراتژی امنیتی کشور را در بهار سال ۱۹۸۹ آغاز کرد. پس از آن، تحولات اروپای شرقی بخش‌هایی از این گزارش را به خود اختصاص داد. در متن این سند که در سال ۱۹۹۰ ارائه شد، تلاش شده بود به‌طور کامل واقعیت تغییر در اتحاد شوروی و به‌خصوص اروپای شرقی لحاظ گردد. با این حال، واکنش به این تغییرات در گزارش مذکور به‌صورت محتاطانه بود (Snider, 1995).

تغییرات سریع جهانی و بحران خاورمیانه در پی حمله صدام حسین به کویت، اشغال این کشور و در نهایت حضور نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده که خروج عراق از خاک کویت را به‌دنبال داشت، همگی بر انتشار گزارش دوم در سال ۱۹۹۱ مؤثر بودند. اعلان رسمی دکترین «نظم نوین جهانی» نیز در این سند صورت گرفت. گزارش مذکور بیش از سند قبلی، تلاش داشت بسط بیشتری به تعریف امنیت ملی دهد. در اینجا، به جای منازعات منطقه‌ای و بازدارندگی هسته‌ای، تمرکز روی کنترل تسلیحات و جلوگیری از گسترش هسته‌ای قرار داشت. در عین حال، این سند، حتی بیش از گزارش‌های قبلی سعی داشت این ایده را منتقل کند که رفاه اقتصادی

---

1. A New Era
2. New World Order

آمریکا در تعریف امنیت ملی گنجانده شده است (Snider, 1995).

گزارش ۳۳ صفحه‌ای منتشرشده در سال ۱۹۹۳ نیز پایان عصری را ترسیم می‌کرد که «مهار» استراتژی عالی آمریکا و اتحاد شوروی مهم‌ترین دشمن این کشور بود. در کل، این گزارش تلاش داشت تغییرات در جامعه بین‌المللی پس از یک‌سری تحولاتی که سه سال قبل از آن متصور نبودند را توصیف نماید.

تأکید بر نقش آمریکا به‌عنوان یک رهبر ائتلاف در جامعه بین‌المللی، تمرکز اصلی استراتژی امنیت ملی بوش بود. در واقع، این امر به رهبری تلاش‌های بین‌المللی برای پیروزی در جنگ خلیج فارس اشاره داشت. در عین حال، در این استراتژی توصیه‌ها و اولویت‌هایی را می‌توان مشاهده کرد که جایی در استراتژی ریگان نداشتند؛ از آن جمله تجارت غیرقانونی مواد مخدر و واکنش به بحران‌ها. تقریباً یک سوم از این گزارش به برآورد ژئوپلیتیکی از تغییرات مهم روی‌داده در خارج اختصاص داشت. مابقی نیز به بحث در مورد کنترل تسلیحات، گسترش هسته‌ای، استقرار از پیش نیروها و تجدید ساختار نظامی می‌پرداخت (NSS, 1993).

شاید یکی از جنبه‌های این گزارش، بیان غیرصریح سیاست پیشدستانه استراتژیک باشد. در آغاز این گزارش، بوش در رابطه با روندهای منطقه‌ای می‌گوید: «یکی از وظایف کلیدی برای آینده حفظ موازنه‌های منطقه‌ای و حل‌وفصل چنین اختلافاتی قبل از تبدیل آنها به مناقشه نظامی می‌باشد.» در مقایسه با سیاست پیشدستانه بوش پسر، شاید چندان تفاوتی را در معنا نبینیم، آنجایی که می‌گوید: «بر مبنای عقل سلیم و اصل دفاع از

خود، آمریکا قبل از شکل‌گیری کامل تهدیدات با آنها مقابله خواهد کرد» (NSS, 2002, p. 3). به هر حال، می‌توان دوری از استراتژی «مهار» و حرکت به سمت «تعامل دسته جمعی» را روند استراتژی‌های امنیت ملی بوش پدر دانست.

۱ـ۳. بیل کلینتون: تعامل و گسترش

در آخرین استراتژی بیل کلینتون در سال ۲۰۰۰ که به‌نوعی جمع‌بندی تمامی استراتژی‌های سابق در دوران ریاست‌جمهوری وی نیز محسوب می‌شد، همچنان سخن از «تعامل» و «ترویج» اندیشه‌های دموکراتیک بود. با این حال، می‌توان آن را شبیه همان نگرش «تعدیل و شکل‌دهی» مطرح‌شده از سوی جورج بوش پدر دانست. اصول آن نیز شبیه اصول دیگر استراتژی امنیت‌های ملی است: «حفاظت از منافع ملی و پیشبرد ارزش‌های آمریکایی.» با این حال، وی تمایزاتی میان انواع منافع ملی قائل می‌شود: حیاتی، مهم و بشردوستانه. ولی این تمایزات تنها در راستای درجات متفاوت تعامل صورت می‌گیرد. بر طبق این گزارش، عناصر کلیدی استراتژی تعامل عبارت بودند از:

- تعدیل اتحادها؛
- تشویق جهت‌گیری مجدد از سوی کشورهای دیگر، از جمله دشمنان سابق؛
- تشویق دموکراتیزه شدن، بازارهای آزاد، تجارت آزاد و توسعه پایدار؛
- جلوگیری از مناقشات؛
- مقابله با متجاوزان منطقه‌ای احتمالی؛

- مقابله با تهدیدات جدید؛
- هدایت عملیات‌های بین‌المللی در زمینه صلح و ثبات.

تأکید بر اهمیت نقش آمریکا در «یک عصر جهانی»[1] ویژگی منحصر به فرد این گزارش می‌باشد. در این رابطه عنوان می‌گردد که در عصر جهانی، تهدیدات پیش‌روی آمریکا صرفاً از دشمنان شناخته‌شده و تسلیحات مرگبار ناشی نشده و تلاش‌ها برای مهار گرم شدن زمین از طریق پروتکل کیوتو برای حفاظت از ایالات متحده در مقابل تهدیدات زیست‌محیطی در آینده حیاتی می‌باشد. همچنین گفته می‌شود که رهبری آمریکا در نبرد بین‌المللی علیه بیماری‌های واگیردار، به‌ویژه ایدز برای نابودی اینگونه تهدیدات که فرامرزی بوده و کل مناطق را بی‌ثبات می‌سازد، ضروری است (NSS, 2000, p. ii).

۱ـ۴. جورج بوش پسر

۱ـ۴ـ۱. استراتژی سال ۲۰۰۲: قدرت و پیشدستی

شاید استراتژی امنیت ملی جورج بوش پسر در سال ۲۰۰۲، بحث‌انگیزترین گزارش در نوع خود از لحاظ محتوا و زبان به‌کار گرفته‌شده در آن باشد. به‌طور مشخص، این استراتژی با نفی استراتژی مهار و در همان حال استفاده از زبان هنجاری، از گزارش‌های سابق متمایز می‌گردد. هرچند می‌توان گفت که گزارش کلینتون با اتخاذ استراتژی

1. A Global Age

تعامل از دیگر استراتژی‌های امنیت ملی در سابق متفاوت بود، ولی تمایز استراتژی جورج بوش بسیار برجسته‌تر است.

از دید این استراتژی، بزرگ‌ترین خطری که ملت آمریکا با آن روبه‌رو بود، فصل مشترک رادیکالیسم و فناوری است که اشاره به تسلیحات کشتار جمعی و امکانات پرتابی آنها دارد. در همین جاست که بوش بر حملات پیشدستانه تأکید و عنوان می‌دارد «بر مبنای عقل سلیم و اصل دفاع از خود، آمریکا قبل از شکل‌گیری کامل تهدیدات با آنها مقابله خواهد کرد» (NSS, 2002, p. 3).

استراتژی سال ۲۰۰۲ بوش هیچ ابایی از مطرح کردن غرور آمریکایی ندارد. برای نمونه در خاتمه بخش مقدمه عنوان می‌شود: «امروزه، بشریت این فرصت را در اختیار دارد که پیروزی آزادی بر این دشمنان را محقق نماید. ایالات متحده نیز از اتخاذ مسئولیت رهبری این مأموریت بزرگ استقبال می‌کند.»

تأکید و تمرکز بوش در این استراتژی را می‌توان در جملات زیر دید: «هدف از این استراتژی کمک به ایجاد جهانی نه تنها امن‌تر، بلکه بهتر می‌باشد. اهداف ما نیز در این مسیر مشخص است: آزادی سیاسی و اقتصادی، روابط صلح‌آمیز با کشورهای دیگر و احترام به شأن انسانی. این مسیر نیز تنها مختص آمریکا نبوده و همه کشورها می‌توانند به آن بپیوندند.»

در بخش نخست این سند می‌خوانیم که ایالات متحده از قدرت بی‌رقیب و نفوذ قابل توجهی در جهان برخوردار است که مسئولیت‌ها، وظایف و تعهدات و فرصت بی‌نظیری را برای آن به همراه دارد. با این

حال، اشاره می‌شود که اکنون آمریکا از طرف دولت‌های سرخورده بیشتر تهدید می‌شود تا دول فاتح.

دفاع از آرمان‌های منزلت بشری محور بخش دوم است. بوش در استراتژی امنیت ملی خود دفاع از آزادی و عدالت را نخستین گام در راستای تحقق اهداف می‌داند؛ چراکه چنین اصولی برای تمام مردم جهان درست و حق محسوب می‌گردد. بنابراین، بر طبق این سند، آمریکا از منزلت بشری حمایت می‌کند و با کسانی که در مقابل آن مقاومت می‌کنند به مخالفت برخواهد خاست.

بخش سوم نیز به مقوله تقویت اتحادها برای شکست تروریسم جهانی و تلاش برای جلوگیری از حملات علیه آمریکا و دوستانش می‌پردازد.

همکاری با دیگران برای کاستن از مناقشات منطقه‌ای در بخش چهارم مورد توجه قرار می‌گیرد. سند حاضر در راستای حفظ ثبات و آرامش منطقه‌ای بیان می‌دارد که در صورت وقوع خشونت در مناطق مختلف، ایالات متحده با همکاری دوستان و شرکای خود ثبات را بازخواهد گرداند.

بخش پنجم به جلوگیری از تهدید آمریکا، متحدین و دوستانش ازسوی دشمنان با استفاده از تسلیحات کشتار جمعی می‌پردازد. در این بخش با اشاره به اینکه محیط امنیتی حاضر با دوران جنگ سرد تفاوت می‌کند، از تروریست‌ها و کشورهای سرکش به‌عنوان چالش‌های مرگبار یاد می‌گردد که واکنش آمریکا باید با استفاده از ظرفیت کامل اتحادهای قوی، ایجاد مشارکت جدید با رقبای پیشین، تغییر در استفاده از نیروهای

نظامی، فناوری‌های مدرن شامل توسعه سیستم دفاع موشکی مؤثر و تأکید فزاینده بر جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات صورت پذیرد.

ایجاد عصری جدید از رشد اقتصاد جهانی از طریق بازارهای آزاد و تجارت آزاد موضوع مورد توجه در بخش ششم است که جلوگیری از وقوع بحران‌های مالی، بهترین راه مقابله با چنین بحران‌هایی عنوان شده و اینکه ایالات متحده قصد دارد با تشویق صندوق بین‌المللی پول و به‌کارگیری سیاست پولی و مالی صحیح، سیاست نرخ مبادلات و سیاست بخش سرمایه‌گذاری، کشورهای دیگر نیز به رشد اقتصادی دست یابند.

بخش هفتم نیز بسط گستره توسعه با ایجاد جوامع باز و زیرساخت‌های دموکراسی را مد نظر دارد. از نگاه این سند، یکی از اصول اخلاقی و نیز یکی از اولویت‌های اول سیاست بین‌المللی ایالات متحده وارد ساختن تمامی فقرای جهان به گستره در حال رشد توسعه و فرصت و نیز دموکراسی است.

بخش هشتم بر توسعه برنامه‌ها برای اقدام مشترک با دیگر مراکز اصلی قدرت جهانی تأکید دارد و بیان می‌دارد که با اذعان به اینکه ایالات متحده بدون همکاری مداوم با متحدان و دوستانش در کانادا و اروپا نمی‌تواند نتایج پایدار چندانی را در عرصه بین‌المللی به دست آورد، گفته می‌شود که آمریکا با سازماندهی ائتلاف‌هایی از دولت‌ها که قادرند و می‌خواهند موازنه قوایی به سوی آزادی در پیش گیرند، راهبردهای خود را به مورد اجرا درخواهد آورد. در این زمینه از روسیه، هند و چین به‌عنوان قدرت‌های بالقوه بزرگ نام برده شده است که آمریکا به‌دنبال همکاری با

آنها در عرصه‌های مختلف می‌باشد.

تغییر نهادهای امنیت ملی آمریکا در راستای چالش‌ها و فرصت‌های قرن بیست‌ویک نیز در آخرین بخش از این گزارش مورد توجه قرار می‌گیرد. سند مذکور با پرداختن به اینکه جامعه اطلاعاتی آمریکا که بر پایه اولویت جمع‌آوری اطلاعات گسترده در خصوص هدفی ثابت و فراگیر یعنی بلوک شرق شکل گرفته بود، اکنون خود را با چالش تعقیب مجموعه اهداف بسیار پیچیده‌تر و مبهم‌تر تطبیق می‌دهد و بر نیاز به تجدید ساختار جامعه اطلاعاتی این کشور تأکید می‌ورزد.

۱ـ۴ـ۲. استراتژی سال ۲۰۰۶: تأکید دوباره بر حمله پیشدستانه

جورج بوش در ۱۶ مارس ۲۰۰۶ (۲۵ اسفند ۱۳۸۴)، دومین استراتژی امنیت ملی ایالات متحده را منتشر ساخت. این استراتژی نیز همچون نمونه سال ۲۰۰۲ آن آشکارا سخن از دکترین جنگ پیشدستانه می‌زند و چنین چیزی را در بخش مربوط به تسلیحات کشتار جمعی، به‌ویژه خطر دستیابی تروریست‌ها به چنین تسلیحاتی عنوان می‌کند. در این سند که به‌لحاظ چهارچوب شبیه سند سال ۲۰۰۲ می‌باشد، به‌طور خاص پیشرفت‌های صورت‌گرفته در عرصه‌های مختلف ذکر شده و مسیر پیشرو برای استفاده از فرصت‌ها و مقابله با چالش‌های جدید ترسیم می‌گردد. به‌طور کلی، می‌توان گفت این استراتژی دارای پنج محور اساسی می‌باشد:

۱. حق آمریکا برای انجام حملات پیشدستانه؛

۲. نبرد علیه اسلام رادیکال؛

۳. نگاه به ایران به‌عنوان دشمن اصلی؛

۴. لزوم احتیاط در مقابل چین و روسیه؛

۵. تداوم تغییر رژیم‌ها از طریق دیپلماسی تغییرساز[1].

استراتژی مذکور همچنین در یازده بخش مسائل مختلف را مورد توجه قرار داده بود:

۱. نگاهی اجمالی به استراتژی امنیت ملی آمریکا؛

۲. دفاع از آزادی، بازتابی از ارزش‌های آمریکایی؛

۳. تروریسم و تقویت اتحادها برای مقابله با آن؛

۴. همکاری با دیگران در راستای حل‌وفصل منازعات منطقه‌ای؛

۵. تسلیحات کشتار جمعی و بازداشتن دشمنان آمریکا از تهدید این کشور و شرکایش؛

۶. ایجاد دوره‌ای از رشد اقتصاد جهانی؛

۷. توسعه از طریق ایجاد جوامع آزاد و زیرساخت‌های دموکراسی؛

۸. توجه به مراکز اصلی قدرت‌جهانی ازجمله چین، روسیه و هند و همکاری با آنها؛

۹. توجه به نهادهای امنیت ملی آمریکا و تعدیل آنها براساس چالش‌ها

---

۱. Transformational Diplomacy: «دیپلماسی تغییرساز»، اصطلاح مطرح‌شده از سوی کاندولیزا رایس، وزیر خارجه سابق آمریکا بود که هدف از آن پایان بخشیدن به استبداد در جهان با ترویج دموکراسی بود. رایس در تشریح این دیپلماسی می‌گوید: «همکاری با شرکای خود در سطح جهان و ایجاد و حفظ کشورهای دموکراتیک که پاسخگوی نیازهای مردمان خود بوده و رفتاری مسئول‌پذیر در نظام بین‌المللی داشته باشند.»

و فرصت‌های قرن ۲۱؛

۱۰. استفاده از فرصت‌ها و مقابله با چالش‌های جهانی؛

۱۱. اذعان به محدودیت‌ها (NSS, 2006).

۱ـ۵. باراک اوباما: وداع با گذشته، توجه به تهدیدات جدید

باراک اوباما در تاریخ ۲۷ مه ۲۰۱۰ (۶ خرداد ۱۳۸۹) نخستین استراتژی امنیت ملی دولت خود را در ۵۲ صفحه منتشر ساخت. استراتژی وی از دکترین جنگ پیشدستانه دوران بوش فاصله گرفته و بر همکاری جهانی و دیپلماسی قوی برای بهره‌گیری کمتر از نیروی نظامی تأکید دارد. این سند همچنین بر ارتباط میان امنیت و نظم اقتصادی تأکید دارد.

ایده استراتژیک اصلی در این استراتژی را می‌توان در پایان پاراگراف نخست آن یافت که سخن از ضرورت رهبری ایالات متحده برای شکل‌دهی «به یک نظم بین‌المللی برخوردار از توانایی غلبه بر چالش‌های قرن ۲۱» به میان می‌آید. اوباما در توضیح این نظم بین‌المللی، می‌گوید: «تعامل ما تضمین‌کننده یک نظم عادلانه و پایدار بین‌المللی خواهد بود ـ عادلانه، زیرا منافع متقابل را تأمین کرده، از حقوق همه حمایت می‌کند و کسانی را که مسئولیت‌های خود را نمی‌پذیرند را مسئول می‌داند؛ پایدار به‌دلیل اینکه بر هنجارهای مشترک قرار گرفته و اقدام دسته جمعی برای حل چالش‌های مشترک را تقویت می‌سازد» (Shapiro, 2010).

با این حال، از دید اغلب کارشناسان سؤال مطرح در این استراتژی آن است که *چگونه می‌توان در عصری از مشکلات اقتصادی در داخل و آرایش*

جدید قدرت سیاسی در خارج به مقابله موفق با چالش‌های امنیتی پرداخت؟

در پاسخ به این سؤال، استراتژی اوباما حول پنج محور اساسی می‌چرخد:

- احیا و گسترش اتحادها علی‌رغم صحبت از حفظ حق اقدام یک‌جانبه برای آمریکا؛
- تقویت قدرت خارجی با تقویت قدرت داخلی با تأکید بر آموزش، انرژی پاک، تکنولوژی و نوآوری؛
- حمایت از توسعه بین‌المللی؛
- احیای دیپلماسی؛
- گسترش دموکراسی و حقوق بشر (LaFranchi, 2010).

در عین حال از سه تهدید کلی برای امنیت ملی ایالات متحده یاد می‌شود: ۱) بحران اقتصادی؛ ۲) کنترل تسلیحات و گسترش هسته‌ای؛ و ۳) تروریسم (LaFranchi, 2010). موضوع مهم اینکه، برای نخستین بار در چنین سندی، از تروریسم داخلی[1] در آمریکا حرف زده می‌شود.

در این سند بیان می‌شود که بازسازی اقتصادی زیربنای جدید سیاست داخلی بوده و عملیات نظامی پس از به‌کارگیری کامل دیپلماسی و به‌عنوان آخرین گزینه مورد استفاده خواهد بود. به همین دلیل، علی‌رغم تأکید بر رهبری جهان از سوی ایالات متحده، بیشترین تأکید را بر رویکرد دیپلماسی و گسترش مشارکت وسیع‌تر متحدان و شرکای آمریکا نهاده

1. Homegrown Terrorism

است. در واقع، استراتژی اوباما به جای دکترین جنگ پیشدستانه[1] و اقدام یک‌جانبه[2] بوش، به‌طور کلی بر اقدامات پیشگیرانه[3] و رویکرد چندجانبه‌گرایی[4] و مشخصاً *دیپلماسی بین‌المللی*[5] و *اتحادسازی*[6] تأکید دارد.

از دیپلماسی و کمک‌های توسعه نیز به‌عنوان ابزارهای مناسب برای «پیشگیری از منازعه، ایجاد رشد اقتصادی، تقویت کشورهای ضعیف و ورشکسته، رهایی مردم از فقر، مقابله با تغییرات آب‌وهوایی و بیماری‌های فراگیر و نیز تقویت نهادهای حاکمیت دموکراتیک» نام می‌برد (NSS, 2010, p. 3).

اوباما همچنین می‌گوید استراتژی جدید این کشور با تأیید این مسئله آغاز می‌گردد که توانایی و نفوذ ایالات متحده در خارج با گام‌هایی در داخل کشور آغاز خواهد شد و باید اقتصاد را تقویت و کسری بودجه را کاهش داد.

در کل، از دید کارشناسان آمریکایی، بهترین عبارتی که توصیف‌کننده دکترین اوباما در این استراتژی تازه می‌باشد، همان عبارتی است که وی در یکی از سخنرانی‌های خود پیش از انتشار این سند در آوریل ۲۰۰۹ (فروردین ۱۳۸۵) ایراد کرده بود. در این سخنرانی اوباما گفت که برخلاف گذشته، آمریکا به‌عنوان «یک شریک برابر»[7] و نه کشوری «برتر»[8] به تعامل با دیگر کشورها روی خواهد آورد (Holmes & Carafano, 2010). اوباما این موضوع از «شریک برابر» را سپس در ژوئن ۲۰۰۹ در قاهره اینگونه تکمیل

---

1. Pre-emptive War
2. Unilateral Action
3. Preventive Measures
4. Multilateralism
5. International Diplomacy
6. Alliance-Building
7. An Equal Partner
8. Exceptional

کرد: «با توجه به وابستگی متقابل آمریکا، هر نوع نظم جهانی که یک کشور یا گروهی از مردمان را برتر از دیگران قرار دهد، قطعاً با شکست مواجه خواهد شد. بنابراین، جدای از نظر ما در مورد گذشته، نباید خود را محصور در آن کنیم. مشکلات ما باید از طریق مشارکت حل شده و پیشرفت را با دیگران سهیم شویم» (New York Times, 2009).

در این رابطه نیز کارشناسان از موارد زیر در تأیید این رویکرد استفاده می‌کنند:

- صدور دستور تعطیلی زندان گوانتانامو؛[1]
- عدم کاربرد عبارت «جنگ جهانی علیه تروریسم» در سند استراتژی امنیت ملی؛
- اتخاذ موضع نرم در قبال ونزوئلا؛
- تسلیم در برابر خواست روسیه و لغو برنامه‌های دفاع موشکی در جمهوری چک و لهستان؛ (Bondi, 2009).
- عدم انتقاد از روسیه برای نقض حقوق شهروندان خود؛
- اهمیت بیشتر به همسایگان و انتقاد از اینکه آمریکا به‌واسطه اولویت‌های دیگر در جهان، از همکاری با همسایگان و مناطق نزدیک خود غفلت کرده است.

---

۱. اجرای چنین تصمیمی به‌دلیل مخالفت کنگره آمریکا تاکنون عملی نشده است. براساس تصمیم قانون‌گذاران آمریکا، رئیس‌جمهور این کشور از انتقال زندانیان گوانتانامو به خاک آمریکا و یا کشوری دیگر و نیز محاکمه آنها در دادگاه‌های غیرنظامی بدون تأیید وزارت دفاع منع شده است. با این حال، گزارشات حاکی از آن است که اوباما تلاش دارد با استفاده از اختیارات ویژه ریاست‌جمهوری، چنین تلاشی را از سوی کنگره به چالش بکشد.

نکته مهم دیگر در این استراتژی آن است که سخن از پیروزمندی در رهبری آمریکا که مشخصه اصلی در استراتژی‌های کلینتون و بوش بود را کنار گذاشته و در عوض بر مشاهده جهان «*به‌صورتی که هست*»[1] اصرار دارد. در اصل، نوعی واقع‌گرایی مشاهده می‌شود که از بلندپروازی‌های استراتژی بوش برای تغییر جهان دور شده و بر محدودیت‌های نفوذ و تأثیر ایالات متحده، به‌ویژه در جهانی از وابستگی متقابل اقتصادی و مراکز نوظهور قدرت صحه می‌گذارد.

در مورد تروریسم نیز هرچند استراتژی اوباما براساس اصول گذشته پایه‌ریزی شده، اما یک‌سری اقدامات کنار گذاشته شده‌اند. بیل کلینتون، جورج بوش و باراک اوباما هرکدام اکثر ابزارهای آمریکا ازجمله قدرت نظامی، امور دفاعی، اعمال قانون، تحریم و اقدامات اطلاعاتی را برای مقابله با فعالیت‌های تروریستی به کار گرفتند، اما تفاوت فاحش استراتژی اوباما با استراتژی دو رئیس‌جمهور سابق آن است که در استراتژی امنیت ملی اوباما موضوع «جنگ جهانی ضدتروریسم»[2] نفی شده و عنوان می‌گردد که هرچند ایالات متحده همیشه به‌دنبال مشروعیت‌زدایی در استفاده از تروریسم و انزوای عاملان چنین اقداماتی می‌باشد، ولی «این یک نبرد جهانی علیه یک تاکتیک (تروریسم) یا یک مذهب (اسلام) نمی‌باشد. ما در جنگ با شبکه‌ای مشخص، یعنی القاعده و وابستگان تروریستی آن هستیم، کسانی که از تلاش‌ها برای حمله به ایالات متحده،

---

1. As It Is

2. Global War On Terror Or The War On Terrorism

متحدان یا شرکای آن حمایت می‌کنند» (NSS, 2010, p. 20).

به هر حال، سند مذکور کلاً دارای چهار بخش بوده و مسائل مختلف را در هریک از آنها مورد توجه قرار می‌دهد.

بخش اول نگاهی اجمالی به استراتژی امنیت ملی آمریکا داشته و با توصیف مشکلات و چالش‌های پیش‌روی آمریکا، اصرار بر احیای رهبری ایالات متحده در جهان دارد. بنابراین، عنوان می‌گردد که این کار باید با تکمیل منابع قدرت در داخل و در همان حال، شکل‌دهی به نظم بین‌المللی در راستای مقابله با چالش‌های پیش‌رو صورت گیرد.

در بخش دوم تحت عنوان «رهیافت استراتژیک» منافع کلی آمریکا به‌صورت زیر بیان می‌شود:

۱. امنیت ایالات متحده، مردمان، متحدان و شرکایش؛
۲. یک اقتصاد قوی، نوآورانه و رو به رشد در یک نظام اقتصادی بین‌المللی که به خلق فرصت‌ها و رفاه می‌پردازد؛
۳. احترام به ارزش‌های جهانی در داخل و خارج از ایالات متحده؛
۴. یک نظم بین‌المللی ایجادشده توسط رهبری ایالات متحده که اشاعه‌دهنده صلح، امنیت و فرصت از طریق همکاری قوی‌تر برای رویارویی با چالش‌های جهانی می‌باشد.

استراتژی جدید با مهم دانستن تهدیدات تروریستی در سطح جهانی، دو جنگ عراق و افغانستان را تنها بخشی از محیط استراتژیک ایالات متحده می‌داند و بر تسلیحات کشتار جمعی و به‌خصوص تسلیحات هسته‌ای به‌عنوان بزرگ‌ترین خطر پیش‌روی مردم آمریکا و امنیت جهانی

تأکید می‌ورزد. فضا و توانایی‌های فضای سایبر نیز ازجمله زمینه‌هایی هستند که به گفته استراتژی مذکور در معرض اختلال و حملات بوده و آسیب‌پذیر می‌باشند.

«پیشبرد منافع» هم عنوان بخش سوم این استراتژی است که عنوان می‌دارد برای دستیابی به جهان مطلوب، ایالات متحده باید رهیافت استراتژیک خود را در راستای تعقیب چهار نوع منافع ملی مورد اشاره در بخش دوم یعنی ۱) امنیت؛ ۲) رفاه؛ ۳) ارزش‌ها و ۴) نظم بین‌المللی به‌کار گیرد.

در بخش نتیجه‌گیری نیز عنوان می‌گردد که برای اجرای این استراتژی باید همکاری مؤثری میان قوای دولتی وجود داشته باشد و اینکه دولت فعلی بر این باور است که تا وقتی در چهارچوب قوانین حرکت می‌کند، قدرت اجرای آن را دارد. دولت اوباما در این بخش همچنین خود را متعهد به مشورت و همفکری فعال با کنگره دانسته و از نظارت آن بر سیاست‌های امنیتی کشور استقبال می‌کند. همچنین بیان می‌گردد که این همکاری به همیاری گسترده دو حزب اصلی آمریکا (جمهوری‌خواه و دموکرات) نیاز دارد (NSS, 2010, p. 51).

۲. برآورد دفاعی چهار ساله

در این رابطه، «قانون اختیارات دفاع ملی»[1] در سال ۱۹۹۷ و اصلاحیه آن در سال ۲۰۰۰، وزیر دفاع را ملزم به ارائه گزارش «برآورد دفاعی

1. National Defense Authorization Act (NDAA)

چهار ساله»[1] (به‌صورت مکتوب) به کنگره هر چهار سال یک بار می‌سازد (NDAA, 1997). در این رابطه، وزیر دفاع نیز گزارش مذکور را با هماهنگی و همکاری رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح تهیه کرده و باید چشم‌اندازی از ۲۰ سال آینده را ترسیم نماید. این قانون، محرمانه یا غیرمحرمانه بودن گزارش را مشخص نمی‌سازد.

قانون بالا شامل ۱۵ موضوع می‌شود که گزارش برآورد دفاعی چهار ساله باید آنها را مد نظر داشته باشد:

۱. «نتایج برآورد، شامل بررسی جامعی از استراتژی دفاع ملی ایالات متحده و ساختار نیروها در بهترین وضعیت برای اجرای این استراتژی با کمترین سطح خطر»؛

۲. منافع مفروض یا تعریف‌شده امنیت ملی ایالات متحده که اطلاعات لازم برای استراتژی دفاع ملی تعریف‌شده در این برآورد را فراهم می‌سازد»؛

۳. «تهدیدات پیش‌روی منافع ملی مفروض یا تعریف‌شده ایالات متحده که در راستای اهداف این برآورد و سناریوهای ایجادشده در بررسی این تهدیدات مورد توجه قرار می‌گیرند»؛

۴. «فرضیات مورد استفاده در برآورد، ازجمله فرضیات مرتبط با الف) وضعیت آمادگی نیروهای ایالات متحده؛ ب) همکاری متحدین، تقسیم وظایف و مزایای دیگر و نیز مسئولیت‌های بر دوش نیروهای ایالات متحده در نتیجه عملیات‌های ائتلافی؛ ج) دوره‌های

1. Quadrennial Defense Review (QDR)

هشدار؛ د) سطوح تعامل در عملیات‌های غیر دوران جنگ و مأموریت‌های سطح پایین و خروج از چنین عملیات‌ها و مأموریت‌هایی؛ و ه) شدت، مدت و اهداف نظامی و سیاسی مناقشات و مأموریت‌های سطح پایین»؛

۵. «تأثیرات روی ساختار نیروها و آمادگی آنها و نیز مشارکت در عملیات‌های غیر دوران جنگ و مأموریت‌های سطح پایین»؛

۶. سیاست‌های دیکته‌شده ازسوی استراتژی دفاع ملی در ارتباط با نیروهای انسانی و تداوم عملیات‌ها جهت پشتیبانی از حضور در مناقشاتی که بیش از ۱۲۰ روز طول می‌کشد»؛

۷. نقش‌ها و مأموریت‌های پیش‌بینی‌شده برای نیروهای ذخیره در استراتژی دفاع ملی و قدرت، توانمندی و تجهیزات مورد نیاز آنها برای اطمینان از توانایی نیروهای ذخیره برای اتخاذ نقش‌ها و مأموریت‌های محوله»؛

۸. «سهم مناسب نیروهای رزمی برای پشتیبانی از نیروها بر مبنای استراتژی دفاع ملی، ازجمله تعداد و اندازه مناسب واحدها و سازمان‌های دفاعی برای این منظور»؛

۹. «توانمندی‌های مورد نیاز حمل‌ونقل هوایی، دریایی و زمینی در سطوح استراتژیک و تاکتیکی برای پشتیبانی از استراتژی دفاع ملی»؛

۱۰. «استقرار پیشاپیش نیروها و دیگر اقدامات قبلی لازم بر طبق استراتژی دفاع ملی جهت جلوگیری از مناقشه و واکنش نظامی مناسب در مقابل مناقشات مورد انتظار»؛

۱۱. میزان تخصیص منابع میان دو یا چند جبهه نبرد بر طبق استراتژی دفاع ملی در صورت مناقشه در چنین صحنه‌هایی»؛

۱۲. «مصلحت بازبینی در برنامه یکپارچه فرماندهی[1] در نتیجه استراتژی دفاع ملی»؛

۱۳. پیامدهای بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پیش‌بینی‌شده برای ۲۰ سال آینده و مورد استفاده از سوی نیروهای مسلح روی ساختار نیروها»؛

۱۴. مأموریت دفاع ملی گارد ساحلی»؛

۱۵. «هر موضوع دیگر که به تشخیص وزیر دفاع مناسب دانسته می‌شود» (U.S. Code, Title 10, Subtitle A, Part I, Chapter 2, §118 (d)).

تا به امروز، چهار برآورد دفاعی چهار ساله تهیه و منتشر شده است ـ در سال ۱۹۹۷ و بر مبنای «قانون اختیارات دفاع ملی» که تنها انجام یک مورد را الزامی ساخته بود و نیز در سال‌های ۲۰۰۱، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ براساس اصلاحیه سال ۲۰۰۰ ـ گفتنی است که هر چهار گزارش در موعد مقرر به کنگره تحویل داده شده بود.

همان‌طور که قانون مشخص کرده بود دو گزارش نخست از برآورد دفاعی چهار ساله دارای بخش جداگانه‌ای مربوط به استراتژی دفاعی بودند. «استراتژی دفاعی» عنوان بخش سوم از گزارش سال ۱۹۹۷ بود و با چکیده‌ای از استراتژی امنیت ملی، ازجمله منافع ملی شروع می‌شد. این

1. Unified Command Plan

چکیده بر مبنای سند کاخ سفید در فوریه ۱۹۹۶ تحت عنوان «یک استراتژی امنیت ملی از تعامل و گسترش»[1] تهیه گردیده بود (QDR, 1997).

عنوان بخش دوم از گزارش سال ۲۰۰۱ نیز «استراتژی دفاعی» بـود. در زمانی که این برآورد صورت گرفته بود، آخرین استراتژی امنیـت ملـی بـه دسامبر ۲۰۰۰ مربوط می‌شد ـ استراتژی امنیت ملی برای عصری جهانی[2] ـ که از سوی دولت کلینتون تهیه گردیده بود. گزارش سال ۲۰۰۱ به اهـداف ملی گسترده‌ای همچون صلح، آزادی و رفاه می‌پرداخت و با بیـان شـفاف این موضوع که دیگر استراتژی خود را براساس رفتار (نیت) دیگر کشورها قرار نداده، بلکه بر توانایی آنها بنا می‌نهـد، آشـکار روی بـدترین سـناریو برنامه‌ریزی شده بود (QDR, 2001).

گزارش برآورد دفاعی چهار ساله در سال ۲۰۰۶ نیز بر ارتباط مستقیم آن با استراتژی دفاع ملی در سـال ۲۰۰۵ تأکیـد داشـت. در ایـن گـزارش جدید آمده بود: «اساس این برآورد دفاعی چهار ساله استراتژی دفاع ملی است که در مارس ۲۰۰۵ منتـشر گردیـد» (QDR, 2006). بنـابراین، ایـن گزارش نیز منعکس‌کننده چهار چالش امنیت ملی مطرح در استراتژی دفاع ملی (۲۰۰۵) بود.

گزارش سال ۲۰۰۶ همچنین از چهار «حوزه تمرکز»[3] نیز نام برده بـود: «نابودی شبکه‌های تروریـستی»، «دفـاع همـه‌جانبـه از سـرزمین آمریکـا»،

1. A National Security Strategy Of Engagement and Enlargement
2. A National Security Strategy For A Global Age
3. Focus Area

«تعیین انتخاب‌های کشور در مقاطع حساس استراتژیک» و «جلوگیری از دستیابی کشورها یا بازیگران غیردولتی متخاصم به تسلیحات کشتار جمعی[1] با استفاده از آن». در بین این چهار حوزه نیز اولویت‌بندی صورت نگرفته و همگی آنها را در مقایسه با دیگر مسائل دارای اولویت نامیده بود. گزارش مذکور هر حوزه و توانمندی‌های مورد نیاز آن را جداگانه توضیح داده؛ مدل اصلاح‌شده‌ای از ساختار برنامه‌ریزی نیروها (دستورالعمل مورد استفاده برای اندازه و شکل نیروها) را ارائه کرده بود؛ ۱۰ مورد از توانایی‌ها ازجمله وظایف احتمالی را مورد بررسی قرار داده بود؛ و سه مجموعه نگرانی‌های نهادی و سازمانی ـ تشکیلات دفاعی، پرسنل وزارت دفاع و هماهنگی با دیگر سازمان‌ها و شرکای بین‌المللی ـ را نیز مد نظر قرار داده بود (QDR, 2006).

در برآورد سال ۲۰۱۰ نیز طیف گسترده‌ای از مسائل مورد توجه قرار گرفته و از آن به‌عنوان گام مهمی به سمت نهادینه کردن اصلاحات و تجدید ساختار کنونی در ارتش آمریکا در برابر تغییراتی که موازنه میان تقاضاهای موجود و تهدیدات آینده را برهم می‌زند، یاد می‌گردد. بنابراین، عنوان می‌شود که ایالات متحده برای رویارویی با چالش‌های آتی باید از توانایی‌های بالایی با حداکثر انعطاف‌پذیری در حوزه گسترده‌ای از مناقشات برخوردار گردد. بر این اساس، یکی از اهداف کلیدی سند مذکور توسعه بیشتر توانایی‌های حملات دوربرد و ارتقای رشد سریع در توانایی‌های

1. Weapons Of Mass Destruction (WMD)

پدافند موشکی بالستیک در دریا و زمین است (QDR, 2010).

نکته جالب در این گزارش آن است که برای نخستین بار به درخواست قانون‌گذاران آمریکا اهمیت تغییرات آب‌وهوایی برای امنیت ملی ـ به‌عنوان منبعی بالقوه برای مناقشه و نیز عاملی در عملیات‌های نظامی ـ را نیز مورد ملاحظه قرار داده است (QDR, 2010).

۳. استراتژی دفاع ملی

برخلاف رویه سابق، وزارت دفاع ایالات متحده در مارس ۲۰۰۵ «استراتژی دفاع ملی»[1] (NDS) را جدای از گزارش برآورد دفاع چهار ساله و در چهارچوب همان قانون منتشر ساخت. در آن زمان از استراتژی دفاع ملی به‌عنوان جدیدترین استراتژی امنیت ملی یاد می‌شد.

به‌طور کلی، NDS سند نهایی وزارت دفاع است که از NSS ناشی شده و منبعی برای «استراتژی ملی نیروهای مسلح» (NMS) می‌باشد. این سند همچنین چهارچوبی را برای دیگر اسناد استراتژیک وزارت دفاع، به‌خصوص در رابطه با برنامه‌ریزی نبردها، توسعه‌نیروها و نیز فعالیت‌های اطلاعاتی فراهم می‌آورد. بنابراین، توصیف‌کننده اهداف و استراتژی کلی وزارت دفاع در راستای پشتیبانی از اهداف مندرج در NSS می‌باشد (NDS, 2008).

نخستین سند در این زمینه در سال ۲۰۰۵ منتشر گردید که اهمیت آن نیز

1. National Defense Strategy (NDS)

بیشتر به ارائه یک دسته‌بندی جدید و چهارگانه از چالش‌های امنیت جهانی مربوط می‌شد: سنتی، نامنظم، فاجعه‌بار و مختل‌کننده[1] (Suttee, 2005).

سند مذکور با این عبارت آغاز می‌شد که «آمریکا کشوری در جنگ است»[2]؛ جمله‌ای که نشان از کل نگرش و جهت‌گیری این سند داشت. در این سند از دو روند کلی صحبت می‌شود که نشان از دیدگاه آمریکا نسبت به محیط امنیتی جهان داشت: «چالش‌های کنونی و آتی»[3] و «تغییر روابط»[4]. در این رابطه، چالش‌های کنونی و آتی برمبنای احتمال رخداد و سطح آسیب‌پذیری ایالات متحده در برابر آنها دسته‌بندی شده بودند. روند دوم به تعریف تغییر روابط پرداخته و در واقع تعریف‌کننده محیط استراتژیک ایالات است. این روابط در راستای خطوط همکاری‌های بین‌المللی، کشورهای کلیدی، کشورهای مشکل‌ساز و بازیگران غیردولتی طبقه‌بندی شده‌اند. در این زمینه، کشورهای مشکل‌ساز عبارتند از: مخالفان با اصول آمریکایی، تعقیب‌کنندگان تسلیحات کشتار جمعی یا پناه‌دهندگان به تروریست‌ها.

در این سند، اهداف استراتژیک به‌صورت زیر آمده است:

- جلوگیری از حمله مستقیم به ایالات متحده؛
- تأمین دسترسی استراتژیک و حفظ آزادی عمل جهانی؛
- تقویت اتحادها و همکاری‌ها؛

---

1. Traditional, Irregular, Catastrophic And Disruptive
2. America Is A Nation At War 3. Mature/Emerging Challenges
4. Changing Relationships

• ایجاد شرایط امنیتی قابل قبول.

چهار اقدام اساسی نیز در جهت پشتیبانی از این اهداف عنوان شده‌اند:

• تضمین به متحدین (عمل به تعهدات)؛
• بازداشتن دشمنان بالقوه (از دستیابی به توانایی‌های تهدیدکننده)؛
• جلوگیری از تجاوز (به‌کارگیری نیروهای واکنش سریع)؛ و
• شکست دشمنان (شکست آنها در زمان، مکان و شیوه مورد انتخاب خود) (NDS, 2005).

دومین سند نیز در ژوئن ۲۰۰۸ (خرداد ۱۳۸۷) منتشر گردید. این سند با این جمله آغاز می‌شود که «مسئولیت اصلی دولت ایالات متحده حفظ مردم آمریکا»[1] می‌باشد. در تعریف محیط استراتژیک نیز بیان می‌گردد که در آینده قابل پیش‌بینی، این محیط به‌واسطه نبرد جهانی علیه ایدئولوژی افراط‌گرایانه خشونت‌طلب که به‌دنبال سرنگونی نظام بین‌المللی است، تعریف می‌گردد. سپس در تشریح تهدیدات به طیف گوناگون چالش‌های نامنظم (القاعده)، تلاش کشورهای متخاصم (ایران و کره شمالی) برای کسب تسلیحات هسته‌ای و قدرت فزاینده دیگر کشورها (چین و روسیه) در بُعد نظامی اشاره دارد. در این مورد نیز گفته می‌شود که موفقیت در حل‌وفصل این مشکلات نیازمند هماهنگی قدرت ملی و بین‌المللی در سال‌ها و دهه‌های آتی می‌باشد.

اهداف مندرج در این سند نیز به‌صورت زیر آمده است:

1. A Core Responsibility Of The U.S. Government Is To Protect The American People

- دفاع از سرزمین آمریکا (مسئولیت اصلی وزارت دفاع)؛
- پیروزی در جنگ طولانی مدت (علیه جنبش‌های افراط‌گرایانه خشونت‌طلب)؛
- ترویج امنیت (بهترین راه برای دستیابی به امنیت، جلوگیری از وقوع جنگ در صورت امکان و تشویق تغییر آرام در نظام بین‌الملل)؛
- بازدارندگی (کلید جلوگیری از وقوع مناقشه و افزایش امنیت)؛
- پیروزی در جنگ‌با دیگر کشورها (آمادگی برای جنگ و شکست کشورهایی همچون ایران و کره شمالی).

راهکارهای حصول به اهداف مذکور نیز به‌صورت زیر آمده است:

- شکل‌دهی به انتخاب کشورهای کلیدی (همکاری با متحدین و دوستان منجر به شکل‌دهی محیط استراتژیک، رفتار بازیگران و انتخاب کشورهای کلیدی می‌شود)؛
- جلوگیری از دستیابی کشورهای متخاصم به «تسلیحات کشتار جمعی» (جلوگیری از گسترش اینگونه تسلیحات و کاربرد آنها نیازمند هوشیاری و پیش‌بینی و مقابله با تهدیدات می‌باشد)؛
- تقویت و توسعه اتحادها و همکاری‌ها (نظام اتحادها با محوریت ایالات متحده سنگ‌زیربنای صلح و امنیت در بیش از یک نسل بوده است و همچنان کلید موفقیت در حصول به اهداف ملی آمریکا می‌باشد)؛
- تضمین دسترسی استراتژیک ایالات متحده و حفظ آزادی عمل (ایالات متحده برای تحقق نیازهای امنیت ملی خود باید در سطح

جهانی از آزادی عمل برخوردار باشد)؛

• یکپارچه کردن تلاش‌ها (در حوزه‌های برنامه‌ریزی و سیاست اجرایی) (NDS, 2008).

۴. استراتژی ملی نیروهای مسلح

فصل دهم از قانون ایالات متحده که توسط «قانون اختیارات دفاع ملی» در سال ۲۰۰۴ اصلاح گردید، الزام کنونی برای تهیه و ارائه یک «استراتژی ملی نیروهای مسلح»[1] (NMS) می‌باشد (U.S. Code, Title 10, Subtitle A, Part I, Chapter 5, §153, as amended by the NDAA for FY2004, November 24, 2003, P.L. pp. 108-136, §903.) بر طبق این قانون، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح موظف است در هماهنگی با دیگر اعضای ستاد مشترک و فرماندهی یکپارچه هر دو سال یک بار برآوردی را از استراتژی ملی نیروهای مسلح تهیه و تا ۱۵ فوریه آن سال در اختیار کمیته‌های نیروهای مسلح سنا و مجلس نمایندگان قرار دهد. این گزارش باید در تطابق با استراتژی امنیت ملی و جدیدترین برآورد دفاعی چهار ساله باشد. قانون مذکور محرمانه یا غیرمحرمانه بودن این گزارش را مشخص نمی‌سازد. در واقع، این استراتژی چگونگی عملیاتی ساختن استراتژی دفاعی را توصیف می‌کند. با این حال، پیش از این تاریخ هم اسناد مذکور منتشر می‌شدند که

1. National Military Strategy (NMS)

نخستین آن مربوط به سال ۱۹۹۲ بود. بنابراین تا به حال هشت سند استراتژی ملی نیروهای مسلح ازسوی ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا منتشر گردیده که آخرین آن هم در سال ۲۰۱۱ بوده است.

این قانون محتوای مشخصی را برای گزارش استراتژی ملی نیروهای مسلح تجویز می‌کند، ازجمله خود استراتژی، محیط استراتژیک، تهدیدات، اهداف نظامی، شیوه‌های حصول به این اهداف و منابع مورد نیاز:

- ترسیم یک استراتژی ملی نیروهای مسلح؛
- توصیفی از محیط استراتژیک و فرصت‌ها و چالش‌هایی که بر منافع ملی ایالات متحده و امنیت ملی آن تأثیرگذار است؛
- توصیفی از تهدیدات منطقه‌ای پیش‌روی منافع ملی ایالات متحده و امنیت ملی آن؛
- توصیفی از تهدیدات بین‌المللی ایجادشده ازسوی تروریسم، تسلیحات کشتار جمعی و چالش‌های نامتقارن پیش‌روی امنیت ملی ایالات متحده؛
- شناسایی اهداف نظامی ملی ایالات متحده و رابطه این اهداف با محیط استراتژیک و تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی؛
- شناسایی استراتژی، مفاهیم اساسی و عناصر مربوطه که کمکی به حصول اهداف نظامی ملی ایالات متحده هستند؛
- ارزیابی توانمندی‌ها و کمیت مناسب نیروهای ایالات متحده (ازجمله نیروهای فعال و ذخیره) برای اجرای موفق استراتژی ملی نیروهای مسلح؛
- ارزیابی توانمندی‌ها، کمیت مناسب و توانایی همکاری متحدین

منطقه‌ای ایالات متحده و دیگر کشورهای دوست برای پشتیبانی از نیروهای ایالت متحده در عملیات‌های جنگی و دیگر عملیات‌ها برای دوره‌های طولانی‌مدت» (U.S. Code, Title 10, §153 (d) (2)).

به‌نظر می‌رسد که فقدان یک استراتژی ملی نیروهای مسلح قانونمند و دائمی تا سال ۲۰۰۴ در ایالات متحده تعجب‌برانگیز باشد، ولی نیاز کلی به این استراتژی از مدت‌ها قبل در قانون و رویه دولت‌ها مورد شناسایی قرار گرفته بود. برای مثال، قانون گلدواتر ـ نیکلز از رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح می‌خواست «برنامه‌هایی استراتژیک را آماده ساخته و جهت‌گیری استراتژیک نیروهای مسلح را روشن سازد» (U.S. Code, Title 10, §141(c)). همچنین در گذشته و بر مبنایی محدود، بر لزوم استراتژی‌های نظامی ملی تأکید شده بود. برای مثال، قانون اختیارات وزارت دفاع در سال ۱۹۹۱ ارائه یک گزارش استراتژی نظامی به کنگره در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ را آورده بود (NDAA, 1991). برخلاف قانون کنونی، وزیر دفاع مسئول تهیه چنین گزارشی بود، هرچند رئیس ستاد مشترک نیز باید در تهیه آن شرکت می‌کرد. از سوی دیگر، در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷، علی‌رغم خلأ قانونی در این زمینه، رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح خود مبادرت به انتشار یک استراتژی ملی نیروهای مسلح کرد. هر دو سند آشکارا از پشتیبانی خود از اسناد استراتژیک سطح بالاتر سخن می‌گفتند. «استراتژی ملی نیروهای مسلح» سال ۱۹۹۷ عنوان می‌داشت که بر مبنای «استراتژی امنیت ملی برای یک قرن جدید» در مه ۱۹۹۷ و گزارش برآورد دفاعی چهار ساله سال ۱۹۹۷ تنظیم شده است.

«استراتژی ملی نیروهای مسلح» سال ۱۹۹۵ نیز توضیح می‌داد که «استراتژی امنیت ملی تعامل و گسترش» در سال ۱۹۹۴ اهداف امنیت ملی را توصیف کرده و «دستورالعمل لازم برای شکل‌دهی به استراتژی نظامی را در اختیار نیروهای مسلح قرار داده است». هر دو سند استراتژی نظامی به محیط استراتژیک، اهداف نظامی ملی، وظایف نظامی برای حصول به این اهداف و توانمندی‌ها و نیروهای مورد نیاز برای اجرای این وظایف را مورد توجه قرار می‌دادند (NMS, 1995 & 1997).

ب) اسناد فرعی

هریک از تشکیلات امنیتی، دفاعی و نظامی ایالات متحده نیز اسنادی استراتژیک را منتشر می‌سازند که همگی آنها به الزام قانون صورت نمی‌گیرند. حوزه آنها نیز از نگرانی‌های چندجانبه، نظیر امنیت و جاسوسی ملی تا موضوعات مشخص‌تر، نظیر توسعه و تکمیل پرسنل سازمان‌های امنیتی را پوشش داده و نوعاً رابطه خود با دیگر اسناد استراتژیک را نیز بیان می‌دارند.

۱. استراتژی‌های امنیتی

۱ـ۱. استراتژی ملی برای امنیت داخلی

«استراتژی ملی برای امنیت داخلی»[1] (NSHS) از سوی «اداره امنیت

1. National Strategy For Homeland Security (NSHS)

داخلی»[1] (OHS) که بعداً به «شورای امنیت داخلی»[2] (HSC) تغییر نام داد، تهیه و منتشر می‌گردد و تاکنون دو مورد از آن در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ انتشار یافته است. سند مذکور در واقع واکنشی رسمی به حوادث یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ بود.

NSHS به‌عنوان بیان روشنی از دیدگاه استراتژیک رهبری ملی برای امنیت داخلی در سطوح فدرال، ایالتی، محلی و پایین‌تر از آن بوده و به هدایت، سازماندهی و تلاش‌های امنیت ملی در سطح داخلی می‌پردازد. همان‌طور که در استراتژی سال ۲۰۰۷ آمده، امنیت داخلی ایالات متحده نیازمند تلاشی هماهنگ برای «جلوگیری از حملات تروریستی در داخل ایالات متحده، کاهش آسیب‌پذیری این کشور در برابر تروریسم و به حداقل رساندن خسارات و نیز جبران حملات می‌باشد» (NSHS, 2007).

مسئولیت تعریف‌شده براساس این استراتژی نیز جلوگیری از حملات تروریستی در داخل خاک ایالات متحده می‌باشد. هدف این سند نیز «بسیج و سازماندهی کشور برای تأمین امنیت داخلی ایالات متحده در برابر حملات تروریستی» می‌باشد (NSHS, 2002).

در سند سال ۲۰۰۲ این استراتژی آمده که به‌دنبال پاسخ به چهار سؤال اساسی می‌باشد:

- «امنیت داخلی» چیست و چه مأموریتی دارد؟

---

1. Office Of Homeland Security (OHS)

۲. Homeland Security Council (HSC): شورای امنیت داخلی، نهادی زیرمجموعه کاخ سفید بوده و وظیفه آن مشاوره به رئیس‌جمهور در رابطه با موضوعات مرتبط با امنیت داخلی می‌باشد.

- به‌دنبال انجام چه کاری هستیم و مهم‌ترین اهداف امنیت داخلی چه هستند؟
- دولت فدرال هم‌اکنون برای حصول به این اهداف چه اقداماتی را در دست اجرا دارد و در آینده چه کار باید بکند؟
- وظیفه دولت‌های ایالتی، بخش خصوصی و شهروندان برای کمک به تأمین امنیت در کشور چیست؟ (NSHS, 2002).

به‌هر حال، یکی از نخستین گام‌ها در اجرای این استراتژی، ایجاد «وزارت امنیت داخلی»[1] در ایالات متحده بود و همان‌طور که در سند سال ۲۰۰۲ آن آمده، این استراتژی در اصل تکمیل‌کننده «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» بوده و به‌طور خاص به مقوله تروریسم در ایالات متحده می‌پردازد (NSHS, 2002).

۱ـ۲. استراتژی ملی مبارزه با تروریسم

«استراتژی ملی مبارزه با تروریسم»[2] (NSCT) برای نخستین بار توسط جورج بوش پسر در فوریه ۲۰۰۳ منتشر گردید و نسخه دوم آن در سپتامبر ۲۰۰۶ انتشار یافت. در توصیف این استراتژی نیز آن را تکمیل‌کننده «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» بیان می‌دارد و همان‌طور که در استراتژی سال ۲۰۰۳ آمده، سندی وابسته و فرعی برای استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲ می‌باشد که یکی از هشت حوزه اصلی مندرج در آن، یعنی مبارزه با تروریسم را مورد توجه قرار می‌دهد و مسئول شناسایی

---

1. Department Of Homeland Security (DHS)
2. National Strategy For Combating Terrorism (NSCT)

و خنثی کردن تهدیدات قبل از رسیدن آنها به مرزهای ایالات متحده می‌باشد (NSCT, 2003).

ازجمله ویژگی‌های استراتژی سال ۲۰۰۶ عبارت است از:

- چهارچوبی را برای محافظت از ایالات متحده و متحدانش در مقابل حملات تروریستی ارائه می‌دهد؛
- بر ضرورت مشارکت فعال در «جنگ ایده‌ها»[1] تأکید دارد؛
- بر محافظت از کشور، اختلال در شبکه‌های تروریستی و ایجاد یک جامعه بین‌المللی مخالف با افراط‌گرایی خشونت‌آمیز پایبند است؛
- خواستار استفاده از تمامی عناصر قدرت ایالات متحده در عرصه‌های دیپلماتیک، اقتصادی، حقوقی، مالی، اطلاعاتی و نظامی برای مبارزه با تروریسم می‌شود (Perl, 2007).

۱ـ۳. برآورد امنیت داخلی چهار ساله

در سال ۲۰۰۷، کنگره ایالات متحده، وزیر امنیت داخلی را ملزم ساخت تا براساس الگوی «برآورد دفاعی چهار ساله»، از سال ۲۰۰۹ و هر چهار سال یک بار برآوردی را تحت عنوان «برآورد امنیت داخلی چهار ساله»[2] (OHSR) تهیه و در ۳۱ دسامبر همان سال به کنگره تحویل دهد.

---

۱. مبارزه و مقابله با اشاعه ایدئولوژی تروریستی و تقویت عدم تساهل بین‌المللی در برابر تروریست‌ها و تروریسم به‌عنوان یک تاکتیک. نگاه کنید به:

Raphael F. Perl, "National Strategy For Combating Terrorism: Background And Issues For Congress," Crs Report For Congress, 1 November 2007, <http://www.au.af.mil/au/awc/awcgate/crs/Rl34230.Pdf>

2. Quadrennial Homeland Security Review (QHSR)

بر طبق قانون کنگره، وزیر امنیت داخلی باید برآورد مذکور را با مشارکت رؤسای نهادهای دیگر در سطح فدرال، شامل دادستان کل، وزیر خارجه، وزیر دفاع، وزیر بهداشت، وزیر خزانه‌داری، وزیر کشاورزی و مدیرکل اطلاعات ملی و نیز مقامات کلیدی وزارتخانه متبوع خود، دیگر سازمان‌های دولتی و غیردولتی مرتبط، دولت‌های ایالتی، مقامات محلی، اعضای کنگره، نمایندگان بخش خصوصی، دانشگاهیان و دیگر کارشناسان سیاسی تهیه کند (Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (a) (3) (A, B, and C)).

این گزارش غیرمحرمانه بوده و وزارت امنیت داخلی موظف است آن را برای اطلاع عموم در وب‌سایت خود قرار دهد (Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (c) (3)).

همچنین بر طبق قانون، OHSR باید با NSHS همخوانی داشته (Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (b) (1)) و در همان حال، می‌بایست آن را به‌روز رسانی کند (Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (b) (1)). منظور از همخوانی داشتن و در عین حال به‌روزرسانی آن است که OHSR باید به بررسی و به‌روز کردن طیف کاملی از رهیافت‌های استراتژیک در تطابق با تازه‌ترین استراتژی منتشرشده ازسوی رئیس‌جمهور بپردازد.

بر طبق قانون، مشخصاً نیازی به همخوانی OHSR با «استراتژی امنیت ملی» (NSS) نیست، ولی لزوم همخوانی با «استراتژی‌های ملی مناسب» می‌تواند بیانگر چنین چیزی نیز باشد.

این گزارش باید حاوی توصیفی از تهدیدات پیش‌روی منافع امنیت ملی داخلی؛ استراتژی امنیت داخلی ملی، ازجمله لیستی از مأموریت‌های امنیت داخلی بر طبق اولویت‌ها؛ همکاری‌های مورد نیاز میان سازمان‌های مختلف و آمادگی کنونی نهادهای فدرال؛ ارزیابی سازمان‌ها، سیستم‌ها و زیرساخت‌های وزارت امنیت داخلی برای پشتیبانی از این استراتژی؛ و فرضیات ارائه‌شده در آن باشد (Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (c) (2) (A through I)).

۲. استراتژی‌های اطلاعاتی

ساختار جامعه اطلاعاتی ایالات متحده پس از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به‌واسطه چهار فرمان اجرایی رئیس‌جمهور در اوت سال ۲۰۰۴ و نیز «قانون اصلاحات اطلاعاتی و جلوگیری از تروریسم»[1] در سال ۲۰۰۴ تغییری اساسی را شاهد بود. پس از آن نیز دو سند استراتژیک از سوی جامعه اطلاعاتی آمریکا تهیه و منتشر شده است: ۱) «استراتژی اطلاعات ملی»[2] و ۲) «برآورد جامعه اطلاعاتی چهار ساله»[3].

اگرچه تاکنون در هیچ یک از قوانین به‌طور صریح حرفی از تهیه و انتشار اینگونه اسناد تصویب نشده، ولی «قانون اصلاحات اطلاعاتی و جلوگیری از تروریسم» به‌طور ضمنی خواستار چنین اسنادی شده است.

1. Intelligence Reform and Terrorism Prevention Act
2. National Intelligence Strategy (NIS)
3. Quadrennial Intelligence Community Review (QICR)

تلاش‌هایی نیز در سال ۲۰۰۵ از سوی برخی اعضای کنگره صورت گرفت تا تهیه و انتشار یک «برآورد اطلاعاتی چهار ساله» و یک «استراتژی اطلاعات ملی» را الزامی سازند. در این رابطه، کمیته دائمی مجلس نمایندگان در امور اطلاعاتی، در گزارش خود از «قانون اختیارات اطلاعاتی» در سال ۲۰۰۶، توصیه نمود که مدیرکل اطلاعات ملی براساس مدل «برآورد دفاعی چهار ساله» از سوی وزارت دفاع، تا اواخر سال ۲۰۰۸ یک «برآورد اطلاعاتی چهار ساله» را «به‌صورت مدون، دوره‌ای و متشکل» تهیه کند (H.Rept. pp. 109-101, Intelligence Authorization Act for FY2006, June 2, 2005, to Accompany H.R. 2475).

کمیته مذکور همچنین پیشنهاد داد که این برآورد «گستره و عمق تهدیدات و نیز توانایی‌های موجود و مورد نیاز برای مقابله با آنها را شناسایی کرده و به بررسی بهتر پیوند منابع، اختیارات و پرسنل مورد نیاز برای پشتیبانی از این توانایی‌های ضروری بپردازد.» این برآورد کمکی به مدیرکل در «توسعه و تعدیل دوره‌ای استراتژی اطلاعات ملی» خواهد بود. در عین حال، تصمیم‌گیرندگان را «از انواع اطلاعات مورد نیاز برای پشتیبانی از اولویت‌ها و اهداف ملی یاری خواهد رساند» (H.Rept. 109-101, Intelligence Authorization Act for FY2006, June 2, 2005, to accompany H.R. 2475).

۲ــ۱. استراتژی اطلاعات ملی

این سند استراتژیک محصول «اداره کل اطلاعات ملی»[1] (DNI) می‌باشد.

1. Office Of The Director Of National Intelligence (DNI)

همان‌طور که در سند سال ۲۰۰۹ آمده است، «اداره کل اطلاعات ملی بر طبق قانون و فرمان اجرایی رئیس‌جمهور از وظیفه انحصاری در هدایت و رهبری جامعه اطلاعاتی برخوردار بوده و ***استراتژی اطلاعات ملی*** نیز راه اصلی انجام مسئولیت‌های این اداره از جانب رئیس‌جمهور و شورای امنیت ملی می‌باشد.» (NIS, 2009).

برای نخستین بار در اکتبر سال ۲۰۰۵، با عنوان «استراتژی اطلاعات ملی ایالات متحده آمریکا: تغییر از طریق همگرایی و ابتکار»[1] منتشر گردید. گفتنی است که مدیرکل اطلاعات ملی در مه ۲۰۰۶ هنگام مطلع ساختن کنگره از جزئیات اجرای قانون اصلاحات اطلاعاتی، انتشار استراتژی سال ۲۰۰۵ را جنبه‌ای از مسئولیت وی براساس «قانون اصلاحات اطلاعاتی و جلوگیری از تروریسم» دانست (IRTPA, 2004).

در استراتژی سال ۲۰۰۵ که توصیفی از تجدید ساختار جامعه اطلاعاتی ایالات متحده می‌باشد، عنوان می‌گردد که «جامعه اطلاعاتی»[2] (IC) آمریکا نظامی جدید از تبادل اطلاعات را ایجاد کرده و در همان حال سازمان‌های موجود را برای رویارویی با چالش‌های آینده یکپارچه خواهد ساخت. در این رابطه، ذیل دو عنوان «اهداف استراتژیک» و «اهداف سازمانی»، از ۱۵ هدف نام برده می‌شود. در رابطه با تحقق هریک از آنها نیز ادارات مشخصی مسئول برنامه‌ریزی می‌شوند. این استراتژی

---

1. National Intelligence Strategy Of The United States Of America: Transformation Through Integration And Innovation
2. Intelligence Community (IC)

همچنین عنوان مـی‌دارد کـه اهـداف خـود را از «اسـتراتژی امنیـت ملـی» رئیس‌جمهور اقتباس کرده اسـت (NIS, 2005). در اسـتراتژی مـذکور در عین حال آمـده کـه اهـداف سـازمانی خـود را بـر طبـق «بـرآورد جامعـه اطلاعاتی چهار ساله» تدوین کرده است (NIS, 2005).

در استراتژی سال ۲۰۰۹ که از سوی دولت باراک اوباما منتشر گردیـد، موضوعاتی همچون تروریسم، تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، بحران اقتـصادی جهانی، تغییرات آب‌وهوایی، نحوه مقابله با کشورهای متخاصم با آمریکـا، تهدیدات ناشی از افراط‌گرایی و نیز جنایات سازمان‌یافته به‌عنوان مهم‌ترین چالش‌های پیش‌روی امنیت ملی آمریکا مورد توجه قرار گرفته است.

این استراتژی، در عین حال بیانگر شماری پیشرفت‌ها در رهبری «برنامـه اطلاعات ملی»[1] (NIP) و جامعه اطلاعاتی (IC) ایالات متحده می‌باشد. ایـن سند بازتابی از برداشت اصلاح‌شده در زمینه چالش ضدتروریسم بوده و بـر اهمیت چالش‌های پیش‌روی ایـالات متحـده در فـضای سـایبر و تهدیـدات ضداطلاعاتی نیز تأکید دارد. همچنین، تأییدی بر اولویت‌تمرکـز برنامـه‌هـا و اقدامات جامعه اطلاعاتی برای چهار سال آینده می‌باشد.

در این سند، به‌طور خاص از ایران و کـره شـمالی بـه‌عنـوان دو کـشور متخاصم با آمریکا نام برده شده است و فعالیت‌های اتمی ایران به همراه تلاش آن برای دستیابی به موشک‌های بالستیک و دوربـرد بـه‌عنـوان یکـی از منـابع تهدید امنیت ملی آمریکا مورد توجه قرار گرفته است. همچنـین از روسـیه و

1. National Intelligence Program (NIP)

چین هم به‌عنوان دو کشور رقیب نام برده شده است که ایالات متحده باید با آنها راه همکاری و برخورد نرم را در پیش گیرد (NIS, 2009).

این استراتژی جدید تفاوت‌های معناداری با استراتژی دوره بوش دارد. ازجمله اینکه در این سند موضوع «دموکراسی‌سازی با حمله نظامی به کشورهای دیکتاتوری» حذف شده و به جای آن عبارت «حمایت از عملیات نظامی در عراق و افغانستان» گنجانده شده است.

علاوه بر این تغییر، عبارت‌هایی چون «شکست تروریست‌ها در خانه (آمریکا) و در سراسر جهان» و یا «کشور در شرایط جنگ با تروریست‌ها به‌سر می‌برد» که در سند سال ۲۰۰۵ اداره کل اطلاعات ملی آمریکا ـ در دوره بوش ـ مورد اشاره قرار گرفته بود، حذف شده است و به‌جای آن از عبارت «مبارزه با افراط‌گرایی خشونت‌طلب» مورد اشاره قرار گرفته است.

با این حال، موضوعاتی چون جزئیات تاکتیکی استراتژی مقابله با تروریسم از قبیل درهم شکستن و اختلال در برنامه‌های سازمان‌های تروریستی، جلوگیری از تسلیح اتمی تروریست‌ها و نیز هشدارهای لازم در برابر خطرات حملات تروریستی به خاک آمریکا، همچنان در هر دو برنامه دولت بوش و اوباما یکسان باقی مانده است.

در استراتژی جدید اداره کل اطلاعات ملی آمریکا موضوع و مأموریت جدیدی نیز تحت عنوان «افزایش امنیت فضای سایبر»[1] گنجانده شده است که در استراتژی‌های قبلی این نهاد اطلاعاتی آمریکا کمتر مورد توجه قرار

1. Enhance Cybersecurity

گرفته بود. در این رابطه، هشدار داده شده است که اینترنت نه ایمن و نه انعطاف‌پذیر است و باید اقداماتی در زمینه سایبر برای حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی انجام شود. در این سند، روس‌ها نیز در زمینه تهدیدهای سایبر مورد انتقاد قرار گرفته‌اند (NIS, 2009).

۲ـ۲. برآورد جامعه اطلاعاتی چهار ساله

این سند نیز مشابه «برآورد دفاعی چهار ساله» از سوی وزارت دفاع می‌باشد. تا به امروز، سه مورد از این برآورد اطلاعاتی که محرمانه بوده‌اند در سال‌های ۲۰۰۱، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ منتشر شده است. دو مورد نخست به‌صورت محرمانه و مورد سوم غیرمحرمانه بوده است.

برآورد سال ۲۰۰۹، یک برنامه‌ریزی استراتژیک سناریومحور می‌باشد که به سال ۲۰۲۵ نظر داشته و سناریوهایی بدیل، مأموریت‌های جامعه اطلاعاتی و اصول و توانایی‌های عملیاتی مورد نیاز برای تحقق این مأموریت‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد. در واقع، هدف از این برآورد مشخص ساختن بهترین موقعیت برای جامعه اطلاعاتی جهت رویارویی با چالش‌های آینده عنوان شده است. در این برآورد همچنین ذکر می‌گردد که قصد دارد کمکی به شکل‌دهی «استراتژی اطلاعات ملی» بعدی و دیگر اسناد استراتژیک باشد (QICR, 2009).

در واقع، برآورد مذکور نگاهی دارد به نگرانی‌های جامعه اطلاعاتی ایالات متحده و عنوان می‌دارد که در آینده نزدیک (۲۰۲۵)، هرچند آمریکا در سطح جهان همچنان نقش برجسته‌ای خواهد داشت، ولی قدرت نسبی

آن رو به افول خواهد گذارد و در عین حال، تهدیدات پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی از سوی بازیگران دولتی و غیردولتی ویژگی محیط امنیتی آن خواهد بود. در این سند همچنین یکی از سناریوها «جهان بدون غرب» می‌باشد که طی آن در سال ۲۰۲۵ ممکن است روسیه، چین و ایران در «سازمان همکاری شانگهای» متحد شده و ایدئولوژی سرمایه‌داری آمریکا و برتری نظامی، اقتصادی و تکنولوژیکی آن را به چالش بکشند (QICR, 2009).

جمع‌بندی

با توجه به آنچه که در ابتدای نوشته حاضر، استراتژی کلان ایالات متحده و به‌تبع آن سیاست خارجی این کشور در طول حیات خود همواره بر پایه یک یا ترکیبی از چهار مکتب جکسونیسم و جفرسونیسم (انزواگرایی) یا همیلتونیسم و ویلسونیسم (مداخله‌گرایی) بوده است. شناخت مکاتب فوق و دکترین‌هایی که پیرامون هریک از این مکاتب از سوی رؤسای‌جمهور ایالات متحده و یا دولتمردان آنها تعقیب گردیده است، راهنمای بسیار مناسبی برای ارزیابی میدان عمل سیاست خارجی آمریکا و جهت‌گیری‌های استراتژیک آن در دوره‌های مختلف می‌باشد.

در کلیت امر نیز بررسی دکترین‌ها و استراتژی‌های رؤسای‌جمهور آمریکا نشان می‌دهد که حزب دموکرات و رؤسای‌جمهور وابسته به آن، بیشتر تحت تأثیر مکتب ویلسونیسم قرار داشته‌اند و در کنار آن برخی گرایشات همیلتونی را نیز دنبال نموده‌اند و مکتب جکسونیسم کمتر سرلوحه و محور اصلی سیاست خارجی آنان بوده است. در حالی که جمهوری‌خواهان و

رؤسای‌جمهور وابسته به آن، بیشتر تحت تأثیر مکتب جکسونیسم قرار داشته‌اند و جهت‌گیری سیاست خارجی آنان متأثر از این مکتب بوده است و مکاتب دیگر خصوصاً مکتب ویلسونیسم بیشتر به‌عنوان استراتژی، ابزار و یا توجیه برخی رفتارها مورد استفاده قرار گرفته است.

جدای از این بحث نظری، همان‌طور که در بالا آمد، دو دسته اسناد استراتژیک را در راستای استراتژی امنیتی، دفاعی و نظامی ایالات متحده شاهد بودیم که همگی آنها در تطابق با قوانین این کشور بوده و به‌نوعی تکمیل‌کننده یکدیگر هستند. در این بین، دو دسته اسناد اصلی و فرعی وجود دارد که دسته نخست بیشتر به‌عنوان راهنمای عمل بوده و دسته دوم راهکارهایی برای عملیاتی ساختن اسناد دسته نخست می‌باشند.

در بُعد محتوایی، بررسی اسناد استراتژیک ایالات متحده در حوزه‌های امنیتی، دفاعی و نظامی نشان می‌دهد که این اسناد بازتابی از شرایط در حال تغییر محیط داخلی و به‌خصوص محیط بین‌المللی هستند. به همین جهت ریگان بیشتر به‌دنبال مقابله با شوروی، بوش پدر گذار از مرحله انتقالی (به دوره پساکمونیسم)، کلینتون تحکیم جایگاه آمریکا و بوش پسر تحقق بخشیدن به امپراطوری آمریکا بودند و اوباما نیز با توجه به شرایط نابسامان آمریکا در عرصه‌های اقتصادی و نظامی، به‌دنبال تقویت همکاری‌ها با متحدین و شرکا می‌باشد. در برخی از آنها نیز بسته به شرایط موجود، موضوعاتی برجسته‌تر بوده و در مقابل برخی موضوعات از اهمیت کمتری برخوردارند. برای مثال، در دوره‌های گذشته اهمیت چندانی به مقوله اقتصادی داده نمی‌شد، ولی در استراتژی اوباما این مسئله

از اهمیت زیادی برخوردار شده است. مسائل تروریسم، گسترش تسلیحات کشتار جمعی، افراط‌گرایی اسلامی، ترویج دموکراسی و بحث انرژی نیز از دیگر مسائل در این زمینه هستند که در دوره‌های مختلف از برجستگی کمتر یا بیشتری برخوردار بوده‌اند.

در بُعد شکلی نیز با توجه به آنچه که گفته شد، موارد زیر قابل توجه است:

به‌لحاظ زمانی، چهارچوب‌های زمانی مشخص‌شده برای ارائه و انتشار این اسناد همیشه رعایت نشده و نمونه آخر به انتشار استراتژی امنیت ملی اوباما مربوط می‌شود که برخلاف قانون که مقرر می‌دارد رئیس‌جمهور جدید باید ظرف ۱۵۰ روز از زمان تصدی این استراتژی را تحویل کنگره دهد، در دومین سال تصدی خود (۲۰۱۰) مبادرت به انتشار آن کرد.

به هر حال، در این رابطه نیز نظراتی میان کارشناسان وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که برخی از آنها اعتقاد دارند محیط امنیت داخلی و جهانی آنقدر سریع تغییر نمی‌کند که نیازمند انتشار سالانه سند استراتژی امنیت ملی از سوی رئیس‌جمهور باشد و تغییرات خاص را می‌توان در سیاست‌ها و رهیافت‌های مشخص‌تر لحاظ کرد.

در مورد ارتباط میان اسناد استراتژیک در حوزه‌های امنیتی، دفاعی و نظامی نیز برخی ناظران عنوان می‌دارند که تمایزات میان آنها به‌طور کامل روشن نیست. با وجود این، می‌توان گفت که تمامی این اسناد در راستای راهکارهای مقابله با چالش‌های امنیتی و بهره‌گیری از فرصت‌ها تدوین می‌شوند و به توصیف توانایی‌ها برای حصول به اهداف می‌پردازند. به هر حال، استراتژی امنیت ملی (NSS) شامل تمامی عناصر قدرت ملی ـ

ازجمله سازمان‌های نظامی و غیرنظامی مربوطه ـ شده و از این‌رو به‌مثابه چتری برای استراتژی‌های نظامی و دفاعی عمل می‌کند.

در مورد نقش و مسئولیت‌ها نیز باید گفت که اسناد استراتژیک مورد ذکر در بالا به ندرت مسئولیت و وظایف مشخصی را به سازمانی مشخص محول می‌سازند و بیشتر به کلیت موضوع می‌پردازند و چنین کاری را به اسناد در سطوح پایین‌تر محول ساخته‌اند.

به لحاظ مخاطب هم اینکه استراتژی‌ها ازجمله اسناد استراتژیک آمریکا می‌توانند مخاطب خاص داشته یا اینکه به‌طور همزمان چند گونه مخاطب را در نظر داشته باشد: قوای اجرایی، کنگره، مردم کشور و مخاطبان خارجی. به هر حال، زمانی که سندی به‌صورت محرمانه منتشر می‌گردد، مخاطب اصلی آن دستگاه خاصی می‌باشد که سند به آن ارائه شده است.

در کل، با بررسی و دسته‌بندی استراتژی‌های امنیت ملی ایالات متحده که در بالا آمد، هدف آن بود با پژوهشی تازه و ابتکاری در حوزه اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در زمینه‌های امنیتی، دفاعی و نظامی راهی برای ورود به مباحث این حوزه و بررسی عمیق آنها از جنبه‌های مختلف ایجاد گردد.

منابع

فارسی

ایوانز، گرام و نونام، جفری (۱۳۸۱). *فرهنگ روابط بین‌الملل*. (ترجمه حمیرا مشیرزاده)، نشر میزان، تهران: ۱۳۸۱.

دهشیار، حسین (۱۳۸۵). آمریکا و دگرگونی در استراتژی کلان. *دوفصلنامه پژوهش حقوق و سیاست*. پاییز و زمستان ۱۳۸۵، سال هشتم، شماره ۲۱، (ویژه سیاست و روابط بین‌الملل)، ص. ۱۵۳ـ۱۸۲.

لاتین

Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (a) (3) (A, B, and C).

Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (b) (1).

Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (c) (2) (A through I).

Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (c) (3).

Baylis, John et al. (2007), *Strategy in the Contemporary World: an Introduction to Strategic Studies*, Oxford University Press.

Berger, Samuel R. (2010). "Obama's national Security Strategy: A little George Bush, lots of Bill Clinton," *Washington Post*, May 30, <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2010/05/28/AR2010052804466.html>

Bondi, Matt (2009). "The Obama Doctrine Starting to Take Shape," *Guelph Mercury*, March 19, <http://news.guelphmercury.com/Opinions/article/454540>

Cowley, Robert & Parker, Geoffrey (2001). *The Reader's Companion to Military History*, Houghton Mifflin Harcourt.

Dale, Catherine (2008). National Security Strategy: Legislative Mandates, Execution to Date, and Considerations for Congress. *CRS Report for Congress*, Order Code RL34505,

28 May 2008, <http://www.fas.org/sgp/crs/natsec/RL34505.pdf >

DAU (Defense Acquisition University) (2009). Glossary of Defense Acquisition Acronyms and Terms, 13th Edition, <https://dap.dau.mil/aphome/das/Pages/DAUOnlineGlossary.aspx>

DOD (Department of Defense) (2003). Joint Publication 1-02: DOD Dictionary of Military and Associated Terms (5 September). Washington, DC: Joint Chiefs of Staff, Washington, DC.

DOD (Department of Defense) (2003). Joint Publication 1-02: DOD Dictionary of Military and Associated Terms (5 September). Washington, DC: Joint Chiefs of Staff, Washington, DC.

Georg, Alexander L.and Smoke, Richard (1974). *Deterrence in American Foreign Policy: Theory and Practice*. New York: Columbia University Press.

GNA (Goldwater-Nichols Department of Defense Reorganization Act) (1986). P.L. pp. 99-433, §603.

H.Rept. 109-101, Intelligence Authorization Act for FY2006, June 2, 2005, to Accompany H.R. 2475.

Hart, Liddell B. H. (1967). *Strategy*. London, England: First Meridian Printing.

Holmes, Kim R. & Carafano, James Jay (2010). "Defining Obama's Foreign Policy Doctrine, Its Pitfalls, and How to Avoid Them," *Backgrounder*, No. 2457, 1 September, <http://thf_media.s3.amazonaws.com/2010/pdf/bg2457.pdf>

Huntington, Samuel (1982). "The Renewal of Strategy," In Huntington, ed., *The Strategic Imperative: New Policies for American Security*, Ballinger Press.

IRTPA (Intelligence Reform and Terrorism Prevention Act) (2004). December 17, P.L. pp. 108-458, §1095.

Kissinger, Henry (2002). *Does America Need a Foreign Policy?: Toward a Diplomacy for The 21st Century*. Simon & Schuster.

LaFranchi, Howard (2010). "Obama's National Security Strategy: Is 'I'm not Bush' ending?," *The Christian Science Monitor*, May 26, <http://www.csmonitor.com/USA/Foreign-Policy/2010/0526/Obama-s-National-Security-Strategy-Is-I-m-not-Bush-ending>

Lord, Carnes (1988). *The Presidency and the Management of*

National Security. New York, NY: The Free Press.
Mead, Walter Russell (2002). *Special Providence: American Foreign Policy and how it Changed the World.* Routledge.
NDAA (National Defense Authorization Act) (1991). P.L. pp. 101-510, §1032.
NDAA (National Defense Authorization Act) (1997). September 23, P.L. pp. 104-201, §923 & Title 10, U.S. Code, Subtitle A, Part I, Chapter 2, §118.
NDS (The National Defense Strategy) (2005). US Department of Defense,
NDS (The National Defense Strategy) (2008). US Department of Defense,
NIS (National Intelligence Strategy of the United States of America) (2009). Director of National Intelligence.
NIS (National Intelligence Strategy of the United States of America) (2005). Director of National Intelligence.
NMS (National Military Strategy) (1995). Chairman of the Joint Chiefs of Staff.
NMS (National Military Strategy) (1997). Chairman of the Joint Chiefs of Staff.
NMS (The National Military Strategy of the United States of America) (2004). Chairman of the Joint Chiefs of Staff, "A Strategy for Today, a Vision for Tomorrow".
NMSCWMD (National Military Strategy to Combat Weapons of Mass Destruction) (2006). Chairman of the Joint Chiefs of Staff, <http://www.defense.gov/pdf/NMS-CWMD2006.pdf>
NSA (National Security Act) (1947). P.L. pp. 80-235, §108.
NSCT (National Strategy for Combating Terrorism) (2003).
NSHS (National Strategy for Homeland Security) (2002). Homeland Security Council.
NSHS (National Strategy for Homeland Security) (2007). Homeland Security Council.
NSS (National Security Strategy of the United States of America) (1988).
NSS (National Security Strategy of the United States of America) (1993).
NSS (National Security Strategy of the United States of America) (2000).

NSS (National Security Strategy of the United States of America) (2002).

NSS (National Security Strategy of the United States of America) (2006).

NSS (National Security Strategy of the United States of America) (2010).

Perl Raphael F. (2007) "National Strategy for Combating Terrorism: Background and Issues for Congress," *CRS Report for Congress*, November 1, <http://www.au.af.mil/au/awc/awcgate/crs/rl34230.pdf>

QDR (Quadrennial Defense Review) (1997). US Department of Defense.

QDR (Quadrennial Defense Review) (2001). US Department of Defense.

QDR (Quadrennial Defense Review) (2006). US Department of Defense, <http://www.defense.gov/qdr/report/Report20060203.pdf>

QDR (Quadrennial Defense Review) (2010) US Department of Defense.

QICR (Quadrennial Intelligence Community Review) (2009).

Shapiro, Ari (2010). "Obama's New Security Strategy To Stress Cooperation," *US National Public Radio*, May 26, <http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=127140683&ft=1&f=1004>

Snider, Don M. (1995). "The National Security Strategy: Documenting Strategic Vision," *Strategic Studies Institute*, <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/PUB332.pdf>

Suttee, Lee (2005). "Defence 2000 and the US National Defense Strategy," *Geddes Papers*, <http://www.defence.gov.au/jetwc/docs/publications%202010/PublcnsGeddes2005_310310_Defence2000.pdf>

The New York Times (2009). "Text: Obama's Speech in Cairo," June 4, <http://www.nytimes.com/2009/06/04/us/politics/04obama.text.html>

U.S. Code, Title 10, §141(c).

U.S. Code, Title 10, §153 (d) (2),

<http://www.dod.mil/dodgc/olc/docs/2004NDAA.pdf>
U.S. Code, Title 10, Subtitle A, Part I, Chapter 2, §118 (d).
U.S. Code, Title 10, Subtitle A, Part I, Chapter 5, §153, as Amended by the NDAA for FY2004, November 24, 2003, P.L. pp. 108-136, §903.
USMC (United States Marine Corps) (1997). Marine Corps Doctrinal Publication (MCDP) 1-1, Strategy. (November) Headquarters, USMC, Washington DC.
Watson, Cynthia Ann (2008). *U.S. National Security: a Reference Handbook*, ABC-CLIO.
Yarger, H. Richard, and George F. Barber (1997). *The U.S. Army War College Methodology for Determining Interests and Levels of Intensity*. U.S. Army War College Carsile, PA.

تعدیل و شکل‌دهی به آینده در بستر بزرگ‌ترین تغییرات:

بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دولت بوش پدر

عباس کاردان

چکیده

نوشته حاضر در چند بخش سعی دارد با توجه بـه زمینـه‌هـا و مؤلفـه‌هـای تأثیرگذار بر تدوین و شکل‌گیری استراتژی امنیت ملی ایـالات متحـده، بـه بررسی چگونگی تهیه و انتشار این نوع اسناد در دوران جورج هربرت واکـر بوش (جورج اچ. دبلیو. بـوش) بپـردازد. در همـین رابطـه بـه زمینـه‌هـایی همچون تحولات بلوک شرق و در نهایت فروپاشی اتحـاد جمـاهیر شـوروی نیز پرداخته شده و مؤلفه‌های مهم در تدوین استراتژی امنیت ملی ایـالات متحده ازجمله نگرش سیاست‌گذاران آمریکا، ساختار داخلی ایـن کـشور و اوضاع نظام بین‌الملل مورد توجه قرار می‌گیرند. در این بررسی، شاید بتوان سند دوم (۱۹۹۱) را اصلی‌ترین سند از میان سه سند منتـشرشده توسـط بوش پدر دانست که پس از احتمال قطعی شدن فروپاشی اتحاد جمـاهیر شوروی و پیروزی نیروهـای ائـتلاف در جنـگ خلـیج فـارس علیـه عـراق،

دکترین «نظم نوین جهانی» و به تبع آن رهبری آمریکا در چنین نظامی را اعلان کرد. پایین آمدن شوروی در سطح یک تهدید منطقه‌ای در سند نخست، اهمیت یافتن جایگاه جهان سوم در حوزه امنیت ملی آمریکا، تأکید تازه بر کنترل تسلیحات و همچنین برجسته شدن مسائلی همچون مبارزه با قاچاق مواد مخدر، تروریسم و گسترش تسلیحات کشتار جمعی نیز از دیگر زوایای بارز این اسناد می‌باشد. در عین حال، در بخشی نیز تأثیرپذیری احتمالی کشورمان از مسائل مطرح در این اسناد مورد توجه قرار می‌گیرد. در آخر نیز به نتیجه‌گیری از مباحث نوشته حاضر پرداخته می‌شود.

مقدمه

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دگرگونی در ترکیب نظام بین‌الملل از دوقطبی به تک‌قطبی، برخلاف پیش‌بینی و انتظار بسیاری از تحلیلگران مبنی بر بازگشت به دنیای هابزی، جهان پساکمونیسم با تشدید رقابت‌های ملی و ظهور لویاتان جدید همراه نشد، تقدم و تفوق ایالات متحده را شاهد بودیم. بنابراین، فروپاشی سردمدار کمونیسم در دهه پایانی «قرن آمریکایی»[1]، ایالات متحده را از یک قدرت قاره‌ای به یک قدرت جهانی مبدل ساخت (Xinbo, 2001, p. 71).

مهم‌ترین ویژگی این نظام جدید فقدان قابل ملاحظه یک رقیب استراتژیک جدی برای ابرقدرت آمریکا بود (Ikenberry, 2001). در واقع، از دوران پس از جنگ سرد ایالات متحده وارد عصری شد که از آن

1. American Century

می‌توان به‌عنوان «دوران تسلط هژمونیک» یاد کرد. در این دوران، آمریکا با سایر رقبای بالقوه و بالفعل خود فاصله زیادی گرفت و کوشید ساختار نظام بین‌الملل را بر مبنای برتری و هژمونی خود بنا نهد و توانست براساس شاخصه‌های یک قدرت هژمونیک که «قدرت نسبی»، «قدرت ساختاری» و «قدرت داخلی» می‌باشد برتری نسبی را در عرصه‌های مختلف نرم‌افزاری و سخت‌افزاری فراهم کند (امینیان، ۱۳۸۶، ص. ۵۸).

در چنین وضعیتی، دولت جورج هربرت واکر بوش (جورج اچ. دبلیو. بوش)[1]، در جایگاه چهل‌ویکمین رئیس‌جمهور ایالات متحده (۱۹۸۹_۱۹۹۳)، اساسی‌ترین تغییرات را در محیط امنیت ملی و بین‌المللی این کشور از آغاز جنگ سرد در دهه ۱۹۴۰ شاهد بود. وی به‌عنوان رئیس سابق آژانس اطلاعات مرکزی (سیا)، پس از دوره‌ای در نقش معاون ریاست‌جمهوری ریگان وارد کاخ سفید شد. در ابتدا، تأیید سیاست‌های ریگان از سوی او بدان معنا بود که وی نیز تا حد زیادی همان سیاست‌ها را دنبال خواهد کرد. بنابراین، انتصاب ژنرال برنت اشکوکرافت[2]، به‌عنوان مشاور امنیت ملی، تجربه عمیقی را وارد رهبری «شورای امنیت ملی» آمریکا ساخت.

به هر حال، با توجه به این تغییرات در سطح بین‌المللی، بوش پدر در

---

۱. George Herbert Walker Bush (George H. W. Bush): وی پیش از این تاریخ در سمت‌های نماینده کنگره (۱۹۶۶_۱۹۷۰)، سفیر آمریکا در سازمان ملل (۱۹۷۱_۱۹۷۲) و رئیس آژانس اطلاعات مرکزی (۱۹۷۶) و معاون رئیس‌جمهور (۱۹۸۱_۱۹۸۹) ایفای نقش کرده بود.

2. Brent Scowcroft

چهار سال تصدی ریاست‌جمهوری، سعی کرد در سه سند «استراتژی امنیت ملی» به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۰، ۱۹۹۱ و ۱۹۹۳ تغییرات مذکور را لحاظ و سیاست‌ها و دکترین‌های متناسب با آنها را در راستای امنیت ملی این کشور آورده و توضیح دهد. ناآرامی‌های کشورهای کمونیستی اروپای شرقی، فرو ریختن دیوار برلین، مشکلات اقتصادی و سیاسی در اتحاد شوروی و همچنین جنگ خلیج فارس، به‌طور قطع از مهم‌ترین تحولاتی بودند که جهت‌گیری اسناد مذکور را مشخص می‌ساختند.

در همین راستا، جورج بوش می‌بایست بر طبق «قانون گلدواتر ـ نیکلز» (قانون گلدواتر ـ نیکلز برای تجدید ساختار وزارت دفاع) مصوب سال ۱۹۸۶، از ابتدای تصدی هر سال مبادرت به انتشار یک سند استراتژی امنیت ملی می‌کرد، منتهی وی به جای چهار سند، سه سند و آن هم با تأخیر تهیه و منتشر ساخت. علت تأخیر در انتشار اسناد نخست (۱۹۹۰) و دوم (۱۹۹۱) ناآرامی‌ها در بلوک شرق و عدم اطمینان از آینده تحولات در این حوزه از جهان بود. مبارزات انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا و تمرکز دولت بر رقابت انتخاباتی نیز را می‌توان علت اصلی تأخیر در انتشار سند سوم (۱۹۹۳) دانست.

در ادامه مطلب تلاش می‌شود پس از شناخت زمینه‌ها و مؤلفه‌های تأثیرگذار بر چگونگی تدوین و شکل‌گیری اسناد استراتژی امنیت ملی در دوران بوش پدر، به بررسی محتوایی اسناد پرداخته و در نهایت با نگاهی به چگونگی تأثیرپذیری کشورمان از مسائل و موضوعات مطرح در این اسناد، به نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت.

بازطراحی استراتژی کلان آمریکا

در تعریف، استراتژی کلان را می‌توان «فرایندی دانست که اهداف و شیوه‌ها در تعقیب امنیت و منافع را به‌یکدیگر متصل می‌سازد» (Layne, 1998, p. 8). بنابراین، استراتژی کلان را می‌توان برنامه‌ای جامع برای «یکپارچه کردن شیوه‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی در تعقیب اهداف نهایی دولت در روابط بین‌المللی دانست» (Biddle, 2005, p. 75).

در مورد ایالات متحده می‌توان گفت که از زمان دولت ترومن، استراتژی کلان این کشور به‌واسطه ستیز با کمونیسم‌و ترس از تهدید کمونیستی تعریف می‌شد و تعیین‌کننده سیاست خارجی آن بود و در استراتژی «مهار» و «بازدارندگی» نمود پیدا می‌کرد (Saul, 2008, p. 75). در عین حال، هیچ شکی وجود نداشت که این استراتژی نه‌تنها برای به حداقل رساندن نفوذ اتحاد شوروی در سطح بین‌المللی، بلکه همچنین برای افزایش قدرت جهانی آمریکا نیز مورد استفاده بود (Layne, 1998, p. 9).

به هر حال، دگرگونی وسیع در الگوهای قدرت در گستره جهانی در اوایل دهه ۹۰، منجر به شکل‌گیری بنیادی‌ترین بازطراحی استراتژی کلان آمریکا از آن دوران گشت (Gaddis, 2005, p. 2). در این زمان، بازیگران اصلی در سیاست جهانی که دولت‌ها هستند، مواجه با ترکیب متفاوتی از توانمندی‌ها در پایان دوران جنگ سرد گشته و این نیاز به بازنگری مفهومی را در بین رهبران کشوری که بیشترین ارتقای جایگاه را به‌دست آورده بود، به وضوح کامل ضرورت داد (دهشیار، ۱۳۸۶، ص. ۴۱).

استراتژی امنیت ملی جورج بوش پدر را در بهترین حالت می‌توان با

تأکید آن بر تعدیل سیاست‌ها با چالش‌های «یک عصر جدید» در دوران پس از جنگ سرد و اتخاذ اقداماتی برای شکل‌دهی به شرایط یک «نظم نوین جهانی» توصیف کرد. با این حال، شماری از صاحب‌نظران بر این عقیده هستند که به‌دلیل شرایط بین‌المللی (فقدان دشمنی مشخص) و نیز محدودیت‌های مفهومی (فقدان ایدئولوژی رقیب) پس از جنگ سرد، سیاست‌گذاران آمریکا در تلاش خود برای تدوین یک استراتژی کلان جدید برای کشورشان با شکست مواجه شدند. به همین دلیل، کارشناسان مذکور از دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان «سال‌های مفقوده استراتژی»[1] یاد می‌کنند. هرچند جورج بوش تلاش داشت جایگزینی را برای استراتژی مهار دوران جنگ سرد پیدا کند و مشاورانشان نیز برای کسب جایگاه جورج کنان[2] (واضع استراتژی مهار) در رقابت بودند، ولی هرگز نتوانستند به‌طور منسجم و کارآمد منظور خود را از عباراتی همچون «ورای مهار»[3] و «نظم جدید جهانی» در اسناد استراتژی امنیت ملی خود توضیح دهد (Suri, 2009, p. 1).

بنابراین، ریاست‌جمهوری جورج بوش پدر را باید دوره‌ای انتقالی و کوتاه دانست که به سختی می‌توان راجع به چگونگی و تغییر استراتژی کلان آمریکا در دوره وی قضاوت کرد، ولی از اقدامات و اسناد منتشرشده توسط دولت ازجمله اسناد استراتژی امنیت ملی این کشور پیداست که آمریکا به‌دنبال حرکت در مسیری از یک استراتژی هژمونی‌طلبی بود. بنابراین هدف آمریکا را می‌توان «جاودانه کردن جایگاه آمریکا در نقش

1. Lost Years of Strategy
2. George F. Kennan
3. Beyond Containment

ابرقدرتی تنها با جلوگیری از ظهور از قدرت‌های بزرگ جدید ـ رقبای همتراز ـ و قدرت‌های منطقه‌ای متخاصم» دانست (Layne, 2009, p. 6).

مایکل ماستاندونو[1]، نویسنده کتاب «هژمونی ایالات متحده و سازمان‌های بین‌المللی»[2] عقیده دارد که دولت بوش در واقع استراتژی ابقای برتری آمریکا بر سیستم جهانی را دنبال نمود (Mastanduno, 1997) به همین دلیل، دولت بوش و پس از وی کلینتون ناتو را ابزاری برای حفظ تفوق آمریکا بر سیاست‌های خارجی و نظامی اروپاییان تلقی کرده و مخالف ترتیبات مستقل دفاعی بودند (Sheetz, 1997/98; Winnerstig, 1997).

متعاقب این تحولات، آمریکا به‌دنبال ایجاد نظام سلسله‌مراتبی در جهان بود؛ نظامی جهانی که سیادت آمریکا را تضمین و امنیت و منافع امنیت جهانی آن کشور گسترش را می‌داد و کشورهای هم‌پیمان آمریکا را جزء محدوده امنیت ملی آمریکا محسوب کرده و مخالفان آن کشور را تحت تأثیر قرار می‌داد (سیف‌زاده، ۱۳۶۸، ص. ۷۳).

در این میان نیز کسانی همچون پل ولفوویتز[3]، معاون وقت وزیر دفاع (۱۹۸۹ـ۱۹۹۳) سخن از ناکارآمدی استراتژی‌های مهار و بازدارندگی بر زبان آورده و پیشنهاداتی را برای استراتژی نظامی و سیاسی آمریکای جدید ارائه نمودند:

• ایالات متحده باید همچنان تنها ابرقدرت جهان باقی مانده و از ظهور

---

1. Michael Mastanduno
2. US hegemony and International Organizations: The United States and Multilateral Institutions
3. Paul Wolfowitz

ابرقدرتی دیگر جلوگیری کند؛

- ایالات متحده ممکن است مجبور به استفاده از نیروی پیشدستانه[1] در دفاع از خود شود؛
- ایالات متحده در صورت ضرورت، برای مقابله با تهدیدات پیش روی امنیت آمریکا دست به اقدام یک‌جانبه خواهد زد (Bush Doctrine).

با این حال به‌دلیل مشاجراتی که راجع به گزینه‌های حمله پیشدستانه و اقدام یک‌جانبه به‌وجود آمد، بوش دستور بازبینی این پیشنهادات را به دیک چنی، وزیر دفاع داد. در همین چهارچوب است که به جای استراتژی مهار، «استراتژی دفاع منطقه‌ای»[2] با عناصر اساسی «بازدارندگی و دفاع استراتژیک»، «حضور پیشاپیش»، «واکنش سریع به بحران» و «بازسازی» جهت برخورد با چالش‌های منطقه‌ای همچون روسیه، چین، کوبا، کره شمالی و ایران و همچنین مسائلی نظیر قاچاق مواد مخدر، منازعات قومی، تروریسم و گسترش تسلیحات کشتار جمعی مطرح گردید (NSS, 1993, p. 14).

پس از آن نیز به‌نظر می‌رسد دولت بوش در راستای هژمونی‌طلبی خود «مدل همکاری‌جویانه»[3] را برای تداوم برتری آمریکا برگزید؛ مدلی که بر نقش ایده‌ها، اهمیت بازیگران دولتی و ضرورت وجود نهادهای بین‌المللی برای همکاری در راستای کسب موقعیت هژمونیک در روابط بین‌الملل

---

1. Preemptive Force
2. Regional Defence Strategy
3. Cooperative Model

تأکید داشت (Farrel, 2005, p. 128). البته همان‌طور که در اسناد استراتژی ملی آمریکا در این دوره نیز آمده، آمریکا هیچ‌گاه از حق اقدام یک‌جانبه در مواقع ضرورت برای خود دست نمی‌کشد (Burr, 2008).

در همین زمینه، آمریکا از چندین سازمان و ابزار برای ارتقای جایگاه منحصر به فرد خود در نظام بین‌المللی بهره گرفت: سازمان ملل، وارد ساختن آلمان و ژاپن به‌عنوان سهامداران کلیدی در این نظم بین‌المللی تازه و تمایل به پذیرش تعهدات امنیتی در قبال اروپا (Huisken, 2007, pp. 80-84).

مؤلفه‌های تأثیرگذار بر استراتژی امنیت ملی ایالات متحده پس از جنگ سرد

ایالات متحده برای تنظیم رفتار بین‌المللی و الگوهای سیاست خارجی پس از جنگ سرد به ناچار باید مبادرت به اتخاذ روش‌هایی می‌کرد که مبتنی بر ساخت داخلی، نظام بین‌المللی، الگوهای فکری و نگرش تصمیم‌گیرندگان و شرایط ژئوپلیتیکی آن کشور می‌بود؛ زیرا بدون توجه به عوامل یادشده، نه‌تنها جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها قانونمند و عملی نخواهد بود، بلکه زمینه اجرایی آن نیز تحقق پیدا نخواهد کرد. بنابراین باید تفکر و تدوین استراتژی آمریکا در این دوران را تابعی از مؤلفه‌های زیر دانست. براساس این مؤلفه‌ها، شاخص‌های کلان در رفتار بین‌المللی هر واحد سیاسی شکل می‌گیرد و این امر نیز منجر به شکل‌گیری تصمیمات و کنش‌هایی به‌عنوان خروجی سیاست خارجی کشورها می‌شود.

نگرش سیاست‌گذاران

در آغاز دهه ۱۹۹۰، کادر رهبری ایالات متحده را گروهی در دست داشتند که متعلق به گرایش استراتژیک‌گراها در حوزه رفتار خارجی آمریکا بود. این گروه متعلق به نسل دهه ۱۹۷۰ در حوزه سیاست خارجی و به‌نوعی تحت تأثیر افکار و نگرش هنری کیسینجر و نیکسون بودند. آنان سیاست خارجی ایالات متحده را برای مقابله همه‌جانبه در برخورد با تهدیدات و چالش‌های اتحاد شوروی تنظیم کرده بودند. طبیعت نظام دوقطبی ایجاب می‌کرد که تصمیم‌گیرندگان و سیاست‌گذاران برای تأمین امنیت ملی و بین‌الملل اقداماتی را به انجام رسانند که چالش‌های ناشی از کارکرد گروه رقیب را به حداقل رساند. در چهارچوب این روند سیاست‌گذارانی از جایگاه مطلوب‌تری برخوردار بودند که از نگرش استراتژیک‌گرا برخوردار باشند.

بعد از پایان نظام دوقطبی، گروهی از این افراد هنوز در قدرت باقی مانده بودند که افرادی همچون جیمز بیکر[1]، لورنس ایگلبرگر[2] و ادوارد جرجیان[3] را می‌توان آخرین بازماندههای گروه‌های استراتژیک‌گرا در ایالات متحده دانست.

ساختار داخلی ایالات متحده

چگونگی و سازوکار توزیع قدرت در هر کشور متناسب با الگوی

---

1. James Addison Baker
2. Lawrence S. Eagleburger
3. Edward P. Djerejian

ساختاری آن انجام می‌پذیرد. ساختارها عمدتاً ثابت هستند و صرفاً در شرایطی که با دگرگونی‌های فراساختاری مواجه می‌شوند، تغییراتی پیدا خواهند کرد. در ایالات متحده، نهادها از پایداری نسبتاً بالایی برخوردارند، سازوکار توزیع قدرت در آن سبب شده است که ساخت‌های مختلف یکدیگر را کنترل کنند و در نتیجه تأثیرگذاری لازم و مطلوب را با الگوهای «کنترل و توازن»[1] داشته باشند. در دوران بعد از جنگ سرد، سازوکار توزیع قدرت داخلی در سطح کلان با دگرگونی قابل توجهی روبه‌رو نشد، ولی با افزایش گرایش‌های افراطی جمهوری‌خواهان، مؤسسات و مراکز پژوهشی مبادرت به توصیه‌های افراط‌گرایانه و تمرکزگرایانه می‌کردند که ازجمله آنها می‌توان به «بنیاد صلح بین‌المللی کارنگی»[2]، «بنیاد هریتج»[3]، «مؤسسه سیاست خاور نزدیک واشنگتن»[4] و «شورای روابط خارجی»[5] اشاره داشت که طرح‌های خود را با توجه به دگرگونی‌های ساختاری و بین‌المللی ارائه می‌دادند. بنابراین، اکثر برنامه‌های خود را با توجه به روند مداخله‌گری آمریکا تنظیم نموده و در روند تصمیم‌گیری نقشی غیرمستقیم داشتند.

همچنین، گروه‌هایی که در طیف نظریه‌پردازان محافظه‌کار قرار داشتند، بر ضرورت یک‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا تأکید نموده و آن را سمبل قدرت برتر آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد می‌دانستند؛

---

1. Check and Balance
2. Carnegie Endowment for International Peace (CEIP)
3. The Heritage Foundation
4. The Washington Institute for Near East Policy (WINEP)
5. Council on Foreign Relations (CFR)

سیاستی که تا روی کار آمدن دولت اوباما نیز شاهد آن بودیم. نومحافظه‌کاران پس از فروپاشی بلوک شرق بر این پندار بودند که جهانی تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده و آن هم با ایدئولوژی آنها در حال شکل‌گیری است.

نظام بین‌الملل

فروپاشی نظام دوقطبی: تغییر سطوح و مفاهیم

جنگ سرد تقابل و تعارض قدرت دو قطب دولت ـ ملی بود که براساس قالب‌ها و ساختارهای نظم وستفالی[1] و حاکمیت علی‌الاطلاق و حق اعمال حاکمیت دولت‌ها شکل گرفته بود، اما با پایان جنگ سرد و اضمحلال بلوک شرق و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، صحنه و عرصه نظام بین‌الملل و بازیگران مؤثر در آن را به‌لحاظ ماهوی و ماهیتی دچار تحول بنیادین نمود. ورود بازیگران فروملی[2] و افزایش نقش‌آفرینی آنها از یک سو و کاهش قدرت و اقتدار دولت‌ها و حکومت‌ها از سوی دیگر مفهوم جدیدی به نام دولت‌های ضعیف[3] و دولت‌های ورشکسته[4] را وارد ادبیات روابط بین‌الملل کرد.

این تغییرات در محیط و صحنه بین‌الملل موجب شد تا مفاهیم نظری و عملی امنیت در حوزه‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی دستخوش تغییر

1. Westphalian Order
2. Sub-State Actors
3. Weak State
4. Failed State

شود و متناسب با این امر رهیافت‌ها و راهبردهای امنیتی و ابزارهای قدرت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری برای نیل به اهداف امنیتی مورد نظر نیز دچار تغییر و تبدیل باشند.

بنابراین، فروپاشی نظام دوقطبی، تحول عظیمی را در صحنه روابط بین‌المللی در موارد زیر به‌وجود آورد که می‌توان از موارد زیر یاد کرد: جابه‌جایی قدرت، برهم خوردن تعادل قوا، تحول در ماهیت قدرت، افزایش نفوذ دیپلماتیکی، پیچیده شدن اوضاع بین‌الملل، به‌کارگیری روش‌های نوین در اعمال سیاست خارجی، وابستگی متقابل، پیشرفت سریع تکنولوژی ارتباطات، تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و عدم امکان مهار جدی آن، کاهش منابع انرژی و ذخایر آن، آلودگی محیط زیست، کاهش کارایی حقوق بین‌الملل و سازمان ملل و هماهنگی سیاست‌های آن با کانون‌های قدرت جهانی، افزایش شکاف شمال و جنوب، تحول اساسی و عمده در مفهوم امنیت ملی و منافع ملی و گسترش مفهومی آن در فراسوی مرزهای جغرافیایی، مطرح شدن نظام نوین جهانی توسط جورج بوش در سال ۱۹۹۱، ارائه نظریه‌جهانی‌سازی توسط آنتونی گیدنز، نظریه برخورد تمدن‌ها توسط ساموئل هانتینگتون و پیروزی دموکراسی توسط فوکویاما بعد از شکست کمونیسم.

جنگ خلیج فارس: نخستین قدرت‌نمایی هژمون

جنگ خلیج فارس که صدام حسین آن را «مادر جنگ‌ها» می‌خواند، نخستین قدرت‌نمایی ابرقدرتی سرمست از پیروزی مقابل شوروی بود که

می‌خواست قدرت هژمونیک خود را به دیگران نشان دهد؛قدرتی که پس از آن نیز به آمریکا جرأت داد در نقش پلیس جهانی دست به مداخلات نظامی دیگر بزند.

پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، صدام حسین با احساس خیانت از سوی رژیم‌های عربی و بدهی سنگین ۲۶ و ۱۴ میلیارد دلاری به دو کشور عربستان سعودی و کویت، در ۲ اوت ۱۹۹۰ به کویت[1] حمله و این کشور را اشغال کرد (Slantchev, 2009, p. 2). در این میان، چراغ سبز سفیر آمریکا به صدام با بیان اینکه کشورش «نظری در مورد مناقشات عربی همچون اختلافات مرزی شما با کویت ندارد»، صدام را تحریک به اشغال کویت نمود تا پس از آن آمریکا بتواند نخستین قدرت‌نمایی خود را در دوران جدید به نمایش بگذارد (Slantchev, 2009, p. 2).

با این حال، پس از حمله، بوش با کمک گورباچف و بریتانیا، سازمان ملل را بسیج کرده و در ۶ اوت ۱۹۹۰ قطعنامه ۶۶۱ را تصویب و عراق را تحریم اقتصادی کرد. در ۲۹ نوامبر نیز قطعنامه ۷۶۸ را تصویب کرده و با تعیین ضرب‌الاجل از عراق خواسته شد از کویت خارج شود. در این قطعنامه همچنین اجازه داده شد در صورت عدم رعایت این قطعنامه از زور استفاده شود. بنابراین ائتلافی متشکل از ۳۴ کشور تشکیل گردید. در ۲۴ فوریه نیز پس از اتمام ضرب‌الاجل تعیین‌شده و عدم خروج نیروهای

---

۱. کویت تا سال ۱۸۹۹ بخشی از عراق بود، ولی در این سال به تحت‌الحمایگی انگلیس درآمد و در سال ۱۹۶۱ نیز به آن استقلال داده شد.

عراقی، نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا حملات زمینی را با «عملیات شمشیر صحرا»[1] و حملات هوایی را با «عملیات سپر صحرا»[2] شروع و با گذشت یکصد ساعت، عراق را از کویت بیرون راندند.[3] این جنگ ۶۱ میلیارد دلاری که اکثر آن را نیز عربستان و کویت متقبل شدند در نهایت با ۳۷۸ کشته در بخش نیروهای ائتلاف و ۲۴ هزار نیروی عراقی خاتمه یافت (Slantchev, 2009, p. 6).

کارشناسان در مورد اینکه چرا ایالات متحده کار صدام را در این نبرد تمام نکرد و او را از قدرت خلع نکرد، دلایل زیر را بیان می‌کنند:

- خلع صدام نیازمند اشغال عراق بود و در آن زمان آمریکا آمادگی پذیرش هزینه‌های سنگین ناشی از اشغال را نداشت؛
- سرنگونی صدام می‌توانست دولت‌های عربی را به مخالفت با جنگ بکشاند؛
- وجود ایران انقلابی که در صورت حذف صدام از قدرت و ایجاد خلأ قدرت در منطقه ایران به راحتی آن را پر می‌کرد و می‌توانست مشکلات بیشتری را برای آمریکا و رژیم‌های عربی منطقه ایجاد نماید؛ و
- در آن زمان شوروی هنوز فروپاشیده بود و هیچ کس در مورد آینده آن اطمینان درستی نداشت. بنابراین هرچند شوروی قطعنامه‌های شورای امنیت ضد عراق را وتو نکرده بود، ولی مشخص نبود که در برابر اشغال عراق و سرنگونی صدام چه موضعی اتخاذ خواهد کرد (Slantchev, 2009, p. 7).

---

1. Operation Desert Sabre
2. Operation Desert Storm

۳. صدام حسین این جنگ را «أم المعارک» (مادر تمامی جنگ‌ها) می‌خواند.

بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی

هدف از توضیحات بالا آن بود که خواننده با شناخت دقیق از تحولات آن دوران بتواند درک و تحلیل بهتر و عمیق‌تری از مسائل و موضوعات مطرح در اسناد استراتژی‌امنیت ملی ایالات متحده داشته باشد.

در ادامه هریک از این اسناد به‌صورت جداگانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت؛ هرچند تأکید بیشتر بر سند دوم خواهد بود؛ چراکه در این زمان، با توافقات مهم مربوط به تسلیحات استراتژیک، فرو ریختن دیوار برلین، انحلال پیمان ورشو، شکست عراق و احتمال قطعی فروپاشی شوروی، دولت آمریکا دکترین اصلی خود برای آینده که همان «نظم نوین جهانی» بود را در این سند آورد. سند نخست هم با توجه به نامشخص بودن اوضاع جهانی هنوز دیدی محتاطانه داشت. سند آخری نیز نوعی برآورد از دستاوردهای دولت بوش در چهار سال گذشته می‌باشد.

سند اول (۱۹۹۰): نگرش محتاطانه

گزارش نخست جورج بوش در ۳۲ صفحه و در مارس ۱۹۹۰ (اسفند ۱۳۶۸) به کنگره ارائه شد. هرچند دولت بوش تهیه برآوردی از استراتژی امنیتی کشور را در بهار سال ۱۹۸۹ آغاز کرده بود و بر طبق معمول باید چنین گزارشی را در سال ۱۹۸۹ منتشر می‌ساخت، ولی به‌دلیل قرار گرفتن در آستانه تغییرات مهم جهانی، انتشار آن یک سال به تعویق افتاد. در نتیجه در گزارش ارائه‌شده، تحولات اروپای شرقی بخش‌هایی از آن را به خود اختصاص داده بود. در متن این سند تلاش شده بود هرچند

به‌صورت محتاطانه، به‌طور کامل واقعیت تغییر در اتحاد شوروی و به‌خصوص اروپای شرقی لحاظ گردد (Snider, 1995).

در مقایسه با استراتژی‌های دوره ریگان به‌نظر می‌رسد این استراتژی از پختگی بیشتری برخوردار بوده و مسائل بیشتری را وارد این سند ساخته است. استراتژی امنیت ملی سال ۱۹۹۰ بوش برخلاف استراتژی امنیت ملی ریگان، از کشور خاصی به‌عنوان «چالش جهانی»[1] برای ایالات متحده نام نمی‌برد و مسئله اتحاد شوروی در بخشی با عنوان «چالش‌های منطقه‌ای و پاسخ‌ها»[2] مورد توجه است. هرچند این سند هنوز به‌دنبال «تغییرات اساسی در نهادهای شوروی» بود، ولی به‌طور ضمنی چالش‌های اتحاد شوروی را از سطح جهانی به سطح منطقه‌ای پایین آورده بود. بنابراین، آن را در ذیل عنوان «چالش‌های منطقه‌ای» و در کنار اروپای غربی، اروپای شرقی، نیمکره غربی، آسیای شرقی ـ پاسیفیک، آفریقا و خاورمیانه ـ جنوب آسیا آورده است. هدف اعلامی آمریکا در این رابطه نیز تلاش برای وارد ساختن اتحاد شوروی به نظام بین‌المللی در جایگاه شریکی سازنده بیان شده است (NSS, 1990, p. 9).

تغییر محسوس در موازنه جهانی توانایی‌ها در اواخر سال‌های ۱۹۸۹ـ۱۹۹۰ به استدلال کسانی که می‌گفتند پایبندی گورباچف به وابستگی متقابل و پیشنهادات کاهش شدید تسلیحات حقیقی بوده است و اینکه شرایط سیاسی و اقتصادی ـ اجتماعی داخلی اتحاد شوروی را

---

1. Global Challenge
2. Regional Challenges and Responses

مجبور به عدم تعقیب سیاست‌های گسترش‌طلبانه ساخته، اعتبار بخشید. در حالی که استراتژی امنیت ملی ریگان در سال ۱۹۸۹ «تفکر جدید»[1] گورباچف را نوعی تعدیل «شیوه»[2] می‌دانست، سند بوش در سال ۱۹۹۰ در نهایت اینکه مسکو «از دکترین جنگ طبقاتی و برتری نظامی دست کشیده و اصول اساسی سیاست پس از جنگ خود را نقد می‌کند» به‌عنوان یک حقیقت پذیرفت (Alexseev, 1997).

این سند همچنین عنوان می‌داشت که توانمندی‌های شوروی برای حملات قاره‌ای، حتی پس از اجرای تمامی معاهدات کاهش تسلیحات، همچنان در کانون اصلی تهدید در ارزیابی‌های استراتژی امنیت ملی ایالات متحده باقی مانده است. در همین رابطه، روابط با اتحاد شوروی، علی‌رغم بحران عمیق داخلی در نظام کمونیستی و تجزیه احتمالی «امپراطوری شیطان»[3] را به‌دلیل اینکه تنها ابرقدرت نظامی به غیر از آمریکا می‌باشد «یک اولویت استراتژیک»[4] می‌خواند.

استراتژی نخست در هفت بخش به بررسی و تبیین اهداف، منافع، روندهای جهانی، چالش‌های منطقه‌ای و شیوه‌های حصول به اهداف (سیاسی، اقتصادی و دفاعی) می‌پردازد. در مقدمه این استراتژی، بوش با توصیف شرایط آن زمان تلاش‌های این کشور و متحدینش برای مهار و مقابله با شوروی، موفقیت در این زمینه را اعلام کرده و آن را «فرصتی تاریخی» می‌داند.

---

1. New Thinking
2. Style
3. Evil Empire
4. A Strategic Priority

در همین رابطه بیان می‌دارد که شرایط ایجادشده به‌واسطه این موفقیت در نهایت نیازمند رهبری آمریکا می‌باشد. در کل نیز این گزارش را ترسیم‌کننده مسیری اعلام می‌کند که تلاش دارد از میراث به‌دست‌آمده به‌واسطه وضعیت بلوک شرق استفاده کرده و دوره تازه‌ای را شکل بخشد؛ دوره‌ای که فراتر از (استراتژی) مهار بوده و ما را به قرنی تازه رهنمون خواهد ساخت (NSS, 1990, p. v).

این استراتژی، اهداف و منافع ایالات متحده را بدین‌صورت خلاصه می‌کند: «بقای ایالات متحده به‌عنوان کشوری آزاد و مستقل، با تغییرناپذیری ارزش‌های اساسی آن و امنیت نهادها و مردمانش» (NSS, 1990, p. 2). به‌طور جزئی‌تر نیز از موارد زیر به‌عنوان اهداف ایالات متحده یاد می‌شود:

۱. جلوگیری از هر نوع تجاوز، دفع یا شکست حمله نظامی؛
۲. مقابله مؤثر با تهدیدات از جمله تهدید تروریسم بین‌المللی؛
۳. ایجاد ثبات استراتژیک با انعقاد و اجرای توافقات کنترل تسلیحات دفاع در مقابل حملات موشکی بالستیک و ارتقای توانایی‌های متعارف؛
۴. تشویق اتحاد شوروی به شناسایی اصول حقوق بشر، اقتصاد بازاری و انتخابات آزاد و در همان حال مهار هزینه‌های نظامی شوروی و ماجراجویی آن؛
۵. جلوگیری از انتقال تسلیحات شیمیایی، میکروبی و هسته‌ای و نیز وسایل پرتابی آنها به کشورها یا گروه‌های متخاصم؛

۶. کاهش جریان قاچاق مواد مخدر (NSS, 1990, p. 2).

کاهش برتری اقتصادی آمریکا پس از جنگ سرد هم مطلبی است که عنوان می‌شود به‌دلیل قوی‌تر شدن دوستان آمریکا روی خواهد داد. با این حال، در رابطه با اهداف مرتبط با یک اقتصاد سالم و رو به رشد هم از موارد زیر نام برده می‌شود:

۱. تقویت یک اقتصاد قوی، رفاه‌مند و رقابتی برای ایالات متحده؛

۲. تضمین دسترسی به بازارهای خارجی، انرژی، منابع معدنی، اقیانوس‌ها و فضا؛

۳. ترویج یک نظام اقتصادی بین‌المللی باز براساس اصول بازاری (NSS, 1990, pp. 2-3).

از پنج مورد هم به‌عنوان اهداف مرتبط با روابط دوستانه با متحدین و کشورهای دوست سخن به میان می‌آید:

۱. تقویت و گسترش جامعه کشورهای آزاد که متعهد به دموکراسی و حقوق فردی هستند؛

۲. ایجاد یک مشارکت متوازن‌تر با متحدین و تقسیم بیشتر رهبری و مسئولیت‌های جهانی؛

۳. تقویت نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل برای توانمند ساختن آنها در راستای اشاعه صلح، نظم جهانی و پیشرفت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛

۴. حمایت از حرکت تاریخی اروپای غربی به سمت اتحاد و یکپارچگی سیاسی و اقتصادی؛

۵. همکاری با متحدین در ناتو برای ایجاد تفاهم، امنیت و دموکراسی در یک اروپای آزاد (NSS, 1990, p. 2).

در نهایت پنج هدف دیگر را نیز برای ایجاد جهانی امن و باثبات؛ «جایی که آزادی سیاسی و اقتصادی، حقوق بشر و نهادهای دموکراتیک توانایی پیشرفت داشته باشند (NSS, 1990, p. 2)، ذکر شده است:

۱. حفظ موازنه‌های نظامی منطقه‌ای باثبات جهت بازداشتن قدرت‌هایی که به‌دنبال سلطه منطقه‌ای هستند؛
۲. به‌کارگیری راه‌حل‌های دیپلماتیک برای اختلافات منطقه‌ای؛
۳. ترویج رشد نهادهای آزاد، دموکراتیک و سیاسی به‌عنوان بهترین تضمین‌کننده حقوق بشر و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی؛
۴. کمک به مبارزه با تهدیدات پیش‌روی نهادهای دموکراتیک همچون تجاوز، فشار، شورش، خرابکاری، تروریسم و قاچاق مواد مخدر؛
۵. حمایت از سیاست‌های مرتبط با کمک، تجارت و سرمایه‌گذاری که اشاعه‌دهنده توسعه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی و سیاسی می‌باشد (NSS, 1990, p. 2).

قرار گرفتن جهان سوم در کانون احتمالی مناقشه و آن هم یک سال پیش از حمله عراق به کویت از نکات مهم این استراتژی است: «پیش‌بینی می‌کنیم که در دوران جدید، قدرت نظامی ما با شیوه‌های مختلف و به نحو نه چندان مشهودی، زیربنای اصلی موازنه جهانی باقی خواهد ماند. ما بر این باوریم که امکان ندارد ضروریات احتمالی بیشتری برای استفاده از نیروهای نظامی ما در مقابل شوروی پیش آید، بلکه این ضروریات ممکن

است در جهان سوم مطرح شود؛ جایی که احتمالاً قابلیت‌ها و رویکردهای جدیدی نیاز است» (NSS, 1990, p. 15).

بنابراین، توجه خاص به جهان سوم نیز از دیگر محورهای این سند بوده و پیش‌بینی می‌کند که در آینده تهدیدات و تنش‌های جهان سوم مشکلات بیشتری را به نسبت تهدیدات شوروی ایجاد خواهند کرد (NSS, 1990, p. 26). در این سند از تروریسم، خرابکاری، شورش و قاچاق مواد مخدر به‌عنوان تهدیدات مذکور که «منازعات و تهدیدات کم‌شدت»[1] نامیده می‌شوند، یاد می‌گردد. در اینجا به‌غیر از همین مورد دیگر از تروریسم حرفی زده نمی‌شود و اهمیت بیشتر به قاچاق مواد مخدر داده شده است (NSS, 1990, p. 28). در واقع، مشکل تروریسم بیشتر در دوره‌های کلینتون و بوش پسر نمود پیدا می‌کند.

در ادامه آمده بود که ایالات متحده همچنین نیاز دارد تا در مقابل مناقشات کم‌شدتی شامل «تهدیدات نامنظم‌تری مانند تروریسم، اقدام به براندازی، شورش و انتقال مواد مخدر که آمریکا، منافع و شهروندانش را به شیوه‌های جدیدی تهدید می‌کند، آماده شود ... مناقشه کم‌شدت دربرگیرنده رقابت میان اصول و ایدئولوژی‌های متعارض در سطحی کمتر از یک جنگ متعارف است» (NSS, 1990, p. 28). براساس این استراتژی، نیروهای نظامی آمریکا «باید قادر باشند تا به‌طور مؤثر با تمامی حوزه تهدیدات، شامل شورش و تروریسم برخورد کنند» (NSS, 1990, p. 28).

---

1. Low-Intensity Conflicts or Threats

این سند، تصدیق می‌کرد که قدرت نظامی باید جهان سوم و در وهلـه نخست خاورمیانه را هدف قرار دهد؛ جایی که «تهدیدات منـافع مـا»[1] کـه لزوم بهره‌گیری از زور و نیرو را الزامی می‌سازد را «نمی‌تـوان در شـوروی دانست». از این‌رو، تهدید ملی‌گرایی جهان سوم را بزرگ‌تر از تهدید اتحاد شوروی می‌دید. به علاوه، بهانه شوروی برای هزینه کردن در امور نظامی از بین رفته و هم‌اکنون تهدید «پیچیدگی تکنولوژیکی فزاینده در منازعـات جهان سوم» مطرح می‌باشد. بنابراین، عنوان می‌شود که ایالات متحده بایـد «پایگاه صنعتی دفاع»[2] خود را بـا انگیـزه‌هـایی بـرای «سـرمایه‌گـذاری در تأسیسات و تجهیزات تازه و نیز تحقیق و توسعه» تقویـت کـرده و ایجـاد پایگاه‌ها و توانایی‌های ضدشورش و منازعات کم‌شدت[3] را توسعه بخـشد (Hogan, 1992, p.148).

همان‌طور کـه گفتیم، توجـه بـه بحـران در جهـان کمونیـسم، یکـی از بارزترین موضوعات مطرح در ایـن اسـتراتژی مـی‌باشـد و از آن بـه‌عنـوان «برجسته‌ترین تحول استراتژیک» آن دوره یاد می‌شـود (NSS, 1990, p. 5). در اینجا از نادرست بودن فرضـیات رهبـران شـوروی، عقـب‌مانـدگی در تکنولوژی و اقتصاد، تعهدات سنگین شوروی در خـارج از ایـن کـشور و ناآرامی‌های مدنی در اروپای شرقی به‌عنوان اصـلی‌تـرین علـل بحـران در بلوک شرق نام برده می‌شود (Hogan, 1992, p. 148).

اسـتراتژی امنیـت ملـی در سـال ۱۹۹۰، نیـاز کـشور را بـه «تقویـت

---

1. Threats to Our Intersets
2. Defense Industrial Base
3. Low-Intensifying

واحدهایمان به‌منظور استفاده یا نمایش قدرت در مناطقی که هیچ‌گونه حضور نظامی نداریم» (Hogan, 1992, p. 23) پیش‌بینی کرد، به‌ویژه در منطقه خاورمیانه «که جهان آزاد به انرژی تأمین‌شده از این منطقهٔ محوری، متکی است» (Hogan, 1992, p. 13).

در بخش خاورمیانه از جریان پیوسته انرژی و امنیت اسرائیل به‌عنوان منافع حیاتی ایالات متحده در این منطقه از جهان نام می‌برد و بیان می‌دارد که در این راستا به حفظ حضور دریایی خود در مدیترانه شرقی، خلیج فارس و اقیانوس آرام ادامه خواهد داد. جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای، شیمیایی و دیگر انواع تسلیحات کشتار جمعی، امکانات تولید و سیستم‌های پرتابی‌آنها نیز از دیگر اهداف مطرح در این سند در رابطه با خاورمیانه می‌باشد. در ادامه نیز از مقابله با کشورهای حامی تروریسم وخرابکاری و نیز تقویت فرایند صلح در تطابق با تعهد آمریکا برای امنیت اسرائیل صحبت می‌کند (Hogan, 1992, p. 13).

نگرانی از وقوع جنگ هسته‌ای همچنان در این سند مشهود است و برای جلوگیری از وقوع چنین جنگی هرچند بر تلاش برای حصول به توافقات بیشتر در زمینه کاهش تسلیحات استراتژیک تأکید می‌شود، ولی مدرنیزاسیون بمب‌افکن‌ها و موشک‌های قاره‌پیما نیز ضروری عنوان شده است. بنابراین از بازدارندگی در مقابل حملات هسته‌ای به‌عنوان «سنگ زیربنای امنیت ملی ایالات متحده» یاد می‌شود(Hogan, 1992, p. 23).

در مورد تسلیحات کشتار جمعی نیز آمده است: «برداشت ما نسبت به این مشکل [گسترش سلاح‌های کشتار جمعی] این است که باید

کنترل سخت‌گیرانه‌ای اعمال شود و باید همکاری چندجانبه‌ای به‌وجود آید که گسترش تکنولوژی و اجزای تشکیل‌دهنده این سلاح‌ها را متوقف کند». اولین تلاش‌های عملی آمریکا نیز برای اجرای چنین استراتژی، شرکت در مذاکرات کنوانسیون سلاح‌های شیمیایی و تأکید بر تقویت کنوانسیون سلاح‌های بیولوژیک بود.

بنابراین، پایان جنگ سرد همچنین تأکید تازه‌ای را بر کنترل تسلیحات ایجاد کرد. سقوط اتحاد شوروی میزان قابل توجهی از زرادخانه نظامی را در اروپا بر جای گذاشته بود و بوش نظام کنترل تسلیحات را راهی برای کاهش مخاطرات همراه با این تسلیحات می‌دید. در همین رابطه، «معاهده نیروهای مسلح متعارف در اروپا»[1] در سال ۱۹۹۰ کل اروپا از اقیانوس اطلس تا کوه‌های اورال (مرز روسیه و اروپا) را دربر می‌گرفت.[2] نتیجه چنین چیزی برابری در نیروهای نظامی متعارف دو طرف در اروپا بود؛ البته این کاهش به نفع غرب بود؛ زیرا نیروهای بلوک شرق به مراتب بیشتر از آنان بود. از این‌رو، معاهده مذکور با سرعت بخشیدن به غیرنظامی شدن اروپا، به‌عنوان نمادی مهم از پایان جنگ سرد مطرح گردید (Neumann).

«دفاع پیشاپیش ازطریق حضور پیشاپیش»[3] نیز اصلی است که برای

---

1. Treaty on Conventional Armed Forces in Europe (CFE)

۲. بر طبق این معاهده نیروهای «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی» (ناتو) North Atlantic Treaty Organization (NATO) و «سازمان معاهده ورشو» (ورشو) Warsaw Treaty Organization (WTO) به ۲۰ هزار تانک، ۳۰ هزار خودروی نبرد زرهی، ۲۰ هزار توپخانه، هزار هلی‌کوپتر و ۶۸۰۰ هواپیما محدود شد.

3. Forward Defense Through Forward Presencc

جلوگیری و پیروزی در جنگ‌های متعارف از آن یاد شده است. در این زمینه از اصل مذکور به‌عنوان عامل موفقیت ایالات متحده و متحدانش در دوره پس از جنگ جهانی دوم یاد شده است (NSS, 1990, p. 25).

در بخش آخر این سند نیز با عنوان «اعتماد عمومی» بیان می‌گردد که مردم آمریکا باید مطمئن باشند که مالیات‌های آنان در امور دفاعی به‌صورت کارآمدی در راستای حمایت از صلح هزینه خواهد شد. در اینجا از کاهش هزینه‌های نظامی در عین حفظ قدرت نظامی کشور به‌عنوان راهکاری در راستای مدیریت مطلوب دفاعی در آمریکا یاد شده است (NSS, 1990, p. 31).

سند دوم (۱۹۹۱): نظم نوین جهانی

تغییرات سریع جهانی، تغییر اساسی روابط آمریکا و شوروی ازجمله در رابطه با معاهدات مهم آنها راجع به تسلیحات استراتژیک و متعارف، انحلال پیمان ورشو[1]، فرو ریختن دیوار برلین، بحران خاورمیانه در پی حمله صدام حسین به کویت، اشغال این کشور و در نهایت حضور نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده که خروج عراق از خاک کویت را به‌دنبال داشت و همچنین احتمال قطعی فروپاشی شوروی، از عوامل تأثیرگذار بر گزارش دوم بودند که در اوت ۱۹۹۱ (مرداد ۱۳۷۰) و در ۳۴ صفحه منتشر گردید. این سند که چهار ماه قبل از فروپاشی رسمی اتحاد

1. Warsaw Pact

شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ (آذر ۱۳۶۹) منتشر می‌گردید، برای نخستین بار بود که» پایان جنگ سرد را تأیید کرده و از «نظم نوین جهانی» سخن به میان می‌آورد (Jordan, Taylor & Korb, 1999, p. 85).

در این زمان تأثیر ایدئولوژی در موضوعات سیاست خارجی شوروی کاهش یافته بود که نمود آن را در حمایت از قطعنامه‌های شورای امنیت علیه تجاوز عراق به کویت شاهد بودیم. با وجود این، جورج بوش در این سند اعلام می‌دارد که آمریکا نسبت به بازگشت احتمالی شوروی به سیاست‌های استبدادی هوشیار و محتاط است (NSS, 1991, p. 6). در عین حال، برای جلوگیری از وقوع مشکلات بیشتر در نتیجه بی‌ثباتی در شوروی، به‌صورت هدفمند در زمینه‌های مشخص به آن کمک می‌کرد که نمونه‌های آن همچون حمایت از حضور شوروی در بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در این سند آمده است (NSS, 1991, p. 5).

همچون اسناد قبلی، تحولات مذکور تمرکز این گزارش را بر رابطه آمریکا و شوروی به‌عنوان نقطه شروع هرگونه بحثی از استراتژی آتی آمریکا قرار داده بود. با این حال، بیش از سند قبلی، تلاش داشت بسط بیشتری به تعریف امنیت ملی دهد. به‌لحاظ نظامی، منازعات منطقه‌ای را به‌عنوان کانون سازمان‌دهنده توانمندی‌های نظامی آمریکا برشمرده و عنوان می‌داشت که اصطلاحات تازه‌ای برای اشاره به بازدارندگی هسته‌ای مورد نیاز است. به‌لحاظ سیاسی هم تلاش داشت تأکید بر کنترل تسلیحات را از شرق ـ غرب به سمت شمال ـ جنوب بکشاند. در عین حال، این سند، حتی بیش از گزارش‌های قبلی سعی داشت این ایده را منتقل کند که رفاه اقتصادی

آمریکا در تعریف امنیت ملی گنجانده شده است (NSS, 1991, p. 5).

این استراتژی جدید بازتابی از دیدگاه‌های دولت بود که جنگ سرد پایان یافته و دوره‌ای جدید و نامشخص ولی امیدبخش پیش‌رو است. با این حال، هنوز این امر مورد تأیید بود که اتحاد شوروی برای ایالات متحده تهدید می‌باشد، زیرا تنها کشور برخوردار از توانایی نظامی برای نابودی آمریکا با حملات هسته‌ای بود (NSS, 1991, p. 4).

استراتژی سال ۱۹۹۱ این دوره را بدین صورت مورد توجه قرار می‌دهد: «شکل‌دهی به استراتژی امنیتی برای یک عصر تازه نیازمند فهم روندهای فوق‌العاده‌و مؤثر کنونی می‌باشد ـ تصویری روشن از آنچه تغییر کرده و آنچه ثابت مانده، برداشت دقیق از فرصت‌هایی که تاریخ پیش‌روی ما قرار داده و درک صحیح از مخاطراتی که همچنان پابرجاست» (NSS, 1991, p. 1).

به هر حال، اساس این استراتژی را «نظم نوین جهانی» تشکیل می‌دهد و مقدمه آن‌نیز با همین عبارت آغاز می‌شود. در این سند که در آن ۳۳ مورد از عبارت «جهان جدید»، «نظم نوین جهانی» و «دوره جدید» استفاده شده و کلمه «جدید» نیز با ۱۰۳ مورد بیشترین تکرار را داشته، می‌خوانیم: «نظم نوین جهانی یک واقعیت نیست؛ بلکه یک آرمان ـ و نیز یک فرصت ـ است. اکنون با فرو ریختن الگوهای قدیمی در اطرافمان، دارای امکانی فوق‌العاده برای ایجاد یک نظام بین‌المللی جدید در تطابق با ارزش‌ها و آرمان‌هایمان می‌باشیم که نسل‌های زیادی از آن برخوردار نیستند» (NSS, 1991, p. 5).

از آنجایی که ایالات متحده در دوران بعد از جنگ سرد، خود را در

مرکز نظام بین‌الملل احساس می‌کرد، نقش ملی و بین‌المللی فراگیری را برای نهادهای آمریکایی در نظر گرفت. این روند با ارائه «نظم نوین جهانی» آغاز شد و به‌گونه‌ای تدریجی در برداشت از نقش بین‌المللی آمریکا در ساختار داخلی آن کشور و در نگرش سیاست‌گذاران خارجی جلوه‌های گسترده‌تری پیدا کرد؛ یک نظم جدید براساس نهادهای قوی‌تر بین‌المللی و میزان قابل توجهی از همکاری میان دولت‌ها (Wright, 2010, p. 136).

در این چهارچوب، رهبران آمریکا سعی داشتند با تکیه بر آموزه‌های سنتی در آمریکا، اندیشه و تفکر امپراتوری‌آمریکایی را در جهان احیا و با بهره‌جویی از دکترین جکسونیسم (اصل منافع ملی با درون مایه‌ای از واقع‌گرایی و مبتنی بر اصل قدرت) و ویلسونیسم (جهانی شدن ارزش‌های آمریکایی از طریق ماجراجویی‌های خارجی و ملاحظات نظامی) شرایط را برای مداخله‌گستردهٔ نیروهای آمریکایی در اقصی نقاط دنیا فراهم نمایند (خلیلی، ۱۳۸۱، ص. ۱۶).

جورج بوش در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ برای نخستین بار طی یک سخنرانی در برابر کنگره از عبارت نظم نوین جهانی[1] استفاده کرد. وی در سخنان خود گفت: «از میان دوران سخت کنونی، هدف ما ـ یک نظم نوین جهانی ـ می‌تواند ظهور کند امروزه، این جهان جدید در حال تلاش برای ظهور

---

۱. New World Order: اصطلاح «نظم نوین» را اولین بار میخائیل گورباچف (آخرین نخست‌وزیر شوروی) در نطق خود در مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۸۸ به‌کار برد؛ ولی پس از اینکه جورج بوش پدر در سال ۱۹۹۱ در سخنرانی خود خطاب به کنگره، از عبارت «نظم نوین جهانی» استفاده کرد، این اصطلاح بر سر زبان‌ها افتاد.

است، جهانی کاملاً متفاوت از جهانی که می‌شناسیم...» (Bush, 1990).

بوش سپس در ۱۶ ژانویه ۱۹۹۱ توضیح بیشتری از این نظم نوین جهانی داد و از خصومت‌های با عراق به‌عنوان فرصتی برای ایجاد نظم نوین جهانی یاد کرد: «جایی که حاکمیت قانون و نه قانون جنگل بر رفتار کشورها حاکم است» و «در آن یک سازمان ملل معتبر می‌تواند از نقش حافظ صلح خود برای تحقق خواسته‌های بنیان‌گذاران آن استفاده کند» (Bush, 1991). در ادامه با انتشار دومین سند استراتژی امنیت ملی از سوی بوش، مشاهده می‌کنیم که اساس این استراتژی را همین نظم نوین جهانی تشکیل می‌دهد و مقدمه آن‌نیز با همین عبارت آغاز می‌شود. از آن زمان به بعد، عبارت «نظم نوین جهانی» در سطح گسترده‌ای مورد استفاده محافل آکادمیک و رسانه‌های گروهی قرار گرفت و به سرعت به پرکاربردترین عبارت دهه ۱۹۹۰ تبدیل گشت.

بنابراین با توجه به جایگاه و قدرت آمریکا در ساختار نظام بین‌الملل، این امر طبیعی به‌نظر می‌رسید که الگوهای مداخله‌گری آمریکا نیز افزایش پیدا کند. شکل‌گیری چنین احساسی از تحولات ساختاری بین‌المللی، کارکرد و ابزارهای ایالات متحده، منجر به آن شد که آمریکا در دهه ۱۹۹۰، طیف گسترده‌ای از مداخلات را در کشورهای مختلف جهان و با ابزارهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، امنیتی، فرهنگی و گاهی نیز به‌صورت مختلط (در برخورد با عراق) به انجام رساند. روند فوق منجر به آن شد که ایالات متحده از ابزارها و اراده رهبران خود برای تأثیرگذاری بر حوادث و بازیگران به‌گونه‌ای گسترده استفاده کند. دامنه این امر به‌گونه‌ای

فراگیر بود که یکی از محققین آمریکایی با انتقاد از روند رو به گسترش مداخله‌گرایی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ که در چهارچوب نقش ملی و بین‌المللی آن در دوران بعد از جنگ سرد فراهم آمده بود، می‌گوید:

«نظام امنیتی پس از جنگ سرد یعنی نظم نوین جهانی بر مبنای نوعی مسئولیت جمعی نهادها و معیارهای بین‌المللی قرار ندارد، بلکه این نظم جدید، همان ژاندارم بودن آمریکا در نظام جهانی محسوب می‌شود» (Green, 1991, p. 53).

در این میان از جنگ دوم خلیج فارس به‌عنوان «سنگ محک» این نظم جدید نام برده می‌شد که تاریخ آن را ثبت خواهد کرد. تکرار تقریباً یکسان کلمات «خلیج فارس»، «اروپا» و «جهان» نیز نشان از اهمیت بالای منطقه خلیج فارس و به‌خصوص خلیج فارس در دکترین جدید ایالات متحده داشته است.

این سند نیز همچون سند قبلی مباحث اصلی خود را حول سه محور برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و دفاعی مطرح می‌سازد. جورج بوش در این استراتژی منافع و اهداف امنیت ملی در دهه ۱۹۹۰ را پی‌ریزی کرده و از چهار نوع منافع صحبت می‌کند:

۱. بقای ایالات متحده به‌عنوان کشوری آزاد و مستقل با ارزش‌های اساسی دست‌نخورده و امنیت نهادها و مردمان آن؛

۲. یک اقتصاد سالم و رو به رشد برای تضمین فرصت‌های لازم جهت رفاه شخصی و منابع برای تلاش‌های ملی در داخل و خارج؛

۳. روابط سالم، مشترک و سیاسی با متحدان و کشورهای دوست؛ و

۴. یک جهان باثبات و امن؛ جایی که آزادی سیاسی و اقتصادی، حقوق بشر و نهادهای دموکراتیک امکان رشد و توسعه داشته باشند (NSS, 1991, pp. 3-5).

رهبری ضروری آمریکا در تحقق جهانی این امر نیز از نکات بارز سند مذکور است و گفته می‌شود که «باید با دیگران همکاری کرد، ولی در عین حال باید رهبر بود». همچنین عنوان می‌شود که سقوط ایده کمونیستی نشان داد که دیدگاه آمریکایی از حقوق فردی، خواسته و امید بشریت است و تمامی کشورها و مردمان جهان به‌دنبال آزادی سیاسی و اقتصادی می‌باشند (NSS, 1991, p. 5).

در رابطه با اهداف مرتبط با بقای ایالات متحده نیز همچون استراتژی سال ۱۹۹۰ صحبت می‌شود، منتهی دیگر صحبت از تغییر دموکراتیک در شوروی شده و از کشورهای دیگر جهان خواهان خویشتنداری نظامی می‌شود (NSS, 1991, p. 3).

در مورد اهداف مرتبط با یک اقتصاد سالم و رو به رشد نیسز همان اصول مطرح در استراتژی سال قبل تکرار شده و فقط یک مورد «دستیابی به راه‌حل‌های بین‌المللی مشترک برای مقابله با چالش‌های زیست‌محیطی، تضمین امنیت زیست‌محیطی کره زمین و نیز رشد و فرصت‌ها برای همه» اضافه شده است (NSS, 1991, p. 3).

استراتژی سال ۱۹۹۱ سپس استفاده از ابزارهای قدرت ملی را مورد شناسایی قرار داده و از دیپلماسی، اقتصاد و ارتش نام می‌برد. در ذیل دیپلماسی تأکید تازه‌ای بر اهمیت سازمان ملل در حل مسائل و مشکلات

جهانی دارد، همانند حمایتی که این نهاد بین‌المللی از ائتلاف علیه عراق و اخراج نیروهای آن از کویت نمود (NSS, 1991, p. 13). بخش دیپلماسی همچنین بر تقویت دموکراسی در خارج، کنترل تسلیحات، نابودی تسلیحات کشتار جمعی، برنامه‌های کمک خارجی، قاچاق مواد مخدر و مهاجرت تأکید دارد (NSS, 1991, pp. 14-19).

در مورد ابزار اقتصادی نیز بر یک اقتصاد قوی داخلی و «یک استراتژی که اقتصادهای بازاری در سرتاسر جهان را توسعه داده و تقویت می‌کند» تأکید دارد (NSS, 1991, p. 20). این استراتژی اقتصادی شامل عناصر کاهش کسری تجاری ایالات متحده، کاهش بدهی‌های کشورهای در حال توسعه، گسترش تجارت آزاد و کنترل گسترش تکنولوژی‌های خطرناک می‌شود (NSS, 1991, pp. 20-22). سند حاضر همچنین عرضه مطمئن انرژی، حفظ محیط زیست و اهمیت آزادی برای کشف و استفاده از فضای جو را مد نظر دارد (NSS, 1991, pp. 23-25).

علی‌رغم پیروزی در جنگ نخست خلیج فارس، برنامه‌های دفاعی این استراتژی شامل برخی از مهم‌ترین تغییرات در ایالات متحده شده و از چهار اصل دفاعی صحبت می‌کند:

۱. تضمین بازدارندگی استراتژیک؛

۲. حضور پیشاپیش در مناطق کلیدی؛

۳. واکنش مؤثر به بحران‌ها؛ و

۴. حفظ توانایی ملی برای بازسازی نیروها در صورت نیاز (NSS, 1991, p. 25).

بنابراین، در رابطه با مسائل دفاعی نیز از «بازدارندگی هسته‌ای» به‌عنوان اولویت شماره یک در سیاست دفاعی ایالات متحده نام برده می‌شود؛ چراکه عنوان می‌شود علی‌رغم مشکلات اقتصادی و سیاسی، شوروی همچنان به مدرنیزه کردن نیروهای استراتژیک خود ادامه می‌دهد و این امر می‌تواند چالشی جدی برای آمریکا باشد. بنابراین از مدرنیزه کردن مثل موشک‌های قاره‌پیمای زمین به زمین، بمب‌افکن‌های استراتژیک و موشک‌های قاره‌پیمای دریا به زمین به‌عنوان عاملی حیاتی برای کارایی بازدارندگی آمریکا در قرن ۲۱ یاد می‌شود (NSS, 1991, p. 25).

هفت ماه پس از انتشار این سند، نشریهٔ نیویورک تایمز در مارس ۱۹۹۲ فاش کرد که در پیش‌نویس «دستورالعمل برنامه‌ریزی دفاعی»[1] توسط وزارت دفاع آمریکا، استراتژی دفاعی آمریکا «جلوگیری از ظهور یک رقیب جدید» خواهد بود. بر طبق این دستورالعمل ایالات متحده باید:

- برای حفظ برتری خود در پیشرفته‌ترین سیستم‌های تسلیحاتی تکامل تکنولوژی نظامی را تعقیب کند؛
- در مناطق استراتژیک جهان حضور پیشاپیش هوایی، زمینی و دریایی داشته باشد؛
- مبادرت به ساخت و استقرار یک سیستم دفاع موشکی نماید؛
- توانایی به‌کارگیری نیروهای نظامی در زمان ظهور یک هژمون منطقه‌ای را داشته باشد؛

1. Defense Planning Guidance (DPG)

- راه‌هایی را برای ادغام و همگرا ساختن کشورهای بلوک شوروی سابق به نظام تحت رهبری آمریکا پیدا کند؛ و
- علی‌رغم همکاری با متحدین باید آماده استفاده یک‌جانبه از زور را داشته باشد (Burr, 2008).

در این سند از «حضور پیشاپیش» به‌عنوان عامل پیونددهنده اساسی در روابط با متحدین صحبت شده و اینکه نشان می‌دهد تعهدات آمریکا با اقدامات ملموس همراه است (NSS, 1991, p. 27). با این حال گفته می‌شود که چنین حضوری در اروپا به‌دلیل خروج نیروهای شوروی و نیز انحلال پیمان ورشو، کاهش خواهد یافت ولی در خاورمیانه به‌دلیل وابستگی منافع حیاتی آمریکا به امنیت و ثبات خلیج فارس، همچنان تداوم خواهد داشت (NSS, 1991, p. 28).

در استراتژی سال ۱۹۹۱، بوش نُه «اصل» را برای هدایت استراتژی امنیت ملی خود مشخص ساخت:

۱. تقویت پیوندهای اخلاقی که وحدت‌بخش متحدانمان است، اگرچه برداشت‌ها از تهدید مشترک امنیتی تغییر کند؛
۲. تشویق تکامل سازنده اتحاد شوروی، شناسایی محدودیت‌های نفوذ ما و تداوم قدرت نیروهای نظامی شوروی؛
۳. حمایت از وابستگی متقابل و حیات دموکراسی‌های جدید اروپای شرقی علی‌رغم تردیدها نسبت به آینده شوروی؛
۴. پشتیبانی از اصول آزادی سیاسی و اقتصادی به‌عنوان بهترین تضمین‌کننده پیشرفت و شادی انسانی و نیز صلح جهانی؛

۵. همکاری با دیگران در جامعه جهانی برای حل‌وفصل منازعات منطقه‌ای و جلوگیری از گسترش تسلیحات پیشرفته؛

۶. همکاری با اتحاد شوروی و دیگران در حصول به توافقات کنترل تسلیحاتی که اشاعه‌دهنده امنیت و ثبات می‌باشند؛

۷. کاهش مناسب مسئولیت‌های دفاعی ما، علی‌رغم بازسازی نیروها برای مقابله با چالش‌های جدید؛

۸. توجه بیشتر به اصل رقابتی در اقتصاد به‌عنوان بنیان قدرت بلندمدت آمریکا؛ و

۹. لحاظ برنامه‌های جهانی در زمینه جریان پناهندگان، مصرف مواد مخدر و فرسایش زیست‌محیطی (NSS, 1991, pp. 34-35).

برخلاف سند قبلی که ایالات متحده صرفاً سخن از متحدان خود به‌طور کلی آورده بود، در اینجا برای مدیریت آینده جهان، در بخشی تحت عنوان «نقش فزاینده آلمان و ژاپن»، بر رابطه ویژه آمریکا با آنها در جهت ایجاد ثبات در مناطق مهم اروپا و آسیا تأکید شده و از آنها به‌عنوان «رهبران سیاسی و اقتصادی» در نظم نوین جهانی یاد می‌گردد. در واقع، آمریکا سعی دارد در این دوران نقش مهمی را در پی‌ریزی چنین نظمی بر عهده آنان گذارده و مسئولیت‌ها را در این زمینه تقسیم کند (NSS, 1991, p. 6). در همین رابطه از تقویت و حفظ جایگاه آلمان به‌عنوان اساس حفظ صلح پایدار در اروپای جدید نام برده شده است (NSS, 1991, p. 6).

دسته‌بندی مناطق مختلف جهان نیز همانند سند قبلی است و تنها به‌جای «اروپای غربی» از «اروپای جدید» اسم برده شده است و مناطق

دیگر عبارتند از نیمکره غربی، آسیای شرقی ـ پاسیفیک،خاورمیانه ـ جنوب آسیا و آفریقا.

استراتژی حاضر در ادامه به شناسایی روندهای منطقه‌ای در سرتاسر جهان پرداخته و به عواملی همچون اهمیت «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی» (ناتو)[1] در ثبات اروپا اشاره می‌کند. با این حال، هرچند این بخش از استراتژی به ترسیم سیاست‌های منطقه‌ای مشخص نمی‌پردازد، ولی مسائلی همچون این مورد که «نیروهای قدرتمند مرکزگریز در یوگسلاوی بسیار نگران‌کننده هستند» را مورد توجه قرار می‌دهد (NSS, 1991, p. 8).

در این زمان ایالات متحده به‌دنبال نقش فعال‌تری در امور خاورمیانه بود. در رابطه با این منطقه می‌خوانیم:

«نگرانی‌های استراتژیک آمریکا هنوز شامل ایجاد ثبات و امنیت برای دوستانمان، حفظ جریان آزاد نفت، محدود ساختن گسترش تسلیحات کشتار جمعی و موشک‌های بالستیک، جلوگیری از فروش تسلیحات متعارف بی‌ثبات‌ساز، مقابله با تروریسم و تشویق فرایند صلحی که آشتی میان اسرائیل و کشورهای عربی و نیز میان فلسطینی‌ها و اسرائیل ایجاد کند، منتهی با توجه به تعهد پایدار ما در قبال امنیت اسرائیل» (NSS, 1991, p. 10).

به هر حال، برخلاف سند قبلی، به‌دلیل تجاوز عراق به کویت و بیرون راندن آن توسط نیروهای ائتلاف که در این سند به‌عنوان یک نقطه عطف از آن یاد می‌شود، در اینجا توجه بیشتری به این منطقه استراتژیک

1. North Atlantic Treaty Organization (NATO)

از جهان شده و محورهای زیر در رابطه با آن آورده شده است:

- کمک به کشورهای خاورمیانه برای ایجاد ترتیبات امنیت منطقه‌ای در جهت تقویت بازدارندگی و تشویق حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات؛
- همکاری با طرف‌های گوناگون در منطقه و خارج از آن برای تغییر الگوی ویرانگر رقابت نظامی و گسترش تسلیحات کشتار جمعی، ازجمله به‌کارگیری اقدامات اعتمادساز و کنترل تسلیحات؛
- تشویق کشورهای منطقه به اصلاحات اقتصادی و احترام آنان به حقوق بشر؛
- تلاش برای ایجاد صلحی جامع و آشتی واقعی میان اعراب و اسرائیل؛
- درخواست از عراق برای همکاری بی‌قیدوشرط با سازمان ملل در راستای نابودی تسلیحات کشتار جمعی آن؛
- آمادگی برای بهبود روابط با ایران، منتهی به این شرط که ایران از گروگانگیری یا دیگر اشکال تروریسم حمایت نکند؛
- نظارت بر رفتار لیبی و اقدامات آن در جهت دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی، حمایت از تروریسم و بی‌ثبات کردن کشورهای منطقه (NSS, 1991, p. 10).

در بخش سیاسی، از همبستگی و انسجام با متحدین و دوستان به‌عنوان اولویت نخست سیاست خارجی یاد می‌شود و اینکه رهبری آمریکا در این دوره جدید نیازمند ائتلاف‌هایی است که نه‌تنها شامل متحدان سنتی آن، بلکه همچنین شامل کشورهایی می‌شود که ایالات متحده سابقه‌ای از

همکاری دیپلماتیک و نظامی یا حتی نگرشی مشترک در امور سیاسی و اخلاقی ندارد (NSS, 1991, p. 13).

سخن گفتن از نبرد ایده‌ها و آگاه کردن مردمان جهان از سنت‌های دموکراتیک آمریکایی، جامعه کثرت‌گرا و تنوع فرهنگی و نقش آمریکا در اشاعه این ارزش‌ها نیز از جنبه‌های بارز این سند است، با این حال به چند عبارت کوتاه بسنده شده است (NSS, 1991, p. 14).

برخلاف سند قبلی که صرفاً به‌صورت مختصر موضوع گسترش تسلیحات کشتار جمعی مورد توجه بود، در این سند بخش کاملی به آن اختصاص داده شده است که خود نشان از اهمیت این مسئله در آن دوره دارد. در اینجا برنامه‌های هسته‌ای عراق، آرژانتین، برزیل، پاکستان و هندوستان مورد توجه است. به هر حال، جدای از برشمردن موفقیت‌های کسب‌شده در این حوزه، یک استراتژی سه‌جانبه را برای مقابله با این مسئله ارائه می‌دهد:

۱. تقویت ترتیبات موجود؛
۲. گسترش عضویت در رژیم‌های چندجانبه در زمینه عدم گسترش تسلیحات کشتار جمعی؛ و
۳. تعقیب ابتکارات تازه (NSS, 1991, p. 15).

در بخش آخر این سند هم با عنوان «ورود به قرن ۲۱»، بر رهبری ایالات متحده در جهان تأکید مجدد شده و بیان می‌دارد که هرچند آمریکا به‌دنبال صلح است، ولی برای جنگ نیز آمادگی داشته و جنگ خلیج فارس علیه صدام نشان از سودمندی سرمایه‌گذاری سال‌های قبل روی

تسلیحات پیشرفته داشت؛ بنابراین خواهان تداوم چنین سرمایه‌گذاری‌هایی برای تداوم رهبری آمریکا و پیروزی آن در نبردهای احتمالی آینده می‌شود (NSS, 1991, p. 34).

سند سوم (۱۹۹۳): برآوردی از گذشته

گزارش ۲۱ صفحه‌ای منتشرشده در ژانویه ۱۹۹۳ (دی ماه ۱۳۷۱) و چند روز قبل از آغاز به‌کار دولت کلینتون نیز پایان عصری را ترسیم می‌کرد که اتحاد شوروی مهم‌ترین دشمن این کشور بود. در کل، این گزارش تلاش داشت تغییرات در جامعه بین‌المللی پس از یک‌سری تحولاتی که سه سال قبل از آن متصور نبودند را توصیف نماید.

تأکید بر نقش آمریکا به‌عنوان رهبر ائتلاف در جامعه بین‌المللی، تمرکز اصلی استراتژی امنیت ملی در این سند بود. تقریباً یک سوم از این گزارش به برآورد ژئوپلیتیکی از تغییرات مهم روی‌داده در خارج اختصاص داشت. مابقی نیز به بحث در مورد کنترل تسلیحات، گسترش هسته‌ای، استقرار از پیش نیروها و تجدید ساختار نیروی نظامی می‌پرداخت.

برخلاف گزارشات قبلی در دولت خود بوش و دولت ریگان، از آنجایی که جمهوری‌خواهان در حال ترک کاخ سفید پس از ۱۲ سال هدایت سیاست خارجی و دفاعی کشور بودند، این گزارش آشکارا به‌دنبال نشان دادن دستاوردهای گذشته بود و اشاره‌ای به مسیر پیش‌رو نداشت. بنابراین، در این سند از موفقیت در خاتمه دادن به جنگ سرد صحبت شده و عناوین به‌کار رفته در آن همچون «امنیت از مجرای قدرت: میراث

و الزام»[1] و عبارت «جهان به‌صورتی که می‌تواند باشد، اگر ما رهبر باشیم و تلاش کنیم آن را به‌صورتی که تنها آمریکا می‌تواند شکل دهد، سامان دهیم»[2]، می‌خواستند دستاوردهای خود را در ابعاد استراتژیک نشان داده و معیارهایی را بگذارند که بعدها سیاست خارجی کلینتون با آنها مورد سنجش قرار گیرد.

به هر حال، به‌لحاظ محتوای استراتژیک، تغییر چندانی میان این گزارش و سند سال ۱۹۹۱ دیده نمی‌شود. هر دو بر نوعی «تعامل دسته جمعی»[3] براساس سطوح منطقه‌ای تأکید داشتند. به‌لحاظ نظامی هم هر دو شامل استراتژی دفاعی چهار ستونی هستند که پیش از آن توسط تیم چنی ـ پاول[4] تهیه شده بود.

در سند سال ۱۹۹۳ هرچند همچون اسناد قبلی در ذیل برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و دفاعی مسائل و مشکلات مرتبط با امنیت ملی آمریکا را مورد تبیین قرار می‌دهد، ولی عنوان بخش نخست و آخر آن به ترتیب «جهان به‌صورتی که هست» و «جهان به‌صورتی که می‌تواند باشد» بوده و سعی دارد کار را با توصیف وضعیت کنونی در آن دوران شروع کرده و با توصیف جهانی که در آینده می‌تواند به رهبری ایالات متحده وجود داشته باشد، به پایان برساند.

در بخش اول، وضعیت جهان در سال چهارم ریاست‌جمهوری جورج

---

1. Security Through Strength: Legacy and Mandate
2. The World as It Can Be, If We Lead and Attempt to Shape It as Only America Can
3. Collective Engagement
4. Cheney-Powell Team

بوش با مؤلفه‌های «سقوط اتحاد شوروی»، «پیروزی غرب در جنگ سرد» و «پیروزی نیروهای ائتلاف برعلیه عراق» توصیف شده و عنوان می‌گردد که در این زمان چالش‌ها پیچیده‌تر، مبهم‌تر و پراکنده‌تر از سابق هستند و از ویژگی یک‌جانبه و چندجانبه و نیز کوتاه‌مدت و بلندمدت برخوردار می‌باشند (NSS, 1993, p. 1). در اینجا از سه نوع چالش نام برده می‌شود:

۱. **چالش سیاسی:** کمک به انتقال موفق کشورهای اروپای شرقی و شوروی سابق به دموکراسی؛تقویت فرایند صلح خاورمیانه؛تشویق اصلاحات دموکراتیک در چین، کره شمالی، ویتنام، لائوس و کامبوج؛

۲. **چالش‌های اقتصادی:** حمایت و گسترش بازارهای آزاد و نیز حمایت از رقبای اقتصادی بزرگ همچون آلمان و ژاپن؛

۳. **چالش‌های نظامی:** بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای در سطح جهان؛ گسترش تسلیحات متعارف پیشرفته، موشک‌های بالستیک دوربرد و تسلیحات کشتار جمعی و تجارت بین‌المللی مواد مخدر (NSS, 1993, p. 1).

در بخش آخر سند هم دیدگاه ایالات متحده برای آینده را اینگونه ترسیم می‌کند: «ما خواهان جهانی از همکاری و پیشرفت و نه تقابل هستیم... ما برای آینده برنامه داریم. ما به‌دنبال جهانی از همکاری و پیشرفت و نه رویارویی هستیم؛جهانی که دیگر تقسیم‌شده نیست و جامعه‌ای از کشورهای مستقل و به‌هم‌وابسته با ارزش‌های مشترک می‌باشد؛ جهانی که در آن نقش ایالات متحده با توجه به اهداف آن ـ آزادی، حقوق بشر،رفاه اقتصادی، حاکمیت قانون و صلح ـ تعریف شده است. استراتژی ما برای موفقیت باید فراتر از حرف رفته و به عرصه عمل

وارد شود... بیایید برای هدایت جهان به سمت قرن ۲۱، **عصر صلح دموکراتیک**[1] با یکدیگر همکاری کنیم و هیچ هدفی مهم‌تر از این را نمی‌توان متصور شد» (NSS, 1993, p. 21).

با این حال، تأکید سند آخر بر هدف گسترده «صلح دموکراتیک» و ضرورت رهبری آمریکا در حصول به آن در جهانی از وابستگی‌های فزاینده را می‌توان از تفاوت‌های عمده با سند قبلی دانست. چند روز قبل از انتشار سند حاضر نیز محافظه‌کارانی همچون ریچارد چنی[2] (وزیر دفاع) و پاول ولفوویتز و لوئیس لیبی[3] (معاونین سیاسی وزیر دفاع) «دستورالعمل برنامه‌ریزی دفاعی پس از جنگ سرد»[4] را منتشر ساخته و در آن سخن از «منطقه دموکراتیک صلح»[5] آورده بودند: «این منطقه صلح چهارچوبی برای امنیت نه ازطریق رقابت در تسلیحات، بلکه ازطریق رهیافت‌های همکاری‌جویانه و نهادهای امنیت دسته جمعی می‌باشد. ترکیبی از این روندها عمق بسیار بزرگی را به کشور ما و متحدانمان در راستای موضع استراتژیک آمریکا بخشیده است» (Cheney, 1993).

شاید یکی دیگر از جنبه‌های مهم این گزارش، بیان غیرصریح «سیاست پیشدستانه»[6] باشد. در آغاز این گزارش، بوش در رابطه با روندهای منطقه‌ای می‌گوید: «یکی از وظایف کلیدی برای آینده حفظ موازنه‌های منطقه‌ای و حل‌وفصل چنین اختلافاتی قبل از تبدیل آنها به مناقشه نظامی

1. Age of Democratic Peace
2. Richard Cheney
3. Lewis “Scooter” Libby
4. Post-Cold War Defense Planning Guideline
5. Democratic Zone of Peace
6. Preemption Policy

می‌باشد.»[۱]

سند حاضر در رابطه با منافع و اهداف ملی از مؤلفه‌های زیر اسم می‌برد:

۱. ثبات جهانی و منطقه‌ای که تشویق‌کننده تغییر آرام و پیشرفت می‌باشد؛

۲. نظام‌های سیاسی باز، دموکراتیک و نمایندگی در سرتاسر جهان؛

۳. یک نظام تجاری و اقتصادی باز در سطح جهانی که همه از آن سود می‌برند؛

۴. باور پایدار جهانی به آمریکا ـ اینکه آمریکا می‌تواند رهبری جهانی برای مقابله با بحران‌های جهانی را عهده‌دار شود (NSS, 1993, p. 3).

در بخش‌های مربوط به برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و دفاعی[۲] از «ترویج صلح و دموکراسی»، «پیشرفت اقتصادی در داخل و فرصت‌ها در خارج» و «امنیت ازطریق قدرت»، به ترتیب به‌عنوان اهداف این برنامه‌ها یاد شده است. در ذیل هریک از این بخش‌ها نیز گزارشی از دستاوردهای چند سال گذشته ارائه شده است (NSS, 1993, pp. 20-24).

در این سند، برخلاف دو سند قبلی که مناطق مختلف جهان را به‌صورت مبسوط مد نظر قرار داده بودند، در اینجا هر کدام از این مناطق در یک پاراگراف مورد توجه قرار گرفته‌اند. در رابطه با خاورمیانه آمده است

---

۱. در مقایسه با سیاست پیشدستانه بوش پسر، شاید چندان تفاوتی را در معنا نبینیم، آنجایی که می‌گوید: «بر مبنای عقل سلیم و اصل دفاع از خود، آمریکا قبل از شکل‌گیری کامل تهدیدات با آنها مقابله خواهد کرد.» نگاه کنید به:

Bush, George W. "The National Security Strategy of the United States of America," 2002,
<http://www.globalsecurity.org/military/library/policy/national/nss-020920.pdf>

۲. بخش‌های ۳ تا ۵.

که «فرایند ابتکاری صلح توسط آمریکا، با هدف حل اختلافات منطقه‌ای، تقویت کنترل تسلیحات و ترویج همکاری‌اقتصادی و فنی، دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را وارد مذاکرات دوجانبه و چندجانبه ساخته است. ما از این تلاش‌ها و نیز تلاش‌های شورای همکاری خلیج فارس برای تقویت ثبات در این منطقه حیاتی ادامه می‌دهیم» (NSS, 1993, p. 8).

آنچه را که در اسناد قبلی به‌طور ضمنی دلالت بر ***عبور از تهدید جهانی به سمت چالش‌های منطقه‌ای*** داشت، در این سند و در بخش دفاعی آن به صراحت عنوان شده که «استراتژی ما از تمرکز بر یک تهدید جهانی به سمت چالش‌ها و فرصت‌های منطقه‌ای و از استراتژی مهار به یک استراتژی دفاع منطقه‌ای جدید تغییر کرده است» (NSS, 1993, p. 13). در اینجا از «بازدارندگی و دفاع استراتژیک»، «حضور پیشاپیش»، «واکنش سریع به بحران» و «بازسازی» به‌عنوان عناصر اساسی این استراتژی دفاعی یاد شده است (NSS, 1993, p. 14). همچنین آمده است که چنین وضعیتی ایالات متحده و متحدانش را در یک موقعیت استراتژیک منحصر به فرد قرار داده است (NSS, 1993, p. 13).

در ادامه از تمایل آمریکا برای بهره‌گیری از شیوه‌های دسته جمعی و اتحادها جهت مقابله با تهدیدات پیشرو صحبت می‌شود، ولی در عین حال می‌گوید که «هرچند برای حل مشکلات بین‌المللی امید به رهیافت‌های دسته جمعی داریم، ولی همچنین بر این نظریم که واکنش دسته جمعی همیشه به‌موقع نبوده و در فقدان رهبری آمریکا، عملی نخواهد بود» (NSS, 1993, p. 13).

در مورد سیاست آمریکا در زمینه عدم گسترش تسلیحات کشتار جمعی نیز از چهار اصل صحبت می‌شود:

- تأکید بر هنجارهای کنونی جهانی علیه گسترش تسلیحات کشتار جمعی و در صورت امکان تقویت و توسعه آنها؛
- تمرکز تلاش‌های ویژه بر مناطقی که مخاطرات گسترش بالا می‌باشد، همچون خاورمیانه، آسیای جنوب غربی، آسیای جنوبی و شبه‌جزیره کره؛
- توجه به حمایت چندجانبه، هرچند محفوظ داشتن توانایی اقدام یک‌جانبه؛
- توجه به نگرانی‌های امنیتی اساسی کشورهای دیگر که آنها را مجاب به کسب تسلیحات کشتار جمعی می‌سازد با تأکید بر طیف کاملی از ابزارهای سیاسی، دیپلماتیک، اقتصادی، اطلاعاتی، نظامی، امنیتی و غیره (NSS, 1993, p. 16).

در ادامه بخش برنامه‌های دفاعی از تروریسم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین تهدیدات پیش‌روی آمریکا یاد شده و مؤثرترین راه برای حفاظت از مردم آمریکا را عدم اجابت خواسته‌های تروریست‌ها دانسته و حق اقدام یک‌جانبه را برای ایالات متحده محفوظ می‌داند (NSS, 1993, p. 18).

در آخر این سند نیز به توضیح سیاست‌های آمریکا در آینده برای مناطق مختلف جهان می‌پردازد. از آنجایی که تحلیلگران غربی عقیده داشتند چین به‌دنبال پر کردن خلأ قدرت ایجادشده به‌واسطه سقوط اتحاد جماهیر شوروی می‌باشد، مقامات کاخ سفید بر چین متمرکز شده و چنین چیزی را در استراتژی امنیت ملی سال ۱۹۹۳ آورده بودند. در این

استراتژی می‌خوانیم که یکی از پنج برنامه امنیتی ایالات متحده در آسیا عبارت از «نظارت دقیق بر ظهور چین در صحنه جهانی و پشتیبانی، مهار یا موازنه در مقابل چنین ظهوری به‌عنوان امری ضروری برای محافظت از منافع ایالات متحده» می‌باشد (NSS, 1993, p. 8).

در مورد خاورمیانه هم آمده است: «در خاورمیانه و جنوب آسیا، نیروهای خود را در آنجا حفظ کرده، ترتیبات دوجانبه دفاعی را گسترش می‌دهیم و مانورهایی مشترک را برای دفاع از حاکمیت، استقلال و تمامیت سرزمینی شرکایمان در منطقه برگزار می‌کنیم. ما به تلاش‌هایمان برای تضمین دسترسی مطمئن به نفت، جلوگیری از وقوع جنگ، تروریسم و خرابکاری و تقویت قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد ادامه خواهیم داد» (NSS, 1993, p. 20).

استراتژی امنیت ملی و سیاست آمریکا در قبال ایران

حساسیت و اهمیت استراتژیک ایران در نتیجه فروپاشی شوروی در دسامبر ۱۹۹۱ دچار دگرگونی شد، اما این تحول ماهوی باعث کاهش ارزش ایران در محاسبات مربوط به ثبات سیاسی و تعادل قوا در دو منطقه حساس آسیای مرکزی و قفقاز نگردید، بلکه بر اهمیت کشورمان به‌عنوان پل ارتباطی جدید میان آنها و دنیای خارج در این مناطق افزود. بنابراین، با توجه به پیوند این دو منطقه با خلیج فارس از یک سو و امکان دست‌اندازی دوباره روسیه به کشورهای تازه استقلال‌یافته، غرب را مجبور کرد روابط خود را با ایران با همان حساسیت همیشگی دنبال نماید.

تا این زمان، خصومت آمریکا صرفاً متوجه ایران بود و همان‌طور که «دستور اجرایی امنیت ملی شماره ۲۶» در اکتبر ۱۹۸۹ نشان می‌داد، ایران و نه عراق مهم‌ترین تهدید برای منافع ایالات متحده در منطقه بود. بنابراین، روابط نظامی ـ امنیتی اعضای شورای همکاری خلیج فارس و ایالات متحده در چهارچوب کمک به عراق در جنگ تحمیلی هشت ساله را می‌توان در راستای جلوگیری از برتری و پیروزی جمهوری اسلامی ایران در منطقه دانست، اما با پایان جنگ، حمله عراق به کویت و فروپاشی اتحاد شوروی و روابط دفاعی ـ امنیتی اعضای شورا و آمریکا وارد مرحله جدیدی گردید و عراق نیز در کنار ایران به هدف آمریکا تبدیل شد.

به هر حال، در اسناد استراتژی امنیت ملی بوش، به استثنای استراتژی سال ۱۹۹۱ که از آمادگی آمریکا برای بهبود روابط با ایران منتهی مشروط به عدم حمایت ایران از گروگانگیری یا دیگر اشکال تروریسم، صحبت شده بود، اشاره مستقیمی به ایران نشده است، ولی تأثیرپذیری کشورمان از این استراتژی‌ها را باید در همان چهارچوب نظم نوین جهانی مورد بررسی قرار داد؛ نظمی که خلیج فارس به‌عنوان منطقه‌ای استراتژیک از اهمیت بالایی در آن برخوردار بود و دقیقاً به همین خاطر از سال ۱۹۹۰، ایالات متحده قراردادهایی برای داشتن پایگاه نظامی در خاک این کشورها ـ به استثنای عربستان سعودی ـ را منعقد یا تجدید کرده است.

بر این اساس، تلاش آمریکا برای رویارویی با جمهوری اسلامی ایران سرلوحه عمل دولت آمریکا قرار گرفت و در دوران بوش اول استراتژی‌های تلفیقی از سیاست‌های قبلی و جدید تحقق یافت. حمایت از

مراکـز قـدرت منطقـه‌ای جنبـه سـابق و حفـظ بخـشی از نیروهـا و جنگ‌افزارهای نظامی به‌طور دائمی در منطقه خلیج فارس جنبـه نـوین آن بود. از دیدگاه بوش، موفقیت این سیاست‌ها در قبال نظم نوین جهـانی در خاورمیانه مستلزم فائق آمدن بر دو مـانع عمـده بـود: ۱) جایگـاه بـالای ژئوپلیتیک ایران به‌عنوان یک قدرت عمده منطقه‌ای و ۲) مناقشه اعـراب و اسرائیل (متفکر، ۱۳۸۶، ص. ۲۱۵_۲۱۶).

از سوی دیگر، آنچه که به سیاست بوش در قبال ایران جهت می‌داد را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. **تهاجم عراق به کویت:** اولویـت اسـتراتژیک ایـالات متحـده پـس از تهاجم عراق به کویت، آزادسازی این کشور و اطمینان از اینکه صدام حسین دیگر نخواهد توانست بر منطقـه غنـی از نفـت خلـیج فـارس سلطه پیدا کند. در این میان ایران به‌طور غیرمستقیم از جنگ سود برد، هرچنـد آمریکـا خواهـان چنـین چیـزی نبـود و تـلاش کـرد چنسین دستاوردی را برای ایران محدود سازد؛

۲. **دور تازه‌ای از مذاکرات صلح اعراب و اسـرائیل:** کنفـرانس صـلح مادرید[1] در سال ۱۹۹۱ دستاوردی مهم برای سیاست خـارجی ایـالات متحده محسوب می‌شد، ولی ایران آن را تهدیدی بزرگ برای منـافع و جایگاه منطقه‌ای خود می‌دانست؛

۳. **گروگان‌های آمریکایی در لبنان:** از دیـد آمریکـایی‌هـا، شکـست یـا

1. The 1991 Madrid Peace Conference

ناتوانی ایران در رهایی گروگان‌های آمریکایی در لبنان تا اواسط سال ۱۹۹۱ مانع از اجرایی شدن «حسن نیت»[1] مطرح‌شده از سوی بوش در مراسم تحلیف خود به‌عنوان ریاست‌جمهوری گردید (Wright, 2010, p. 136).

با این توضیح، هرچند پایان جنگ سرد فضای مانور کشورهای دیگر را افزایش داد و بوش نیز از همکاری میان دولت‌ها سخن گفت، ولی چنین چیزی تغییری در خصومت یک دهه قبل میان واشنگتن و تهران ایجاد نکرد.[2] در این زمان ایران به‌دنبال بازسازی خسارات ناشی از جنگ بود و دولت آمریکا نیز علی‌رغم بی‌اعتمادی نسبت به آن، نسبت به بهبود روابط از خود تمایل نشان می‌داد؛ به‌گونه‌ای که دولت جورج بوش اعلام کرد با پایان جنگ خلیج فارس، آمریکا خواهان برقراری روابط با ایران است و این خواسته را نیز چندین مرتبه دیگر تکرار کرد. به هر حال، تداوم حضور گروگان‌ها در دست حزب‌الله لبنان، سایه سنگینی را بر روابط آنها قرار داده بود.[3] علی‌رغم تلاش ایران برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان (۱۹۸۲) که در نهایت در سال ۱۹۹۱ آزاد گردیدند، آمریکا از خود حسن نیتی نشان نداد و همین عامل سرخوردگی ایران را در پی داشت. از

---

1. Good Will Begets Good Will (حسن نیت موجب حسن نیت می‌شود)

۲. علی‌رغم این موضوع، این دوره از کم‌تنش‌ترین دوره‌ها در روابط میان ایران و آمریکا محسوب می‌شود.

۳. گروگان‌های آمریکایی از سال ۱۹۸۲ و پس از اشغال سرزمین لبنان از سوی اسرائیل گرفته شده بودند که در نهایت تا سال ۱۹۹۱ آزاد شدند.

دید آمریکایی‌ها، تلاش آنها خیلی دیر نتیجه داد و نمی‌توانست پاسخ مناسبی از سوی آمریکا داشته باشد (Wright, 2010, p. 136).

با این حال، نخستین نشانه‌های دشمنی آمریکا در رابطه با برنامه هسته‌ای کشورمان را در این دوران شاهد بودیم؛ به‌گونه‌ای که برای اولین بار در نوامبر ۱۹۹۱ (آذر ۱۳۷۰)، آمریکا از کلیه کشورهای دارای تکنولوژی هسته‌ای خواست از هر گونه همکاری اتمی با ایران حتی تحت نظارت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی خودداری کنند و همچنین در اکتبر ۱۹۹۲ (مهر ۱۳۷۱) نگرانی خود از فروش احتمالی رآکتور اتمی به ایران را به اطلاع مقامات روسیه رساند. این در حالی است که ایران هنوز فعالیت‌های صلح‌آمیز هسته‌ای خود را به‌طور جدی آغاز نکرده بود و قرارداد تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر با روسیه هم در سال ۱۹۹۵ به امضا رسید.

نتیجه‌گیری

با توجه به توضیحات در متن، آنچه در نگاه نخست جلب توجه می‌کند تأثیرگذاری شرایط حادث در بلوک شرق بر تدوین اسناد مذکور بوده است؛ به‌گونه‌ای که ایالات متحده را ناگزیر از برنامه‌ریزی برای آینده جهان از جایگاه «ابرقدرت تنها» کرد که نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا نیز در همین چهارچوب قابل توجیه می‌باشد. شرایط موجود در اواخر پایان جنگ سرد، تهیه و انتشار هرگونه سند استراتژیک را برای دولتمردان آمریکا دشوار ساخته بود؛ زیرا دیگر با یک دشمن مشخص (اتحاد شوروی) یا ایدئولوژی رقیب (کمونیسم) روبه‌رو نبودند. در واقع این

تهدیدات نظم خاصی را به تفکر استراتژیک ایالات متحده در دوران جنگ سرد بخشیده بود و به‌عنوان یک راهنمای عمل ایفای نقش می‌کردند. پس از آن، ناگهان تهدیدات مذکور فروریخته و در نتیجه سیاست‌گذاران در بلاتکلیفی قرار گرفتند. تهدیدات تازه پیش‌روی آمریکا نیز تهدیداتی پراکنده‌تر و به‌لحاظ تعداد بیشتر بودند. از این‌رو، داشتن تفکری سیستمیک برای سیاست‌گذاران بی‌نهایت دشوار شده بود. در این زمان استراتژیست‌ها مجبور بودند از میان گزینه‌های فراوان دست به انتخاب بزنند: یافتن انسجامی در جهان پراکنده پس از جنگ سرد (Brands, 2008, p. 196).

از سوی دیگر هم شرایط مذکور تدوین یک استراتژی منسجم و کامل را بیش از هر زمان دیگری ضروری می‌ساخت؛ استراتژی خاصی که منافع اولویت‌دار را به دقت مشخص کرده، درجه‌بندی تهدیدات را نشان دهد و به معرفی ابزار و شیوه‌های حفاظت از منافع ملی و خنثی کردن تهدیدات بپردازد. به عبارتی، استراتژی دوران پس از جنگ سرد باید به جای واکنش صرف، در نقش هدایت کشور به سمت آینده ظاهر می‌شد (Suri, 2010).

در کل، مطالعه سند نخست (۱۹۹۰) حکایت از نوعی بلاتکلیفی و احتیاط در نگرش دولتمردان و سیاست‌گذاران آمریکایی از اوضاع پیش‌آمده در بلوک شرق داشت. هرچند در زمان تهیه و انتشار این سند، شوروی هنوز فرونپاشیده بود، ولی در اینجا دیگر از اتحاد شوروی به‌عنوان تهدیدی جهانی برای امنیت ملی آمریکا یاد نشده است. بنابراین، مشخص می‌باشد که آمریکا ضعف شوروی را درک کرده و خود را برای تغییرات گسترده‌تر در بلوک شرق آماده می‌ساخته است.

سند دوم (۱۹۹۱) که می‌توان آن را سند اصلی جورج بوش پدر دانست نیز هرچند چهار ماه پیش از فروپاشی شوروی منتشر گردید، ولی نشان از این واقعیت داشت که سیاست‌گذاران آمریکایی فروپاشی این ابرقدرت را حتمی می‌دانستند. «نظم نوین جهانی»،به‌عنوان دکترین ایالات متحده در ابتدای دهه ۱۹۹۰ و تداوم آن در دولت کلینتون در همین سند مطرح شده است.

سند سوم (۱۹۹۳) نیز با توجه به شکست بوش در انتخابات ریاست‌جمهوری و ترک کاخ سفید، بیشتر برآوردی از دستاوردهای دولت وی در چهار سال گذشته بود. تأکید بر نقش آمریکا به‌عنوان رهبر ائتلاف در جامعه بین‌المللی، تمرکز اصلی استراتژی امنیت ملی در این سند بوش به‌حساب می‌آمد.

در کل نیز می‌توان از موضوعات زیر به‌عنوان محورهای اسناد استراتژی امنیت ملی بوش یاد کرد:

- مطرح شدن اتحاد شوروی در سند نخست به‌عنوان تهدیدی منطقه‌ای و نه یک تهدید جهانی؛
- تأکید بر نقش آمریکا در رهبری نظم نوین جهانی؛
- تأکید تازه بر کنترل تسلیحات؛
- برجستگی مسائل جهان سوم و منازعات در آنجا در امنیت ملی ایالات متحده آمریکا؛
- نگرانی از گسترش تسلیحات کشتار جمعی؛
- تغییر تأکید از مبارزه جهانی علیه کمونیسم به مبارزه با تهدیداتی

همچون قاچاق مواد مخدر و تروریسم؛

با این حال، برخی کارشناسان اعتقاد دارند که علی‌رغم تبیین و تعریف روشن تهدیدات امنیت ملی پیش‌روی آمریکا و تدوین سیاست‌های متناسب با منافع و تهدیدات ملی در دوران جنگ سرد، جانشینان آنها پس از جنگ سرد دستاورد مثبت، مشخص و منسجمی نداشتند و هیچ یک از دولتمردان و اسناد استراتژیک دولت جورج بوش نتوانست پاسخ روشن و دقیقی به این سؤالات که «منافع ملی آمریکا پس از جنگ سرد چیست؟ تهدیدات کلیدی چه می‌باشند؟ و کدام سیاست‌ها امنیت و رفاه بیشتری را برای کشور به همراه خواهد داشت؟» ارائه دهد (Suri, 2010).

در عین حال، کارشناسانی که بر شکست‌های استراتژیک دولت بوش تأکید دارند، عنوان می‌کنند که دولت وی نتوانست تعریف روشنی را از نظام بین‌الملل مورد پسند خود ارائه دهد و همچنین به‌طور جدی به چگونگی مدیریت روابط بین‌الملل نپرداخته و تنها ترتیبات و ایده‌هایی ویژه و مبهم در مورد دموکراتیزه شدن، توسعه و دفاع منطقه‌ای داشت. به گفته آنها، نخستین سخنرانی جورج بوش در مه ۱۹۸۹ نیز نشان از محدودیت‌های نگاه استراتژیک وی می‌داشت (Bush, 1989).

در مقابل، مخالفان این منتقدین عنوان می‌دارند که تدوین یک استراتژی کلان برای کشوری به بزرگی ایالات متحده چندان هم آسان نیست؛چراکه این کشور در هر بخش و مسئله‌ای در حوزه‌های داخلی و خارجی این کشور دارای سهمی است و بنابراین اولویت‌بندی مسائل و منافع برای آن بسیار دشوار می‌باشد. در عین حال، تهیه این نوع استراتژی

نیازمند اجماع نظر گسترده‌ای میان منافع و ایده‌های رقیب در این کشور می‌باشد که خود نشان از دشواری آن دارد؛ به‌خصوص در دورانی که بوش پدر با تغییرات گسترده در سطح بین‌المللی شاهد آن بود. بنابراین، نوع نگرش دولت آن زمان به تحولات پیش‌آمده و آینده جهانی را چندان هم نادرست نمی‌بینند.

منابع

فارسی

امینیان، بهادر (۱۳۸۶). *آمریکا و ناتو: پایایی و گسترش ناتو و هژمونی آمریکا*. تهران: دانشگاه امام حسین(ع).

خلیلی، اسدالله (۱۳۸۱). *روابط ایران و آمریکا: بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی*. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

دهشیار، حسین (۱۳۸۶). *سیاست خارجی و استراتژی کلان ایالات متحده*. تهران: نشر قومس.

سیف‌زاده، حسین (۱۳۶۸). *نظریات مختلف روابط بین‌الملل*. تهران:نشر سفیر.

متفکر، حسین (۱۳۸۶). استراتژی‌های ژئوپلیتیکی آمریکا و امنیت ملی ایران، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۷، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۶، ص. ۲۱۵ـ۲۱۶.

لاتین

Alexseev, Mikhail A. (1997). *Without Warning: Threat Assessment, Intelligence, and Global Struggle*, Palgrave Macmillan.

Biddle, Stephen D. (2005). *American Grand Strategy After 9/11: An Assessment*, DIANE Publishing.

Brands, Hal (2008). *From Berlin to Baghdad: America's Search for Purpose in the Post-Cold War World*, Lexington: University Press of Kentucky.

Burr, William (2008). "Prevent the Reemergence of a New Rival," *The National Security Archive*, February 26, <http://www.gwu.edu/~nsarchiv/nukevault/ebb245/> & <http://www.gwu.edu/~nsarchiv/nukevault/ebb245/doc03_extract_nytedit.pdf>

Bush Doctrine, Constitutional Rights Foundation, <http://www.crf-usa.org/war-in-iraq/bush-doctrine.html>

Bush, George H. W. (1990). "Address Before a Joint Session of the Congress on the Persian Gulf Crisis and the Federal Budget Deficit," Washington D.C., 11 September, <http://bushlibrary.tamu.edu/research/public_papers.php?id=2217&year=1990&month=9>

Bush, George H. W. (1991). "Address to the Nation Announcing Allied Military Action in the Persian Gulf," George Bush Presidential Library and Meuseum, 16 January, <http://bushlibrary.tamu.edu/research/public_papers.php?id=2625&year=1991&month=1>

Bush, George H.W. (1989). Commencement Address at Texas A&M University, May 12, <http://millercenter.org/scripps/archive/speeches/detail/3421>

Cheney, Dick (1993). "Defense Strategy for the 1990s: The Regional Defense Strategy," <http://www.gwu.edu/~nsarchiv/nukevault/ebb245/doc15.pdf>

Farrell, Mary (2005). "The EU and-inter regional cooperation," (In) Jones, E. & Verdun, A. (eds.) The *Political Economy of European Integration: Theory and Analysis*, Routledge, New York, pp. 128-149.

Gaddis, John Lewis (2005), "Grand Strategy in the Second Term," *Foreign Affairs*, Vol. 48, No. 1, January-February.

Green, Stephen (1991). "Middle East Peace Process: The World Old Order," *American Arab Affairs*, Summer, No. 7.

Hogan, Michael J. (1992). *The End of the Cold War: its meaning and implications*, Cambridge University Press.

Huisken, Ron (2007). Whither the United States and Unipolarity?, in History as policy: framing the debate on the future of Australia's defence policy, *ANU E Press*, pp. 76-85.

Ikenberry, John (2001). "American Grand Strategy in Age of Terror," *Survival*, Vol. 43, No. 4, Winter.

Jordan, Amos A & Taylor, William J. & Korb, Lawrence J. (1999). *American National Security*, 5th ed. Baltimore, Maryland: Johns Hopkins University Press.

Layne, Christopher (1998). "Rethinking American Grand Strategy Hegemony or Balance of Power in the Twenty-First Century?," *World Politics Journal*, Vol. 15, No. 2, pp. 8-28.

Layne, Christopher (2009). "America's Middle East grand strategy after Iraq: the moment for offshore balancing has arrived,"

Review of International Studies, Vol. 35, No. 1, pp. 5–25.
Mastanduno, Michael (1997). "Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy after the Cold War," *International Security*, Vol. 21, No. 4, pp. 49-88.
Neumann, Caryn E. "Bush Administration (1989–1993), United States National Security Policy," <http://www.faqs.org/espionage/Bl-Ch/Bush-Administration-1989-1993-United-States-National-Security-Policy.html>
NSS (National Security Strategy of the United States) (1990)
NSS (National Security Strategy of the United States) (1991)
NSS (National Security Strategy of the United States) (1993)
Saul, Richard (2008). "American Foreign Policy During the Cold War," (In) Stokes, D. & Cox, M. (eds.) *US Foreign Policy*, Oxford University Press, Oxford & New York, pp. 63-86.
Sheetz, Mark S. (1997-98). "Correspondence: Debating the Unipolar Moment," *International Security*, Vol. 22, No. 3, pp. 170-185.
Slantchev, Branislav L. (2009). "National Security Strategy: New World Order, 1992-2000," *Department of Political Science, University of California* – San Diego, Decmber 25, <http://slantchev.ucsd.edu/courses/nss/lectures/21-new-world-order.pdf>
Snider, Don M. (1995). "The National Security Strategy: Documenting Strategic Vision," *Strategic Studies Institute*, <http://www.strategicstudiesinstitute.army.mil/pdffiles/PUB332.pdf>.
Suri, Jeremi (2009). "American Grand Strategy from the Cold War's End to 9/11," *Orbis*, Fall, pp. 616–621.
Suri, Jeremi (2010). "The Promise and Failure of American Grand Strategy after the Cold War," *Foreign Policy Research Institute*, <http://www.fpri.org/telegram/201003.suri.grandstrategycoldwar.html>
Winnerstig, Mike (1997). "Rethinking Alliance Dymamics," *paper presented at the annual meeting of the International Studies Association*, Washington, D. C., March, 18 – 22.
Wright, Robin B. (2010). *The Iran Primer: Power, Politics, and U.S. Policy*, United States Institute of Peace Press (USIP Press), 2010.
Xinbo, Wu (2001). "To Be an Enlightened Superpower," *Washington Quarterly*, Vol. 24, No. 3, Summer 2001, p. 71. <http://www.twq.com/01summer/wu.pdf>

تصمیم‌سازی امنیتی بر مبنای آموزه گسترش دموکراسی: بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دولت بیل کلینتون

سید اصغر کیوان حسینی[1]

چکیده

مقاله حاضر با عنوان «تصمیم‌سازی امنیتی بر مبنای آموزه گسترش دموکراسی» نگاهی تحلیلی به استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دوره کلینتون دارد. در این دوره هشت ساله، دولت آمریکا هفت سند استراتژی امنیت ملی را منتشر ساخت و برخلاف بقیه دولت‌ها، تا حدی الزام قانونی را رعایت کرده و به استثنای سال نخست، هر سال یک سند را تدوین و منتشر کرد. نکته مهم در این اسناد را شاید بتوان آموزه گسترش دموکراسی دانست که سعی داشته‌اند از این رهگذر امنیت ملی ایالات متحده را بیشتر تأمین کنند. در همین رابطه، پس از کلیاتی راجع به موضوع مورد بررسی، مسئله «امنیت‌سازی پسامهار بر بستر آموزه گسترش

۱. دکترای روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

دموکراسی» به‌عنوان اساس استراتژیک دولت کلینتون مد نظر قرار می‌گیرد. سپس به ویژگی‌های کلی اسناد مذکور پرداخته و بعد از آن هریک از اسناد به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرند. در ادامه نیز در بخشی به جایگاه ایران در این اسناد و تأثیرپذیری کشورمان از آنها پرداخته می‌شود. در پایان نیز به نتیجه‌گیری می‌پردازیم.

مقدمه

در ابتدایی‌ترین برخورد، موضوع «سیاست امنیت ملی آمریکا» ریشه در «حقوق لاینفکی» دارد که در چهارچوب اعلامیه استقلال برای این جامعه در نظر گرفته شده است؛ آنچه که در حق زندگی، حق آزادی و حق جستجو برای خوشبختی و سعادت خلاصه می‌شود، اما از زاویه ملاحظه‌های کلانی که در عرصه تصمیم‌سازی خارجی باید مد نظر باشد، ایده اولیه تدوین اسناد استراتژی امنیتی این دولت، به مساعی کنگره در سال ۱۹۸۶ بازمی‌گردد. در این زمان رهبران مرجع تقنینی آمریکا برای گره‌گشایی از مهم‌ترین و مزمن‌ترین مشکل قوه مجریه یعنی «ناتوانی در صورت‌بندی به استراتژی میان مدت و بلند مدت امنیتی» دست به کار شدند؛ راهبردی که به‌گونه‌ای منسجم و همگرا و با اتکا بر روشی عقلانی، از تمامی منابع دست‌یافتنی قدرت ملی در جهت پیشبرد منافع امنیتی (به‌ویژه حیاتی) بهره‌برداری نماید. ماحصل پیگیری‌های مربوط، تصویب قانونی به نام «گلدواتر ـ نیکلز»[1] در همان سال بود که بر مبنای یکی از بخش‌های آن (بخش ۶۰۳)،

---

1. Goldwater- Nichols

رئیس‌جمهور آمریکا موظف می‌شد که در راستای پاسداشت اهداف اصلی و حیاتی این کشور یعنی ارتقای امنیت آمریکا، تقویت رشد و شکوفایی اقتصادی آن و ترویج دموکراسی و حقوق بشر در خارج گزارشی از استراتژی امنیتی دولت ارائه نماید. در این سند باید به‌صورتی جامع و کلان‌نگر، اهداف جهان‌گستر سیاست خارجی و توانمندی‌های عرصه دفاع ملی در نظر گرفته شده و کاربری کوتاه و بلند مدت عناصر قدرت ملی که برای صیانت و پیشبرد منافع و دستیابی به اهداف ملی مورد نیاز است مشخص گردد؛ تا از این طریق بتوان به ارزیابی مشخصی از توانایی‌های این دولت در مسیر تأمین استراتژی امنیت ملی آن دست یافت (NSFR, 2009).

در خصوص چرایی بروز این نیاز در قوه مقننه، می‌توان به تجربیات بحران‌آفرین و ناهنجاری اشاره کرد که در جریان حوادثی چون بحران کوبا در سال ۱۹۶۲ یا نبرد ویتنام، چهارچوب تصمیم‌سازی امنیتی این دولت را با مشکلاتی مواجه کرد. بر این مبنا، طرح و تدوین سند راهبرد امنیتی می‌توانست در کنار زمینه‌سازی برای شکل‌گیری نوعی تعامل منطقی میان اهداف ملی و منابع و توانمندی‌های موجود، به شکل‌گیری نوعی فضای چند بعدی اطلاعاتی کمک نماید تا میزان برداشت‌های غلط و سوءتعبیر از تحولات و شرایط بین‌المللی و امور مربوط به دیگر دولت‌ها به حداقل رسیده یا شکل نگیرد.

در این رابطه، اسناد امنیت ملی آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم که مقارن با تسلط حزب دموکرات بر قوه مجریه این کشور به ریاست ویلیام

جفرسون بیل کلینتون[1] منتشر شد، از ابعاد گوناگون قابل توجه است. از یک سو منطق ناظر بر تدوین این اسناد از شرایط جدید حاصل پایان جنگ سرد و مقتضیات نوینی که در برابر نظام تصمیم‌گیری خارجی این دولت بروز کرد، تأثیر می‌پذیرفت. در واقع، آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده از دوره پرفراز و نشیب جنگ سرد، گزینه‌ای جز بازتعریف نقش و جایگاه خود در عرصه جدید بین‌المللی نداشت؛ ضرورتی که در قالب «طراحی دکترین پساجنگ سرد»، بر تمامی ابعاد اعلامی و اعمالی رفتار خارجی آن سایه‌گستر بود. از سوی دیگر، کابینه وقت نیز می‌کوشید در فرایند طراحی و تنظیم «آموزه پیشبرد و گسترش دموکراسی»، ملاحظه‌های خاصی را در حوزه تصمیم‌سازی امنیتی دخیل نماید. دستاورد نهایی این وضعیت را در متون هفت‌گانه اسناد امنیت ملی این دولت می‌توان پی‌جویی کرد.

با این توضیح، در این نوشتار سعی شده که در کنار بررسی ابعاد صوری و محتوایی این اسناد، تا حد امکان فضای علمی ـ کاربردی مناسبی برای برخورد تحلیلی و نقادانه با مضامین این اسناد در اختیار خوانندگان قرار گیرد. نگارنده امیدوار است که از رهگذر این قبیل آثار، شرایط مناسب برای شکل‌گیری الگوی مناسب آمریکاپژوهی به‌ویژه در سطح محافل دانشگاهی و تحقیقاتی کشور فراهم گردد.

امنیت‌سازی پسامهار بر بستر آموزه گسترش دموکراسی

پایان جنگ سرد با موج خاصی از تحلیل‌های مربوط به الگوی رفتار

---

1. William Jefferson “Bill” Clinton

خارجی آمریکا در شرایط جدید همراه بود. پیش‌فرض اساسی این بود که بعد از گذشت چهار دهه از استیلای «استراتژی مهار»[1] به‌عنوان درون‌مایه سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا و متعاقب آن با حذف تهدید شوروی، این‌کشور چاره‌ای جز عبور از استراتژی یادشده ندارد. در این ارتباط، برخی به مجموعه‌ای از ضرورت‌های گوناگون اشاره داشتند که در بین آن مواردی چون مسلح شدن به درکی شایسته از بایسته‌های سیاست خارجی در کنار سنت‌های امنیت ملی و تحلیل اشتباهات گذشته، تعریف روشنی از ماهیت درگیری جهانی این‌کشور به چشم می‌خورد. برخی دیگر در چهارچوب نوعی شبیه‌سازی تاریخی، شرایط پیش‌روی کابینه نوپا را با دوران ویلسون در ۱۹۱۹ و ترومن در ۱۹۴۵ مقایسه می‌کردند؛ یعنی شرایطی که ضرورت دستیابی به‌نوعی «برداشت تحلیلی گسترده» را در فضای «حذف منبع جدی درگیری و تهدید» (نسبت به منافع ملی آمریکا)، تجویز می‌کرد. گروهی دیگر از ضرورت‌شکل‌گیری دکترینی‌جدید سخن می‌گفتند که نسبت به اصول و منافع ژئوپلیتیکی، اقتصادی و اخلاقی از حساسیت بالایی برخوردار باشد؛ محورهایی که ضمن طراوت و پویایی‌بخشی به سیاست خارجی و دکترین‌های امنیت ملی این کشور، به کانونی برای بروز توافق یا اجماعی‌جدید و پایدار میان مراجع و افراد ذی‌ربط تبدیل گردد. به این ترتیب، کابینه جدید به نگرشی فراتر از تفکر استراتژیک صرف مثل دوران جنگ سرد و آموزه بوش پدر نیاز داشت؛

1. Containment Strategy

دکترینی توانمند که به‌طور همزمان بتواند دلمشغولی‌های داخلی را به سیاست خارجی، قدرت نظامی را به سیاست خارجی و در عین حال به قدرت اقتصادی و ژئوپلیتیک‌های متحول جهانی‌را به منافع ملی آمریکا پیوند دهد (Wallop, 1993, pp. 187-203).

در این میان، اصرار بر پایبندی به ترویج و اشاعه آرمان‌های لیبرالیسم (به‌عنوان بخشی از ارزش‌های محوری این‌کشور) در گستره جهانی، قابل توجه است. به‌کلام دیگر، در پی خاتمه جنگ سرد و تأکید آشکار دولت بوش بر «نظم نوین جهانی» و «مأموریت جدید آمریکایی»، وسوسه و تمایل قدیمی «شکل دادن به سیستم بین‌الملل در چهارچوب آرمان لیبرال دموکراتیک»، دوباره جان گرفت (Cox, 2000). طرح این رویکرد را در جریان مبارزه انتخاباتی کلینتون به‌عنوان نامزد جوان حزب دموکرات در جریان مبارزه انتخاباتی سال ۱۹۹۱ می‌توان مشاهده کرد. در واقع وی، از طریق نقد سیاست خارجی‌بوش‌بر مبنای کم‌توجهی او به دموکراسی و حقوق بشر در برابر اصرار بر «سیاست قدرت» (مواضع حاد رئالیستی‌و به‌خصوص اتکای افراطی بر «استراتژی‌های قدیمی توازن قوا»)، نگرش کلی خود نسبت به‌خطوط راهنمای رفتار خارجی آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم را آشکار ساخت (Clinton, 1993, p. 655). بر این مبنا، وی بعد از ورود به کاخ سفید در سال ۱۹۹۲ (به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور دموکرات بعد از جنگ سرد)، ابتدایی‌ترین وظیفه کابینه خود را در ارائه آموزه‌ای بدیع بر محور مقوله گسترش دموکراسی خلاصه کرد.

به تعبیر دیگر، کلینتون به‌عنوان برگزیده حزب دموکرات و

رئیس‌جمهوری متعهد به آرمان‌های لیبرالی و مبنای ایدئولوژیکی آن یعنی ویلسون‌گرایی (ویلسونیسم)، جوهره سیاست‌های راهبردی خود را بر مبنای ارتقای سطح تعهد جهانی به دموکراسی و حقوق بشر قرار داده و می‌کوشید چگونگی تعامل میان این مقوله (پیشبرد دموکراسی) با دیگر عوامل سیاسی، اقتصادی و نظامی جاری در سیاست‌های راهبردی را در قالبی منطقی پردازش نماید. در همین ارتباط می‌توان به سخنان وارن کریستوفر[1]، وزیر خارجه وقت این دولت در کنفرانس بین‌المللی حقوق بشر در وین (۱۹۹۳) اشاره کرد که بر کوشش‌های این دولت برای رهبری تلاش‌های فراملی و جهانی در مورد شناسایی بین‌المللی حقوق بشر تأکید داشت (Christopher, 1998, pp. 15-35). آنتونی لیک[2]، مشاور امنیت ملی کلینتون نیز در چهارچوب بیاناتی که تحت عنوان «از مهار به سوی گسترش»[3] در همان سال ایراد کرد، در خصوص تشریح راهبرد یادشده به محورهای زیر اشاره داشت:

ـ دموکراسی و اقتصادهای مبتنی بر بازار، مفاهیم محوری و مرکز ثقل توجه دولت آمریکا را تشکیل می‌دهد.

ـ دولت جدید آمریکا با چند مقوله به‌عنوان واقعیت‌های آشکار عصر جدید روبه‌روست: اول، توسعه و تعمیق مقبولیت جهانی مفاهیم محوری دموکراسی و اقتصاد بازار به‌عنوان عوامل مولد و سامان‌بخش زندگی مردم جهان. بر این مبنا، آمریکا نه در پایان تاریخ و نه در موقعیت برخورد تمدن‌ها،

---

1. Warren Christopher
2. Anthony Lake
3. From Containment to Enlargement

بلکه در موقعیتی است که با امواج شگرف دموکراتیک مقارن شده است. دوم، آمریکا قدرت مسلط این عصر بوده و افزون بر آن در موقعیت ایجاد نمونه‌ای جهانی با جهت‌گیری به سوی احیای نهادهای دموکراتیک و مبتنی بر بازار قرار دارد و رهبری این کشور در هر گوشه‌ای از جهان مورد توجه و پیگیری دیگر ملت‌هاست. سوم، توسعه درگیری های قومی و وجود تنش میان تمایلات جدایی‌طلبانه قومی و نژادی و ایجاد دموکراسی لیبرال که بسیار پیچیده و خشن است، آمریکا را به سوی توسل به سیاست درگیری یک‌جانبه و چندجانبه ناگزیر می‌سازد. چهارم، تحولات تکنولوژیک که زمینه‌های جریان سریع اطلاعات را فراهم آورده، به بستر نافذی برای تحرک متخصصان و حامیان دموکراسی و نیز تروریست‌ها و آنارشیست‌ها برای اعلام و صدور مواضع و آرمان‌هایشان تبدیل شده و در عین حال راه‌های جدید و گوناگونی را نیز برای اعمال نفوذ در اختیار آمریکا قرار می‌دهد؛ وضعیتی که می‌تواند این دولت را تحت کنترل درآورده یا حتی به زانو درآورد.

وی با یادآوری نظریات ویلسون در مورد وجود ارتباط و وابستگی مستقیم میان امنیت آمریکا و ماهیت رژیم‌های دیگر کشورها، به تبیین چگونگی تأثیرگذاری شکل‌گیری دموکراسی‌های جدید بر امنیت این کشور پرداخته و تأکید می‌کند که امنیت مزبور حاصل عدم گرایش این کشورها به جنگ و تروریسم، ارائه دیپلماسی قابل اعتمادتر و احترام و توجه بیشتر آنان به مردم خویش است. به تعبیر وی، بیشتر رؤسای‌جمهور این کشور، چه دموکرات و چه جمهوری‌خواه، به این امر واقف بودند که آمریکا باید دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد را در جهان پیش برد؛ چراکه

این سیاست ارزش‌های آمریکایی ـ جهانی را منعکس می‌کند و از این طریق زمینه‌های حفظ منافع و امنیت این کشور فراهم می‌آید.

مشاور امنیت ملی کلینتون در بخش دیگری از بیانات خود ضمن تأکید بر مضامینی چون تقویت جامعه بزرگ دموکراسی‌های بازار، کمک به تقویت و استحکام دموکراسی‌های جدید و اقتصادهای بازار، به حداقل رساندن توانایی تهدیدزایی دولت‌های خارج از چرخه دموکراسی و اقتصاد بازار (دولت‌های واپس‌گرا) و حمایت از لیبرالیزه شدن آنان به‌عنوان اجزای سیاست و استراتژی گسترش، بر پراگماتیک بودن استراتژی آمریکا تأکید کرده و اذعان می‌کند که منافع این کشور در دموکراسی و بازار متوقف نشده و حتی در مواردی آن را به دفاع از دولت‌های غیردموکراتیک ناگزیر می‌سازد (Lake, 1993).

ناگفته نماند که راهبرد یادشده (گسترش دموکراسی) در کنار برخورداری از مضامینی نوآورانه، از مؤلفه‌های دیگری نیز تأثیر پذیرفته بود. اولین مورد به دیدگاه‌هایی مربوط می‌شود که در پی واکاوی از علل پیروزی غرب در جنگ سرد بوده و برای اثبات این معنا از پایبندی دول غربی به‌ویژه آمریکا به مضامین ایدئولوژیک و اخلاقی سخن گفته‌اند. از جمله زبیگینیو برژینسکی[1] تصریح می‌نماید: «به هر حال، جنگ سرد به‌علت موفقیت غرب در آمیزش استراتژی بازدارندگی با تهاجم فعال در زمینه حقوق بشر پایان یافت» (برژینسکی، ۱۳۷۱، ص. ۳۴) و یا ریچارد

---

1. Zbigniew Kazimierz Brzezinski

نیکسون، رئیس‌جمهور سابق آمریکا در آخرین اثرش اذعان می‌دارد: روزی خواهد رسید که تاریخ‌نگاران نگاهی به پشت سر خود افکنند و به شکست کمونیسم در جنگ سرد بنگرند و دریابند که این جنگ برای چه بود. یکی از باشکوه‌ترین دستاوردهای آن، آزادی بشر در تاریخ تمدن است» (نیکسون، ۱۳۷۷، ص. ۲۷).

این قبیل تحلیل‌ها آن هم در شرایط بعد از فضای امنیت‌گرای جنگ سرد که رویکردهای رئالیستی با بحران عمیق مشروعیت مواجه شده و در مقابل گرایش‌های لیبرال با پذیرش خاصی همراه گردید، می‌توانست در جهت ترسیم زیرساخت‌های رفتاری آمریکا در دنیای جدید تأثیرگذار باشد.

مورد بعد به موج تفکر نرم‌افزارگرایانه‌ای بازمی‌گردد که در سایه ابتکار جوزف نای[1] بر محور «ماهیت متحول قدرت آمریکا»[2] در سال ۱۹۹۰ ارائه شد. هرچند دیدگاه وی در خصوص «قدرت نرم»[3] ریشه در آرای نظریه‌پردازان متقدمی چون گرامشی در باب هژمونی (رهبری روشنفکرانه) و مفسرین پساگرامشینی به‌ویژه رابرت کاکس دارد (کیوان حسینی، ۱۳۸۹ الف)، اما به‌دلیل عواملی چون موقعیت‌سنجی مناسب و الگوی پردازش نوآورانه نظریه «قدرت نرم»، نظریات وی با اسقبال گسترده‌ای مواجه شد. نای ضمن توجه به اینکه در بررسی قدرت، همواره باید نسبت به پیچیدگی‌های مربوط به «تبدیل قدرت»[4] حساسیت داشت؛ بر دو روش متفاوت اعمال قدرت تأکید می‌نماید: «روش اعمال مستقیم قدرت یا شیوه

---

1. Joseph S. Nye
2. The Changing Nature of American Power
3. Soft Power
4. Power Conversion

آمرانه»[1] و «روش اعمال غیرمستقیم قدرت یا رفتار متقاعدکننده قدرت»[2]. در مورد اول، مضامین تشویق و ترغیب‌کننده یا تهدیدآمیز مورد استفاده قرار می‌گیرد اما در نوع دیگر، مسائلی چون جذابیت عقاید و باورها، توانایی دستور کار سیاسی، فرهنگ، ایدئولوژی و نهادها در جهت شکل دادن به ترجیحات مورد نظر دیگران مورد توجه است. در همین ارتباط، وی بر این باور بود که در عصر اهمیت‌یابی فزاینده قدرت اقتصادی (قدرت آمرانه)، ایالات متحده از فرهنگی جهانی برخوردار بوده و نقش گسترده‌ای در عرصه نهادهای بین‌المللی (رفتار متقاعدکننده قدرت) خواهد داشت (Nye, 1990, pp. 177-192).

نای در چهارچوب تبیین ابعاد تحلیلی قدرت نرم و کارویژه‌های آن، مسئله اصلی پیش‌روی ایالات متحده را در وضعیت پیچیده و متحول بعد از جنگ سرد، بررسی روند و چگونگی تغییر در سیاست‌های جهانی دانسته و بر این اساس، دستور کار اصلی این کشور در موقعیت جدید را فراتر از توجه به نقش ابرقدرتی و به‌کارگیری گسترده منابع، در «توانایی کنترل محیط سیاسی» و وادار کردن دیگر کشورها به رفتار مطلوب خود پی‌جویی می‌کرد. از این زاویه، قدرت نرم از اهمیتی برابر با «قدرت فرماندهی»[3] برخوردار است و اگر دولتی بتواند آن را در نظر دیگر کشورها مشروع جلوه دهد، با کمترین مخالفت در برابر خواسته‌هایش

1. Directive or Commanding Method of Exercising Power
2. Indirect or co-Optive Power Behavior
3. Command Power

روبه‌رو خواهد شد. افزون بـر آن، وجـود ایـدئولوژی و فرهنـگ جـاذب، تمایل دیگران را به پیروی افـزایش مـی‌دهـد و نیـز حمایـت از نهادهـای بین‌المللی به هدایت یا محدود کردن فعالیت‌های آنان در مـسیر مطلـوب کمک خواهد کرد و حتی می‌تواند زمینه‌های به‌کارگیری یـا اجبـار قـدرت سخت را تسریع کند. (Nye, 1990, pp. 177-192).

مورد سوم به ایده نظم نوین جهانی ارتباط می‌یابد؛ دیدگاهی که در پی تجاوز عراق به کویت در اوت ۱۹۹۱ از سوی بوش (اول) ارائه شد. پـیش از آن وی برای تـشریح ایـده مزبـور، در یـازدهم سـپتامبر سـال ۱۹۹۰ در جلسه کنگره بیان داشت:

«... هدف ما ـ نظم نوین جهانی ـ می‌تواند از این دوران پرآشوب سـر برآورد؛ عصری نوین، آزادتر از تهدید، ترور و تواناتر در تعقیب عـدالت و مطمئن‌تر در جستجوی صلح. عصری که در آن، کشورهای جهان، شرق و غرب، شمال و جنوب، بتوانند خوشبخت باشـند و بـا همـاهنگی زنـدگی کنند. یکصد نسل، راه دشوار رسیدن به صـلح را جـستجو کـرده‌انـد و در همان حال یکهزار جنگ این کوشش‌های انسانی را دچـار سـستی و فتـور کرده است. امروز دنیای نوین در تلاش است که متولـد شـود؛ دنیـایی بـه کلی متفاوت با آنچه تاکنون شناخته‌ایم؛ دنیایی که حکومـت قـانون در آن، جایگزین حکومت جنگل خواهد شد؛ دنیایی که در آن کـشورها مـسئولیت مشترک در برابر آزادی و عدالت را خواهند شناخت؛ دنیایی که در آن قـوی به حقوق ضعیف احترام خواهد گذاشت ... جهانی کـه در آن سـازمان ملـل متحدِ رها گشته از بن‌بست جنگ سرد، آماده خواهد بود تا به آرزوی دیرینه

بنیان‌گذاران آن جامه عمل بپوشاند؛ جهانی که در آن آزادی و احترام به حقوق انسانی نزد همه ملت‌ها منزلت خواهد یافت» (Bush, 1990).

وی می‌افزاید: «در میان ملت‌های جهان تنها آمریکاست که هم ارزش‌های اخلاقی و هم ابزار لازم را برای حمایت از آن (نظم جهانی) برخوردار است ... ارزش‌های اخلاقی آمریکا از نظر جهانی معتبر است ... این تصور و خیالپردازی جهان‌گرایانه و افسانه یک قطبی، چنانچه به‌صورت شالوده سیاست خارجی آمریکا در دوره پس از پایان جنگ سرد درآید، بار سنگینی بر دوش نظم جهانی و نیز منافع آمریکا می‌گذارد» (Bush, 1990).

بدین ترتیب بوش بر مبنای این باور که در هر کجا که اعضای نظام بین‌الملل اصول، مقررات و رویه‌ها را نقض نمایند، آمریکا حق دارد در صورت لزوم به زور متوسل شود؛ چراکه آن تنها کشوری است که دارای چنین مسئولیتی بوده و توانایی ایفای آن را نیز دارد. بنابراین، وی واکنش دولت آمریکا را در برابر ماجرای اشغال کویت، در مسیر دفع خطر از نظم نوین جهانی می‌داند؛ نظمی که برای تحقق رؤیاهای دیرینه بشر یعنی صلح، امنیت، آزادی و حاکمیت قانون ایجاد شده‌است (کیوان حسینی، ۱۳۸۹ب، ص. ۱۸۸).

آخرین مورد به «تداوم پایبندی به ملاحظه‌های امنیتی ـ استراتژیک» باز می‌گردد. دولت کلینتون به‌عنوان اولین کابینه دموکرات بعد از جنگ سرد، در کنار پایبندی به جهت‌گیری‌های لیبرالیستی و اخلاق‌گرا، نسبت به «ملاحظه‌های نوین امنیتی ـ استراتژیک آمریکا» به‌عنوان ضرورتی

انکارناپذیر و جهت‌دهنده به راهبرد کلان این دولت، نیز از حساسیت خاصی برخوردار بود. بر این مبنا، در چهارچوب رویارویی با کانون‌های نوین تهدید، رویکرد دموکراسی‌گرایانه وی را باید بخش مکمل سوگیری امنیتی آن دانست؛ آنچه که بر اساس اتکای بر منابع سخت‌افزاری قدرت باید تأمین می‌شد. در این زمینه مسائلی چون تهدید ناشی از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و تکنولوژی‌های پیشرفته[1] مربوطه (به‌ویژه از نوع تکنولوژی‌های دو منظوره)، پیشبرد روند مذاکرات کنترل تسلیحات با روسیه، نگرانی ناشی از ناتوانی برخی جمهوری‌های استقلال یافته (مانند اوکراین و قزاقستان) در تأمین امنیت زرادخانه‌های سلاح‌های کشتار جمعی قابل توجه است (کیوان حسینی، ۱۳۸۷، فصل ۹). بر این اساس، می‌توان گفت که منطق ناظر بر نظام تدوین و تنظیم اسناد امنیت ملی آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم، در کنار برخی مؤلفه‌های نوآورانه، ریشه در مجموعه‌ای از مؤلفه‌های ویلسون‌گرایانه، آرمان‌گرایی ملهم از ایده نظم نوین جهانی، نرم‌افزارگرایی نای و ملاحظه‌های امنیتی ـ استراتژیک داشته بود.

ویژگی‌های اسناد امنیت ملی آمریکا در دوره کلینتون

مجموعه اصول، اهداف، منافع و ضرورت‌های کلی و جزئی نظام تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا در دوره کلینتون، در قالب ۷ سند «استراتژی

---

1. High Tech

امنیت ملی» ارائه شده بود. اسناد مزبور در کنار برخی وجوه متمایزکننده، از شباهت‌های خاصی نیز برخوردارند که همچون مجموعه‌ای از قواعد و نُرم‌های هویت‌ساز عمل می‌کنند. بر این مبنا، پیش از پرداختن به جزئیات هریک از این اسناد، شایسته است که به اصول یادشده توجه کرد:

فراگیری و جامع‌نگری در کنار انسجام درونی

نویسندگان این اسناد در کنار توجه به ضرورت‌های مربوط به «طراحی و تنظیم سند استراتژیک امنیت ملی» که در مواردی چون شناسایی، سطح‌بندی و اولویت‌گذاری کانون‌های تهدید و فرصت‌های موجود، توجه به تحولات ساختاری و مقطعی در عرصه‌های ملی و فراملی خلاصه می‌شود، نسبت به اهمیت رعایت انسجام درونی میان بخش‌های گوناگون این اسناد خاصه هم‌پیوندی میان ملاحظه‌های سخت و نرم‌افزاری نیز حساس بوده‌اند. این ویژگی در حوزه‌های گوناگون مفهوم‌سازی، ترسیم چگونگی تعامل میان تهدیدها و فرصت‌ها، پیوند دادن میان حوزه‌های داخلی و خارجی امنیت ملی و غیره قابل مشاهده است.

تحول‌پذیری

این امر در ابعاد مفهوم‌سازی، توجه به تحولات نظام بین‌الملل و دغدغه‌های پیش‌رو، به چشم می‌خورد. به‌عنوان نمونه، در تمامی اسناد امنیتی که در اولین دوره ریاست‌جمهوری کلینتون ارائه شده (تا سال ۱۹۹۶)، دو مفهوم «تعهد»[1] و «گسترش»[2] در کنار هم، شالوده تمامی

---

1. Engagement
2. Enlargement

بخش‌های مورد بحث را نیز تحت تأثیر قرار داده‌اند، اما در اسناد امنیتی که در دومین دوره حضورش در کاخ سفید منتشر شده، مفاهیم «قرن جدید» و «عصر جهانی» جایگزین دو مفهوم قبل شده است. مورد دیگر به تغییر اهداف اصلی راهبرد امنیتی باز می‌گردد. در اسنادی که از ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ منتشر شده، اولین هدف محوری به «تأمین امنیت پایدار آمریکا از طریق تقویت نیروهای مسلح و آمادگی برای جنگ» اختصاص یافته؛ در حالی که در سند ۱۹۹۷، در کنار نقش ارتش بر مقوله «دیپلماسی فعال» نیز تأکید می‌شود، اما در اسناد که بعد از این تا پایان دوره دوم کلینتون انتشار یافته، هدف «افزایش و ارتقای امنیت ما»، به‌طور کامل جایگزین مضامین قبلی شده است. ناگفته نماند که این نوع تغییر به معنای دوری کامل از مضامین قبلی نیست و کماکان جهت‌گیری‌های مفهومی و تحلیلی گذشته نیز مورد تأکید است.

تکرارپذیری استراتژیک

این موضوع به پافشاری نویسندگان اسناد بر تکرار برخی مفاهیم و اصول باز می‌گردد. به نظر می‌رسد که این ویژگی حداقل از سه بعد حائز توجه است: القای فرهنگ قانون‌گرایی حاکم بر نظام تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا، به‌ویژه مصوبه گلدواتر ـ نیکلز مبنی بر ضرورت ارائه سالانه اسناد امنیت ملی از سوی رئیس‌جمهور؛ زمینه‌سازی برای تثبیت و نهادینه‌سازی مفاهیم محوری و خطوط راهنمای استراتژی امنیتی دولت با هدف تحقق نوعی «فرهنگ‌سازی امنیتی» در داخل و خارج کشور؛ طراحی و ترسیم تصویر و چهره‌ای مطلوب و پذیرفتنی از آمریکا و رویکرد کلان امنیتی آن

از طریق القای مکرر مفاهیم و مضامین مورد نظر که می‌تواند در قالب نوعی «عملیات روانی» یا «مهندسی فکری ـ فرهنگی» در سطوح داخلی و خارجی طبقه‌بندی کرد.

پیوند میان ملاحظه‌های امنیتی آمریکا با ابعاد فراملی آن

منظور آن است که از سوی تنظیم‌کنندگان این اسناد، همواره بین امنیت در این سرزمین و شرایط امنیتی حاکم بر دیگر مناطق، ارتباط تفکیک‌ناپذیری وجود دارد.

بازنمایی زیرساخت‌های تمدنی و ارزشی در عرصه تصمیم‌سازی امنیتی

در این میان، می‌توان از پافشاری آشکار نویسندگان این اسناد بر اسطوره‌های فرهنگی چون اسطوره «شهری بر فراز بلندی»[1] سخن گفت، که در نهایت از نوعی «استثناگرایی آمریکایی»[2] پرده برمی‌دارد (Twings, 1998, pp. 21-23).

عمل‌گرایی

بر این مبنا، در بخش‌های مختلف سند سعی شده که از طریق اشاره به مهم‌ترین اقدامات دولت در عرصه‌های گوناگون امنیتی، نظامی، اقتصادی و نرم‌افزاری، کارنامه‌ای از توفیقات آن به‌عنوان پشتوانه و وجه تضمین اهداف و اصول راهبرد امنیتی ارائه گردد. به‌طور منطقی این شیوه در القای تصویری فعال‌گرا و چند بعدی از نگرش کلان امنیتی دولت در نظر مخاطبین داخلی و خارجی، مفید بوده و حتی می‌تواند به‌عنوان پوششی

1. City Upon on Hill
2. American Exceptionalism

توجیه‌گر برای برخی ناکامی‌ها در گذشته و شرایط آتی به کار آید.

تأکید بر منطقه‌گرایی

در تمامی راهبردهای امنیتی سال‌های رهبری کلینتون، تمرکز بر ویژگی‌های مناطق گوناگون که در اروپا و اوراسیا، آسیای شرقی، جنوبی و جنوب غربی، خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی، نیمکره غربی و آفریقا خلاصه می‌شود، مورد تأکید بوده و سعی شده که جایگاه هریک از مناطق مزبور در راهبرد کلان امنیتی آمریکا تشریح شود. به‌طور منطقی، این شیوه از دو سو قابل توجه است: از یک طرف در جهت ارتقای سطح «مطالعات نوین منطقه‌ای» که در پی تحولات ساختاری نظام بین‌الملل بعد از جنگ سرد با فضای رشد و تعالی مواجه شد، تأثیربخش بود؛ و از دیگر سو، اعلام مواضع این دولت نسبت به مناطق گوناگون (حتی در سطح اهداف و مواضع صوری و نه اعمالی)، افزون بر آگاهی‌بخشی و روشنگری نسبت به سیاست‌های منطقه‌گرایانه آن، فضای مناسبی را برای بازنگری در فرصت‌ها و تهدیدهای موجود در اختیار مخاطبین در مناطق گوناگون قرار داده و در مسیر اصلاح و تقویت نظام تصمیم‌سازی امنیتی آنان مثمر ثمر بود.

در ادامه ابعاد گوناگون مهم‌ترین اسناد امنیت ملی آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم بررسی خواهد شد. در این ارتباط، چهارچوب مورد نظر این نوشتار، سه بخش کلی را دربر می‌گیرد. در ابتدا نکات کلی هر سند مطرح شده و در ادامه، توضیحاتی در خصوص ابعاد امنیتی ـ استراتژیک (نظامی) یا سخت‌افزاری و لیبرال‌گرا یا نرم‌افزاری هریک همراه با اقدامات مربوط ارائه می‌شود.

سند امنیت ملی ۱۹۹۴

نکات کلی

اولین سند مربوط به استراتژی امنیتی دولت کلینتون با عنوان «استراتژی امنیت ملی تعهد و گسترش» در ژوئیه ۱۹۹۴ منتشر شد. در این زمینه، اولین نکته به دیدگاه‌هایی مربوط می‌شود که در خصوص علل تأخیر (بیش از یک سال) در ارائه آن، مطرح شده است. در این مورد برخی به ضرورت تمرکز اولیه بر مسائل داخلی، زمان لازم برای شناسایی و به‌کارگیری دولتمردان جدید به‌گونه‌ای که ترکیب دولت مبین گرایش‌های جامعه آمریکا باشد اشاره داشته و گروهی دیگر از موضوع «فقدان اصول راهنما به‌عنوان فصل مشترک و اجماع‌آفرین میان نخبگان» سخن گفته‌اند؛ به این معنا که با توجه به شرایط متحول، ابهام‌آلود و پیچیده‌ای که در برابر کابینه جدید قرار داشت، شناسایی اصول راهنما و خطوط الهام‌بخشی که بتواند به سنگ بنای اتفاق نظر میان قاطبه نخبگان عرصه تصمیم‌سازی تبدیل شود، امری بسیار حساس و حیاتی بود که در فضای فقدان تهدید حاصل از کمونیسم و اتحاد شوروی، به‌عنوان اصل سامان‌بخش سیاست خارجی آمریکا در دوره جنگ سرد، حساس‌تر و بااهمیت‌تر جلوه می‌کرد. مطلب دیگر به الگوی سازماندهی محتوایی این سند مربوط می‌شود که در چهار بخش مقدمه، ارتقای منافع ملی ما از طریق تعهد و گسترش، رویکردهای منطقه‌ای همگرا شده و در نهایت، نتیجه‌گیری خلاصه شده است.

مضامین امنیتی ـ استراتژیک (سخت‌افزاری) و نرم‌افزاری

در این حوزه افزایش ضریب امنیتی و دفاعی سرزمین آمریکا و

نیروهای نظامی آن از اولویت خاصی برخوردار است. در این راستا، موضوعاتی چون اشاعه تسلیحات کشتار جمعی و کنترل تسلیحات مطرح شده؛ تا آنجا که جلوگیری و توقف اشاعه تسلیحات هسته‌ای و دیگر سلاح‌های امحای جمعی و سیستم‌های موشکی پرتاب آنها، از دیگر اولویت‌های برنامه‌های امنیتی ایالات‌متحده محسوب شده است. در همین ارتباط، تأکید می‌شود که برنامه‌های هسته‌ای کشورها و سطح همکاری‌های آنها با تلاش‌های‌آمریکا برای منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، از مهم‌ترین معیارها و ضوابط مورد نظر این کشور برای تعیین ماهیت روابط دوجانبه خواهد بود. در ادامه، از ضرورت تقویت برخی از ترتیبات ناظر بر اشاعه هسته‌ای همچون ان‌پی‌تی و روند دائمی شدن آن و «گروه تأمین‌کنندگان هسته‌ای» (ان‌اس‌جی)[1] و نیز ایجاد برخی‌از معاهدات مثل «منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای» (سی‌تی‌بی‌تی)[2]، به‌عنوا ن‌مکمل تلاش‌های‌آمریکا برای ممانعت از ذخیره مواد شکاف‌پذیر و نیز تقویت اعمال کنترل و محدودیت بر این‌نوع مواد همراه با کاهش تدریجی ذخایر جهانی آن، سخن گفته شده است. افزون بر آن، بر مساعی و حمایت‌های کابینه از «ممنوعیت جهانی تولید مواد شکاف‌پذیر برای استفاده در تسلیحات هسته‌ای»، «توسعه عضویت در رژیم کنترل تکنولوژی موشکی (ام‌تی‌سی‌آر)[3]»، «تصویب و اجرای سریع کنوانسیون

---

1. Nuclear Suppliers Group (NSG)
2. Comprehensive Nuclear-Test-Ban Treaty (CTBT)
3. Missile Technology Control Regime (MTCR)

سلاح شیمیایی»، «جلوگیری از نقض کنوانسیون سـلاح‌هـای میکروبـی» و «اعمال کنترل‌های شدید صادراتی در سطح ملی و بین‌المللی به‌منظور تحقق اهداف عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای»، تأکید شده‌است.

در حوزه نرم‌افزاری که به‌طور عمده بر وجوه لیبرال‌گرا یا اخلاق‌گرایانه رفتار خارجی و دغدغه‌هـای امنیتـی ایـن دولـت تأکیـد دارد، محورهـای خاصی چون گسترش دموکراسی در خـارج، زمینـه‌سـازی بـرای افـزایش رژیم‌های دموکراتیک و اقتـصاد مبتنـی بـر بـازار آزاد، کوشـش در مـسیر ارتقای سطح تعهد جهانی به حقوق بشرگرایی و حاکمیت قانون، همکاری با سازمان ملل برای تقویت حقوق بین‌الملل و گسترش دامنه همکاری‌های بین‌المللی، مساعی مربوط به حفظ محـیط زیـست و مـسائل جمعیتـی در جهان مورد تأکید است. در این مورد به اقداماتی چون تقویت نقـش نـاتو در روند صلح‌سازی، زمینـه‌سـازی بـرای شـکل‌گیـری سـازمان منطقـه‌ای اقتصادی چون نفتا، مساعی معطوف به تقویت جریان دموکراسی‌سـازی در منـاطقی چـون روسـیه، آفریقـای جنـوبی و انجـام برخـی اقـدامات زیست‌محیطی مانند پروتکل مونترال در ۱۹۹۴ اشاره شده است.

سند امنیت ملی ۱۹۹۵

نکات کلی

دومین سند امنیت ملی آمریکا در فوریه ۱۹۹۵ منتشر شد. این سند غیر از برخی تغییرات جزئی، از تمامی ابعاد صوری و محتوایی، نسخه دیگری از سند سال گذشته می‌باشد. در واقع، نویسندگان سند ضمن پایبنـدی بـه

سند قبلی، بر دستاوردهای ملموس کابینه در طول دو سال قبل در جهت ارتقای اهداف و منافع ملی تأکید داشته و برای اثبات آن، به فهرستی از فعالیت‌ها اشاره دارند.

سند امنیت ملی ۱۹۹۶

نکات کلی

سند استراتژی‌امنیت‌ملی‌آمریکا در فوریه‌۱۹۹۶ یعنی ماه‌های پایانی اولین دوره رهبری کلینتون منتشر شد. در این متن نیز کماکان دو مفهوم «تعهد» و «گسترش» به‌عنوان مضامین اصلی یا خطوط راهنمای راهبرد امنیتی دولت مورد تأکید بوده و شالوده راهکارهای مورد نظر در مسیر ارتقای سطح امنیت ملی ایالات متحده تلقی شده است. الگوی سازماندهی متن نیز از سندهای قبلی پیروی می‌نماید.

مضامین امنیتی ـ استراتژیک (سخت‌افزاری) و نرم‌افزاری

از جمله مسائل مطرح در این سند می‌توان به موارد زیر اشاره داشت: حفظ و تقویت قابلیت‌های‌نظامی ـ دفاعی کشور برای‌مقابله‌با روند اشاعه‌تسلیحات مزبور و ابزارهای‌نقل‌و انتقال‌آن، تحدید گسترش اقلام و تکنولوژی‌های مربوط به تولید و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی خاصه در حوزه‌های هسته‌ای و موشکی، پافشاری بر «کنترل‌تسلیحات» به‌عنوان‌محوراصلی‌استراتژی‌امنیت‌ملی‌آمریکا، ارتقای نقش صلح‌ساز ناتو در جریان بحران بوسنی و پیمان دیتون، آمادگی متحدین اروپایی به‌ویژه در قالب ناتو برای مواجهه با چالش‌های امنیتی فراآتلانتیکی، بروز

توافق‌هایی با روسیه، اوکراین و بلاروس بر محور پیمان‌های استارت ۱ و ۲، گسترش دامنه عضویت ترتیبات چند جانبه ناظر به اشاعه تکنولوژی‌های پیشرفته (دو منظوره) و تسلیحات مربوط مانند ان‌پی‌تی و رژیم کنترل تکنولوژی موشکی، کوشش در مسیر مهار برنامه هسته‌ای کره شمالی، پیگیری در زمینه تقویت پیمان‌های اقتصادی منطقه‌ای چون نفتا و اپک، همکاری با سازمان ملل در خصوص تقویت و پیشبرد حقوق بین‌الملل مانند حقوق دریاها، مساعی معطوف به ارتقای سطح تعهد جهانی به مسائل زیست‌محیطی، کوشش برای پیشبرد دموکراسی و دموکراسی‌های مبتنی بر بازار آزاد در روسیه، اروپای شرقی و مرکزی، آمریکای لاتین، آفریقا، کوشش‌های مربوط به دور اروگوئه (گات)، شکل‌گیری موافقتنامه سرمایه‌گذاری چندجانبه «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی»[1] (۱۹۹۵-۱۹۹۶)، ابتکار طرح نهادهای اقتصاد بین‌الملل برای قرن ۲۱ در اجلاس ناپل - (۱۹۹۴)، حمایت این کشور از ایجاد دیوان دائمی کیفری در جهت رسیدگی به تخلفات از حقوق بین‌الملل بشردوستانه، تعمیم سیاست‌های حقوق بشرگرا (در بستر سیاست‌های درگیری و گسترش) به نهادهای غیرحکومتی کشورها چون گروه‌های حافظ محیط زیست و تشکل‌های حقوق بشر، در جهت افزایش امکان مشارکت این نهادها در امر حقوق بشر، پافشاری بر اینکه برای آمریکا و متحدین، ناتو همواره بیش از پاسخی گذرا و ناپایدار به تهدیدی موقت، معنا و اهمیت داشته است (در واقع

---

1. Organisation for Economic Co-Operation and Development (OECD)

این نهاد تضمین‌کننده دموکراسی اروپایی به‌ویژه در مورد دموکراسی‌های جدید این منطقه قلمداد می‌شود) و ابتکار آمریکایی تحت عنوان «جامعه جدید پاسیفیک»[1] که در واقع ضروریات امنیتی را به روابط اقتصادی و علاقه این کشور را به توسعه دموکراسی و حقوق بشر پیوند می‌دهد.

یکی از نکات قابل تأمل در این سند استراتژیک، تأکید بر مفهوم «رهبری» است. سند مزبور بر این اساس که «استراتژی امنیت ملی ما هم منافع آمریکا و هم ارزش‌های ما را منعکس می‌کند» و نیز اینکه «تعهد ما به آزادی، برابری و سرنوشت انسان در راستای ایجاد امید در مردم جهان تداوم خواهد داشت»، بر ضرورت «رهبری آمریکا»[2] در کنار «سیاست درگیری» تمرکز می‌یابد. از آنجا که این سند در پایان اولین دوره استیلای «آموزه پیشبرد و گسترش دموکراسی» بر نظام تصمیم‌سازی خارجی آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم تدوین شده، مناسب است که رویکرد کلی آن نسبت به مناطق گوناگون مطرح شود:

- **اروپا و اوراسیا**: تأکید بر سه محور ثبات، اقتصاد و گسترش دموکراسی.
- **شرق آسیا و حوزه پاسیفیک**: ضرورت تحقق سه هدف امنیت، رونق اقتصادی و ایجاد یک جامعه جدید پاسیفیک در جهت حمایت از اصلاحات دموکراتیک در منطقه.
- **نیمکره غربی**: صحنه خلاق و مستعدی برای پیشبرد استراتژی تعهد و

1. A New Pacific Community 2. American Leadership

گسترش بر مبنای حل تنش‌های مرزی، کنترل شورش‌ها، مهار روند اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و گسترش دموکراسی.

- **خاورمیانه، جنوب و جنوب غربی آسیا:** تأکید بر محورهای مذاکرات صلح خاورمیانه، جلوگیری از عوامل تهدیدزا برای ثبات منطقه‌ای، اصلاحات دموکراتیک و اقتصادی.

سند امنیت ملی ـ ۱۹۹۷

نکات کلی

استراتژی امنیتی منتشرشده‌در سال۱۹۹۷ برخلاف‌اسناد قبلی، پایبندی‌به‌نوعی«نگاه‌آینده‌نگر به‌قرن‌جدید» را سرلوحه‌خود قرار داده‌است. شاید به‌دلیل‌همین‌جهت‌گیری‌کلان‌است‌که مقدمه سند به پافشاری بر ضرورت افزایش و تثبیت «قدرت بی‌رقیب آمریکا» اختصاص یافته، آنچه که در سایه سه هدف اصلی محقق می‌شود:

۱. افزایش امنیت آمریکا از طریق بهره‌گیری از دیپلماسی فعال در کنار نیروی نظامی کارآمد؛

۲. تقویت رفاه و رونق اقتصادی این کشور؛

۳. گسترش دموکراسی در خارج.

فراز نهایی مقدمه به اولویت‌های شش‌گانه‌ای اشاره دارد که برای افزایش سطح امنیت این دولت مورد تأکید است، اولویت‌هایی که به اروپا و پاسیفیک، خاورمیانه، سلاح‌های کشتار جمعی و اقتصاد جهانی مربوط می‌شود. در ادامه باید از محور «ضرورت‌های تعهد و درگیری» سخن

گفت؛ محوری که در چهارچوب بحث کلی «رهبری امروز برای فردایی پررونق‌تر و سالم‌تر»، اهمیت نفوذ و تأثیرگذاری آمریکا بر رفتار تمامی بازیگران دولتی و غیردولتی را پیش می‌کشد. در این میان، «همکاری با متحدان» مهم‌ترین عنصر برای «تأمین آمادگی امنیتی» تلقی شده است.

مضامین امنیتی ـ استراتژیک (سخت‌افزاری) و نرم‌افزاری

در راستای بحث مفصلی که در ابتدای سند بر محور «رهبری امروز برای فردایی سالم‌تر و سعادتمندتر» ارائه شده، می‌توان از بحث نوآورانه «سنخ‌شناسی تهدید» سخن گفت. بر این مبنا، تهدیدات پیش روی آمریکا به سه دسته کلی تقسیم می‌شود:

۱. تهدیدات منطقه‌ای؛

۲. تهدیدات فراملی؛

۳. تهدیدات ناشی از سلاح‌های کشتار جمعی.

از میان سه محور یادشده، مورد آخر به‌عنوان «بزرگ‌ترین تهدید بالقوه برای امنیت جهانی» قلمداد شده است. بر این‌مبنا، کاهش تهدید حاصل از وجود زرادخانه‌های سلاح‌های یادشده و پراکندگی فناوری‌های پیشرفته که دستیابی به سلاح‌های مزبور را ممکن می‌سازد، از ضروریات غیرقابل اغماض محسوب می‌شود. در همین ارتباط، مقوله «کنترل تسلیحات» به‌عنوان یکی از سازوکارهای کارآمد در جهت شکل‌گیری نوعی «محیط بین‌المللی» متکی‌به رویکردی واحد و منسجم در نظر گرفته شده است؛ رویکردی نافذ برای مقابله با تهدیدات مشترکی که در برابر آمریکا و جامعه بین‌الملل هویت یافته است. به‌زعم نویسندگان این سند

امنیتی، پاسخگویی به تهدیدات مزبور، منوط به شکل‌گیری رویکرد و اراده‌ای منسجم میان آمریکا و دیگر دولت‌هاست که در مسیر تحقق آن، سازوکارهای متنوعی را می‌توان مورد بهره‌برداری قرار داد. در این زمینه سه راهکار، یعنی «کنترل تسلیحات»، «ابتکار در عرصه منع اشاعه و «تحرکات نظامی» مورد توجه قرار گرفته‌اند.

نکته بعدی به محور «شکل‌دهی به محیط بین‌المللی» باز می‌گردد که راهکارهای لازم برای تحقق آن در مواردی چون دیپلماسی، کمک‌های اقتصادی، کنترل تسلیحات، فعالیت‌های نظامی و رویکرد منع اشاعه خلاصه شده است. در ادامه باید به تدابیر مطرح‌شده در این سند برای گسترش جهانی دامنه قدرت و توانایی‌های آمریکا اشاره کرد، آنچه که برای رویارویی با چالش‌های نوین امنیتی کارساز است. در این ارتباط به مواردی چون تقویت نظام اطلاعاتی آمریکا، حفظ موقعیت رهبری این دولت در عرصه فضا و برخورداری از سپر دفاعی موشکی می‌توان اشاره کرد.

در حوزه نرم‌افزاری، در کنار توضیحاتی که در خصوص مقوله رهبری ارائه شد، بر محورهای مهمی تأکید شده، مانند بهره‌گیری از کمک‌های بین‌المللی، دیپلماسی و همکاری با دوستان و متحدان در جهت مقابله با تهدیدهایی که امنیت ملی و بین‌المللی را هدف قرار داده‌اند، مقابله با جنایات سازمان‌یافته بین‌المللی به‌عنوان تهدیدی برای دموکراسی‌های نوپای آسیب‌پذیر، مواجهه با تهدیدات زیست‌محیطی، تقویت توسعه پایدار در کشورهای در حال توسعه، پیشبرد دموکراسی، آزادسازی سیاسی و حقوق بشر در گستره جهانی در چهارچوب کمک و همکاری با نهادها

و مراجع بین‌المللی مربوط، پی‌جویی برای کمک‌های بین‌المللی در جهت تقویت نرم‌ها و نهادهای دموکراتیک در جوامعی که خواهان انتقال از شرایط بسته به (جوامع) باز هستند.

سند امنیت ملی ـ ۱۹۹۸

نکات کلی

«استراتژی امنیت ملی برای قرن جدید»[1] عنوان سند دیگری از اسناد امنیت ملی آمریکاست که در اکتبر ۱۹۹۸ ارائه شد. در مقدمه این سند در کنار تأکید بر تهدیدها و فرصت‌های پیش‌روی جامعه و دولت آمریکا، بر سه هدف اصلی تأکید می‌شود:

۱. افزایش امنیت آمریکا؛

۲. رونق‌بخشی به شرایط اقتصادی این دولت؛

۳. گسترش دموکراسی در خارج.

دومین نکته به مهم‌ترین چالش‌ها و فرصت‌های حاصل از جهانی شدن و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی ارتباط یافته و در واکنش به این وضعیت و فهرستی از ابتکارها در حوزه‌های نظامی و اقتصادی مورد تأکید است.

موضوع مهم دیگر مقوله رهبری آمریکاست که رویکرد بین‌الملل‌گرایی (در برابر انزواجویی) در سیاست خارجی این دولت در قرن جدید را آشکار ساخته و در این ارتباط «اصول و ارزش‌های آمریکایی» به‌عنوان

---

1. A National Security Strategy for A New Century

وجه تضمین و فراگیری این الگوی رهبری معرفی می‌شود، اما این نکته به معنای بی‌توجهی به ضرورت «همکاری با متحدان» تلقی نشده است.

چهارمین نکته به عناوین جدیدی مربوط می‌شود که در مقایسه با اسناد قبلی نوآورانه است؛ مفاهیمی چون «دولت‌های ورشکسته» یا «گسترش تکنولوژی‌های خطرآفرین»[1] که در قالب تیترهای مستقل، به جلوه‌های جدیدی از کانون‌های تهدیدزا یا احتمال افزایش تهدیدآفرینی برخی از تهدیدهای قبلی اشاره دارد. در همین ارتباط می‌توان به طیف‌بندی منافع ملی این دولت توجه کرد؛ آنچه که در قالب حیاتی، مهم و بشردوستانه (در کنار دیگر منافع) مشخص شده است.

مضامین امنیتی ـ استراتژیک (سخت‌افزاری) و نرم‌افزاری

در این مورد در کنار محورهای تکراری چون سلاح‌های کشتار جمعی و تهدید ناشی از انتشار خارج از نظارت و کنترل بین‌المللی این قبیل سیستم‌های تسلیحاتی، کنترل تسلیحات و توانمندی نظامی ارتش آمریکا نکات جدیدی نیز مشاهده می‌شود. برای مثال، تأکید بر تکنولوژی‌های مربوط به سلاح‌های یادشده (کشتار جمعی) آن هم تحت تیتر یا عنوانی مشخص از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ موضوعی که تا مرحله پافشاری بر سیاست‌های کنترل صادرات و ترتیبات چندجانبه ناظر بر آن به پیش می‌رود. بخش قابل توجهی از محورهای نرم‌افزارگرایانه سند مورد نظر، حداقل از بعد محتوایی در اسناد قبلی تکرار شده است. با این

---

1. Spread of Dangerous Technologies

وصف، برخی تعابیر قابل توجهند، مانند: ایجاد یک محیط بین‌المللی صلح‌آمیز، کمک به شکل‌گیری جهانی که در آن پذیرش ارزش‌های دموکراتیک، احترام به حقوق بشر و حاکمیت قانون از پذیرشی عام برخوردار باشد، تقویت جامعه بین‌المللی از طریق دموکراسی‌های مبتنی بر بازار آزاد تا از این طریق از مشکلات انسان‌دوستانه جلوگیری شده و حرکت‌های بین‌المللی غیردولتی معطوف به دموکراسی‌سازی رونق یابد. در این ارتباط، می‌توان به برخی تفاوت‌ها اشاره کرد، از جمله اینکه برخلاف سند سال قبل که در چهارچوب توضیحات مربوط به هدف «گسترش دموکراسی در خارج» (به‌عنوان یکی از اهداف محوری راهبرد امنیتی) از تعبیر «کمک‌های بشردوستانه» استفاده شده بود، در سند کنونی از تعبیر «اقدامات بشردوستانه» بهره برده شده که این امر می‌تواند نشانه‌ای از ویژگی عمل‌گرایی آن تلقی شود.

سند امنیت ملی ـ ۱۹۹۹

نکات کلی

در دسامبر ۱۹۹۹ ششمین سند راهبرد امنیتی کابینه کلینتون با تأکید بر ویژگی «قرن جدید» منتشر شد. اولین مسئله‌ای که در این سند جلب توجه می‌کند، تحول محتوایی است که در مباحث گوناگون آن اعمال شده ازجمله در مطالب مقدماتی به مقوله‌هایی چون جهانی شدن سریع[1]، و راهبرد تعهد

1. Rapid Globalization

و قدرت ارزش‌های آمریکا اشاره شده و یا در بخش مربوط به شرایط و سازوکارهای افزایش امنیت آمریکا، محورهای جدیدی چون دیپلماسی عمومی و دفاع از امنیت سرزمین اصلی آمریکا مورد تأکید است.

مضامین امنیتی ـ استراتژیک (سخت‌افزاری) و نرم‌افزاری

در میان شاخص‌های امنیتی و نظامی سند، البته در کنار مواردی که در اسناد قبلی تکرار شده، مهم‌ترین مورد به دستور کاری مربوط می‌شود که در خصوص چگونگی دفاع از سرزمین آمریکا آمده است. در این ارتباط، مجموعه‌ای از تدابیر و راهکار ارائه شده که مهم‌ترین آن به ابتکار دفاع موشکی ملی، صیانت از زیرساخت‌های حیاتی کشور و آمادگی ملی در برابر امکان تهاجم دشمنان به کمک سلاح‌های کشتار جمعی باز می‌گردد. نکته بعد به توضیحاتی باز می‌گردد که بر محور اقدامات دولت در خصوص مواردی چون مذاکرات کنترل تسلیحات و همکاری‌های نظامی و امنیتی با متحدین بر محور مبارزه با تروریسم ارائه شده است، اما در حوزه نرم‌افزاری، مقوله دیپلماسی دفاعی از اهمیت خاصی برخوردار است. در واقع، در چهارچوب توضیحاتی که در این سند (مانند اسناد قبلی) در باب «دیپلماسی» به‌عنوان راهکاری برای شکل دادن به محیط بین‌المللی ارائه شده، مقوله یادشده از جایگاهی نوآورانه برخوردار است؛ آنچه که می‌تواند از طریق تأثیرگذاری بر افکار عمومی دیگر ملت‌ها، به ارتقای موقعیت رهبری آمریکا کمک کند.

سند امنیت ملی ـ ۲۰۰۰

نکات کلی

اولین نکته مربوط به این سند ۸۴ صفحه‌ای که در دسامبر ۲۰۰۰ ارائه شده، تغییری است که در عنوان آن اعمال شده: «**استراتژی امنیت ملی برای عصر جهانی**». نکته دیگر به محوربندی بخش‌های آن مربوط می‌شود؛ به‌گونه‌ای که سعی شده در کنار تکرار بسیاری از مضامین قبلی، چهارچوب نسبتاً جدیدی برای این سند که آخرین مورد در دوره رهبری کلینتون است، ارائه شود. در بخش اول که تحت عنوان «مبانی استراتژی» (تعهد و درگیری) آمده، به عناصر، اهداف، اصول راهنما و زمینه‌های لازم برای تحقق کارایی آن توجه شده است.

در این مورد اهداف اصلی عبارتند از:

- ارتقای امنیت در داخل و خارج؛
- ترویج و گسترش رفاه و سعادتمندی؛
- پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر.

در این ارتباط، به سه مفهوم به‌عنوان عناصر اصلی راهبرد مزبور نیز اشاره شده است: شکل‌دهی به محیط بین‌المللی، پاسخگویی به تهدیدات و بحران‌ها و در نهایت، آمادگی برای آینده غیرقابل اطمینان و نامشخص. به‌زعم منطق ناظر بر این سند، مجموعه‌ای از مؤلفه‌های گوناگون وجود دارند که باید به‌عنوان حامی و پشتیبانی‌کننده از عناصر یادشده عمل نمایند: هماهنگی با متحدین، ترغیب دیگر دولت‌ها به سوی دموکراسی‌سازی و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد، جلوگیری از منازعه‌ها،

مبادرت به عملیات‌های مربوط به صلح و ثبات بین‌المللی، مقابله با دشمنان منطقه‌ای بالقوه، رویارویی با تهدیدات جدید. خطوط راهنمای استراتژی تعهد و درگیری نیز در دو محور پاسداری از منافع ملی و افزایش اعتبار ارزش‌های آمریکایی خلاصه می‌شوند.

در پایان این بخش به فواید حاصل از استراتژی مزبور توجه شده: افزایش امنیت آمریکا در داخل و خارج، دستیابی به منافع اقتصادی که به پیشبرد رفاه و سعادتمندی در گستره جهانی منجر می‌شود و برخورداری از منافع سیاسی و دیپلماتیکی که به رونق دموکراسی و حقوق بشر می‌انجامد.

بخش دوم نیز به لوازم و ضروریاتی اختصاص یافته که برای تحقق استراتژی تعهد و درگیری مورد نیاز بوده که در اسناد قبل نیز به آن اشاره شده و در نهایت طبق شیوه معمول، از رویکردهای منطقه‌ای همگراشده سخن گفته شده است.

مضامین امنیتی ـ استراتژیک (سخت‌افزاری) و نرم‌افزاری

در این زمینه غالب مباحث ارائه‌شده تکراری است، با این تفاوت که در چهارچوب توضیحات ارائه‌شده سعی شده که دو محور مد نظر باشد: سابقه فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌های مربوط به موضوع در طول دهه نود در کنار توجه به ملاحظه‌های پیش‌رو در قرن آتی. در این مورد می‌توان به مسائلی چون دیپلماسی، دیپلماسی عمومی، مذاکرات کنترل تسلیحات میان آمریکا و روسیه در سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ (استارت ۲ و ۳)، مساعی مربوط به رویارویی با تهدید ناشی از اشاعه تکنولوژی‌های پیشرفته و سلاح‌های کشتار جمعی، طرح‌های مربوط به تقویت توانمندی ارتش این

دولت برای رویارویی با تهدیدات و به‌ویژه نبردهای آتی، فعالیت‌های آمریکا در سال ۱۹۹۹ در جهت تقویت هماهنگی‌های مالی جهانی به‌ویژه صندوق بین‌المللی پول، مساعی معطوف به تداوم برتری تکنولوژیک آمریکا در قرن بعد، برگزاری نشست‌هایی مانند اجلاس ورشو در سال ۲۰۰۰ با حضور ۱۰۶ کشور و با هدف پیشبرد جهانی دموکراسی و حقوق بشر، تأکید بر تجربه نظامی حمله به کوزوو در سال ۱۹۹۹ به‌عنوان مقدمه‌ای بر برگزاری انتخابات آزاد در این کشور و غیره اشاره داشت.

ایران در اسناد استراتژی امنیت ملی دوره کلینتون

شاید مهم‌ترین موضوعات مرتبط با ایران در اسناد امنیت ملی دوران بیل کلینتون در فاصله سال‌های ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۱ را بتوان موارد زیر دانست:

- ادعای تعقیب دستیابی به تسلیحات کشتار جمعی؛
- ادعای حمایت از تروریسم؛
- اخلال در روند صلح خاورمیانه؛ و
- تلاش برای تضعیف دولت‌های منطقه.

در این رابطه نیز اسناد مذکور به‌طور کلی عنوان می‌دارند که ایالات متحده سعی دارد رفتار ایران را در راستای اصلاح موارد مذکور تغییر داده و اصلاح نماید. در رابطه با سیاستی هم که دولت کلینتون در قبال ایران اتخاذ کرده بود و در اسناد استراتژی امنیت ملی این دوران نیز نمود داشت، می‌توان به دو مورد اشاره داشت:

مهار دوگانه

سیاستی که واشنگتن در قبال ایران طی سال‌های اولیه تصدی بیل کلینتون بر کاخ سفید اتخاذ کرده بود، در دکترین «مهار دوگانه»[1] خلاصه می‌شد. بر طبق این دکترین که در سال ۱۹۹۳ در مؤسسه سیاست خاور نزدیک واشنگتن طرح‌ریزی و سپس در تاریخ ۲۴ فوریه ۱۹۹۴ توسط مارتین ایندایک[2]، سفیر آتی ایالات متحده در اسرائیل (۱۹۹۵ـ۱۹۹۷) اعلام گردید، ایالات متحده تلاش‌های خود را برای به اصطلاح مهار ایران و عراق افزایش داد تا اجازه ندهد هیچ یک از آنها قدرت یافته و بر منطقه خاورمیانه مسلط گردند.

با توجه به همین سیاست، در نخستین سند امنیت ملی دولت کلینتون در سال ۱۹۹۴، از ایران در قالب «قدرت منطقه‌ای بالقوه متخاصم» یاد می‌شود که درصدد تغییر توازن نظامی منطقه بوده و در این مسیر از سیاست دوستی و ائتلاف با دیگر دولت‌های مشابه بهره می‌برد (NSS, 1994, p. 7). بنابراین در اینجا در چهارچوب سیاست مهار دوگانه به ضرورت مقابله با تهدید حاصل از تهران و بغداد اشاره شده است. در این ارتباط، «ضرورت تغییر رفتار» دولت ایران در چند مورد خاص مورد تأکید قرار داشت: مساعی مربوط به دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی، حمایت از نیروهای مخالف روند صلح در منطقه، کوشش‌های معطوف به تضعیف دول دوست منطقه و سابقه بسیار بد آن در زمینه رعایت حقوق بشر. در پایان این بحث نیز بر ضرورت انجام گفتگوی اقتدارگرایانه با

1. Dual Containment
2. Martin Sean Indyk

مقامات ایرانی پافشاری شده بود (NSS, 1994, p. 25) در سند سال ۱۹۹۵ نیز همین موارد تکرار شده است.

در سند سال ۱۹۹۶ نیز با تکرار همان ادعاهای سابق مبنی بر کوشش‌های کشورمان برای تغییر توازن نظامی منطقه‌ای، علاوه بر ضرورت تداوم پایبندی آمریکا به سیاست «مهار دوگانه» برای رویارویی با ایران و عراق؛ برداشت‌های جدیدی نیز (در مورد ایران) ارائه شده بود، چنان که از آن به‌عنوان «تهدیدی اصولی برای صلح در خاورمیانه و تهدیدی بزرگ برای شهروندان بی‌گناه در هر نقطه» نام برده می‌شود و برای مقابله با آن نیز بر رویکرد تحریم با همکاری متحدین اروپایی اصرار می‌گردد (NSS, 1996, p. 16).

در سند سال ۱۹۹۷ نیز دوباره بر مهار ایران و عراق به‌طور همزمان تأکید شده و حمایت از متحدان منطقه‌ای ایالات متحده در خاورمیانه و همچنین جریان نفت در برابر این دو کشور را از اولویت‌های دولت آمریکا عنوان می‌دارد (NSS, 1997, p. 32).

تعامل محتاطانه

در این زمینه،پس از روی کار آمدن محمد خاتمی به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران در سال ۱۹۹۷ که با دوره دوم دولت کلینتون همزمان شده بود و شعارهای اصلاح‌طلبانه او، آمریکا سعی کرد، علی‌رغم اصرار بر ادعاهای سابق، به مماشات با ایران نیز بپردازد تا بتواند ایران را از مواضع سابق خود دور سازد. به همین دلیل از پیشنهاد تعامل و گفتگو ازسوی دولت

ایران استقبال کرده و بخشی از تحریم‌های ایران را لغو کرد.

بنابراین، سند سال ۱۹۹۸ که در میان اسناد مذکور بیشترین توجه را به ایران نشان داده است، علی‌رغم تکرار همان اتهامات و اینکه ایالات متحده خواهان اصلاح رفتار ایران می‌باشد، به‌نوعی دیدی مثبت نیز نسبت به کشورمان پیدا کرده و اینگونه سخن می‌گوید: «نشانه‌هایی از تغییر در سیاست‌های ایران مشاهده می‌شود. در دسامبر ۱۹۹۷، مقامات ایران از حضور یاسر عرفات در اجلاس سران کشورهای اسلامی در تهران استقبال کرده و گفتند که هرچند آنها با فرایند صلح موافق نیستند، ولی نمی‌خواهند دیدگاه‌های خود را بر دیگران تحمیل کرده و از این‌رو هر آنچه را که فلسطینیان بپذیرند خواهند پذیرفت. در ژانویه ۱۹۹۸، محمد خاتمی آشکارا تروریسم و کشتار اسرائیلی‌های بی‌گناه را محکوم کرد. سابقه ایران در جنگ علیه قاچاق مواد مخدر هم بهبود یافته و به‌دلیل رفتار شایسته در قبال بیش از دو میلیون پناهنده افغانی و عراقی مورد تحسین سازمان ملل واقع شده است. ایران در تلاش‌های دیپلماتیک برای ایجاد صلح و ثبات در افغانستان مشارکت کرده و تلاش دارد روابط خود را با کشورهای منطقه خلیج فارس بهبود بخشد.» بنابراین در ادامه عنوان می‌شود که آمریکا چنین تحولاتی را با علاقه پیگیری کرده و از پیشنهاد خاتمی برای انجام گفتگوی دوجانبه استقبال می‌کند. همچنین به اقدامات مثبت آمریکا برای تبادلات بیشتر اقتصادی و فرهنگی میان دو کشور نیز اشاره می‌شود. در آخر نیز با بیان اینکه اگر بتوان گفتگویی را میان دو کشور ایجاد کرد که نگرانی‌ها برطرف شود، با خطاب کردن نام کشورمان با عبارت «جمهوری اسلامی»

که برای نخستین بار صورت می‌گرفت، خواهان توسعه نقشه راهی برای ایجاد روابط عادی می‌شود (NSS, 1998, pp. 52-53).

در سند سال ۱۹۹۹ نیز مانند مورد قبل نوعی نگاه خوش‌بینانه نسبت به تحول در رفتار خارجی ایران مشاهده می‌شود، با این تفاوت که در سند کنونی دوباره بر ضرورت رویارویی چندجانبه (با کمک متحدین و نهادهای بین‌المللی) با مساعی ایران برای دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی و تقویت توانمندی موشکی تأکید شده است (NSS, 1999, p. 43).

در آخرین سند (۲۰۰۰) استراتژی امنیت ملی کلینتون نیز جهت‌گیری‌های اسناد قبلی بر محور بروز تغییراتی مثبت در رفتار خارجی ایران و غیره تکرار شده بود؛ با این تفاوت که در این سند به تحولات داخلی ایران مانند برگزاری انتخابات مجلس در سال ۲۰۰۰ و یا مسئله آزادی مذهبی در کشورمان، عنایت خاصی شده است. در مورد انتخابات مجلس عنوان می‌دارد که چون این انتخابات آزاد و عادلانه بود، اجازه صادرات فرش و مواد غذایی ایران به آمریکا صادر شده و تماس‌های مردمی و تجار نیز تسهیل شده است. در مقابل نیز خواهان عمل متقابل ایران در این زمینه‌ها شده و تمایل خود برای گفتگوهای دولتی را اعلام می‌دارد (NSS, 2000, p. 75).

کلام پایانی

پیش از این در خصوص ویژگی‌های کلی اسناد مربوط به راهبرد امنیت ملی آمریکا در دهه پایانی قرن بیستم مواردی مطرح شد. مطالب مزبور بیش از

آنکه نقادانه باشد، در فضای توصیف شرایط موجود ارائه گردید، هرچند با آمیزه‌هایی از تحلیل نیز همراه بود. اما شایسته است که در این فراز پایانی به چند نکته نقادانه اشاره گردد. اولین مورد به زیرساخت تمام عیار نظام تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا باز می‌گردد که به‌شدت از برداشت‌ها، تصورات، ارزش‌ها و ایدئولوژی آمریکایی تأثیر پذیرفته است. نکته دوم که ارتباطی ماهوی با قبلی دارد، به نوع تعامل میان سرمایه‌های تمدنی ـ ارزشی با فضای تصمیم‌سازی امنیتی باز می‌گردد. در واقع، این هم‌پیوندی نهادینه‌شده در کنار ثمرات فراوانی که به همراه دارد، می‌تواند به چالش‌هایی نیز منجر شود؛ آنچه که در مواردی چون یک‌سویه‌نگری، خودمداری و پالایش ناقص متغیرهای دخیل جلوه می‌کند. نتیجه منطقی این وضعیت را می‌توان در رویارویی دائمی راهبرهای امنیتی این دولت با موقعیت‌های غیرقابل پیش‌بینی مشاهده کرد؛ وضعیتی که هرچند در عرصه سیاست‌سازی امنیتی خارجی مرسوم است، اما در تناسب با نقش و موقعیت جهانی آمریکا آن هم در شرایط متحول نظام بین‌الملل خاصه از بعد پراکندگی قدرت، می‌تواند چالش‌آفرین باشد. در این ارتباط، گسترش امواج آمریکاستیزی در مناطق گوناگون به‌ویژه جهان اسلام، افزایش تمایل قدرت‌هایی چون روسیه و چین به ایجاد نوعی موازنه قدرت با آمریکا و تمایل دولت‌های اروپایی به موضع توازن نرم با آن می‌تواند به‌عنوان بارزترین نشانه‌های بروز این نوع ناهنجاری در برابر ایالات متحده تلقی شود.

منابع

فارسی

برژینسکی، زبیگنیو (۱۳۷۱). جنگ سرد و پیامدهای آن، ترجمه مجتبی امیری، *اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۶۳ـ۶۴.

کیوان حسینی، اصغر (۱۳۸۷). *واکاوی سیاست کنترل صدور فناوری در استراتژی کلان آمریکا*، تهران: مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی.

کیوان حسینی، اصغر (۱۳۸۹ الف). کارکرد مکتب پساگرامشی در تفسیر رفتار نرم‌افزاری دولت‌های چیره‌طلب، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۸۹، ص. ۱۶۳ـ۱۸۷.

کیوان حسینی، اصغر (۱۳۸۹ ب). *نرم‌افزارگرایی در سیاست خارجی آمریکا، از انقلاب استقلال تا یازدهم سپتامبر*، تهران: اندیشه‌سازان نور (در دست انتشار).

نیکسون، ریچارد (۱۳۷۷). *فراسوی صلح*، ترجمه محمدرضا رضاپور، تهران: چامه.

لاتین

Bush, George H. W. (1990). “Address Before a Joint Session of the Congress on the Persian Gulf Crisis and the Federal Budget Deficit,” Washington D.C., 11 September, <http://bushlibrary.tamu.edu/research/public_papers.php?id=2217&year=1990&month=9>

Christopher, Warren (1998). In the Stream of History Sharing Foreign Policy for a New EraStanford: Stanford University Press.

Clinton, Bill (1993). “American Foreign Policy and Democratic Idea”,Orbis, Vol 37, No. 4.

Cox, Michael (2000). “Wilsonianism Resurgent? The Clinton Administration and American Democracy Promotion in the Late 20th Century, in, *Columbia International* Affairs Online (CIAO), (March 2000).

Lak, Anthony (1993). "From Containment to Enlargement", in, <http://www.mtholoyoke. Edu/acad/intrel/lakedoc.html>

NSFR (National Strategy Forum Review) 2009. Vol 19, No. 1, Winter 2009

NSS (National Security Startegy) (1994)

NSS (National Security Startegy) (1995)

NSS (National Security Startegy) (1996)

NSS (National Security Startegy) (1997)

NSS (National Security Startegy) (1998)

NSS (National Security Startegy) (1999)

NSS (National Security Startegy) (2000)

Nye, Joseph (1990). "The Changing Nature of World Power", Political Science Quarterly, Vol.105, N0.2.

Twing, Stephen (1998). *Myths, Models and U.S.Foreign Policy, The Cultural Shaping of Three Cold Warriors*, London: Lynne Rienner Publishers.

Wallop, Malcolm(1993). "American Needs a Post- Containment Doctrin" Orbis, Vol. 37, No. 2.

تضاد انگاره‌ها: از واقع‌گرایی تهاجمی تا آرمان‌گرایی تصنعی:
بررسی اسناد استراتژی امنیت ملی
ایالات متحده در دولت بوش پسر

مجید عباسی اشلقی[1]

چکیده

با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، اعلام مواضع تهاجمی در سیاست خارجی آمریکا به‌گونه فزاینده‌ای شدت گرفت و در اسناد امنیت ملی این کشور (سپتامبر ۲۰۰۲ و مارس ۲۰۰۶) متجلی گردید. در این اسناد، عنصر آمریکایی محیط بین‌المللی پررنگ‌تر شده و خیزش آمریکا برای اعمال هژمونی مشهود گردید. در محیط جدید بین‌المللی، ترکیبی از فرهنگ، اقتصاد و قدرت نظامی وجه غالب برتری‌جویی آمریکا شد و بحث‌های فرهنگی و ارزشی، به همراه تأکید بر آمادگی استفاده از قدرت نظامی و دفاعی در مقابله با پدیده تروریسم، اصلی‌ترین عامل تنش‌های شکل‌دهنده

---

۱. دکترای روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی

در جامعه بین‌المللی گردید و موضوعات مبارزه با تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی تبدیل به ابزاری برای تحقق اهداف و منافع آمریکا در نظام بین‌الملل شدند. همچنین تأکید بر توصیف طیف مشخصی از کشورها مانند ایران به‌عنوان محور شرارت، بی‌تفاوتی نسبت به تعهدات بین‌المللی در عرصه‌های زیست‌محیطی، عدم توجه به حقوق بین‌الملل، کنوانسیون‌های بین‌المللی و سازمان ملل متحد و کوشش برای رهایی دکترین امنیتی آمریکا از سطح تحلیل بازدارندگی به سوی اعمال زور مبتنی بر پیشدستی از اصول امنیتی جدید آمریکا در اسناد امنیت ملی جورج دبلیو بوش بودند. با این توضیح، نوشته حاضر سعی دارد در چند بخش ساختار و محتوای اسناد امنیت ملی مذکور، تأثیر زمینه‌های داخلی و بین‌المللی بر شکل‌گیری آنها، محورهای اصلی و ارتباط آنها با کشورمان را مورد بررسی قرار دهد.

مقدمه

با فروپاشی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱، ساختار نظام بین‌الملل که پیش از آن دوقطبی بود، تغییر پیدا کرد و زمینه برای شکل‌گیری نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا فراهم گردید. در بین سال‌های ۱۹۹۱ـ۲۰۰۰ تلاش در جهت ایجاد و شکل‌گیری هژمونی آمریکا صورت پذیرفت. لیکن در سال ۲۰۰۰ با روی کار آمدن جورج دبلیو بوش به‌عنوان چهل‌وسومین رئیس‌جمهور آمریکا تأکید و کوشش بیشتری در راستای تثبیت هژمونی آمریکا انجام گرفت. بوش با گروهی از سیاستمدارانی وارد کاخ سفید شد که بر این باور بودند برای حفظ و تثبیت هژمونی آمریکا

باید از تمامی روش‌ها استفاده نمود. آنها افرادی بودند که حتی نظامی‌گری بی‌پایان را در جهت رسیدن به مطلوب خویش مفید می‌دانستند. در حقیقت از سال ۲۰۰۰ به بعد با پیروزی جورج دبلیو بوش ادبیات سیاست خارجی و امنیتی آمریکا دچار تحول شگرفی گردید و همچنین پس از حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ این تغییر شگرف در ادبیات سیاست خارجی و امنیتی آمریکا هرچه بیشتر خود را نمایان ساخت و سبب شد مفاهیمی که در سال‌های پیشین کمتر و چه بسا توجهی به آنها نمی‌شد از جمله «جنگ عادلانه»[1] و «جنگ پیشدستانه» بار دیگر زنده شوند.

به هر حال، با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و اعلان جنگ از سوی رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بر ضد تروریست‌ها، کاربرد واژه جنگ بر ضد گروه‌های تروریستی و دولت‌های حامی آنها بسیاری از حقوقدانان و سیاستمداران را شگفت‌زده کرد؛ زیرا توسل به جنگ از زمان پیمان بریان ـ کلوگ در سال ۱۹۲۸ محکوم شده و دولت‌های جهان متعهد شده‌اند از دست زدن به جنگ برای حل اختلاف‌های بین‌المللی خودداری کنند و جنگ را ابزار سیاست ملی خود قرار ندهند (مظفری، ۱۳۸۲، ص. ۲۶). این نکته در منشور سازمان ملل متحد نیز مورد تأکید قرار گرفته و عدم توسل به زور به‌عنوان قاعده آمره[2] در جامعه بین‌المللی پذیرفته شده است.

از آن پس، اعلام مواضع تند و جنگ‌طلبانه در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به‌گونه‌ای فزاینده شدت گرفت و سرانجام این خطابه‌های

---

1. Just War
2. Jus Cogens

آتشین و جنجالی در سپتامبر سال ۲۰۰۲ در یک سند رسمی آشکار شد و به‌عنوان دکترین امنیت ملی آن کشور رسمیت یافت. این دکترین در مارس سال ۲۰۰۶ بار دیگر مورد تجدید نظر و اصلاح قرار گرفت و سیاست خارجی و امنیتی آمریکا را در دوران حکومت جمهوری‌خواهان به رهبری جورج دبلیو بوش شکل داد.

با این توضیح، هدف اصلی این پژوهش بررسی ساختار و محتوای اسناد امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶، تأثیر شرایط و زمینه‌های داخلی و بین‌المللی بر شکل‌گیری آنها، محورهای اصلی اسناد و ارتباط آنها با جمهوری اسلامی ایران و همچنین برآورد و تحلیل آنها می‌باشد.

زمینه‌های داخلی و بین‌المللی

در بررسی سیاست خارجی آمریکا باید عنوان داشت که از سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ میلادی و با روی‌کار آمدن طیف جدیدی از سیاستمداران و اندیشمندان سیاسی موسوم به نومحافظه‌کار[1] دچار تغییرات عمده‌ای شد. در این دوران، نومحافظه‌کاران در سال ۱۹۹۷ پروژه‌ای را تحت عنوان «قرن جدید آمریکایی»[2] طراحی نمودند. در این طرح درباره آینده سیاسی آمریکا به‌خصوص در باب سیاست خارجی و چگونگی تأمین بهتر منافع ملی سخن رانده شده بود. این پروژه در واقع سندی بود که آنها با پیروزی جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۰۰ تلاش خویش را برای پیاده‌سازی آن

---

1. Neo – Conservative

2. Project for a new American Century (PNAC)

معطوف نمودند.

نومحافظه‌کاران از روشنفکران عموماً یهودی و چپ‌گرا بودند که با اعتقاد به برتری تمدن غرب به‌خصوص نوع آمریکایی آن، اقتصاد بازار آزاد و لیبرال دموکراسی را ترویج کرده و با نحله‌ای از مسیحیت تحت عنوان راست مسیحی یا صهیونیست‌های انجیلی مرتبط هستند. ملت آمریکا از نظر این گروه یک ملت استثنایی است و دارای رسالت تاریخی می‌باشد. رسالت ملت آمریکا تحقق بخشیدن به سیطره خیر در جهان است. آنان معتقدند برای تحقق این امر باید سه اقدام مهم انجام داد:

۱. تسلیح دوباره آمریکا؛

۲. جلوگیری از رقابت دیگر کشورها و یا قدرت‌ها با آمریکا و مقابله با آنان؛ و

۳. سرنگون کردن رژیم‌های مخالف آمریکا در جهان (مختاری، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۹).

پروژه قرن جدید آمریکایی با اهداف خاصی طراحی شده بود که در رأس آن تغییر سیاست خارجی آمریکا در برخورد با بازیگران مخالف سیاست‌های این کشور بود. بدین منظور، از نخستین پیشنهادات این پروژه، حمله به عراق، اشغال و سرانجام اداره این کشور بود. این مسئله در نامه‌ای محرمانه در سال ۱۹۹۸ به کلینتون نوشته شد. قدم بعدی در این فرایند، حمله نظامی به دیگر رژیم‌های غیردوست در منطقه خاورمیانه، غربی کردن منطقه[1] از طریق جنگ، اصلاح و سرنگونی رژیم‌های مخالف

1. Westernization of Region

و تحمیل ارزش‌های آمریکایی با توسل به زور بود. پروژه قرن جدید آمریکایی در سپتامبر سال ۲۰۰۰ با رویکردی دفاعی تحت عنوان «بازسازی توان دفاعی آمریکا»[1] مجدداً مورد بازنگری قرار گرفت. در این سند جوهره افکار و ایدئولوژی نومحافظه‌کاران منعکس شده و ضرورت ایجاد انقلابی در سیاست خارجی و دفاعی ـ امنیتی آمریکا در این سند تبیین و مورد تأکید قرار گرفته است (رضایی، ۱۳۸۳، ص. ۳۱۴).

با انتخاب جورج دبلیو بوش به ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۲۰۰۰ زمینه برای اجرایی شدن افکار و دیدگاه‌های نومحافظه‌کاران فراهم آمد. وی افرادی را که در پروژه قرن جدید آمریکایی شرکت داشتند در حساس‌ترین مناصب دولت آمریکا قرار داد. دونالد رامسفلد[2]، وزیر دفاع، الیوت آبرامز[3] طراح سیاست‌های منطقه‌ای در شورای امنیت ملی آمریکا، پل ولفوویتز، معاون وزیر دفاع، داگلاس جی فیث[4]، دستیار وزیر دفاع و ریچارد پرل[5]، معاون وزیر دفاع از جمله این افراد بودند. علاوه بر آن، انتخاب دیک چنی[6] به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور و کالین پاول[7]، ژنرال بازنشسته ارتش آمریکا به‌عنوان وزیر امور خارجه همگی حاکی از غلبه روحیه نظامی‌گری در کابینه جورج دبلیو بوش بود. این گروه منتظر فرصتی بودند تا راهبردهایی را که در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تدوین کرده بودند به اجرا و آزمایش بگذارند. وقوع حادثه مشکوک ۱۱ سپتامبر سال

---

1. Rebuilding America's Defenses
2. Donald Ramsfeld
3. Aliot Abramz
4. Douglas J. Feith
5. Richard Perle
6. Chenny
7. Pawel

۲۰۰۱ این فرصت را در اختیار دولت آمریکا قرار داد. لذا روی کار آمدن و قدرت یافتن نومحافظه‌کاران در کاخ سفید و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ را می‌توان از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر تدوین محتوای اسناد امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ دانست.

از سوی دیگر، در نتیجه حادثه ۱۱ سپتامبر که تأثیر ترس و بی‌اعتمادی را در میان هیئت حاکمه آمریکا ایجاد کرده بود، موجب شد دائماً تکرار کنند که امنیت آنها در خطر است و برای رفع این تهدید باید عوامل ناامنی را پیش از آنکه فرصت اقدام را پیدا کنند، نابود کرد. این شرایط امنیتی شدن فضای داخلی و خارجی آمریکا را در پی داشت. با توجه به غلبه این تفکر، نقش قدرت نظامی در سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده آمریکا پررنگ شد و زمینه برای اجرای تفکرات یک‌جانبه‌گرایانه و امنیت‌محور فراهم گردید. برای اجرای آموزه‌های امنیتی می‌بایست دشمن جدید آمریکا نیز مشخص می‌شد، لذا تروریسم و بنیادگرای اسلامی همان نقشی را بر عهده گرفتند که ایدئولوژی کمونیسم در دوران جنگ سرد به عهده داشت.

در حقیقت استراتژی کلان امنیت ملی در آمریکا در دوران پس از ۱۱ سپتامبر که نشئت‌گرفته از تفکرات نومحافظه‌کاران و شکل‌گرفته در دو دهه پیش از آن بود؛ دارای سه ویژگی مهم بود: الف) ضد چندجانبه‌گرایی؛ ب) جنگ‌سالاری؛ و ج) مطلق‌گرایی اخلاقی. توجیه‌کننده این عنصر مبارزه با تروریسم است که جایگزین مبارزه با کمونیسم شده است. مبارزه با تروریسم علاوه بر ایجاد هویت برای سیاست خارجی جدید، در میان

افکار عمومی نیز مقبولیت داشت و توانست مبنای تشکیل ائتلاف‌های بین‌المللی گردد (قهرمانپور، ۱۳۸۲، ص. ۳۰).

با توجه به این مسائل، سیاست خارجی و امنیتی آمریکا بدین صورت شکل می‌گیرد:

۱. منطق بازی و روابط بین‌الملل با حاصل جمع صفر ارزیابی می‌شود؛ (بازیگران در صحنه روابط بین‌الملل به دوست و دشمن و سیاه و سفید تقسیم می‌شوند)

۲. جریان قدرت هدایت‌گر افکار عمومی و نه تابع افکار عمومی ارزیابی می‌گردد؛

۳. نظامیان و الگوهای نظامی در اولویت طرح و برنامه‌ریزی قرار می‌گیرند؛

۴. روش استفاده از زور و تهدید نظامی بر ضدّ مخالفان توسعه می‌یابد.

حمله آمریکا به افغانستان (۲۰۰۲) و عراق (۲۰۰۳)، ایستادگی در برابر افکار عمومی جهانی، کمرنگ شدن نقش سازمان ملل متحد، دوقطبی شدن فضای سیاست جهانی (طرح مسائلی مانند هر که با ما نیست علیه ماست) و یک‌جانبه‌گرایی بوش و عدم توجه به مخالفت‌های اتحادیه اروپا، چین و روسیه در به‌کارگیری نیروی نظامی از جمله شواهدی هستند که جوهره اصلی سیاست جهانی آمریکا در دوره جدید را تشکیل می‌دهند (افتخاری، ۱۳۸۲، ص. ۳۶۰).

در عین حال، مروری کوتاه بر اظهارات جورج دبلیو بوش در خصوص تقسیم جهان به خیر و شر، نام بردن از ایران، کره شمالی و عراق

به‌عنوان محور شرارت، تهدید به استفاده از قدرت نظامی و متعاقب آن حمله به افغانستان و عراق، اعتقاد به رسالت تاریخی ملت و دولت آمریکا برای توسعه دموکراسی و ارزش‌های آمریکایی، مسئولیت دولت آمریکا در قبال صلح و امنیت بین‌المللی و مقابله با تروریسم و جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار دسته جمعی و غیره همگی حاکی از ریشه‌های فکری سیاست خارجی آمریکاست که در استراتژی امنیت ملی این کشور نیز متبلور شده است (Rhodes, 2003, p. 133).

بنابراین حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ جهت‌گیری‌های زیر را در سیاست خارجی و امنیتی و به تبع آن استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا سبب شد:

۱. مبارزه با تروریسم در قالب کلی آن که شامل سازمان‌های تروریستی و کشورهای حامی تروریسم هستند؛

۲. تلاش برای جلوگیری از دستیابی به جنگ‌افزارهای کشتار دسته جمعی در کشورهای مخالف آمریکا؛

۳. تغییر رژیم‌های مخالف آمریکا؛ (کشورهای محور شرارت)

۴. هویتی شدن سیاست خارجی آمریکا؛

۵. پررنگ شدن افکار و اندیشه‌های جنگ‌طلبانه در سیاست خارجی و امنیتی آمریکا.

بنابراین، حادثه ۱۱ سپتامبر گسل‌های امنیتی و روزنه‌های آسیب‌پذیری درونی آمریکا را آشکار ساخت. این رویداد نشان داد که آمریکا تا چه اندازه از درون ناامن و آسیب‌پذیر است. این حادثه که خشم و ترحم جهانیان را برانگیخته بود، رهبران آمریکا را بر آن داشت تا از تهدید

عملی‌شده فرصت‌های جدیدی پدید آورند و طرح‌هایی را که از مدت‌ها پیش در راستای تحکیم هژمونی خود بر جهان با نام‌های نظم نوین جهانی[1]، خاورمیانه بزرگ[2] و دموکراتیزاسیون[3] فراهم نموده بودند، عملی سازند (حجت‌زاده، ۱۳۸۳، ص. ۴). پیامد حمله به برج‌های دوقلوی نیویورک فارغ از تمام بازتاب‌های بین‌المللی آن، در مشروعیت‌بخشی داخلی و بین‌المللی به گزینه استراتژی تهاجمی و سیاست پیشدستانه و نیز قدرت‌گیری ماشین جنگی این کشور در دیپلماسی و سیاست‌های امنیتی نقش بسزایی داشت که تبلور این پیامدها در استراتژی‌های امنیت ملی این دوران قابل مشاهده است (قاسمی، ۱۳۸۴، ص. ۴۱۷).

نکته مهمی که شاید بتوان در این زمینه بدان پرداخت، تضاد میان چندجانبه‌گرایی و یک‌جانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل می‌باشد. در این رابطه، اگرچه در استراتژی امنیت ملی آمریکا صراحتاً به یک‌جانبه‌گرایی اشاره‌ای نشده است و حتی بحث تقویت اتحادها و نهادهای چندجانبه و اتحادهای بلند مدت و توسعه تعهدات بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته است؛ لیکن در عمل سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در هنگام حمله به عراق (۲۰۰۳) در تضاد با این اهداف است. دولت نومحافظه‌کار بوش در هنگام حمله به عراق علاوه بر اینکه به مخالفت‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد برای حمله توجه نکرد بلکه به مخالفت‌های اعضای اتحادیه اروپا نیز بی‌توجه بود. انگلستان تنها کشوری بود که در این اقدام تهاجمی

1. New Global Order
2. The Great Middle East
3. Democratization

یک‌جانبه‌از آمریکا حمایت کرد. عدم توجه به حقوق بین‌الملل مبنی بر ممنوعیت توسل به زور، توجه نکردن به نظرات شورای امنیت و مخالفت کشورهای جهان در تهاجم یک‌جانبه به عراق همگی حاکی از وجود یک‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی آمریکاست.

در همین راستا، تحلیل رفتار سیاسی آمریکا در نظام بین‌الملل، سخنان رئیس‌جمهور، وزیر خارجه و سایر صاحب منصبان این کشور و به‌ویژه مقامات پنتاگون، تهدید کشورهای مخالف آمریکا به حمله نظامی و در نهایت حمله به عراق نشانه‌هایی واضح از وجود یک‌جانبه‌گرایی در سیاست خارجی آمریکاست.

اسناد استراتژی‌های امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲ و ۲۰۰۶)

با توجه به مطالب بالا و شناخت زمینه‌های داخلی و خارجی تأثیرگذار بر استراتژی امنیت ملی بوش پسر،در ادامه سعی می‌شود اسناد استراتژی‌های امنیتی دولت وی در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ مورد بررسی قرار گیرد. در این میان، مداخله‌گرایی و مداخله نظامی در راستای سیاست پیشدستانه از جنبه‌های بارز اسناد مذکور می‌باشند که مورد توجه قرار خواهند گرفت (Olsen, 2002, p. 54).

الف) سند سال ۲۰۰۲

یک سال پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، یعنی در سپتامبر سال ۲۰۰۲، دولت جورج دبلیو بوش سند مهمی را به نام «استراتژی امنیت ملی آمریکا»[1]

1. The National Security Strategy of the U.S.A

منتشر کرد. در این سند ۳۱ صفحه‌ای مسائل و موضوعات مختلفی مطرح شده است که می‌توان آنها را به‌صورت زیر دسته‌بندی کرد:

ـ طرح دکترین حمله پیشدستانه

در استراتژی امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲) آمده است که: «ما با دیگر ملل همکاری خواهیم نمود تا تلاش دشمنانمان برای دسترسی به فناوری‌های خطرناک ناکام مانده، کاهش یافته و یا کنترل گردد. آمریکا این حق را برای خود قائل است که به‌عنوان دفاع از خود و درک مشترک خطر، قبل از اینکه چنین تهدیداتی کاملاً شکل گیرند، علیه آنها دست به اقدام بزنند» (NSS of U.S.A, 2002).

طرح ایده حمله پیشدستانه[1] در استراتژی امنیت ملی جورج دبلیو بوش انتقادات شدیدی را در حوزه‌های داخلی و خارجی برای به‌کارگیری حملات پیشدستانه توسط ایالات متحده داشت. این در حالی بود که حداقل در یک دهه اخیر از به‌کارگیری حمله پیشدستانه در برابر دشمنان آمریکا سخن به میان آمده بود ولی حساسیت‌های داخلی و خارجی را برانگیخته نکرده بود. در سال ۱۹۹۴ دولت کلینتون کره شمالی را تهدید به حمله پیشدستانه بر علیه تأسیسات هسته‌ای و در سال ۱۹۹۶ لیبی را تهدید به اقدام نظامی پیشدستانه در صورت تداوم برنامه‌های تولید سلاح‌های شیمیایی کرده بود. شش ماه پیش از انتشار سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۲ نیز دولت این کشور در سندی که از جانب

---

1. Preemptive Attack

پنتاگون تحت عنوان «بازنگری در وضعیت هسته‌ای»[1] انتشار یافت از پیشدستی هسته‌ای نام برد و اشاره کرد که: «در دکترین هسته‌ای آمریکا حمله پیشدستانه یکی از گزینه‌هاست» (Writz and Larsen, 2005, p. 17).

براساس سند امنیت ملی آمریکا، دشمنان واشنگتن (کشورهایی مانند عراق و کره شمالی) به‌دنبال دستیابی و یا توسعه سلاح‌های کشتار جمعی هستند. دستیابی آنها به سلاح‌های کشتار جمعی امنیت آمریکا و جامعه بین‌المللی را با خطر مواجه خواهد کرد. بنابراین، برای بازدارندگی و جلوگیری از به خطر افتادن امنیت ملی ملت آمریکا و جهان می‌بایست از طریق حمله پیشدستانه اقدام نمود (Writz and Larsen, 2005, p. 9).

از این دیدگاه، نقش اصلی ارتش آمریکا و اهداف استراتژی حمله پیشدستانه چنین خواهد بود:

۱. تأمین و حمایت از حفظ موقعیت مسلط آمریکا در نظام بین‌المللی؛
۲. پیشگیری از ظهور قدرت رقیب در عرصه نظام بین‌الملل؛
۳. تأکید بر اهمیت نیروهای دائمی آماده‌باش در تقویت امنیت داخلی؛
۴. بهبود جایگاه قدرت جهانی و حفظ تداوم سلطه بر نظام بین‌الملل؛
۵. مدیریت نظم مطلوب و مورد نظر آمریکا در نظام جهانی؛
۶. تهدید رژیم‌های مستقل و دشمنان آمریکا؛
۷. تقویت یک‌جانبه‌گرایی در برابر نظم‌گرایی بین‌المللی؛
۸. کمرنگ کردن نقش سازمان ملل متحد و قدرت‌های مهمی مانند

---

1. Nuclear Posture Review (NPR)

اتحادیه اروپا، روسیه و چین؛

۹. تجویز خط‌مشی نظامی در نظام بین‌الملل؛

۱۰. کارآمد کردن ارتش و نهادهای دفاعی و ارائه گزینه‌های نظامی برای تداوم رهبری سیاسی آمریکا (قاسمی، ۱۳۸۴، ص. ۴۲۱ـ۴۲۲).

در حقیقت این استراتژی بر این مبنا قرار دارد که هر زمان ایالات متحده به این نتیجه برسد که دشمن قصد حمله به این کشور را دارد و امنیت ملی آمریکا مورد تهدید قرار گرفته است ولو اینکه تهاجمی نیز صورت نگرفته باشد، می‌تواند براساس دکترین حمله پیشدستانه اقدام کند. در این خصوص جورج دبلیو بوش و همکاران نومحافظه‌کار وی بر این اعتقاد بودند که «بهترین دفاع حمله است»[1] و از این طریق می‌توان امنیت را برقرار و تروریست‌ها و دولت‌های حامی آنها را سرکوب نمود (عباسی اشلقی، ۱۳۸۶، ص. ۷۱).

ـ برتری‌جویی آمریکا

مهم‌ترین هدف آمریکا که در این سند نوشته شده است، هژمونی آمریکا در جهان است. فرصت پدیدآمده از حادثه ۱۱ سپتامبر فرصتی را در اختیار نومحافظه‌کاران قرار داد که بتوانند قدرت بلامنازع نظامی آمریکا را در سراسر جهان گسترش دهند. تحلیل اهداف ذکرشده در این سند حاکی از آن است که «آمریکا به‌عنوان قدرت مسلط جهان، رهبری جهان برای ثبات نظام سیاسی بین‌المللی[2] و تنظیم نظام اقتصادی بین‌المللی را

1. The Best Defense is a Good Offense
2. International Political System

فراهم خواهد کرد» (Callahan, 2004, p. 3). در حقیقت فرصت مناسبی برای ایفای نقش «پلیس جهانی»[1] برای آمریکا فراهم آمد و در سند امنیت ملی سال ۲۰۰۲ متبلور گشت.

در این سند آمده است: «امروزه ایالات متحده از موقعیت نظامی بی‌رقیب و نفوذ سیاسی - اقتصادی عظیمی برخوردار است ... ایالات متحده براساس منافع مشترک برای ایجاد امنیت بین‌المللی اقدام خواهد نمود... روسیه در میانه دوران انتقال امیدبخشی است که به آینده‌ای دموکراتیک می‌انجامد و برای این کشور مبدل به شریکی در جنگ با تروریسم می‌گردد. رهبران چین درمی‌یابند که آزادی اقتصادی تنها منبع ثروت ملی است. زمانی آنها درخواهند یافت که آزادی سیاسی و اجتماعی تنها منبع منزلت ملی است. آمریکا مشوق توسعه دموکراسی و اقتصاد باز در هر دو ملت است؛ چراکه این موارد بهترین بنیادهای ثبات داخلی و نظم بین‌المللی است. ما قویاً در مقابل تجاوزات دیگر قدرت‌های بزرگ مقاومت خواهیم نمود و در عین حال از دسترسی صلح‌آمیز آنان به پیشرفت‌های فرهنگی، اقتصادی و رفاهی استقبال خواهیم کرد. در نهایت ایالات متحده فرصت را مغتنم خواهد شمرد تا فواید آزادی را در سراسر جهان گسترش دهد» (NSS of U.S.A , 2002).

اشاره به موقعیت بی‌رقیب نظامی آمریکا در جهان، توصیه به دو رقیب اصلی آمریکا یعنی روسیه و چین، نقش آمریکا در توسعه دموکراسی و

---

1. Global Police

اقتصاد آزاد، مقابله در برابر تجاوزات و امثال آن، حاکی از وجود حس برتری‌جویی آمریکایی‌ها برای رهبری و هدایت جامعه بین‌المللی است.

ـ رشد و توسعه اقتصادی

توجه به رشد و توسعه اقتصادی سایر کشورها و تأثیر آن بر امنیت و منافع ملی آمریکا به دوران پس از جنگ جهانی دوم و ارائه طرح‌هایی مانند مارشال برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم برمی‌گردد. این استراتژی مبتنی بر این باور است که به هر میزان وضعیت و شرایط اقتصادی کشورها وخیم‌تر باشد، شرایط برای نفوذ و رشد جنبش‌های بنیادگرای اسلامی بیشتر فراهم می‌شود (Hagel, 2004, p. 65).

لذا کمک‌های اقتصادی آمریکا به این کشورها علاوه بر جلب توجه و نزدیکی بیشتر آنها به تبعیت از سیاست‌های آمریکا، به ایجاد وضعیت مناسب داخلی، رشد و توسعه اقتصادی و گرایش به دموکراسی می‌انجامد. آمریکا این کار را از طریق کمک‌های مستقیم سالانه یا از طریق مؤسسات اقتصادی بین‌المللی انجام می‌دهد (Radelet, 2003, p. 1).

در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲) آمده است که:

«ما فعالانه خواهیم کوشید که امید به دموکراسی، توسعه، بازارهای آزاد و اقتصاد بازار آزاد را در اقصی نقاط جهان به ارمغان ببریم. حوادث ۱۱ سپتامبر به ما آموخت که کشورهای ضعیف مثل افغانستان درست مانند کشورهای قدرتمند قادرند خطر بزرگی را علیه منافع ملی ما ایجاد نمایند. فقر، مردمان فقیر را به تروریست‌ها و جنایتکاران مبدل نمی‌سازد، اما فقر نهادهای ضعیف و فساد می‌توانند کشورهای ضعیف را در مقابل شبکه‌های تروریستی و

باندهای مواد مخدر در درون مرزهایشان آسیب‌پذیر نمایند. ایالات متحده در کنار هر ملتی که مصمم است در طلب مزایای آزادی برای ملتش آینده‌ای بهتر ایجاد کند، خواهد ایستاد. تجارت آزاد و بازارهای آزاد توانایی خود را برای بیرون کشیدن کلیه جوامع از فقر به اثبات رسانیده‌اند بنابراین ایالات متحده با تک‌تک ملت‌ها، کلیه مناطق و کل جامعه تجاری جهانی همکاری خواهد نمود تا جهانی بنا نماید که آزادانه تجارت نماید و در نتیجه سبب رشد رفاه می‌گردد...» (NSS of U.S.A, 2002).

ـ توسعه و گسترش صلح و آزادی در جهان

در سند نخست استراتژی بوش می‌خوانیم: «... در جهان جدیدی که پا به آن گذارده‌ایم تنها راه به سوی صلح و امنیت، راه اقدام و عمل است. همچنین با دفاع از صلح ما از یک فرصت تاریخی برای حفظ صلح بهره خواهیم جست. امروزه، جامعهٔ بین‌المللی بهترین شانس را از زمان ظهور دولت ـ ملت در قرن هفدهم در اختیار دارد تا جهانی را بنا نهد که قدرت‌های بزرگ به جای آنکه مرتباً مهیای جنگ باشند در فضایی صلح‌جویانه به رقابت بپردازند. امروزه قدرت‌های بزرگ جهان خود را در کنار ما می‌بینند که علیه خطرات مشترک هرج‌ومرج و خشونت تروریستی متحد گشته‌اند. ایالات متحده در توازن قوایی که در طلب آزادی است از سنتی پیروی می‌کند که در آن تمامی ملت‌ها مسئولیت‌های مهمی داشته باشند... آزادی تقاضای بی‌چون و چرای بشریت است و در هر تمدنی حق ذاتی هر فردی می‌باشد. در طول تاریخ، آزادی به‌واسطه جنگ و تروریسم مورد تهدید واقع شده است و خواسته‌های متضاد دول قدرتمند

و نقشه‌های شیطانی خودکامگان آن را به چالش کشیده است. اکنون، بشریت این فرصت را در اختیار دارد که پیروزی آزادی بر این دشمنان را محقق نماید. ایالات متحده از مسئولیت رهبری این مأموریت عظیم استقبال می‌نماید» (NSS of U.S.A, 2002).

ـ ترویج دموکراسی و حقوق بشر

در راستای دموکراسی‌سازی که راهبردی اساسی در سند امنیت ملی آمریکا بود بر تأثیر توسعه قانون، نهادهای مدنی و مشارکت مردم در مناطق مختلف از جهان تأکید شد. به عبارت بهتر گروه حاکم بر کاخ سفید معتقد بودند که اگر حاکمان مستبد فعلی از درون به اصلاحات سیاسی اقدام نکنند و همچنان به اقتدارگرایی خود ادامه دهند، ایالات متحده با استفاده از سازوکارهای مختلف مانند حقوق بشر و ... آنها را مجبور خواهد کرد که فضای لازم را برای آغاز فرایند دموکراسی ایجاد کنند (غرایاق زندی، ، ص. ۲۴۶). بنابراین در این سند می‌خوانیم: «... مردم در اقصی نقاط جهان می‌خواهند آزادانه سخن بگویند؛ کسی را که بر آنان حکومت می‌کند برگزینند؛ آنطور که دوست دارند عبادت کنند؛ به کودکان خود آموزش دهند؛ صاحب اموال باشند و از مزایای کار خود لذت ببرند. این ارزش‌های آزادی برای هر فردی و در هر جامعه‌ای حق و رواست؛ و خواست مشترک عاشقان آزادی در سرتاسر جهان و در هر سنی، حفاظت از چنین ارزش‌هایی در مقابل دشمنان آنان است» (NSS Of U.S.A, 2002).

ـ مبارزه با تروریسم و اشاعه تسلیحات کشتار جمعی

در میان اعضای هیئت حاکمه آمریکا اجماع گسترده‌ای وجود داشت

مبنی بر اینکه بزرگ‌ترین خطر ایالات متحده، مقابله با پیوند میان سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم است. با نبود یک رقیب هم‌ردیف همچون اتحاد شوروی، در محیط استراتژیک آمریکا قدرت‌های منطقه‌ای از اهمیت بیشتری برخوردار شده‌اند. از دیدگاه ایالات متحده، دولت‌های محور اهریمنی به‌عنوان حامیان تروریسم، توسعه و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی باید دچار تغییر و تحول شوند (عباسی اشلقی، ۱۳۸۷، ص. ۵۳).

در همین رابطه در سند سال ۲۰۰۲ آمده بود:

«بزرگ‌ترین خطری که ملت ما با آن روبه‌روست فصل مشترک رادیکالیسم و فناوری است. دشمنان ما آشکارا اعلام نموده‌اند که به‌دنبال دسترسی به سلاح‌های کشتار جمعی هستند و شواهد نشان می‌دهد که آنان با عزمی راسخ مشغول انجام چنین کاری هستند. ایالات متحده نمی‌گذارد که این تلاش‌ها قرین موفقیت گردد. ما در مقابل موشک‌های بالستیک و دیگر ابزارهای پرتاب موشک، تأسیسات دفاعی بنا خواهیم نمود» (NSS of U.S.A, 2002).

پس از آن نیز جورج واکر بوش در واپسین ساعات روز سه‌شنبه ۲۹ ژانویه سال ۲۰۰۳ که گزارشی پیرامون وضعیت ایالات متحده و سیاست‌های دولت خود ارائه می‌داد، سه کشور ایران، عراق و کره شمالی را به دستیابی جنگ‌افزارهای کشتار جمعی متهم ساخت. وی که در کنگره آمریکا سخن می‌گفت، این کشورها را محور اهریمنی[1] خواند و آنها را به‌عنوان تهدیدی برای صلح و امنیت جهانی معرفی کرد. نطق جورج بوش

1. Axis of Evil

در این اجلاس با هفتاد بار کف زدن نمایندگان و نخبگان حاضر مواجه شد و روزنامه‌های آمریکایی سخنرانی وی را از سال ۱۹۴۱ «زمان روزولت» به بعد بی‌سابقه توصیف کردند (مختاری، ۱۳۸۷، ص. ۱۸۵).

ب) سند سال ۲۰۰۶

هرچند قانون گلدواتر ـ نیکلز[1] (۱۹۸۶) رئیس‌جمهور آمریکا را موظف می‌کند که به‌طور سالیانه سند استراتژی امنیت ملی را به کنگره ارائه دهد، ولی جورج دبلیو بوش استراتژی دوم امنیت ملی آمریکا را با چهار سال تأخیر در ۱۶ مارس سال ۲۰۰۶ منتشر نمود. محورهای عمده این استراتژی در ۱۰ بند و در حجم ۴۹ صفحه طراحی گردیده است. جورج دبلیو بوش در آغاز این سند دورنمایی از جهت‌گیری‌های کلی مقامات کاخ سفید و نومحافظه‌کاران حاکم را مشخص می‌کند. وی در این مقدمه اشاره می‌کند که: «هم‌اکنون یک ایدئولوژی توتالیتر جدید ما را تهدید می‌کند، ایدئولوژی خاصی که نه در فلسفه سکولار، بلکه در انحراف از یک مذهب شکوهمند و پرافتخار ریشه دارد. اساس و محتوای این ایدئولوژی متفاوت از ایدئولوژی‌های قرن گذشته است، ولی معنای آنها شبیه یکدیگر می‌باشد: عدم تساهل، کشتار، ترور، به بردگی کشاندن و سرکوب. همچون گذشتگان، ما نیز باید بنیان‌ها را گذاشته و نهادهایی را ایجاد کنیم که برای رویارویی کشورمان با چالش‌های پیش‌رو ضروری

---

1. Goldwater- Nicholas Department of Defense Reorganization Act of 1986

است» (NSS. of U.S.A, 2006).

جدی‌ترین الزام و تعهد آمریکا در این استراتژی مانند سند پیشین، حفظ امنیت مردم آمریکا ذکر شده است. مهم‌ترین ویژگی این سند پررنگ شدن نام ایران و مسلمانان در استراتژی امنیت ملی آمریکاست. در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۶) ابتدا مقدمه بسیار کوتاهی در ابتدای هر بند در خصوص سند امنیت ملی (۲۰۰۲) ارائه شده و سپس به سند جدید (۲۰۰۶) پرداخته شده که در ادامه محورها و محتوای اصلی آنها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ـ دفاع از آرمان‌ها، شأن و منزلت انسانی

سند دوم استراتژی امنیت ملی بوش در دفاع از این مسئله می‌گوید: «ایالات متحده مدت‌های مدید از آزادی دفاع کرده است؛ زیرا چنین چیزی منعکس‌کننده ارزش‌های ما بوده و سبب پیشبرد منافعمان می‌شود. دفاع از آزادی سبب پیشبرد منافع ما می‌شود، زیرا بقای آزادی در خانه به موفقیت آزادی در خارج بستگی دارد. دولت‌هایی که به شأن و منزلت شهروندانشان احترام می‌گذارند و خواهان آزادی هستند، تمایل به اتخاذ رفتاری مسئولانه در مقابل دیگر کشورها دارند، ولی دولت‌هایی که به مردم خود ظلم می‌کنند تهدیدکنندهٔ صلح و ثبات دیگر کشورها نیز هستند... استبداد ترکیبی است از ظلم، فقر، بی‌ثباتی، فساد و رنج که تحت حکومت مستبدان و نظام‌های خودکامه شکل می‌گیرد....» (NSS of USA, 2006, pp. 4-5).

سند حاضر در مورد پایان‌بخشی به استبداد و اشاعه دموکراسی کارآمد، طیف کاملی از ابزارهای سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک را پیشنهاد می‌کند:

- اعتراض به نقض حقوق بشر؛
- حمایت آشکار از اصلاح‌طلبان دموکراتیک؛
- استفاده از کمک خارجی؛
- اعمال تحریم‌ها؛
- تشویق کشورهای دیگر به عدم حمایت از رژیم‌های سرکوبگر؛
- مشارکت با دیگر کشورهای دموکراتیک؛
- تقویت و ایجاد طرح‌های جدید؛
- مشارکت فعال با سازمان‌های غیردولتی و دیگر نهادهای جامعه مدنی؛
- همکاری با نهادهای بین‌المللی؛ و
- حمایت از محکومین نقض حقوق بشر و آزادی‌ها (NSS of U.S.A, 2006, pp. 6-8).

ـ تقویت اتحادها برای شکست تروریسم جهانی

بوش در این رابطه بر محورهای زیر تأکید می‌کند:

- تروریسم محصول اجتناب‌ناپذیر فقر نیست.
- تروریسم صرفاً نتیجه خصومت با سیاست‌های آمریکا در عراق نیست.
- تروریسم صرفاً نتیجه مسئله اسرائیلی ـ فلسطینی نمی‌باشد.
- تروریسم صرفاً واکنشی در برابر تلاش‌های ما برای جلوگیری از حملات تروریستی نیست» (NSS of USA, 2006, p. 9).

به نوشته این سند استراتژیک، تروریسمی که آمریکا با آن درگیر می‌باشد، از مسائل زیر ناشی می‌شود:

۱. سرخوردگی سیاسی؛
۲. نارضایتی‌هایی که می‌توان دیگران را به خاطر آنها سرزنش کرد.
۳. خرده‌فرهنگ‌های نشئت‌گرفته از تئوری‌های توطئه و اطلاعات نادرست؛
۴. ایدئولوژی خاصی که کشتار را توجیه می‌کند.

شکست تروریسم در بلندمدت نیازمند آن است که هریک از این عوامل مورد توجه قرار گیرند. ویژگی بارز دموکراسی آن است که برای هریک از این عوامل راه‌حلی را ارائه می‌دهد.

۱. به جای سرخوردگی، دموکراسی سهم مالکیت[1] در جامعه را پیشنهاد می‌دهد؛ شانسی برای شکل دادن به آینده خود.
۲. به جای افزایش نارضایتی‌ها، دموکراسی حاکمیت قانون، حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات، و عادت به پیشبرد منافع از طریق مصالحه را پیشنهاد می‌دهد.
۳. به جای فرهنگ توطئه‌نگری و اطلاعات نادرست، دموکراسی آزادی بیان، رسانه‌های مستقل و تبادل افکار را پیشنهاد می‌دهد که می‌تواند دروغ‌پردازی‌ها، تعصبات و تبلیغات نادرست را بی‌اعتبار سازد.
۴. به جای یک ایدئولوژی که توجیه‌کننده کشتار می‌باشد، دموکراسی احترام به شأن و منزلت انسانی را پیشنهاد می‌دهد که هدف قرار دادن غیرنظامیان بی‌گناه را مورد انزجار قرار می‌دهد (NSS of USA, 2006, p. 11).

1. Ownership Stake

ـ همکاری با دیگران در جهت حل‌وفصل منازعات منطقه‌ای

منازعات منطقه‌ای ممکن است علل مختلفی داشته باشند، از جمله حاکمیت ضعیف، تهاجم خارجی، شورش داخلی، رقابت‌های قبیله‌ای و تنفر قومی یا مذهبی. به هر حال اگر به این علل توجه نشود پایان ناخوشایندی خواهند داشت (NSS of USA, 2006, p. 14).

استراتژی دولت برای مواجهه با این نوع از منازعات، شامل سه سطح می‌شود:

۱. جلوگیری از منازعه و حل‌وفصل آن: کارآمدترین اقدام بلندمدت برای جلوگیری از منازعه و حل‌وفصل آن عبارت است از ترویج دموکراسی. دموکراسی‌های کارآمد ممکن است هنوز هم دارای اختلافاتی باشند، ولی ظرفیت و آمادگی حل‌وفصل اختلافات خود را از راه‌های مسالمت‌آمیز، به‌صورت دوجانبه یا از طریق همکاری با دیگر دولت‌های منطقه‌ای یا نهادهای بین‌المللی دارند.

به هر حال، در کوتاه‌مدت پیشنهاد به موقع از سوی ملل آزاد برای «مساعی جمیله»[1] یا کمک خارجی می‌تواند برخی مواقع از منازعه جلوگیری کرده یا کمکی باشد به حل‌وفصل اختلاف در همان مراحل اولیه. این اقدامات می‌تواند از تبدیل شدن مشکلات به بحران‌ها و بحران‌ها به جنگ جلوگیری کند.

۲. مداخله در منازعه: برخی منازعات چنان تهدید بزرگی برای منافع و ارزش‌های آمریکا هستند که برای بازگرداندن صلح و ثبات باید مداخله

---

1. Good Offices

کرد. تجربیات اخیر نشان داده است که جامعه بین‌المللی از نیروهای نظامی آموزش‌دیده و توانمند در اجرای عملیات‌های صلح برخوردار نمی‌باشد. دولت آمریکا به این نیاز پی برده و سعی دارد با همکاری سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) توان دولت‌ها برای مداخله در منازعات را بهبود بخشد.

۳. ایجاد ثبات و بازسازی در دورهٔ پس از منازعه: زمانی‌که صلح به دست آمد، تلاش سخت ایجاد ثبات و بازسازی در دورهٔ پس از منازعه را باید آغاز کرد. مداخله نظامی ممکن است برای متوقف ساختن منازعه‌ای خونین ضروری باشد، ولی صلح و ثبات تنها در صورتی تداوم می‌یابد که تلاش‌های بعدی برای احیای نظم و بازسازی موفقیت‌آمیز باشند. این توان حکومتی برای برقراری حاکمیت قانون و اقتصاد بازار آزاد که ثبات و رفاه بلندمدت را به ارمغان می‌آورد، حیاتی می‌باشد (NSS of USA, 2006, pp. 16-17).

ـ بازداشتن دشمنانمان از تهدید ما، متحدان و دوستانمان با تسلیحات کشتار جمعی

در ابتدای این بخش دولت آمریکا اقداماتی را که تاکنون در بازداشتن دشمنانش از تهدید انجام داده را برمی‌شمارد و سپس اشاره می‌کند که با وجود اقدامات انجام‌شده هنوز هم چالش‌هایی باقی مانده است که از برنامه هسته‌ای ایران، زرادخانه کره شمالی، فعالیت تروریست‌ها و عدم امنیت تأسیسات و مواد هسته‌ای در برخی کشورها به‌عنوان این چالش‌ها یاد می‌کند. به نوشته سند حاضر، این محیط استراتژیک جدید نیازمند رهیافت‌های جدیدی برای بازدارندگی و دفاع می‌باشد که هر دو شیوه

تهاجم و دفاع را در خود داشته باشد (NSS of USA, 2006, p. 19).

در پایان این بخش با اشاره به علل حمله آمریکا بـه عـراق بـه بهانـه در اختیار داشتن سلاح‌های کشتار جمعی آمده است که: «ما هیچ شکی نـداریم که با حذف این حکومت استبدادی خطرناک و غیرقابل پیش‌بینی، جهـان بـه مکانی بهتر تبدیل شده است و هیچ شکی نداریم که اگر مستبدان بداننـد بـا تعقیب تسلیحات کشتار جمعی، جان و بقای خود را در خطر قرار می‌دهنـد، آنگاه جهانی بهتر خواهیم داشت» (NSS of USA, 2006, p. 24).

ـ بسط دامنه توسعه از طریق ایجاد جوامع آزاد و برپایی زیرساخت‌های دموکراسی

در این سند با بیان اینکه ایالات متحده زندگی میلیون‌ها انسان را بهبود بخشیده و با اتخاذ سیاست‌ها و برنامه‌های مؤثرتر عملکرد توسعه را تغییـر داده است، عنوان می‌دارد که منافع ملی و ارزش‌های اخلاقی آمریکـا، ایـن کشور را در یک جهت سوق می‌دهد: کمک به شـهروندان فقیـر جهـان و کشورهای کمتر توسعه‌یافته و کمک در جهت همگرایـی آنهـا بـا اقتـصاد جهانی. در همین رابطه عنوان می‌گردد کـه توسـعه، دیپلماسـی و دفـاع را تقویت کرده و تهدیدات بلندمدت پیش‌روی امنیت ملی ما را با کمـک بـه ایجاد جوامع باثبات، سعادتمند و صلح‌آمیز کـاهش خواهـد داد. همچنـین بهبود شیوه کمک‌های خارجی نیز سبب کارآمـد شـدن ایـن کمـک‌هـا در تقویت دولت‌های پاسخگو در واکنش به مشکلات و بهبود زنـدگی مـردم خواهد شد (NSS of USA, 2006, pp. 31-32).

بنابراین توصیه می‌شـود کـه در ایـن راسـتا ایـالات متحـده آمریکـا از

راهبردهای زیر برای تأمین منافع و امنیت ملی و جهانی بهره گیرد:

۱. **دیپلماسی دگردیسی[1] و دموکراسی کارآمد:** دیپلماسی دگردیسی به معنای همکاری با شرکای بین‌المللی برای ایجاد و حفظ دولت‌های دموکراتیک می‌باشد که به نیازهای شهروندانشان پاسخ دهند و رفتاری مسئولانه در نظام بین‌المللی داشته باشند.

۲. **کارآمد ساختن بیشتر کمک‌های خارجی:** ایالات متحده پست تازه‌ای را تحت عنوان «مدیرکل کمک‌های خارجی» (DFA) در وزارت امور خارجه ایجاد کرده است. این مدیرکل همزمان به‌عنوان مدیر آژانس ایالات متحده برای توسعه بین‌المللی (USAID) (پستی که در سطح معاون وزیر خواهد بود) نیز عمل خواهد کرد که در انسجام با الزامات حقوقی فعلی، بر تمام کمک‌های خارجی وزارت امور خارجه و USAID نظارت و کنترل خواهد داشت (NSS of USA, 2006, pp. 33-34).

ـ تحقق ایده خاورمیانه بزرگ

تأکید بر تداوم تحقق ایده خاورمیانه بزرگ بر اهمیت مبارزه با بنیادگرایی اسلامی ازجمله مسائل مورد تأکید می‌باشد و در این زمینه آورده است: «خاورمیانه بزرگ همچنان در کانون توجه جهانی قرار دارد. مدت‌های مدید، بسیاری از کشورهای خاورمیانه از کمبود آزادی در رنج بوده‌اند. سرکوب سبب تقویت فساد، اقتصادهای نامتوازن یا راکد، نارضایتی سیاسی، منازعات منطقه‌ای و افراط‌گرایی مذهبی شده است. با

---

1. Transformational Diplomacy

این حال، مردمان خاورمیانه نیز دارای همان گرایشات مردمان در دیگر بخش‌های جهان هستند: آزادی، فرصت، عدالت، نظم و صلح. این تمایلات هم‌اکنون در جنبش‌های اصلاح‌طلب نمود پیدا کرده است. ایالات متحده به حمایت از تلاش اصلاح‌طلبان برای تحقق زندگی بهتر برای خود و منطقه‌شان متعهد است. ما به‌دنبال خاورمیانه‌ای از دولت‌های مستقل هستیم که با یکدیگر در صلح بوده و در یک بازار جهانی باز از کالاها، خدمات و ایده‌ها به مشارکت بپردازند. ما در پی ایجاد چهارچوبی می‌باشیم که به اسرائیلی‌ها و فلسطینیان اجازه دهد در صلح و امنیت به‌عنوان دو دولت دموکراتیک در کنار یکدیگر زندگی کنند! در این منطقه ما همچنان به حمایت از تلاش‌ها برای اصلاحات و آزادی در متحدان سنتی نظیر مصر و عربستان سعودی ادامه می‌دهیم. رژیم‌هایی همچون ایران و سوریه بدانند که ما همچنان در کنار مردمانشان در مقابل سوءحاکمیت آنها خواهیم ایستاد. در عراق نیز همچنان به حمایت خود از مردم عراق و حرکت تاریخی آنها از استبداد به سوی یک دموکراسی کارآمد ادامه خواهیم داد. ما برای تحکیم و گسترش آزادی و ایجاد امنیت و ثبات پایدار با دولت دموکراتیک و منتخب عراق همکاری خواهیم کرد» (NSS of USA, 2006, pp. 39-42).

ـ تغییر و تعدیل نهادهای امنیت ملی آمریکا

جورج بوش در استراتژی امنیت ملی خود در سال ۲۰۰۶ از پیشرفت اساسی در تغییر نهادهای مهم امنیت ملی ایالات متحده متناسب با چالش‌ها و فرصت‌های قرن بیست‌ویکم صحبت کرده و به موارد زیر اشاره می‌کند:

- تأسیس وزارت امنیت ملی داخلی سبب شد تا ۲۲ سازمان فدرال با نقش‌هایی حیاتی در حفظ ملت و جلوگیری از حملات تروریستی در ایالات متحده، تحت امر و نظارت یک اقتدار قرار گیرند.
- جامعه اطلاعاتی در سال ۲۰۰۴ مهم‌ترین تجدید سازمان خود را از زمان تصویب قانون امنیت ملی در سال ۱۹۴۷ انجام داد. اصلی‌ترین بخش این تجدید سازمان ایجاد یک پست جدید تحت عنوان «مدیرکل اطلاعات ملی» است.
- وزارت دفاع گزارش دفاعی خود را که هر چهار سال یک بار منتشر می‌شود، در سال ۲۰۰۶ تکمیل نموده است که به‌طور دقیق چگونگی انطباق این وزارتخانه با چالش‌های جدید و رویارویی با آنها را تشریح می‌کند. این وزارتخانه در حال تغییر و تعدیل خود برای ایجاد توازن بهتر توانایی‌هایش در مقابل چهار نوع چالش‌سنتی، نامنظم، فاجعه‌بار و مختل‌ساز می‌باشد (NSS of USA, 2006, pp. 43-45).

ـ استفاده از فرصت‌ها و مقابله با چالش‌های جهانی

به نوشته این سند، جریانات جدید تجارت، سرمایه‌گذاری، اطلاعات و تکنولوژی نشئت‌گرفته از جهانی شدن در حال تغییر امنیت ملی هستند و اینکه در کنار چالش‌ها، فرصت‌های تازه‌ای را پیش روی آمریکا قرار داده است. در این زمینه می‌خوانیم: «جهانی شدن فرصت‌های بسیاری را به همراه دارد. اکثر رفاه جهانی و بهبود معیارهای زندگی در سال‌های اخیر از گسترش تجارت جهانی، سرمایه‌گذاری، اطلاعات و تکنولوژی ناشی شده است. ایالات متحده در اشاعه این تحولات نقش رهبری را برعهده داشته

و ما بر این باوریم که آنها کیفیت زندگی مردم آمریکا و مردم کل جهان را بسیار بهبود بخشیده‌اند. کشورهای دیگر نیز از این فرصت‌ها بهره برده و به همین صورت سود برده‌اند. جهانی شدن همچنین کمکی بوده است به پیشبرد دموکراسی از طریق بسط تبادل ایده‌ها و آرمان‌های آزادی» (NSS of USA, 2006, p. 47).

ـ تحلیل محتوای سند

استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ مفصل‌تر از استراتژی امنیت ملی این کشور در سال ۲۰۰۲ نوشته شده است. در این استراتژی تهدیدات آمریکا گسترده‌تر و پیچیده‌تر از گذشته تلقی شده است و راهکارهای متعدد و کامل‌تری برای برخورد با تهدیدات ارائه شده است. از ویژگی‌های این استراتژی این است که از گزاره‌های تهاجمی‌تری نسبت به سند ۲۰۰۲ برخوردار است. همچنین گرایش بیشتری به سمت آرمان‌گرایی دارد و محورهای اصلی آن را مفاهیمی مانند اقدام پیشدستانه، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، مداخله‌گرایی، توسعه آزادی و دموکراسی و سیاست تهاجمی تشکیل می‌دهند. ایجاد نهادهای جدید در حوزه‌های داخلی و بین‌المللی آمریکا، تحول و تغییر در شرایط داخلی کشورها و تحول در ابزارهای مقابله و تهدید، اهدافی هستند که در این استراتژی به آنان اشاره شده است. بنابراین، استراتژی از مفاهیم سنتی حاکمیت، استقلال، تمامیت ارضی و کاربرد مشروع زور در روابط بین‌الملل خارج شده و به مفاهیمی نظیر جنگ، مداخله، نقض حاکمیت و تمامیت ارضی، دخالت در مسائل داخلی و خارجی دولت‌ها و حتی تغییر

نظام‌های سیاسی و کاربرد سلاح‌های نیمه متعارف برای دستیابی به منافع، مشروعیت می‌بخشد.

اقدام پیشدستانه و تفسیر موسع از ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد در قالب یک‌جانبه‌گرایی و مداخله‌گرایی از محورهای اصلی این استراتژی است. آثار شکست‌های آمریکا در افغانستان و عراق در این استراتژی مشهود است؛ به‌ویژه زمانی که از عراق و افغانستان به‌عنوان خطوط اول در جنگ علیه تروریسم نام برده می‌شود و از ایجاد ثبات و بازسازی در دوره پس از منازعه نام برده می‌شود. جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای همچنان دغدغه اصلی آمریکاییان است. مقابله با تروریسم و افراط‌گرایی اسلامی نیز از محورهای مهم این استراتژی محسوب می‌شود. توسعه دموکراسی، توسعه آزادی‌های سیاسی و حقوق بشر، کمک اقتصادی به کشورهای فقیر برای اصلاح و بازسازی اقتصادی، تحول در نهادهای مالی بین‌المللی، اقدام مشترک با متحدان برای مقابله با تهدیدات و مداخله‌گرایی آمریکا از مواردی است که برای مقابله با تروریسم از آنها نام برده شده است.

از ویژگی‌های استراتژی مذکور آن است که ایالات متحده تلاش می‌کند تا شکست‌های خود را در مبارزه با تروریسم، عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای و عدم موفقیت در افغانستان و عراق به سایر کشورها و به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران نسبت دهد. در این استراتژی بارها از ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت ملی آمریکا نام برده شده است؛ و در بخش تسلیحات کشتار جمعی آمده است که آمریکا با هیچ چالشی از

سوی یک کشور که بزرگ‌تر از چالش ایران باشد، مواجه نیست. افزون بر این، در این استراتژی بر ضعف و ناتوانی نهادهای امنیت ملی آمریکا در رویارویی با چالش‌های جدید تأکید شده و افزایش توانمندی آنها مورد توجه قرار گرفته است.

قائل شدن شأن رهبری جامعه بین‌المللی برای مقابله با تهدیدات جهانی توسط دولت آمریکا در این سند مشهود است. از دیگر ویژگی‌های این سند، تهدید دولت‌های مخالف آمریکا به حمله نظامی پیشدستانه است. در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ امنیت این کشور متأثر از وضعیت درونی کشورهای جهان قلمداد شده است. تأکید بیش از حد بر مؤلفه‌هایی نظیر آزادی و دموکراسی در خاورمیانه نشان از تلاش آمریکا برای انجام تغییرات وسیع در این منطقه است. در این سند به صراحت اشاره می‌شود که: «آزادی در آمریکا بستگی مستقیم به آزادی در دیگر کشورها دارد. تنها راه ایجاد صلح در جهان، بالا بردن آزادی‌های اساسی است ... این اقدام باید از طریق براندازی نظام‌های خودکامه، بالا بردن کارآمدی دموکراسی‌ها، تجارت آزاد و سیاست‌های مبتنی بر توسعه صورت پذیرد» (NSS of U.S.A , 2006, P. 33). ضمن اینکه بر طبق این سند ضروری‌ترین کارها باید در جهان اسلام صورت پذیرد.

استفاده وسیع از واژه تروریسم بدون مشخص کردن آن که کدام گروه تروریستی و با چه هدفی آمریکا را تهدید می‌کند و متهم کردن تعدادی از کشورها مانند ایران و قرار دادن نوک پیکان اتهام به سوی جهان اسلام از دیگر ویژگی‌های این استراتژی است. در حقیقت، آمریکا با استناد به

دشمن فرضی به نام «تروریسم» به توجیه اقدامات خود می‌پردازد.

برای مثال می‌توان به اقدامات ارتش آمریکا در روز هشتم اکتبر سال ۲۰۰۶ اشاره کرد. در این روز، نیروهای نظامی آمریکا با ادعای حمله به رهبران گروه‌های تروریستی به شهر «فلوجه» عراق حمله کردند. تا پیش از این نیز «فلوجه» آماج بمباران‌های آمریکایی‌ها بود و در یکی از این موارد، بمباران یک عروسی موجب کشته و زخمی شدن ۱۷ نفر شد که ۹ نفر آنان زن و کودک بودند. مقامات وزارت دفاع آمریکا با اشاره به حمله عامدانه به این عروسی عنوان کردند که در این مراسم قرار بوده اعضای گروه تروریستی «الزرقاوی» با هم دیدار کنند. این در حالی است که ماده ۵۰ کنوانسیون ژنو به صراحت عنوان می‌دارد: «وجود گروهی از افراد که احتمال نظامی بودن آنان وجود دارد در میان غیرنظامیان، مغایرتی با ماهیت غیرنظامی آن تجمع ندارد». اگرچه اقدام آمریکا نقض صریح کنوانسیون ژنو بود، اما یکی از مقامات ارشد پنتاگون ضمن مشروعیت بخشیدن به چنین اقداماتی،عنوان داشت حمله به مناطق غیرنظامی می‌تواند حداقل این فایده را داشته باشد که غیرنظامی‌ها و مردم ارتباط خود را با تروریست‌ها قطع کرده و از آنان حمایت نخواهند کرد. وی در ادامه اظهار می‌دارد که: «اگر در این حملات غیرنظامیان کشته شده‌اند، وظیفه حکومت محلی است که تصمیم‌گیری کند آیا آنان می‌خواهند به حمایت خود از تروریست‌ها ادامه دهند و پذیرای نتایج ناگوار آن نیز باشند یا خیر؟» چنین گفته‌ای نقض صریح ماده ۵۱ کنوانسیون ژنو است که عنوان می‌دارد: «مردم و افراد غیرنظامی نباید هدف حمله باشند و هرگونه اقدام یا تهدید

به خشونت با هدف ایجاد ترس در میان مـردم غیرنظـامی ممنـوع اسـت» (خبیری، ۱۳۸۵، ص. ۲۵).

سند امنیت ملـی آمریکـا (۲۰۰۶) نـه تنهـا موجـب تهـاجمی شـدن و مشروعیت بخشیدن به اقدامات نظامی علیـه غیرنظامیـان و نقـض صـریح منشور سازمان ملل متحد و کنوانسیون‌های بین‌المللی می‌گردد، بلکه حوزه مداخلات دولت آمریکا را نیز گسترده‌تر مـی‌سـازد. ایـن اسـتراتژی عمـلاً زمینه را برای تشدید اقدامات افراطی در جهان و ظهور گروه‌های جدید و گسترده‌تر شدن دامنه فعالیت‌های خشونت‌آمیز و هرج‌ومـرج گونـه فـراهم می‌سازد و به توسعه بحران‌های بـین‌المللـی و التهـاب در صـلح و امنیـت بین‌المللی منجر می‌شود.

ایران در اسناد استراتژی امنیت ملی بوش

در استراتژی امنیت ملی آمریکا (۲۰۰۲) اشاره مـستقیمی بـه نـام جمهـوری اسلامی ایران نشده است. ولی در جایی که صحبت از تروریسم، دولت‌هـای حامی تروریسم، هراس آمریکـا از گـسترش سـلاح‌هـای کـشتار جمعـی و به‌ویژه قرار گـرفتن آنهـا در اختیـار دشـمنان آمریکـا مـی‌شـود بـه‌صـورت غیرمستقیم جمهوری اسلامی ایران نیز مورد خطاب قرار می‌گیرد.

دلیل اصلی این امر اقدامات جمهوری اسلامی ایران در قبال حادثـه ۱۱ سـپتامبر سـال ۲۰۰۱ بـود کـه عبارتنـد از: «محکومیـت صـریح اقـدامات تروریستی و همدردی با ملت آمریکا، تأکیـد بـر محوریـت سـازمان ملـل متحد در مبـارزه بـا تروریـسم، محکومیـت اقـدامات القاعـده و همزمـان

محکومیت حمله آمریکا به افغانستان، حمایت از میانجیگری اتحادیه اروپا در امور افغانستان، تأکید بر موضع مشترک کشورهای اسلامی در چهارچوب سازمان کنفرانس اسلامی و در نهایت تأکید بر گفتگوی تمدن‌ها به جای برخورد تمدن‌ها.» علاوه بر این، جمهوری اسلامی ایران در سقوط طالبان و روی کار آمدن حامد کرزای نقش مهمی داشت و حتی به نیروهای بین‌المللی به رهبری آمریکا در جنگ افغانستان و نیز در فرایندهای بازسازی این کشور کمک کرد (غرایاق زندی، ۱۳۸۹، ص. ۲۵۴).

این شرایط اگرچه مانع از نام بردن مستقیم از ایران در استراتژی امنیت ملی مذکور گردید ولی جورج دبلیو بوش بارها در سخنرانی خود از ایران به‌عنوان یکی از کشورهای عضو محور اهریمنی در کنار عراق و کره شمالی نام برد؛ کشورهایی که از دیدگاه آمریکاییان در پی دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی برای ضربه زدن به منافع آمریکا هستند و از تروریست‌ها حمایت می‌کنند.

با این حال، در سند دوم بوش و با احساس عدم نیاز دولتش به کمک ایران در کشورهای عراق و افغانستان، به کرات از ایران نام برده شده و کشورمان را در کنار جمهوری خلق دموکراتیک کره، ایران، سوریه، کوبا، بلاروس، برمه و زیمبابوه به‌عنوان کشوری استبدادی معرفی می‌کند. در عین حال، ایران و سوریه را متحد تروریسم دانسته و اینکه کشورمان الزامات پادمان‌های معاهدهٔ عدم گسترش تسلیحات هسته‌ای را نقض کرده و از ارائه تضمین‌های عینی در اثبات صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای خود امتناع می‌ورزد. در ادامه نیز با بیان اینکه «ما با هیچ چالشی از سوی یک

کشور که بزرگ‌تر از چالش ایران باشد، مواجه نیستیم»، در دو پاراگراف به‌صورت مبسوط به ایران می‌پردازد:

«به مدت تقریباً ۲۰ سال، رژیم ایران بسیاری از تلاش‌های مهم هسته‌ای خود را از دید جامعه بین‌المللی پنهان داشته بود. با وجود این، رژیم ایران همچنان ادعا می‌کند که در پی تولید تسلیحات هسته‌ای نمی‌باشد. نیات واقعی رژیم ایران با خودداری آن از مذاکره با حسن نیت؛ تخطی آن از الزامات بین‌المللی در اجازه دسترسی آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای به سایت‌های هسته‌ای و حل‌وفصل مسائل مورد اختلاف؛ و اظهارات تند رئیس‌جمهور آن در جهت «محو اسرائیل از صحنهٔ روزگار» کاملاً آشکار شده است. ایالات متحده برای اعمال فشار بر ایران در جهت رعایت الزامات بین‌المللی و ارائه تضمین‌های عینی برای اثبات صلح‌آمیز بودن برنامه هسته‌ای آن، به شرکای اروپایی خود و روسیه پیوسته است. اگر قرار است از رویارویی اجتناب شود، این تلاش دیپلماتیک باید به موفقیت برسد» (NSS of USA, 2006, p. 20-21).

«ایالات متحده نگرانی‌های گسترده‌تر دیگری نیز در رابطه با ایران دارد که به اندازهٔ مسائل هسته‌ای دارای اهمیت می‌باشند. حمایت از تروریسم؛ تهدید اسرائیل؛ ناکام گذاردن صلح خاورمیانه؛ مختل کردن دموکراسی در عراق؛ و جلوگیری از آرمان‌های مردمانش برای آزادی از جمله این مسائل است. مسئله هسته‌ای و دیگر نگرانی‌های ما تنها زمانی حل‌وفصل می‌شوند که رژیم ایران تصمیمی استراتژیک را برای تغییر این سیاست‌ها اتخاذ کرده، نظام سیاسی خود را باز کند و آزادی را به مردم خود بدهد. این

هدف نهایی سیاست ایالات متحده است. در این میان، ما همچنان به اتخاذ تمام اقدامات ضروری برای حفاظت از امنیت ملی و اقتصادی خود بر ضد تأثیرات مخرب رفتار بدشان ادامه خواهیم داد. مشکلات موجود به رفتار غیرقانونی و جاه‌طلبی خطرناک رژیم ایران مربوط می‌شود و نه آرمان‌ها و منافع مشروع مردم ایران. استراتژی ما عبارت می‌باشد از سد کردن تهدیدات رژیم ایران و در همان حال توسعهٔ ارتباطمان با مردمانی که این رژیم آنها را سرکوب می‌کند» (NSS of USA, 2006, pp. 20-21).

فرجام

تا پیش از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و به‌ویژه در پی موفقیت‌های سازمان ملل متحد در دهه ۱۹۹۰ در تدوین و تنظیم ده‌ها قرارداد بین‌المللی و هنجارسازی[1] و نیز فروپاشی نظام دوقطبی در روابط بین‌الملل و تمایل اکثریت جامعه بین‌المللی برای استقرار نظام چندجانبه‌گرایانه[2] بین‌المللی، قواعد بازی عمدتاً دوستانه و چندجانبه‌گرایانه بود و جهان به سوی نوع جدیدی از همکاری‌های صلح‌آمیز با محوریت حقوق و سازمان‌های بین‌المللی پیش می‌رفت ولی پس از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ قواعد بازی چندجانبه‌گرایانه در روابط بین‌الملل بر اثر حوادث وقوع‌یافته و سیاست‌های جدید ایالات متحده آمریکا دچار تغییر و تحول شد و قواعد بازی اولاً جنبه نظامی بیشتری به خود گرفت و این باعث ایجاد تغییر در

---

1. Norm – Building
2. Multilateral

گفتمان‌های بین‌المللی شد و واژه‌هایی که بار خصمانه دارند مانند جنگ، حمله، اشغال، تروریسم، دشمن، شرارت و غیره مورد استفاده قرار گرفت و ثانیاً با حمله ایالات متحده آمریکا به عراق در مارس سال ۲۰۰۳ عملاً یک‌جانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل به وقوع پیوست.

سندهای استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ نیز در پی آغاز دوران جدیدی در روابط بین‌الملل با محوریت و رهبری ایالات متحده آمریکاست. در این اسناد، عنصر آمریکایی محیط بین‌المللی، پررنگ‌تر شده و خیزش آمریکا برای اعمال هژمونی مشهود گردید. در محیط جدید بین‌المللی، ترکیبی از فرهنگ، اقتصاد و قدرت نظامی وجه غالب برتری‌جویی آمریکا شد. بدین صورت بود که بحث‌های فرهنگی و ارزشی مانند اسلام و مسلمانان و ارزش‌های آمریکایی، تفاوت دنیای شرق و غرب به همراه تأکید بر آمادگی استفاده از قدرت نظامی و دفاعی در مقابله با پدیده تروریسم، اصلی‌ترین عامل تنش‌های شکل‌دهنده در جامعه بین‌المللی گردید.

در اسناد استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ تثبیت رهبری بلامنازع آمریکا در جهان و حفظ موقعیت نومحافظه‌کاران از طریق تهاجمی کردن سیاست خارجی آمریکا به وضوح قابل مشاهده است. دولت جورج دبلیو بوش از فرمولی استفاده کرد که می‌گوید: «مشکل را به وسیله تبدیل کن.» دولت آمریکا تلاش کرد تا حادثه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و موضوع مبارزه با تروریسم را تبدیل به ابزاری برای اهداف و منافع خود در نظام بین‌الملل کند. تأکید بر توصیف طیف

مشخصی از کشورها مانند جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان محور اهریمنی، بی‌تفاوتی نسبت به تعهدات بین‌المللی در عرصه‌های زیست‌محیطی مانند خروج از معاهده زیست‌محیطی کیوتو، عدم توجه به حقوق بین‌الملل، کنوانسیون‌های بین‌المللی و سازمان ملل متحد، عدم توجه به معاهدات بین‌المللی خلع سلاح مانند اصرار بر فعال‌سازی طرح دفاع ملی موشکی و خروج از معاهده ABM و کوشش برای رهایی دکترین راهبردی و امنیتی آمریکا از سطح تحلیل بازدارندگی به سوی اعمال زور مبتنی بر پیشگیری به‌عنوان اصول امنیتی جدید آمریکا در اسناد امنیت ملی آمریکا در دوران جورج دبلیو بوش مشهود می‌باشد.

به هر حال، می‌توان اینگونه برآورد کرد که براساس استراتژی‌های مزبور، اساسی‌ترین وظیفه دولت آمریکا علی‌الظاهر مقابله با تروریسم، جلوگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار دسته جمعی تقویت نهادهای اطلاعاتی و امنیتی داخلی، مقابله با دشمنان ایالات متحده آمریکا، گسترش فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی، توسعه آزادی و دموکراسی، تحول در نهادهای مالی بین‌المللی، مقابله با تهدیدات از طریق جنگ پیشدستانه و سایر ابزارهای نظامی ولی در حقیقت حفظ و تداوم یک‌جانبه‌گرایی و رهبری ایالات متحده آمریکا بر جامعه بین‌المللی در قرن بیست‌ویکم بود.

منابع

فارسی

افتخاری، اصغر (۱۳۸۲). روایت نوین آمریکایی از اثبات‌گرایی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره دوم، تابستان.

حجت‌زاده، عبدالحسین (۱۳۸۳). ایالات متحده، امنیت سرزمینی و عوامل تهدیدکننده آن، *ماهنامه نگاه*، سال چهارم، شماره ۴۵، مرداد و شهریور.

خبیری، کابک (۱۳۸۵). نگرشی انتقادی بر مؤلفه‌های استراتژی امنیت ملی جدید آمریکا، *پژوهشنامه امنیت بین‌الملل و تروریسم*، شماره دوم، شهریور.

رضایی، مهدی (۱۳۸۳). نومحافظه‌کاران و مسئله مبارزه با تروریسم جهانی، *کتاب ویژه نومحافظه‌کاران در آمریکا (۴)*، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۶). فراسوی جنگ پیشگیرانه و پیشدستانه، *پژوهشنامه تروریسم و امنیت بین‌الملل*، شماره اول، بهار.

عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۷). نقش سلاح‌های هسته‌ای آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، *کتاب ایران و مسئله هسته‌ای*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

غرایاق زندی، داوود (۱۳۸۹). سیاست خارجی جورج واکر بوش در قبال ج.ا.ایران (۲۰۰۴ـ۲۰۰۰)، *کتاب سیاست خارجی آمریکا در قبال ج.ا.ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

قاسمی، علی (۱۳۸۴). افکار، ابزارها و نهادها و دکترین امنیت ملی آمریکا، *کتاب آمریکا (ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا)*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

قهرمانپور، رحمان (۱۳۸۲). استراتژی آمریکا در خاورمیانه و روند یک‌جانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل، *کتاب آمریکا (ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه)*، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

مختاری، علی (۱۳۸۷). جایگاه نبرد با تروریسم در سیاست خارجی ایالات متحده (۲۰۰۷_۲۰۰۰)، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۴۸، تابستان.

مظفری، محمد حسین (۱۳۸۲). دکترین بوش و ابعاد حقوقی تهاجم به عراق، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شماره ۱۹۰ ـ ۱۸۹، خرداد و تیر.

لاتین

Callahan, Patrick (2004). Logics of American Foreign Policy: Theories of American's World Role, New York, Longmen.

Hagel, Chuck (2004). A Republican Foreign Policy, Foreign Affairs, July/ August.

Korb, Lawrence (2003). A New National Security Strategy in An Age of Terrorists, Tyrants and Weapons of Mass Destruction, www. cfr.org

Olesen, Edward, US National Defense for the Twenty – First Century (2002) Frankcass, London.

Radelet, Steven (2003). Bush and Foreign Aid, Foreign Affairs, Vol 82, September/ October.

Rhodes, Edward (2003). The Impacts of Bush's Liberal Agenda, Survival, Vol 45, Spring.

The National Security Strategy of the United States of America, (2002), The White House, Washington.

The National Security Strategy of the United States of America, (2006), The White House, Washington.

قدرت داخلی، بنیان قدرت خارجی:
بررسی سند استراتژی امنیت ملی ایالات متحده در دوره اوباما

مهسا ماه‌پیشانیان[1]

چکیده

مقاله حاضر با عنوان «قدرت داخلی بنیان قدرت خارجی» درصدد است سند استراتژی امنیت ملی منتشرشده از سوی باراک اوباما در مه ۲۰۱۰ را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار دهد. در این رابطه، پس از مقدمه‌ای راجع به کلیات مرتبط با سند و شرایط داخلی و بین‌المللی تأثیرگذار بر جهت‌گیری کلی دولت آمریکا، موضوعات محوری مطرح در این استراتژی آورده شده و پس از آن تحلیلی محتوایی از متن سند صورت می‌پذیرد. در ادامه برای روشن شدن بهتر سیاست‌های اوباما و تفاوت آنها با سیاست‌های گذشته، مقایسه‌ای میان سند وی و اسناد دوران جورج بوش صورت می‌گیرد. ایران در نگاه استراتژیک آمریکا نیز عنوان بخش دیگری از این

۱. کاندیدای دکتری علوم سیاسی و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد بوشهر

مقاله است که به موضوعات مرتبط با ایران و تأثیرپذیری کشورمان از این استراتژی توجه دارد. در بخش آخر نیز به ارزیابی کلی پرداخته و دیدگاه منتقدین از این استراتژی نیز آورده شده است.

پیش‌درآمد

در نگاه کلی، سند «استراتژی امنیت ملی آمریکا» گزارش جامعی است که دربرگیرنده دیدگاه گسترده استراتژیک رئیس‌جمهور آمریکا در زمینه سیاست امنیتی، دفاعی و دیپلماتیک این کشور بوده و محتوای آن برخلاف دیگر اسناد استراتژیک کلی است. این سند که در تهیه آن مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور، رؤسای وزارتخانه‌های دفاع، امور خارجه و امنیت داخلی و دیگر اعضای شورای امنیت ملی آمریکا نقش دارند، بیشتر به‌عنوان راهنمای نمایندگان کنگره در سیاست‌گذاری‌های آتی عمل می‌کند و نمایندگان با توجه به آن به قانون‌گذاری می‌پردازند؛ از این‌رو، چنین استراتژی‌هایی تأثیرات گسترده بر هزینه‌های دولت، سیاست‌های دفاعی و امنیتی این کشور دارند.

به هر حال، علی‌رغم تصریح «قانون گلدواتر ـ نیکلز» (۱۹۸۶) که رئیس‌جمهور را ملزم به تهیه و انتشار این نوع سند در هر سال می‌نماید، چنین قانونی به‌طور دقیق رعایت نمی‌شود و انتشار آن بیشتر به اوضاع داخلی و بین‌المللی و تغییرات حاصل‌شده در این حوزه‌ها بستگی دارد. باراک اوباما نیز در تاریخ ۲۷ مه ۲۰۱۰ (۶ خرداد ۱۳۸۹) و پس از گذشت ۱۶ ماه از تصدی پست ریاست‌جمهوری، نخستین استراتژی امنیت ملی

دولت خود را منتشر ساخت.

در توضیح اینکه چرا در سال نخست تصدی دولت، هیچ سندی منتشر نشد و توصیفی از دکترین اوباما وجود نداشت، از مشکلات اقتصادی و منازعات سیاسی در داخل آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین دلایل یاد می‌کنند. پس از آن با تصویب لایحه بهداشت و درمان در کنگره و رسیدگی به وضع اقتصادی کشور، دولت توجه خود را معطوف به مسائل استراتژیک داخلی و بین‌المللی نمود و توانست در سال بعد سند استراتژی امنیت ملی خود را تهیه و ارائه نماید.

این سند ۵۲ صفحه‌ای در چهار بخش کلی مهم‌ترین مسائل، موضوعات و تهدیدات تأثیرگذار بر امنیت ملی ایالات متحده را مورد توجه قرار داده است. در ادامه سعی می‌شود پس از شناخت زمینه‌های داخلی و بین‌المللی تأثیرگذار بر استراتژی کنونی امنیت ملی ایالات متحده، مهم‌ترین مسائل و موضوعات مطرح در آن مورد بررسی قرار گرفته و علاوه بر توجه به ارتباط آن با کشورمان، میزان امکان‌پذیری اهداف مندرج در این سند نیز مد نظر قرار گیرد.

اوباما و گفتمان تغییر

در تحلیل کلی، ایالات متحده آمریکا دوره‌های مختلفی را به‌واسطه تغییر در جایگاه بین‌المللی از یک سو و تغییر در کیفیت منابع انسانی، مادی، ارزشی و مدیریتی خود تجربه کرده است که به معنای تکیه این کشور بر استراتژی‌های متفاوت در طول تاریخ آن بوده است.

در این میان، انتخاب اوباما به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور رنگین پوست آمریکا در ژانویه ۲۰۰۹ بیش از هر چیز بیانگر شکست نومحافظه‌کاران در دوران ریاست‌جمهوری جورج بوش بود؛ دوره‌ای که شاهد عظیم‌ترین بحران مالی در هشتاد سال گذشته آمریکا، سرایت آن به سراسر جهان و سقوط بازارهای سهام بود و دولتی با ۱.۴ تریلیون دلار کسری بودجه را تحویل اوباما در سال ۲۰۰۹ داد (McKinnon, 2010). همچنین حمایت از سیاست‌های متمایل به راست دولت بوش متکی به آموزه‌های اقتصادی ریگانیسم که مبتنی بر کاهش نرخ‌های مالیاتی، مقررات‌زدایی و در یک کلام دولت کوچک که بیشتر منتفع‌شوندگان از آن عمدتاً جزء طبقه ثروتمند بودند، نظام مالی غیرمسئولانه‌ای را به وجود آورد که نتیجه آن ورشکستگی بسیاری از بنگاه‌های بزرگ وام‌دهی آمریکا و در نهایت کاهش ارزش سهام شرکت‌های بزرگ بود.

سیاست نظامی‌گری بوش نیز موجب شد تا علاوه بر زمین‌گیر شدن ارتش آمریکا در افغانستان، عراق و خلیج فارس، سالانه بیش از ۷۰۰ میلیارد دلار از درآمدهای مردم آمریکا، صرف هزینه‌های نظامی این کشور گردد.

از بعد سیاسی نیز آمریکا در صحنه جهانی کاملاً بی‌اعتبار شده و به پایین‌ترین درجه محبوبیت خود طی سال‌های اخیر رسید، به‌طوری که میزان تنفر جهانی از سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایی و خشونت‌زایی آمریکا به بالاترین حد خود رسید و حیثیت ملی و جهانی آمریکا به‌شدت تنزل پیدا کرد. به‌طور کلی می‌توان گفت کارنامه ۸ ساله حکومت جورج بوش چه در سیاست خارجی و چه در عرصه سیاست داخلی آمریکا چنان بود

که احتمالاً مورخان وی را بدترین رئیس‌جمهور تاریخ آمریکا معرفی خواهند کرد.

عوامل مذکور، باعث شد اوباما با درکی بهتر از شرایط جامعه آمریکا نسبت به مک‌کین، نامزد جمهوری‌خواهان، باعث خلق انتخاباتی متفاوت از دوران گذشته شود؛ انتخاباتی که میزان مشارکت شهروندان آمریکایی در آن طی ۴۰ سال گذشته بی‌نظیر بوده و به نرخ ۶۲/۶ درصد افزایش یافت (Robbins, 2008).

در این شرایط اوباما با سر دادن شعار «تغییر» امیدی را در دل بسیاری از رأی‌دهندگان آمریکایی اعم از دموکرات و جمهوری‌خواه پدید آورد تا بتواند اعتبار از دست‌رفته آمریکا در دوران جورج بوش را بازسازی نموده و ایالات متحده را از سراشیبی سقوط نجات دهد.

اصول محوری در استراتژی اوباما

ایده اصلی در این سند استراتژیک را می‌توان در پاراگراف نخست آن یافت که سخن از ضرورت رهبری ایالات متحده برای شکل‌دهی «به یک نظم بین‌المللی برخوردار از توانایی غلبه بر چالش‌های قرن ۲۱» به میان می‌آید. اوباما در توضیح این نظم بین‌المللی می‌گوید: «تعامل ما تضمین‌کننده یک نظم عادلانه و پایدار بین‌المللی خواهد بود ـ عادلانه، زیرا منافع متقابل را تأمین کرده، از حقوق همه حمایت می‌کند و کسانی را که مسئولیت‌های خود را نمی‌پذیرند مسئول می‌داند؛ پایدار به‌دلیل اینکه بر هنجارهای مشترک قرار گرفته و اقدام دسته جمعی برای حل چالش‌های

مشترک را تقویت می‌سازد» (Shapiro, 2010).

با این حال، از دید اغلب کارشناسان سؤال مطرح در این استراتژی آن است که *چگونه می‌توان در عصری از مشکلات اقتصادی در داخل و آرایش جدید قدرت سیاسی در خارج به مقابله موفق با چالش‌های امنیتی پرداخت؟*

در پاسخ به این سؤال، استراتژی اوباما حول پنج محور اساسی می‌چرخد:

- احیا و گسترش اتحادها علی‌رغم صحبت از حفظ حق اقدام یک‌جانبه برای آمریکا در صورت ضرورت؛
- تقویت قدرت خارجی با تقویت قدرت داخلی با تأکید بر آموزش، انرژی پاک، تکنولوژی و نوآوری؛
- حمایت از توسعه بین‌المللی؛
- احیای دیپلماسی؛
- گسترش دموکراسی و حقوق بشر (LaFranchi, 2010).

در عین حال از سه تهدید کلی برای امنیت ملی ایالات متحده یاد می‌شود: ۱) بحران اقتصادی؛ ۲) کنترل تسلیحات و گسترش هسته‌ای؛ و ۳) تروریسم (Berger, 2010). موضوع مهم اینکه، برای نخستین بار در چنین سندی، از تروریسم داخلی در آمریکا حرف زده می‌شود.

در این سند بیان می‌شود که بازسازی اقتصادی زیربنای جدید سیاست داخلی بوده و عملیات نظامی پس از به‌کارگیری کامل دیپلماسی و به‌عنوان آخرین گزینه مورد استفاده خواهد بود. به همین دلیل، علی‌رغم تأکید بر رهبری جهان از سوی ایالات متحده، بیشترین تأکید را بر رویکرد

دیپلماسی و گسترش مشارکت وسیع‌تر متحدان و شرکای آمریکا نهاده است. در واقع، از دیپلماسی و کمک‌های توسعه نیز به‌عنوان ابزارهای مناسب برای «پیشگیری از منازعه، ایجاد رشد اقتصادی، تقویت کشورهای ضعیف و ورشکسته، رهایی مردم از فقر، مقابله با تغییرات آب‌وهوایی و بیماری‌های فراگیر و نیز تقویت نهادهای حاکمیت دموکراتیک» نام می‌برد (NSS, 2010, p. 3).

بنابراین، استراتژی اوباما به جای دکترین جنگ پیشدستانه و اقدام یک‌جانبه بوش، به‌طور کلی بر اقدامات پیشگیرانه و رویکرد چندجانبه‌گرایی و مشخصاً *دیپلماسی بین‌المللی و اتحادسازی* تأکید دارد.[1]

در همین رابطه، از دید کارشناسان آمریکایی، بهترین عبارتی که توصیف‌کننده چنین شاخصی در این استراتژی تازه می‌باشد،همان عبارتی است که اوباما در یکی از سخنرانی‌های خود پیش از انتشار این سند در آوریل ۲۰۰۹ (فروردین ۱۳۸۵) ایراد کرده بود. در این سخنرانی اوباما گفت که برخلاف گذشته، آمریکا به‌عنوان «یک شریک برابر» و نه کشوری «برتر» به تعامل با دیگر کشورها روی خواهد آورد (Holmes & Carafano, 2010).

۱. اوباما از زمانی که تصدی امور را به دست گرفت، همواره بر قصد دولتش برای جلوگیری از تبدیل شدن بحران‌های بین‌المللی در آینده به منبعی برای تعهدات نظامی و پرهزینه ایالات متحده سخن می‌گفت. در یکی از نخستین اظهارات سیاسی، جوزف بایدن، معاون رئیس‌جمهور آمریکا اعلام داشت: «تلاش ما برای اجتناب از آخرین چاره میان خطر جنگ و خطر انفعال،پیشگیرانه خواهد بود و نه پیشدستانه.» نگاه کنید به:

عباس مصلی‌نژاد، جنگ پیشگیرانه در ابتکار بین‌المللی اوباما، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، جلد ۵، شماره ۳ (پیاپی ۱۶)، ص ۷۰.

اوباما این موضوع از «شریک برابر» را سپس در ژوئن ۲۰۰۹ در قاهره اینگونه تکمیل کرد: «با توجه به وابستگی متقابل آمریکا، هر نوع نظم جهانی که یک کشور یا گروهی از مردمان را برتر از دیگران قرار دهد، قطعاً با شکست مواجه خواهد شد. بنابراین، جدای از نظر ما در مورد گذشته، نباید خود را محصور در آن کنیم. مشکلات ما باید از طریق مشارکت حل شده و پیشرفت را با دیگران سهیم شویم.»

در این رابطه نیز کارشناسان از موارد زیر در تأیید این رویکرد استفاده می‌کنند:

- صدور دستور تعطیلی زندان گوانتانامو[1]؛
- عدم کاربرد عبارت «جنگ جهانی علیه تروریسم» در سند استراتژی امنیت ملی؛
- اتخاذ موضع نرم در قبال ونزوئلا؛
- تسلیم در برابر خواست روسیه و لغو برنامه‌های دفاع موشکی در جمهوری چک و لهستان (Bondi, 2009)؛
- عدم انتقاد از روسیه برای نقض حقوق شهروندان خود؛
- اهمیت بیشتر به همسایگان و انتقاد از اینکه آمریکا به‌واسطه اولویت‌های دیگر در جهان، از همکاری با همسایگان و مناطق نزدیک

---

۱. اجرای چنین تصمیمی به‌دلیل مخالفت کنگره آمریکا تاکنون عملی نشده است. براساس تصمیم قانون‌گذاران آمریکا، رئیس‌جمهور این کشور از انتقال زندانیان گوانتانامو به خاک آمریکا و یا کشوری دیگر و نیز محاکمه آنها در دادگاه‌های غیرنظامی بدون تأیید وزارت دفاع منع شده است. با این حال، گزارشات حاکی از آن است که اوباما تلاش دارد با استفاده از اختیارات ویژه ریاست‌جمهوری، چنین تلاشی را از سوی کنگره به چالش بکشد.

خود غفلت کرده است.

اوباما همچنین می‌گوید استراتژی جدید این کشور با تأیید این مسئله آغاز می‌گردد که توانایی و نفوذ ایالات متحده در خارج با گام‌هایی در داخل کشور آغاز خواهد شد و باید اقتصاد را تقویت و کسری بودجه را کاهش داد. وی در تشریح این سیاست می‌گوید: «باید فرزندانمان را برای رقابت در عصری آموزش دهیم که دانش، سرمایه است و میدان عمل سراسر جهان می‌باشد. ما باید انرژی پاکی را توسعه دهیم که می‌تواند صنایع ما را توانمند ساخته و آن را از نفت خارجی بی‌نیاز سازد... خلاصه آنکه، ابتکار و نوآوری آمریکایی را باید به‌عنوان پایه‌ای برای قدرت آمریکا در نظر گرفت.»

نکته مهم دیگر در این استراتژی آن است که سخن از پیروزمندی در رهبری آمریکا که مشخصه اصلی در استراتژی‌های کلینتون و بوش بود را کنار گذاشته و در عوض بر مشاهده جهان «*به‌صورتی که هست*» اصرار دارد. در اصل، نوعی واقع‌گرایی مشاهده می‌شود که از بلندپروازی‌های استراتژی بوش برای تغییر جهان دور شده و بر محدودیت‌های نفوذ و تأثیر ایالات متحده، به‌ویژه در جهانی از وابستگی متقابل اقتصادی و مراکز نوظهور قدرت صحه می‌گذارد.

اینکه آمریکا دیگر نمی‌تواند پلیس جهانی باشد، از موضوعات دیگری است که به باور کارشناسان در استراتژی جدید مطرح شده است، ولی هزینه‌های بزرگی که آمریکا در بخش نظامی سرمایه‌گذاری می‌کند، خلاف این تمایل آمریکا را نشان می‌دهد.

بررسی محتوایی سند

سند استراتژی امنیت ملی باراک اوباما به استثنای بخش مقدمه و نتیجه‌گیری، دارای سه بخش اصلی تحت عناوین «برآوردی از استراتژی امنیت ملی»،«رهیافت استراتژیک» و «پیشبرد منافع» می‌باشد که در ادامه پس از نگاهی به مقدمه، هریک از این بخش‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم.

باراک اوباما در مقدمه این استراتژی عنوان می‌دارد که هم‌اکنون عصر تغییرات گسترده بوده و علی‌رغم دستاوردهای زیاد در امر جهانی شدن، این پدیده مخاطرات پیش‌روی ایالات متحده از تروریسم بین‌المللی و گسترش تکنولوژی‌های مرگبار گرفته تا مشکلات اقتصادی و تغییرات جوی را تشدید کرده است. وی ادامه می‌دهد که آمریکا تقریباً به مدت یک دهه درگیر جنگی با خشونت و نفرت فراوان بوده و تأمین امنیت مردمان خود، متحدان و شرکایش را حق مسلم کشورش می‌داند.

این استراتژی برخوردار از سه اصل اساسی دفاع، دیپلماسی و توسعه می‌باشد که دیگر نگاهی مجزا به این مسائل نداشته و تلاش دارد دیدی هماهنگ و یکپارچه نسبت به آنها داشته باشد.

اوباما در مورد دیپلماسی و نقش آن می‌گوید که هرچند نیروهای نظامی ایالات متحده سنگ زیربنای امنیت در این کشور هستند، ولی باید آن را با دیپلماسی تکمیل کرد. به گفته وی، امنیت ایالات متحده بر سه پایه قرار دارد:

۱. دیپلمات‌هایی که در هر گوشه از جهان فعالیت دارند؛

۲. متخصصان توسعه که حاکمیت را تقویت کرده و از شأن و منزلت انسانی حمایت می‌کنند؛

۳.نیروهای اطلاعاتی و نظامی که به کشف توطئه‌ها، تقویت سیستم‌های قضایی و همکاری با دیگر کشورها مشغولند (NSS, 2010, p. ii).

از دید وی، هرچند ایالات متحده نسبت به چالش بسیج اقدام دسته جمعی و کاستی‌های نظام بین‌الملل واقف است، ولی با خروج از جریانات همکاری بین‌المللی موافق نبوده و با هدایت این جریانات در راستای آزادی و عدالت موافق خواهد بود.

اوباما با چنین توضیحی بیان می‌دارد که بنابراین ایالات متحده در تقویت اتحادهای قدیمی ثابت قدم بوده و در همان حال سعی دارد آنها را برای مقابله با چالش‌های عصر جدید به‌روز کند. وی در این راستا از مقابله با افراط‌گرایی و ناآرامی خشونت‌بار؛ توقف گسترش تسلیحات هسته‌ای و تأمین مواد هسته‌ای؛ مقابله با تغییرات جوی و حفظ رشد جهانی؛ کمک به کشورها برای حل مشکلات خود؛ و حل منازعات و جلوگیری از وقوع آنها به‌عنوان چالش‌های این عصر یاد می‌کند. رئیس‌جمهور آمریکا همچنین بر حقوق جهانی تأکید کرده و عنوان می‌دارد که دفاع از این حقوق بنیان رهبری آمریکا و منبعی از توان آن در جهان می‌باشد. اوباما در اینجا از این نکته سخن می‌گوید که در جهان هیچ کشوری نباید در موقعیت بهتری به نسبت ایالات متحده برای رهبری جهان در عصر جهانی شدن قرار داشته باشد (NSS, 2010, p. ii).

برآوردی از استراتژی امنیت ملی

استراتژی جدید ایالات متحده در ابتدا جهان کنونی را اینگونه توصیف

می‌کند: «در دو دهه پس از جنگ سرد که مشخصه آن امید و مخاطرات ناشی از تغییر بود، حلقه دموکراسی‌های صلح‌آمیز توسعه یافته است؛ شبح جنگ هسته‌ای نیز از بین رفته؛ قدرت‌های بزرگ با هم در صلح هستند؛ اقتصاد جهانی نیز رشد یافته و تجارت سرنوشت ملت‌ها را با هم پیوند داده است و افراد بیشتری قادر هستند سرنوشت خود را به دست خود رقم بزنند. با این حال، پیشرفت‌های مذکور با مشکلات مداوم نیز همراه بوده‌اند. جنگ‌های ایدئولوژیک جای خود را به جنگ‌هایی در زمینه هویت مذهبی، اخلاقی و قبیله‌ای داده‌اند؛ مخاطرات هسته‌ای گسترش پیدا کرده است؛ نابرابری و بی‌ثباتی اقتصادی تشدید شده؛ آسیب به محیط زیست، ناامنی غذایی و خطرات پیش‌روی بهداشت عمومی به‌طور فزاینده‌ای شیوع یافته است؛ و همان ابزارهایی که افراد را قادر به ساختن می‌کند، قدرت نابودگری را نیز در اختیارشان قرار می‌دهد» (NSS, 2010, p. 1).

با توضیح این مشکلات، سند حاضر بر احیای رهبری آمریکا اصرار دارد، به‌طوری که این کشور بتواند منافع آمریکا را در قرن ۲۱ به‌گونه‌ای مؤثرتر پیش ببرد. بنابراین، عنوان می‌گردد که این کار باید با تکمیل منابع قدرت در داخل و در همان حال، شکل‌دهی به نظم بین‌المللی در راستای مقابله با چالش‌های پیش‌رو صورت گیرد. این استراتژی ارتباط اساسی میان امنیت ملی، رقابت ملی، انعطاف‌پذیری و نمونه اخلاقی را مورد تأیید قرار داده و در عین حال بر تعهد آمریکا جهت تعقیب منافع از طریق یک نظام بین‌المللی که در آن تمامی کشورها از حقوق و مسئولیت‌های

مشخصی برخوردارند، صحه می‌گذارد.

این سند اقتصاد را جزء منابع اصلی قدرت آمریکا دانسته و بر نوسازی آن اصرار دارد و تقویت و حمایت از آموزش، دانش، فناوری و انرژی‌های پاک را اجزای این نوسازی می‌داند. بنابراین، ضرورت شکوفایی اقتصادی آمریکا به‌منظور حفظ تأثیر این کشور بر کشورهای خارجی بوده و کمک به رشد اقتصادی و بهبود اوضاع مالی این کشور را مهم‌ترین وظیفه در جهت امنیت ملی ایالات متحده اعلام می‌دارد.

هرچند استراتژی جدید رئیس‌جمهور آمریکا بر نگرانی‌ها در سطح بین‌المللی تأکید دارد، ولی حفظ امنیت و جان مردم آمریکا را همچنان بزرگ‌ترین مسئولیت دولت این کشور دانسته و هیچ تهدیدی را بزرگ‌تر از تعقیب تسلیحات کشتار جمعی، به‌خصوص تسلیحات هسته‌ای از سوی افراط‌گرایان خشونت‌طلب و گسترش آن به کشورهای دیگر نمی‌داند. در این استراتژی می‌خوانیم: «به همین دلیل است که ما به‌دنبال منع جامع عدم گسترش هسته‌ای و برنامه‌های امنیت هسته‌ای بر پایه حقوق و مسئولیت‌های کشورها هستیم. در این رابطه نیز هرچند بر اعتبار و کارایی بازدارندگی خود تأکید داریم، ولی در حال کاهش زرادخانه خود و اتکا به تسلیحات هسته‌ای هستیم. ما به تقویت معاهده ان‌پی‌تی به‌عنوان بنیان عدم گسترش پرداخته و در همان حال، به تلاش‌ها از مسیر این معاهده برای مسئولیت‌پذیری کشورهایی نظیر ایران و کره شمالی در زمینه عدم رعایت الزامات بین‌المللی خود ادامه می‌دهیم» (NSS, 2010, p. 4).

رهیافت استراتژیک

در این بخش، منافع کلی آمریکا به‌صورت زیر مورد توجه قرار می‌گیرد:

- امنیت ایالات متحده، مردمان، متحدان و شرکایش؛
- یک اقتصاد قوی، نوآورانه و رو به رشد در یک نظام اقتصادی بین‌المللی که به خلق فرصت‌ها و رفاه می‌پردازد؛
- احترام به ارزش‌های جهانی در داخل و خارج از ایالات متحده؛
- یک نظم بین‌المللی ایجادشده توسط رهبری ایالات متحده که اشاعه‌دهنده صلح، امنیت و فرصت از طریق همکاری قوی‌تر برای رویارویی با چالش‌های جهانی می‌باشد (NSS, 2010, p. 7).

در همین رابطه عنوان می‌شود که در دو دهه گذشته از پایان جنگ سرد، جریان آزاد اطلاعات، مردم، کالاها و خدمات به میزان بی‌سابقه‌ای تسریع شده و این امر دولت‌ها را به‌چالش کشانده است. در عین حال، با ذکر تأثیر چشمگیر بازیگران غیردولتی بر تحولات جهانی، عنوان می‌دارد که در درون این محیط، حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱، تحولی تغییرساز برای ایالات متحده بود و نشان داد که این کشور چقدر در برابر روندهایی که فراتر از سرزمین آن صورت می‌گیرد، در خطر می‌باشد. استراتژی جدید با مهم دانستن تهدیدات تروریستی در سطح جهانی، دو جنگ عراق و افغانستان را تنها بخشی از محیط استراتژیک ایالات متحده می‌داند و دوباره بر تسلیحات کشتار جمعی و به‌خصوص تسلیحات هسته‌ای به‌عنوان بزرگ‌ترین خطر پیش‌روی مردم آمریکا و امنیت جهانی تأکید می‌ورزد. فضا و توانایی‌های فضای سایبر نیز ازجمله زمینه‌هایی هستند که به گفته سند

مذکور در معرض اختلال و حملات بوده و آسیب‌پذیر می‌باشند.

از سوی دیگر، بیان می‌گردد که وابستگی به سوخت‌های فسیلی گزینه‌های پیش‌روی ایالات متحده را محدود ساخته و محیط زیست را آلوده می‌سازد و اینکه تغییرات آب‌وهوایی و بیماری‌های مسری نیز تهدیدکننده امنیت مناطق و سلامتی مردم آمریکا هستند.

همچنین از دولت‌های ورشکسته به‌عنوان کشورهایی مستعد منازعه نام برده می‌شود که امنیت منطقه‌ای و جهانی را به خطر می‌اندازند. چالش شبکه‌های جنایی جهانی هم مد نظر بوده و عنوان می‌گردد که این مشکلات چالش‌هایی را ایجاد می‌کنند که می‌توان از آنها به‌عنوان فرصتی برای همکاری‌های بین‌المللی جدید بهره برد.

استراتژی جدید اوباما، با برشمردن چالش‌های مذکور به این مسئله می‌پردازد که اکنون ایالات متحده باید به تغییرات شکل دهد، زیرا در گذشته، دلیل پیشرفت آمریکا آن بوده که همیشه سعی کرده به تغییرات شکل دهد و نه اینکه خود به‌واسطه تغییرات شکل بگیرد.

در ادامه، یک بار دیگر تأکید می‌گردد که امنیت ملی ایالات متحده از داخل کشور آغاز می‌شود و آنچه در داخل مرزها روی می‌دهد همیشه منبع توانایی این کشور بوده است؛ بنابراین در وهله نخست باید بنیان قدرت آمریکا را احیا کرد و اینکه در بلند مدت، رفاه مردمان آمریکا تعیین‌کننده قدرت آمریکا در جهان خواهد بود، به‌ویژه زمانی که اقتصاد این کشور به اقتصاد جهانی پیوند خورده است.

استراتژی امنیتی ایالات متحده با نفی انزواگرایی و یک‌جانبه‌گرایی

عنوان می‌دارد که این کشور هیچ‌گاه با اتخاذ سیاست انزواگرایی موافق نبوده است، بنابراین از تعامل با کشورها، نهادها و مردمان سرتاسر جهان براساس منافع متقابل و احترام متقابل حمایت می‌کند. سپس می‌گوید که این تعامل ابتدا با نزدیک‌ترین دوستان و متحدان آغاز می‌شود و به تعمیق همکاری‌ها با مراکز نفوذ قرن ۲۱ ازجمله چین، هندوستان و روسیه ادامه خواهد یافت. همچنین بر این مسئله تأکید می‌شود که آمریکا با حمایت از دیپلماسی و توسعه به‌دنبال شرکایی از آمریکا تا آفریقا و از خاورمیانه تا آسیای جنوب شرقی برخواهد آمد.

در مورد دشمنان این کشور که با مطالعه استراتژی جدید مشخص می‌شود منظور آن کره شمالی و ایران است، گفته می‌شود که «انتخاب روشنی را پیشنهاد می‌کنیم: هنجارهای بین‌المللی را رعایت کرده و به مزایای سیاسی و اقتصادی همگرایی بیشتر با جامعه بین‌المللی دست یابید؛ یا اینکه از پذیرش این مسیر خودداری کرده و پیامدهای چنین تصمیمی ازجمله انزوای بیشتر را پذیرا باشید. از طریق تعامل (با شرکا و متحدان) می‌توان فرصت‌هایی را برای حل اختلافات ایجاد کرده، حمایت جامعه بین‌المللی برای اقداماتمان را کسب کنیم، در مورد نیات و ماهیت رژیم‌های بسته آگاهی پیدا کنیم و به مردم این کشورها نشان دهیم که دولت‌هایشان مسئول این انزوا هستند» (NSS, 2010, p. 11).

در ادامه می‌آید که تعامل موفق به استفاده مؤثر و یکپارچه از عناصر متفاوت قدرت آمریکا بستگی داشته و اینکه دیپلماسی و توانایی‌های توسعه‌ای باید از درگیری‌ها جلوگیری کرده، محرک رشد بوده، کشورهای

ضعیف را تقویت کرده، مردم را از فقر برهاند، با تغییرات آب‌وهوایی مقابله کند و نهادهای حاکمیت دموکراتیک را تقویت سازد.

صریح‌ترین بخش از استراتژی اوباما در زمینه نگاه دولت آمریکا به نقش دیپلماسی آنجاست که می‌گوید: «در نهایت، ما به‌دنبال تعامل میان مردمان ـ و نه فقط دولت‌ها ـ در سرتاسر جهان هستیم. دولت ایالات متحده تلاش پیوسته‌ای برای تعامل جامعه مدنی و شهروندان داشته و تماس‌های فزاینده میان مردمان آمریکا و دیگر مردمان در سرتاسر جهان را تسهیل خواهد کرد» (NSS, 2010, p. 12). بنابراین در اینجا تأکید خاصی روی دیپلماسی عمومی که بخشی از قدرت نرم محسوب می‌گردد، شده است.

به نوشته این سند، چنین تعاملی بر یک نظم بین‌المللی عادلانه و پایدار تأکید دارد؛ نظمی که حقوق و مسئولیت‌های تمامی کشورها را مورد شناسایی قرار می‌دهد. با این حال، پنهان نمی‌کند که همچون دوره پس از جنگ جهانی دوم، باید یک نظم بین‌المللی قانون‌محور ایجاد گردد که *منافع ایالات متحده* را در راستای منافع متقابل پیش ببرد و اینکه نظم بین‌المللی پدیده‌ای فرّار بوده و شاید زمانی برای مقابله با تهدیدات به استفاده از زور نیاز باشد.

تأکید بر نهادهای بین‌المللی و نقش آنها در این رابطه نیز از دیگر جنبه‌های این استراتژی است. در این مورد عنوان می‌گردد که علی‌رغم ناامیدی آمریکا از نهادهای بین‌المللی در سال‌های اخیر، این کشور باید به تقویت آنها پرداخته و نواقص را جبران نماید.

پیشبرد منافع

براساس استراتژی جدید دولت اوباما، برای دستیابی به جهان مطلوب، ایالات متحده باید رهیافت استراتژیک خود را در راستای تعقیب چهار نوع منافع ملی مورد اشاره در بخش دوم یعنی ۱) امنیت؛ ۲) رفاه؛ ۳) ارزش‌ها؛ و ۴) نظم بین‌المللی به کار گیرد.

هرچند در مورد تروریسم، استراتژی اوباما براساس اصول گذشته پایه‌ریزی شده، اما یک‌سری اقدامات کنار گذاشته شده‌اند. بیل کلینتون، جورج بوش و باراک اوباما هر کدام اکثر ابزارهای آمریکا ازجمله قدرت نظامی، امور دفاعی، اعمال قانون، تحریم و اقدامات اطلاعاتی را برای مقابله با فعالیت‌های تروریستی به کار گرفتند، اما تفاوت فاحش استراتژی اوباما با استراتژی دو رئیس‌جمهور سابق آن است که در استراتژی امنیت ملی اوباما موضوع «جنگ جهانی ضدتروریسم» نفی شده و عنوان می‌گردد که هرچند ایالات متحده همیشه به‌دنبال مشروعیت‌زدایی در استفاده از تروریسم و انزوای عاملان چنین اقداماتی می‌باشد، ولی «این یک نبرد جهانی علیه یک تاکتیک (تروریسم) یا یک مذهب (اسلام) نمی‌باشد. ما در جنگ با شبکه‌ای مشخص، یعنی القاعده و وابستگان تروریستی آن هستیم، کسانی که از تلاش‌ها برای حمله به ایالات متحده، متحدان یا شرکای آن حمایت می‌کنند» (NSS, 2010, p. 20).

در رابطه با قدرت نظامی ایالات متحده اینگونه صحبت می‌شود که آمریکا تنها کشور قادر به اجرا و حفظ عملیات‌های نظامی بزرگ در فواصل دوردست است و همچنان این توانایی‌ها را برای بازدارندگی و شکست دشمنان و تضمین امنیت شرکای خود که برای امنیت منطقه‌ای و

جهانی اساسی هستند را حفظ خواهد کرد. با این حال، با بیان اینکه هدف دشمنان این کشور درگیر ساختن بیشتر نیروهای مسلح آمریکا و ایجاد اختلاف میان آن و متحدانش می‌باشد، به این مسئله اذعان دارد که استفاده بیش از حد قدرت نظامی، مسئولیت‌ها و مشکلات زیادی را بر دوش آمریکا قرار می‌دهد و آنگاه رهبری ایالات متحده در جهان تا حد بسیاری با نیروی نظامی آن شناخته خواهد شد.

یکی از موضوعات مهم ذیل عنوان «امنیت» در این بخش، بهره‌گیری از زور می‌باشد که استراتژی حاضر پس از آنکه می‌گوید ممکن است زمان‌هایی استفاده از زور برای دفاع از کشور و متحدان آمریکا یا حفظ صلح و امنیت ازجمله دفاع از غیرنظامیان در مواجهه با یک بحران بزرگ بشری ضروری باشد، از سه مرحله یاد می‌کند:

- ***مرحله پیشگیری***: استفاده از دیپلماسی و هنجارها و نهادهای بین‌المللی برای کمک به حل اختلافات، جلوگیری از منازعات و حفظ صلح؛
- ***اقدام دسته جمعی***: استفاده از زور در صورت ضرورت با حضور ناتو و اجازه شورای امنیت سازمان‌ملل متحد برای تقویت مشروعیت این اقدام و اینکه بازتابی از ارزش‌های آمریکایی باشد؛
- ***اقدام یک‌جانبه***: اقدام یک‌جانبه در صورت ضرورت برای دفاع از کشور و منافع آمریکا و البته با رعایت معیارهای بین‌المللی حاکم بر استفاده از زور (NSS, 2010, p. 22).

در ادامه این سند، برای سومین بار گفته می‌شود که برای مردم آمریکا هیچ خطری بزرگ‌تر از حمله‌ای تروریستی با یک بمب هسته‌ای نمی‌باشد

و صلح و امنیت بین‌المللی نیز با گسترش اینگونه تسلیحات که می‌تواند جنگی هسته‌ای را به همراه داشته باشد، مواجه است (NSS, 2010, pp. 4, 8, 32). بنابراین عنوان می‌کند که تلاش‌های آمریکا برای مهار و کنترل مخاطرات همراه با این مسئله در کانون یک رژیم جهانی عدم گسترش قرار دارد که با نقض مقررات آن توسط کشورها دچار فرسایش شده است. به همین دلیل جلوگیری از گسترش تسلیحات هسته‌ای را دارای اولویت بالایی دانسته و موفقیت آن را در گروی اجماع گسترده و اقدام هماهنگ جامعه جهانی در راستای یک رژیم بین‌المللی قوی می‌داند. در این رابطه نیز بر پیگیری راهکارهای زیر اصرار دارد:

۱. ایجاد جهانی بدون تسلیحات هسته‌ای؛[۱]

۲. تقویت معاهده ان‌پی‌تی؛[۲]

۳. قرار دادن گزینه روشنی پیش‌روی ایران و کره شمالی؛[۳]

---

۱. هرچند در این استراتژی قید شده که رسیدن به چنین هدفی در دولت اوباما محقق نخواهد شد، ولی امضای پیمان «استارت جدید ۱» در آوریل ۲۰۱۰ (فروردین ۱۳۸۹) را می‌توان نمونه‌ای از اقدام موفق اوباما در این راستا دانست.

۲. در این رابطه آمریکا تلاش‌هایی را جهت اصلاح و بازبینی مقررات معاهده ان‌پی‌تی صورت داده، هرچند موفقیت زیادی نداشته است.

۳. در این سند می‌خوانیم: «ایالات متحده خلع سلاح هسته‌ای در شبه‌جزیره کره و جلوگیری از تولید سلاح هسته‌ای توسط ایران را ادامه خواهد داد... در صورتی که کره شمالی برنامه تسلیحات هسته‌ای خود را کنار بگذارد و ایران نیز الزامات بین‌المللی در زمینه برنامه هسته‌ای خود را رعایت کند، آنگاه امکان حرکت در مسیر همگرایی سیاسی و اقتصادی با جامعه بین‌المللی را خواهند یافت. در غیر این صورت، از شیوه‌های متعدد برای افزایش انزوای آنها و اجبارشان به تبعیت از هنجارهای بین‌المللی، عدم گسترش را دنبال خواهیم کرد.»

۴.حفاظت از تسلیحات و مواد هسته‌ای آسیب‌پذیر؛[۱]

۵.حمایت از انرژی صلح‌آمیز هسته‌ای؛

۶.مقابله با تهدیدات میکروبی (NSS, 2010, pp. 22-24).

در قسمت دیگری از این بخش ذیل عنوان «پیشبرد صلح، امنیت و فرصت در خاورمیانه بزرگ‌تر»، عنوان می‌گردد که ایالات متحده منافع بسیاری در خاورمیانه بزرگ‌تر دارد که «همکاری در طیف گسترده‌ای از موضوعات با دوست نزدیک ـ اسرائیل ـ و تعهد خلل‌ناپذیر به امنیت آن؛ تحقق خواسته‌های مشروع فلسطین به داشتن کشور، فرصت‌ها و بروز توانایی‌های فوق‌العاده‌شان؛ یکپارچگی و امنیت عراق و تقویت دموکراسی و همگرایی آن در منطقه؛ تغییر سیاست ایران از تعقیب تسلیحات هسته‌ای، حمایت از تروریسم و تهدید همسایگان؛ عدم گسترش هسته‌ای؛ و همکاری‌های ضدتروریسم، دسترسی به انرژی و همگرایی منطقه با بازارهای جهانی» ازجمله آنها هستند. به همین دلیل به‌طور مشخص از اهداف زیر صحبت می‌شود:

- تکمیل انتقال حاکمیت در عراق با پایان یافتن جنگ در این کشور؛
- برقراری صلح میان اعراب و اسرائیل؛
- داشتن ایرانی مسئولیت‌پذیر.

در ادامه با توجه به سرایت ناامنی‌ها در کشورها و مناطق دیگر به

---

۱. برگزاری «اجلاس سران امنیت هسته‌ای»Nuclear Security Summit در ۱۲ و ۱۳ آوریل ۲۰۱۰ (۲۳ و ۲۴ فروردین ۱۳۸۹) که استراتژی حاضر نیز به آن اشاره دارد به همین مسئله بازمی‌گردد. در عین حال عنوان می‌گردد که آمریکا سعی دارد تا سال ۲۰۱۳ چنین روندی را در سطح بین‌المللی کامل سازد.

ایالات متحده، استراتژی جدید اوباما راهکارهای زیر را برای رفع این مشکل و تقویت جایگاه شرکای آن مطرح می‌سازد:

۱. تقویت امنیت و بازسازی پس از مناقشات؛

۲. ایجاد سیستم‌های امنیتی پایدار و مسئولیت‌پذیر در کشورهای در معرض خطر؛

۳. جلوگیری از ظهور مناقشات (NSS, 2010, pp. 26-27).

فضای سایبر نیز از دیگر موضوعاتی است که در استراتژی جدید بخشی را به خود اختصاص داده و از آن به‌عنوان یکی از جدی‌ترین چالش‌های پیش‌روی امنیت ملی، امنیت عمومی و اقتصاد یاد شده است. همچنین بیان می‌گردد که تهدیدات این حوزه در طیفی از هکرهای فردی تا گروه‌های جنایی سازمان‌یافته، شبکه‌های تروریستی و کشورهای پیشرفته قرار می‌گیرد. در این رابطه زیرساخت‌های دیجیتالی، «دارایی ملی استراتژیک»[1] نامیده شده و سرمایه‌گذاری روی مردم و تکنولوژی و نیز تقویت همکاری‌ها از راه‌های حفاظت آنها مطرح شده است.

ارزش‌های آمریکایی نیز از دیگر قسمت‌های این بخش است که عنوان می‌گردد برخی ارزش‌ها جهانی بوده و ایالات متحده برای اشاعه آنها در سرتاسر جهان تلاش خواهد کرد. ازجمله این ارزش‌ها نیز به آزادی بیان، تجمع بدون ترس، پرستش آزاد و انتخاب رهبران و همچنین منزلت، تساهل و برابری میان مردم و اجرای بی‌طرفانه عدالت اشاره می‌شود.

1. Strategic National Asset

در همین زمینه نیز بحث اشاعه دموکراسی و حقوق بشر در خارج مطرح می‌شود و اینکه ایالات متحده از چنین مسئله‌ای حمایت می‌کند؛ زیرا دولت‌هایی که به این ارزش‌ها احترام می‌گذارند، عادلانه‌تر، صلح‌طلب‌تر و مشروع‌تر هستند و اینکه موفقیت آنها پیشبرد منافع ملی آمریکا را به همراه خواهد داشت. در این رابطه، راهکارهای زیر مطرح می‌گردد:

۱. تضمین اینکه دموکراسی‌های جدید اصلاحات و بهبودهای محسوسی را در زندگی شهروندان خود ایجاد کرده‌اند؛
۲. به‌کارگیری تعامل قاعده‌مند با رژیم‌های غیردموکراتیک؛
۳. تأیید و شناسایی مشروعیت تمامی جنبش‌های دموکراتیک صلح‌آمیز؛
۴. حمایت از حقوق زنان و دختران؛
۵. تقویت هنجارهای بین‌المللی علیه فساد؛
۶. ایجاد ائتلافی گسترده‌تر از بازیگران برای پیشبرد ارزش‌های جهانی؛
۷. فراهم آوردن تکنولوژی‌های جدید و ترویج حق دسترسی به اطلاعات (NSS, 2010, pp. 37-38).

در مورد نظم بین‌المللی اینگونه صحبت می‌شود که هرچند ایالات متحده بدون توجه به اقدامات کشورهای دیگر از مردمان خود حمایت کرده و در راستای رفاه آنها تلاش می‌کند، ولی داشتن یک نظم بین‌المللی پایدار که بتواند اقدام دسته جمعی را برای مقابله با چالش‌های مشترک تقویت کند، در راستای منافع این کشور می‌باشد. در این رابطه نیز بر لزوم بازسازی اقدامات ملی و نهادهای بین‌المللی با منافع مشترک تأکید می‌گردد.

در قسمتی دیگر از تغییرات آب‌وهوایی، عملیات‌های حفظ صلح و مناقشات مسلحانه، بیماری‌های مسری، تهدیدات جنایی فراملی و حفاظت از منافع مشترک جهانی به‌عنوان چالش‌هایی جهانی یاد شده که نیازمند همکاری‌های گسترده در سطح جهانی می‌باشند.

در بخش نتیجه‌گیری این سند نیز عنوان می‌گردد که برای اجرای این استراتژی باید همکاری مؤثری میان قوای دولتی وجود داشته باشد و اینکه دولت فعلی بر این باور است که تا وقتی در چهارچوب قوانین حرکت می‌کند، قدرت اجرای آن را دارد. دولت اوباما در این بخش همچنین خود را متعهد به مشورت و همفکری فعال با کنگره دانسته و از نظارت آن بر سیاست‌های امنیتی کشور استقبال می‌کند. همچنین بیان می‌گردد که این همکاری به همیاری گسترده دو حزب اصلی آمریکا (جمهوری‌خواه و دموکرات) نیاز دارد.

برآوردی تطبیقی با اسناد دولت بوش

جدای از اینکه در اسناد استراتژی‌امنیت ملی بوش پسر و اوباما بر رهبری جهانی ایالات متحده، حفظ برتری نظامی در جهان و همچنین چندجانبه‌گرایی (هرچند بوش در عمل یک‌جانبه‌گرایی را به نمایش گذاشت) تأکید دارند، در کلیت، می‌توان تفاوت‌های زیر را میان سند منتشره از سوی اوباما و اسناد بوش پسر شناسایی کرد:

برتری داخل بر خارج: شاید این جنبه را بتوان برجسته‌ترین تفاوت شکلی و ماهوی میان استراتژی اوباما و بوش دانست. دلیل نیز آن است که

در دوران بوش به‌دلیل حوادث یازده سپتامبر، دولتمردان این کشور به اجبار بر جنبه‌های خارجی بیشتر توجه داشتند. در عین حال، اوباما شرایطی نابسامان در داخل را تحویل گرفت که مجبور بود در وهله نخست به آنها بپردازد. بنابراین، شاهدیم که وی در استراتژی خود از قدرت داخلی به‌عنوان اساس قدرت خارجی یاد می‌کند.

«دوره انتقالی» جایگزین «دوره جنگ»: جورج بوش استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۶ خود را با این عبارت آغاز کرده بود: «آمریکا در جنگ است. این استراتژی امنیت ملی دوره جنگ است...» (NSS, 2006, p. i). حال آنکه اوباما استراتژی خود را با این گفته شروع می‌کند: «بارها در تاریخ ایالات متحده، آمریکایی‌ها با دوره‌هایی انتقالی مواجه بوده‌اند. اکنون نیز از آن دوران (انتقالی) است. ما در زمانی از تغییرات گسترده زندگی می‌کنیم» (NSS, 2010, p. i).

ابهام در مقابل صراحت: برخلاف بوش که خطوط استراتژی خود را دقیق و شفاف ترسیم کرده بود، اوباما رهیافت مبهمی را اتخاذ کرده و چندان صریح سخن نمی‌گوید. برای نمونه، بوش به صراحت از ایدئولوژی («رادیکالیسم اسلامی ستیزه‌جو»[1]) سخن می‌گفت، ولی اوباما کمی با ابهام از آن یاد می‌کند («شبکه‌ای گسترده از تنفر و خشونت»[2]). در عین حال، بوش به صراحت از ارزش‌های «دموکراتیک» سخن گفت، ولی اوباما از ارزش‌ها در کلیت آنها سخن می‌گوید.

---

1. Militant Islamic Extremism (Radicalism)
2. A Far-Reaching Network of Hatred and Violence

«پیشگیری» به جای «پیشدستی»: در دو سندی که دولت جورج دبلیو بوش در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ به کنگره ارائه داده بود، روی واژه‌هایی از قبیل «پیشدستی» و «دفاع»، تأکید فراوانی شده بود؛ حال آنکه در استراتژی جدید دولت این کشور به رهبری اوباما، واژه‌های «تعامل» و «همکاری»[1]، به کرات مورد استفاده قرار گرفته‌اند. اوباما در سند استراتژیک خود از دیپلماسی و کمک‌های توسعه نیز به‌عنوان ابزارهای مناسب برای «پیشگیری از منازعه» نام می‌برد (NSS, 2010, p. 3). در عین حال، در اینجا ۴۳ مورد کاربرد واژه «تعامل» را شاهدیم، حال آنکه در استراتژی سال ۲۰۰۲ فقط دو مورد (تعامل منطقه‌ای و تعامل اقتصادی) و در استراتژی سال ۲۰۰۶ نیز فقط ۴ مورد وجود داشت.[2] در ضمن، در این استراتژی ۸۴ مرتبه نیز از واژه «همکاری» استفاده شده که این میزان در استراتژی سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ به ترتیب ۱۷ و ۲۱ مورد بوده است.

«جنگ علیه القاعده» به جای «جنگ علیه تروریسم»: حذف واژه‌هایی همچون «اسلام‌گرایی افراطی»[3] و جایگزینی آن با «افراط‌گرایی خشونت‌آمیز»[4] در سند استراتژی امنیت ملی اوباما نشان از آن دارد که ایالات متحده ظاهراً نمی‌خواهد کشورهای اسلامی را از پشت عینک تروریسم مشاهده کند؛ هرچند تاکنون شواهد مثبتی از این امر را شاهد

---

1. Cooperation

۲. یک مورد مربوط به تعامل آمریکا با مردم ایران، یک مورد تعامل برای حل‌وفصل مناقشات منطقه‌ای، یک مورد تعامل عمیق‌تر با آسیای مرکزی و یک‌مورد هم تعامل پیوسته با آسیای شرقی.

3. Islamic Extremism

4. Violent Extremism

نبوده‌ایم. چنین اقدامی به‌شدت مورد اعتراض گروه‌های نومحافظه‌کار و دست راستی در آمریکا قرار گرفت؛ به‌گونه‌ای که خواستار اصلاح چنین چیزی در استراتژی امنیت ملی اوباما شدند (Committee on Present Danger, 2010). جان برنان، مشاور کاخ سفید در امور ضدتروریسم در پاسخ می‌گوید: «دشمن ما تروریسم نیست، زیرا تروریسم چیزی جز تاکتیک نیست. دشمن ما وحشت نیست؛ زیرا وحشت نوعی ذهنیت است و ما آمریکایی‌ها نمی‌خواهیم در ترس زندگی کنیم. در عین حال، ما دشمنان خود را جهادیون یا اسلام‌گرایان نمی‌دانیم؛ زیرا جهاد جنگی مقدس بوده و اصلی مشروع از اسلام می‌باشد. ما با القاعده و گروه‌های وابسته به آن در جنگ هستیم» (Shapiro, 2010).

قدرت نرم به جای قدرت سخت: دولت اوباما سیاستی آرام‌تر در استفاده از قدرت نظامی دارد. در استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲، جورج بوش برای انجام جنگ پیشدستانه دلایل مورد نظر خود را ارائه کرد، ولی در استراتژی جدید عنوان می‌شود که در صورت ضرورت برای روی آوردن به استفاده از زور باید معیارهایی را در نظر داشت: اینکه استفاده از زور باید به‌عنوان آخرین چاره مد نظر باشد؛ باید مزایا و معایب چنین تصمیمی به دقت ارزیابی گردد؛ و تا آنجا که امکان دارد، حمایت گسترده بین‌المللی از آن را به دست آورد. بنابراین، نکته مهم در استراتژی جدید این است که برخلاف استراتژی امنیت ملی بوش در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ که بر حق ایالات متحده در استفاده از «جنگ پیشدستانه» تأکید می‌کرد، در استراتژی جدید اوباما هیچ حرفی از این مسئله به میان نمی‌آید.

به ادعای اوباما، امنیت نه از توانایی برای ایجاد ترس در دیگران، بلکه از توانایی برای صحبت از امیدهای آنان نشئت می‌گیرد و این کار در بهترین حالت از طریق قدرت شایستگی و منزلت مردم آمریکا صورت خواهد گرفت. در اینجا وی از تأمین امنیت مردم آمریکا، به‌عنوان بالاترین اولویت خود یاد کرده و متعهد به پیشبرد ارزش‌ها و آرمان‌های آمریکایی می‌شود. در مقابل، به باور نومحافظه‌کاران آمریکا، قدرت نرم تنها با همراهی قدرت سخت است که کارایی دارد و اگر اوباما بخواهد آن را جایگزین قدرت سخت سازد، با شکست مواجه خواهد شد (Holmes & Carafano, 2010).

ایران در نگاه استراتژیک آمریکا

یکی از مناطقی که بیش از هر جای جهان در دوران نومحافظه‌کاران دولت سابق، آماج حملات و اهداف آمریکا قرار داشت، منطقه جهان اسلام و به‌ویژه خاورمیانه بود؛جایی که دولت بوش به بهانه حملات یازده سپتامبر، نیروهای خود را به آنجا اعزام و دو کشور افغانستان و عراق را به اشغال درآورد. در این میان، هرچند در سند نخست استراتژی امنیت ملی بوش در سال ۲۰۰۲ به‌دلیل نیاز آمریکا به همراهی یا حداقل بی‌طرفی کشورمان در تحولات آتی (لشکرکشی به افغانستان و عراق)، خصومت چندانی را مشاهده نمی‌کردیم،[1] ولی در سند دوم در سال ۲۰۰۶، یعنی زمانی که دو

---

۱. متأسفانه در این زمان دولت وقت با خوش‌خدمتی و ژست‌های غرب‌پسند، سعی در نزدیکی به ایالات متحده داشت. با این حال، جدای از اینکه نتوانستند امتیازی کسب کنند، باعث شدند بوش پسر جسورتر شده و نام ایران را در کنار کره شمالی و عراق در لیست محور شرارت قرار دهد.

کشور مذکور اشغال شده بودند و دیگر خود را بی‌نیاز از کمک ایران می‌دید، به صراحت از کشورمان به‌عنوان بزرگ‌ترین چالش پیش‌روی آمریکا یاد کرد: «ما با هیچ چالشی از سوی یک کشور که بزرگ‌تر از چالش ایران باشد، مواجه نیستیم» (NSS, 2006, p. 20).

بنابراین روی کار آمدن اوباما با شعار تغییر، انتظار برای تغییر راهبردها و روش‌های سابق آمریکا، تبدیل به یک مطالبه برای مردم این منطقه گردید و ایران هم از این پدیده مستثنی نبود. بسیاری از ایرانیان که نگران یک تهاجم نظامی از سوی جورج بوش در دوران حاکمیت نومحافظه‌کاران بر کاخ سفید بودند، حال احساس می‌کردند که با روی کار آمدن چهره‌ای سیاه در کاخ سفید، این خطر برطرف شده و ابرهای تیره تهاجم نظامی احتمالی از فراز خاک ایران دور شده و حتی چشم‌اندازی از تغییر احتمالی سیاست‌های آمریکا را شاهد می‌باشند.

با این حال، سیر حوادث و تحولات نشان داد که دشمنی با جمهوری اسلامی ایران در ذات سیاست ایالات متحده آمریکا بوده و تغییر ظاهری در کادر رهبری این کشور که قدرت میان دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات دست به دست می‌شود، تغییری در خصومت آنها ایجاد نکرده، بلکه تنها شیوه و مقابله تغییر می‌کند. از این‌رو، مشاهده می‌کنیم که در دوره اوباما به جای حمله نظامی، تأکید بیشتر بر نقض اصول حقوق بشر غربی از سوی ایران، حمایت از معاندین و مخالفین و اعمال تحریم‌های گسترده بین‌المللی می‌باشد.

نکته مهم در مورد ایران با توجه به سند استراتژی امنیت ملی اوباما آن

است که هرچند خصومت آشکار و مستقیم سند سال ۲۰۰۶ بوش در آن مشاهده نمی‌شود، ولی در اینجا نیز به‌طور غیرمستقیم از ایران در کنار کره شمالی به‌عنوان دشمن آمریکا یاد می‌شود. در عین حال، برخلاف بوش که در استراتژی سال ۲۰۰۶ خود به صراحت از تعامل با مردم ایران سخن می‌گوید، در اینجا اوباما حرفی از مخالفین ایران نزده و بیشتر بر تعامل با دولت تأکید دارد که همین مسئله انتقاد طرفداران حقوق بشر را در غرب به‌دنبال داشته و اوباما را به رویکردی واقع‌گرایانه (رئالیستی) در سیاست خارجی این کشور متهم می‌ساختند.

وی در این سند، از دیپلماسی مستقیم با ایران و بدون پیش‌شرط صحبت کرده و می‌گوید زمان برای اعمال فشار مستقیم بر ایران فرارسیده است. اوباما در اینجا با اتخاذ «سیاست هویج و چماق»[1] می‌گوید: «اگر ایران از برنامه هسته‌ای خود و حمایت تروریسم دست بردارد، مشوق‌هایی همچون عضویت در سازمان تجارت جهانی، سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی و حرکت به سمت عادی‌سازی روابط میان دو کشور را شاهد خواهد بود. اگر ایران همچنان به رفتار سابق ادامه دهد، فشار اقتصادی و انزوای سیاسی علیه آن تشدید خواهد شد» (Obama & Biden, 2008, p. 73).

در این سند می‌خوانیم: «ایالات متحده خلع سلاح هسته‌ای در شبه‌جزیره کره و جلوگیری از تولید سلاح هسته‌ای توسط ایران را ادامه خواهد داد... در صورتی که کره شمالی برنامه تسلیحات هسته‌ای خود را

1. Carrot and Stick Policy

کنار بگذارد و ایران نیز الزامات بین‌المللی در زمینه برنامه هسته‌ای خود را رعایت کند، آنگاه امکان حرکت در مسیر همگرایی سیاسی و اقتصادی با جامعه بین‌المللی را خواهند یافت. در غیر این صورت، از شیوه‌های متعدد برای افزایش انزوای آنها و اجبارشان به تبعیت از هنجارهای بین‌المللی عدم گسترش را دنبال خواهیم کرد» (NSS, 2010, pp. 23-24).

همچنین آمده است: «به مدت چند دهه، جمهوری اسلامی ایران امنیت منطقه و ایالات متحده را به خطر انداخته و از رعایت مسئولیت‌های بین‌المللی خود سر باز زده است. علاوه بر برنامه هسته‌ای غیرقانونی آن، این کشور از تروریسم حمایت کرده، صلح میان اسرائیلی‌ها و فلسطینیان را تضعیف کرده و مردم خود را از حقوق جهانی آنها محروم می‌سازد. سال‌های طولانی از عدم تعامل با ایران نتوانست چنین روندهایی را معکوس سازد؛ در مقابل، رفتار ایران نیز تهدیدآمیزتر می‌شد. تعامل چیزی است که بدون هرگونه توهمی به‌دنبال آن هستیم. این امر می‌تواند راهی را برای آینده‌ای بهتر در اختیار ایران قرار دهد، مشروط به اینکه رهبران ایران آمادگی چنین چیزی را داشته باشند. با این حال، مسیر مذکور تنها در صورتی قابل حصول است که رهبران ایران نیز راه خود را تغییر داده، اعتماد جامعه بین‌المللی را به دست آورند و به الزامات خود تن دهند. ایالات متحده به‌دنبال آینده‌ای است که در آن ایران مسئولیت‌های بین‌المللی خود را رعایت کرده، جایگاه درست خود را در جامعه کشورها به دست آورد و از فرصت‌های سیاسی و اقتصادی که مردمانش شایسته آن هستند، برخوردار گردد. با وجود این، اگر دولت ایران همچنان از رعایت

الزامات بین‌المللی آن خودداری ورزد، با انزوای بیشتری روبه‌رو خواهد شد» (NSS, 2010, p. 26).

جالب اینکه در ذیل عنوان «حفاظت از منافع مشترک جهانی» به مسئله تنگه‌های استراتژیک و فضا نیز پرداخته شده و تأکید می‌کنند که باید تنگه‌های استراتژیک و آبراه‌های حیاتی را باز نگه داشت و این اطمینان را ایجاد کرد که استفاده خصمانه‌ای از فضا صورت نخواهد گرفت. به نظر می‌رسد این مسئله به تهدید ایران در بستن تنگه هرمز و ارسال ماهواره از سوی کشورمان در سال قبل از آن اشاره داشته باشد که نگرانی‌هایی را برای دولتمردان آمریکایی ایجاد کرده است؛ چراکه در استراتژی امنیت ملی این کشور در سال ۲۰۰۲ اشاره‌ای به موضوع تنگه‌های حیاتی و فضا نشده بود و در استراتژی سال ۲۰۰۶ نیز تنها به ظهور چالشی جدید در عرصه فضا و فقط در یک کلمه بسنده شده بود.

در تحلیل سخنان باراک اوباما باید عنوان داشت که وی نیز همچون جورج بوش ایران را به حمایت از تروریسم متهم کرده، بر تداوم تحریم‌ها (حتی شدیدتر) اصرار دارد، گزینه نظامی در مقابل کشورمان را رد نمی‌کند، امنیت اسرائیل را امنیت ایالات متحده می‌داند و مهم‌ترین چالش دولت خود را به‌طور ضمنی مسئله ایران قلمداد می‌کند.

با این حال آنچه در گفته‌های وی در ماه‌های ابتدایی تصدی ریاست‌جمهوری بدیع به نظر می‌رسید، درخواست او برای انجام مذاکرات بدون پیش‌شرط، به کار بردن عبارت «جمهوری اسلامی ایران» در برخی از سخنان خود و تأکید بیشتر بر حق ایران در کسب انرژی هسته‌ای بود.

اوباما در سخنرانی‌های انتخاباتی خود از گفتگوی بدون پیش‌شرط با ایران سخن گفته بود (گرچه بعداً تا حدی این گفته خود را تعدیل نمود)، ولی به هر حال این سخن وی با سیاست محوری «نیاز به تغییر» او نیز تناسب داشت. وی همچنین در جریان مبارزات انتخاباتی خود بارها نسبت به تاکتیک جمهوری‌خواهان در کم بها دادن به تأثیر فشار اقتصادی و تلاش برای استفاده از تهدید نظامی علیه ایران انتقاد کرده بود.

اوباما در برنامه جامع انتخاباتی خود تحت عنوان «طرح کلی تغییر»[1] در مورد ایران عنوان داشته بود که دولتش از دیپلماسی برای جلوگیری از توسعه برنامه‌هسته‌ای ایران استفاده خواهد کرد و سیاست شکست‌خورده‌سال‌های پیش را پایان خواهد داد. در این رابطه نیز از تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی سخن به میان آورده بود (Obama & Biden, 2008, p. 67).

از سوی دیگر، منتقدان نومحافظه‌کار آمریکا، قدرت نرم استراتژی اوباما در قبال ایران (گفتگو و شدت بخشیدن به تحریم‌ها در مقابل گزینه نظامی) را غیرقابل درک توصیف می‌کردند. از دید آنها دست کشیدن لیبی از برنامه هسته‌ای خود نتیجه قدرت نرم و دیپلماسی آمریکا در قبال این کشور نبود، بلکه مقامات لیبی متوجه شده بودند کشورشان در لیست بعدی حمله پس از عراق قرار گرفته است. به باور آنها، همکاری ایران با آمریکا پس از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ نیز نتیجه هراس دولت وقت

1. Blueprint for Change

ایران (دولت اصلاحات) از آمریکا و برآورد این احتمال بود که ممکن است مورد حملات آمریکا قرار گیرد (Holmes & Carafano, 2010).

در کل، با مطالعه سند استراتژیک منتشرشده از سوی اوباما و مواضع اتخاذشده توسط دولت وی، در مجموع می‌توان گفت، سیاست‌های آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در چهار محور کلیدی زیر خلاصه می‌شود:

- جلوگیری از دستیابی ایران به قابلیت‌ها و ظرفیت‌های رسیدن به سلاح هسته‌ای در ابعاد گوناگون نرم‌افزاری، فناوری و سخت‌افزاری به‌گونه‌ای که ایران از توسعه تأسیسات هسته‌ای صلح‌آمیز خود به‌منظور اعتمادسازی، دست بردارد؛
- ایران نباید به قدرتی برتر از اسرائیل در حوزه نظامی خاورمیانه تبدیل شود. در این رابطه، آمریکا درصدد جلوگیری از قابلیت‌های موشکی ایران و محدودسازی حوزه نفوذ و قدرت آن در منطقه می‌باشد؛
- ایران باید با نظام بین‌الملل در مسائل منطقه‌ای و جهانی به‌خصوص مبارزه با تروریسم همکاری کند؛
- ایران باید با ارزش‌های آمریکایی یعنی آزادی و دموکراسی هماهنگ باشد. مهم‌ترین مصداق این سیاست آمریکا، هدف قرار دادن مسائل داخلی ایران در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی می‌باشد؛
- ایران نبایستی به حضور نظامی آمریکا در کشورهای عراق و افغانستان و منطقه خلیج فارس اعتراض نموده و جریانات و احزاب داخلی و مردم این کشورها را علیه آن تحریک نماید.

ارزیابی

آنچه در ارزیابی کلی استراتژی امنیت ملی ایالات متحده می‌توان گفت آن است که در ظاهر به نظر می‌رسد اوباما با نفی رویه جورج بوش در به‌کارگیری یک‌جانبه قدرت آمریکا و حق دست زدن به جنگ پیشدستانه، تأکید خود را بر تعامل دیپلماتیک و اتحادهای بین‌المللی قرار داده بود، به‌طوری که تحلیلگران مدعی بودند این استراتژی به تبدیل خط‌مشی «جنگ پیشدستانه» به «مناسبات و همکاری‌ها» معطوف گردیده است.

در عین حال، هرچند در استراتژی جدید امنیت ملی آمریکا نیز بر ضرورت قدرت نظامی تأکید شده، اما استفاده از آن فقط در صورت بی‌نتیجه ماندن تلاش‌های دیپلماتیک و به‌عنوان آخرین گزینهٔ پیش‌رو، مجاز دانسته شده است.

این استراتژی بیش از هر چیز روی فرایندها تأکید داشته و شاید بتوان گفت توجه چندانی به مسائل استراتژیک نشده است. اکثر بخش‌های این سند به اقداماتی نظیر «تعامل»، «همکاری» و «مشارکت»[1] اختصاص دارد، ولی همگی آنها شیوه‌هایی اساسی از سیاست خارجی بوده و بیش از آنکه هدف باشند، خود وسیله‌ای برای رسیدن به هدف هستند. در عین حال، هرچند فصل «رهیافت استراتژیک» شامل بخش‌هایی در مورد «جهان همان‌گونه که هست»[2] و «جهانی که به‌دنبالش هستیم»[3] می‌باشد، ولی هر دوی این بخش‌ها خیلی ضعیف به موضوع پرداخته‌اند. بخش نخست به

1. Partnership
2. The World As It Is
3. The World We Seek

چالش‌ها و فرصت‌های جهانی شدن پرداخته و بخش دیگر نیز جهان مطلوب را به‌عنوان «یک نظم بین‌المللی عادلانه و پایدار» مورد شناسایی قرار می‌دهد، ولی به‌طور مشخص نمی‌گوید که این نظم به چه صورت باید باشد. یک موازنه قدرت میان کشورها؟ بسط جهانی دموکراسی‌های بازار آزاد؟ جهانی که در آن نهادهای چندجانبه و جوامع فراملی از قدرت نظام دولت ـ ملت‌ها می‌کاهند؟ یا جهانی دیگر؟ (Inboden, 2010).

در کل، با مطالعه سند استراتژی امنیت ملی اوباما در سال ۲۰۱۰، می‌توان نکات مهم آن را به‌صورت زیر استخراج نمود:

- گسترش تسلیحات هسته‌ای، بزرگ‌ترین تهدید برای ایالات متحده؛
- قدرت داخلی اساس قدرت خارجی؛
- تقویت اتحادهای قدیمی برای مقابله با چالش‌های عصر جدید؛
- تأکید بر رهبری آمریکا در عصر جهانی شدن؛
- حفظ امنیت و جان مردم آمریکا بزرگ‌ترین مسئولیت دولت؛
- ایران بزرگ‌ترین چالش از جانب یک کشور؛
- القاعده در محور تروریسم بین‌المللی.

این سند منتقدینی هم در آمریکا دارد که می‌توان آنها را در طیفی دانست که در یک طرف آن استراتژی مذکور را بسیار ایده‌آلی و ساده‌انگارانه و در طرف دیگر آن را همان استراتژی بوش منتهی با الفاظ متفاوت می‌دانند. از انتقادات وارده به این استراتژی می‌توان موارد زیر را آورد:

- بخش مربوط به مبارزه با القاعده تقریباً چیزی در مورد ایدئولوژی القاعده نگفته و خیلی به بُعد نبرد ایده‌ها در این مبارزه نمی‌پردازد.

- هرچند استراتژی امنیت ملی اوباما مسئله ترویج حقوق بشر و دموکراسی را مورد توجه قرار می‌دهد، ولی تأکید بیش از حدی بر نمونه آمریکایی دارد.[۱] به نظر این منتقدین، فعالان دموکراسی در جهان بیش از اینکه مدلی برای دموکراسی بخواهند، خواهان کمک‌های آمریکا هستند.
- از سوی دیگر اوباما هم بر استفاده یک‌جانبه از زور تأکید دارد: «در صورت ضرورت دفاع از کشور و منافع خود، ایالات متحده باید حق اقدام یک‌جانبه را برای خود محفوظ دارد.»[۲]

برخی دیگر از منتقدین، با توجه به برداشت دیگران از توانایی و اراده آمریکا عنوان می‌دارند که ایجاد برداشت از ضعف آمریکا در سطح جهان توسط استراتژی اوباما تاکنون نتایج زیر را به‌دنبال داشته است:

- جسارت چین در مخالفت با آمریکا در زمینه‌های گوناگون زیاد شده که نتیجه آن را در عدم پذیرش درخواست رابرت گیتس، وزیر دفاع آمریکا برای دیدار از پکن و مذاکره در رابطه با مسائل نظامی شاهد بودیم.
- تمایل کشورهای همجوار روسیه برای پیوستن به ناتو کم شده و در عوض احساس می‌کنند قدرت و نفوذ روسیه در منطقه آنها بیشتر شده است. چنین چیزی را در تصویب قانونی توسط اوکراین برای

---

۱. «بیش از هر اقدام دیگری که تاکنون انجام داده‌ایم، قدرت نمونه بودن آمریکا کمکی به گسترش آزادی و دموکراسی در خارج بوده است.» نگاه کنید به:

Barack Obama, "United States National Security Strategy," 2010, p. 36.

2. The United States must Reserve the Right to Act Unilaterally if Necessary to Defend our Nation and our Interests

جلوگیری از پیوستن کشورشان به ناتو و نزدیکی آذربایجان به روسیه شاهد بوده‌ایم.

- بن‌بست در اوضاع افغانستان و تحکیم بیشتر قدرت طالبان؛
- افزایش نگرانی‌ها از حملات تروریستی در خاک آمریکا؛
- حمله کره شمالی به کشتی کره جنوبی و تهدید به جنگ هسته‌ای در صورت برگزاری مانور آمریکا و کره جنوبی در سواحل نزدیک این کشور؛
- جسارت ایران برای نادیده گرفتن تهدیدات آمریکا و تصمیم برای تداوم در پیشرفت هسته‌ای خود که همین امر موجب شده اعتماد به سیاست‌های خاورمیانه از ۵۱ درصد به ۱۶ درصد تنزل کرده و اکثریت اندکی از مردمان عرب ایران هسته‌ای را گزینه‌ای بهتر برای خاورمیانه بدانند (Rozen, 2010).

در آخر نیسز با توجه به تحولات داخلی ازجمله پیسروزی جمهوری‌خواهان در انتخابات میان دوره‌ای مجلس و نیز تحولات جهانی به‌خصوص خاورمیانه در ماه‌های اخیر باید گفت که اوباما به جای اینکه بتواند تغییری در روندهای جهانی در راستای منافع آمریکا ایجاد کند، خود با تغییراتی مواجه شده است که این کشوو را ناگزیر از بازبینی سیاست‌ها و استراتژی‌های آتی آن خواهند ساخت. به همین دلیل باید انتظار نه چندان دور تهیه و انتشار سند دیگری از استراتژی امنیت ملی این کشور را با لحاظ تحولات اخیر داشت.

منابع

Berger, Samuel R. (2010). “Obama’s National Security Strategy: A Little George Bush, Lots of Bill Clinton,” *Washington Post*, May 30, <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2010/05/28/AR2010052804466.html>

Bondi, Matt (2009). “The Obama Doctrine Starting to Take Shape,” Guelph Mercury, March 19, <http://news.guelphmercury.com/Opinions/article/454540>

Holmes, Kim R. & Carafano, James Jay (2010). “Defining Obama’s Foreign Policy Doctrine, Its Pitfalls, and How to Avoid Them,” Backgrounder, No. 2457, September 1, <http://thf_media.s3.amazonaws.com/2010/pdf/bg2457.pdf>

Inboden, Will (2010).“Obama’s National Security Strategy Leaves an Empty Feeling,” Foreign Policy, May 27, <http://shadow.foreignpolicy.com/posts/2010/05/27/obamas_national_security_strategy_leaves_an_empty_feeling>

LaFranchi, Howard (2010). “Obama’s National Security Strategy: Is “I’m not Bush” Ending?,” *The Christian Science Monitor*, May 26, <http://www.csmonitor.com/USA/Foreign-Policy/2010/0526/Obama-s-National-Security-Strategy-Is-I-m-not-Bush-ending>

McKinnon, John D. (2010). “A 'Bleak' Budget but Slightly Better,” *The Wall Street Journal*, January 27, <http://online.wsj.com/article/SB10001424052748703906204575026942464525862.html>

NSS (National Security Strategy of the United States of America) (2010).

NSS (National Security Strategy of the United States of America) (2006).

Obama, Barack & Biden, Joe Biden (2008). “Blueprint for Change,” <http://www.barackobama.com/pdf/ObamaBlueprintForChange.pdf>

Robbins, Liz (2008). “Alaska Wilderness (Poll Edition),” *The New York Times*, November 6, <http://thecaucus.blogs.nytimes.com/2008/11/06/alaska-wilderness-poll-edition/>

Rozen, Laura (2010). “XREFPoll: Arab World Opinion of Obama

Dims," Politico.com, August 4, <http://www.politico.com/blogs/laurarozen/0810/Poll_Arab_world_opinion_of_Obama_dims.html>

Shapiro, Ari (2010) "Obama's New Security Strategy To Stress Cooperation," *US National Public Radio*, May 26, <http://www.npr.org/templates/story/story.php?storyId=127140683&ft=1&f=1004>

The Committee on Present Danger, 28 April 2010, <http://www.committeeonthepresentdanger.org/index.php>

The New York Times (2009). "Text: Obama's Speech in Cairo,", June 4, <http://www.nytimes.com/2009/06/04/us/politics/04obama.text.html>

جهانی شدن بهترین فرصت، بنیادگرایی بدترین تهدید:

بررسی اسناد برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا

محسن مرادیان[1]

چکیده

گزارش حاضر، نگاهی است به مهم‌ترین مطالب چهار سند «برآورد دفاعی چهار ساله» آمریکا که در سال‌های ۱۹۹۷، ۲۰۰۱، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ به رشته تحریر درآمده‌اند. این اسناد که حاصل تلاش مشترک دفتر وزارتی پنتاگون و دفتر رئیس ستاد مشترک آمریکا می‌باشند، با مشارکت شماری از سیاستمداران و کارشناسان برجسته صورت گرفته و در بخش‌هایی از آنها نیز به ایران اشاره شده است. اسناد مذکور تنها نتیجه یک پژوهش معمولی نیستند بلکه دستورالعملی دفاعی و امنیتی برای کارگزاران آمریکایی قلمداد می‌شوند. از آنجا که مطالعه این اسناد برای فرماندهان نظامی، سیاستمداران و صاحب‌نظران ایرانی مغتنم می‌باشد، لذا ذیلاً کلیت آنها از همان نگاه (نگاه آمریکایی) مورد بحث قرار می‌گیرد.

---

۱. دکترای امنیت ملی و عضو هیئت علمی دانشگاه عالی دفاع ملی

نتیجه این بررسی نشان خواهد داد که ماهیت و محور اساسی برآوردهای چهار ساله آمریکا، ایجاد تعادل بین دو هدف اصلی است. نخست بهره‌گیری از منابع یک جهان منسجم و هماهنگ (جهانی‌سازی) که به‌زعم آمریکاییان، آزادی و امنیت و خوشبختی را برای آمریکا و دیگر کشورها به بار می‌آورد. دوم اینکه آمریکا بتواند نیروهای بی‌ثبات‌کننده جهانی که مخالف ارزش‌های لیبرال دموکراسی هستند را فرو نشاند. در این راستا آمریکا نیازمند هماهنگ کردن قدرت‌های بزرگ با خود و مقابله با جنبش‌های بیداری به‌خصوص خیزش‌های اسلامی است.

مقدمه

اسناد «برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا» قدم مهمی در راه نهادینه‌سازی اصلاحات و بازسازی نظامی آمریکا و ایجاد موازنه میان تقاضاهای امروز و تهدیدات آتی آن کشور می‌باشند که برای نخستین بار درگیری‌های آمریکا در جهان را در رأس سیاست‌ها و اولویت‌های برنامه‌ریزی این کشور قرار داده و خانواده سربازان و نظامیان آمریکایی را مطمئن می‌سازند که هر جا باشند، می‌توانند از دریافت کمک‌های به موقع که بدان نیاز دارند، اطمینان یابند.

این گزارش‌ها برای اطلاع از تهدیدات بالقوه علیه قدرت نظامی آمریکا و افزایش امکان کمک به متحدین این کشور بر مفاهیم جدیدی از رزم هوا ـ دریا و برنامه‌های مدرنیزه‌سازی متعارف، حمله از راه دور و فضای سایبر تمرکز نموده‌اند.

در عین حال، با برشمردن نقاط قوت، ضعف و فرصت‌ها و تهدیدهای

جهانی، به ارائه گزارش و تحلیلی جامع از وضع فعلی دفاعی و همچنین گمانه‌زنی درباره ربع قرن آینده پرداخته‌اند. همچنین با طرح برخی مطالب درباره ایران، تأمل در آنها برای ما قابل توجه است.

از نظر این اسناد، علاوه بر تحولات ناشی از رشد فزاینده فناوری، «جهانی شدن» بهترین فرصت و «رشد بنیادگرایی دینی» یا «مذهب سیاسی» مهم‌ترین تهدید برای ایالات متحده به‌شمار می‌روند. در آنها که با عینک آمریکایی به جهان نگاه شده و ایالات متحده رهبر و نیروی خیر جهان دانسته می‌شود، سنجش و ارزیابی خیر و شر در جهان، بستگی به میزان انطباق عملکرد کشورها با منافع آمریکا عنوان شده است.

در همین رابطه، با آسیب‌شناسی دفاعی ایالات متحده، به‌دنبال ارائه هشدارها و توصیه‌های اساسی به رهبری ایالات متحده می‌باشند که در مسیر تحقق «برتری نظامی آمریکا» در جهان است؛ چنانچه تاکنون به بسیاری از آنها نیز عمل شده است.

چگونگی تدوین اسناد

تاکنون چهار برآورد دفاع ملی چهار ساله تهیه و منتشر شده است. در سال ۱۹۹۷ و بر مبنای «قانون اختیارات دفاع ملی» که تنها انجام یک مورد را الزامی ساخته بود و نیز در سال‌های ۲۰۰۱، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ براساس اصلاحیه سال ۲۰۰۰ این برآوردها منتشر شده‌اند و هر چهار گزارش نیز در موعد مقرر به کنگره تحویل گردیده‌اند.

در این رابطه وزیر دفاع گزارش‌های مذکور را با هماهنگی و همکاری

رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح تهیه کرده و باید چشم‌انداز ۲۰ ساله آمریکا در مواردی نظیر استراتژی دفاع ملی، ساختار نیرویی، برنامه مدرنیزاسیون، زیرساخت‌ها، برنامه‌ریزی بودجه و دیگر عناصر دفاعی و سیاست‌های ایالات متحده آمریکا را ترسیم نماید. این قانون محرمانه یا غیرمحرمانه بودن گزارش‌ها را مشخص نساخته است.

به هر حال، ماده ۱۱۸ قانون «اختیارات دفاع ملی» در سال ۱۹۹۷ و اصلاحیه آن در سال ۲۰۰۰، وزیر دفاع را ملزم به ارائه گزارش مکتوب «برآورد دفاعی چهار ساله» به کنگره می‌سازد. در این قانون تأکید خاصی بر نهادینه کردن جنگ‌های نامنظم و پشتیبانی از انجام عملیات در خارج از کشور، برخورد با تهدیدات ناشی از جنگ‌های هیبریدی (ترکیبی)، ظرفیت‌سازی برای مقابله جهانی با تهدیدات ناشی از به‌کارگیری تکنولوژی پیشرفته و سلاح‌های کشتار جمعی و بهبود کارایی و اثربخشی نیروها شده است.

قانون فوق شامل ۱۵ موضوع است و گزارش برآورد چهار ساله باید آنها را مد نظر قرار دهد که عبارتند از:

۱. نتایج برآورد باید شامل بررسی جامع استراتژی آمریکا و ساختار نیروها در بهترین وضعیت برای اجرای این استراتژی با کمترین سطح خطر باشد؛

۲. منافع مفروض یا تعریف‌شدهٔ امنیت ملی آمریکا اطلاعات لازم برای استراتژی دفاع ملی تعریف‌شده در این برآورد را فراهم سازند؛

۳. تهدیدات پیش‌روی منافع ملی مفروض یا تعریف‌شدهٔ ایالات متحده

در راستای اهداف این برآورد و سناریوهای ایجادشده در بررسی تهدیدات، مورد توجه قرار گیرند؛

۴. فرضیات مورد استفاده در برآورد مرتبطند با: الف) وضعیت آمادگی نیروهای مسلح آمریکا؛ ب) همکاری متحدین، تقسیم وظایف و مزایای دیگر و نیز آمادگی نیروهای مسلح آمریکا در نتیجه ائتلاف؛ ج) دوره‌های هشدار؛ د) سطوح تعامل در عملیات‌های غیر دوران جنگ و مأموریت‌های سطح پایین و خروج از چنین عملیات‌ها و مأموریت‌هایی؛ ه) شدت، مدت و اهداف نظامی و سیاسی مناقشات و مأموریت‌های سطح پایین؛

۵. تأثیرات روی ساختار نیروها و آمادگی آنها و نیز مشارکت در عملیات‌های غیر دوران جنگ و مأموریت‌های سطح پایین؛

۶. سیاست دیکته‌شده از سوی استراتژی دفاع ملی در ارتباط با نیروی انسانی و تداوم عملیات‌ها جهت پشتیبانی از حضور در مناقشاتی که بیش از ۱۲۰ روز طول می‌کشند؛

۷. نقش‌ها و مأموریت‌های پیش‌بینی‌شده برای نیروهای ذخیره در استراتژی دفاع ملی و قدرت، توانمندی و تجهیزات مورد نیاز آنها برای اطمینان از توانایی نیروهای ذخیره به‌منظور ایفای نقش‌ها و انجام مأموریت‌های محوله؛

۸. سهم مناسب عناصر پشتیبانی رزمی برای پشتیبانی از نیروها بر مبنای استراتژی دفاع ملی از جمله تعداد و اندازه مناسب واحدها و سازمان‌های دفاعی برای این منظور؛

۹. توانمندی‌های مورد نیاز حمل‌ونقل هوایی، دریایی و زمینی در سطوح استراتژیک و تاکتیکی برای پشتیبانی از استراتژی دفاع ملی؛
۱۰. استقرار پیشاپیش نیروها و دیگر اقدامات لازم بر طبق استراتژی دفاع ملی جهت جلوگیری از مناقشه و واکنش نظامی مناسب در مقابل مناقشات مورد انتظار؛
۱۱. تخصیص منابع طبق استراتژی دفاع ملی در صورت بروز مناقشه در صحنه‌های مختلف؛
۱۲. بازبینی در برنامه یکپارچه کنترل و فرماندهی مطابق استراتژی دفاع ملی؛
۱۳. بررسی پیامدهای بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پیش‌بینی‌شده برای ۲۰ سال آینده از سوی نیروهای مسلح بر ساختار نیروها؛
۱۴. مأموریت دفاع ملی گارد ساحلی؛ و
۱۵. هر موضوع دیگر که به تشخیص وزیر دفاع مناسب دانسته شود.

در عین حال، اسناد برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا به بررسی نقاط قوت و ضعف این کشور در ۲۰ سال آینده نظر دارند و برای این کار وضعیت دفاعی فعلی و آتی آمریکا و نکاتی پیرامون استراتژی دفاعی این کشور مورد مداقه قرار گرفته و به مباحثی نظیر مباحث ذیل توجه شده است:

- استراتژی دفاعی ایالات متحده؛
- پیچیدگی محیط امنیتی ایالات متحده؛
- موازنه قدرت؛
- دفاع از ایالات متحده و حمایت از شهروندانش؛

- موفقیت در عملیات ضدتروریستی و ایجاد ثبات؛
- ایجاد ظرفیت‌های امنیتی در دولت‌های متحد؛
- مقابله با سلاح‌های کشتار جمعی؛
- موفقیت در فضای سایبر؛
- عناصر اصلی ساختار قدرت آمریکا طی سال‌های مختلف؛
- مراقبت، حفظ و نگهداشت نیروها،؛
- تقویت بنیادهای خانواده؛
- تقویت روابط خارجی؛
- اصلاح نظام تجاری؛
- مدیریت ریسک دفاعی.

این اسناد، طی رفت و برگشت‌های متعدد بین لایه‌های مختلف وزارت دفاع این کشور تهیه شده‌اند. بدین منظور طی تلاش مشترکی که دفتر وزیر دفاع ایالات متحده با فرماندهان نظامی این کشور به عمل آورده، کارگروه‌های تخصصی، ایده‌ها و اندیشه‌های خود را به مقامات و فرماندهان منتقل نموده و وزیر دفاع و رئیس ستاد مشترک این کشور با پالایش ایده‌ها، روند پیشرفت کارها و اجرای امور را هدایت می‌نمایند.

در این راستا کار تهیه برآورد در سه سطح صورت می‌گیرد: در سطح نخست ابتدا کارگروه‌های «بررسی استراتژی»، «بررسی ساختار قدرت»، «آمادگی برای نوسازی»، «بررسی ساختارهای موجود» و «بررسی منابع انسانی»، موضوعات تخصصی کارگروه خود را عمیقاً بررسی می‌نمایند؛ سپس در سطح دوم، کارگروه «یکپارچه‌سازی» متناسب با وضعیت و

اهداف دفاعی آمریکا و برای یکپارچه‌سازی فعالیت کارگروه‌های یادشده، تلاش می‌کنند؛ و در سطح سوم، کارگروه «مدیریت پروژه» به ریاست معاون وزیر دفاع و معاون رئیس ستاد مشترک ارتش، بر انجام امور نظارت و هدایت دارند. دو نفر اخیر توصیه‌های دریافتی از کارگروه‌های فوق را جهت نهایی شدن در جلسات مشاوره‌ای خود با هیئت مدیره وزارت دفاع و دیگر اعضای ستاد مشترک در میان گذاشته و تأیید و نظرات اصلاحی آنان را برای ادامه کار دریافت می‌کنند.

هریک از اسناد نیز در پنج مرحله تهیه می‌شوند:

۱. شناسایی مشکلات، ارائه رهنمود جهت تشکیل کارگروه‌ها و ارزیابی تهدیدات؛

۲. تعیین استراتژی دفاعی و بررسی محیط امنیتی و برآورد بودجه؛

۳. تجزیه‌وتحلیل نتایج اولیه و گزارش‌های دریافتی از کارگروه‌ها؛

۴. یکپارچه‌سازی فعالیت کارگروه‌ها و تصحیح گزینه‌ها در چهارچوب استراتژی دفاعی؛

۵. انتخاب آخرین گزینه‌ها و ارائه به وزیر دفاع جهت تصمیم‌گیری نهایی.

در راستای تهیه این اسناد، تلاش به عمل آمده تا نتایج حاصله از هر مرحله، بر مبنای نتایج مراحل قبل استوار می‌باشد. پس از بررسی اسناد در جلسات متعدد که با حضور اعضای شورای امنیت ملی، مشاورین کنگره و برخی اعضای دولت برگزار می‌گردد، گزارشِ نهایی جهت تصمیم‌گیری و تصویب به رئیس‌جمهور تقدیم می‌شود.

شرایط و زمینه‌ها

بی‌شک از زمانی که نخستین برآورد دفاعی آمریکا در سال ۱۹۹۷ نوشته شد تا آخرین سندی که در سال ۲۰۱۰ منتشر گردیده، جهان دچار تحولات زیادی شده است که فضای امنیتی آمریکا را متأثر نموده و قاعدتاً بر نویسندگان آخرین سند نیز تأثیر گذاشته است.

در سال‌هایی که سند نخست (۱۹۹۷) تدوین می‌گشت، با دوری از جنگ سرد، تهدیدات همچنان از بُعد منطقه‌ای مورد توجه بودند، با این حال، تهدید تروریسم نیز روزبه‌روز پررنگ‌تر می‌شد. سند دوم که ۲۰ روز بعد از حملات یازده سپتامبر منتشر گردید، قطعاً تأثیرپذیری زیادی از این حادثه داشت و از این‌رو شاهدیم که در این سند از حادثه مذکور به‌عنوان نقطه عطفی در انتقال به دوران جدید یاد می‌شود و اینکه باید استراتژی دفاعی جدیدی را طراحی نمود. بنابراین، در اینجا آمریکا سعی دارد راهبردهای دفاعی خود را با توجه به این موضوع سامان دهد.

در ادامه، عدم موفقیت آمریکا در افغانستان و عراق، پیشرفت‌های فناوری صلح‌آمیز هسته‌ای ایران و قدرت‌گیری دوباره روسیه و چین از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سند سال ۲۰۱۰ هستند. به هر حال، خوانندهٔ این سند احساس می‌کند که جوّ مبارزه با تروریسم (با تمرکز بر القاعده) هنوز بر فضای ذهنی نویسندگان سند غلبه داشته و مهم‌ترین تمرکز آمریکا، مبارزه با تروریسم است. این موضوع باعث شده که نویسندگان سند، صفحاتی چند از بخش آغازین سند را به توضیح در این باره پرداخته و چگونگی مبارزه با القاعده را بیان کنند.

حوزه‌های تمرکز

همان‌طور که قانون مشخص کرده، دو گزارش نخست از برآورد دفاعی چهار ساله دارای بخش‌های جداگانه‌ای در ارتباط با استراتژی دفاعی هستند؛ به‌طوری که استراتژی دفاعی، عنوان بخش سوم از گزارش سال ۱۹۹۷ بوده و با چکیده‌ای از «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» که توسط رئیس‌جمهور ارائه می‌گردد، ازجمله منافع ملی شروع می‌شود که خود نشان از تدوین آنها در چهارچوب مسائل مطرح‌شده در این استراتژی کلان دارد. این چکیده بر مبنای سند کاخ سفید در فوریه ۱۹۹۶ تحت عنوان «استراتژی امنیت ملی» تهیه گردیده است.

عنوان بخش دوم از گزارش سال ۲۰۰۱ نیز استراتژی دفاعی است. زمانی که این برآورد در حال انجام بود، آخرین استراتژی امنیت ملی به دسامبر ۲۰۰۰ مربوط می‌شد (استراتژی امنیت ملی برای عصر جهانی) که از سوی دولت کلینتون تهیه شده بود. گزارش سال ۲۰۰۱ به اهداف ملی گسترده‌ای همچون صلح، آزادی و رفاه می‌پردازد ولی اشاره مشخصی به استراتژی ملی ندارد.

گزارش برآورد دفاعی چهار ساله در سال ۲۰۰۶ نیز در ارتباط مستقیم با استراتژی امنیت ملی در سال ۲۰۰۵ است. در این گزارش آمده است که اساس این برآورد، استراتژی امنیت ملی است که در مارس ۲۰۰۵ منتشر گردیده است؛ لذا این گزارش نیز منعکس‌کننده چهار چالش امنیت ملی مطرح در استراتژی دفاع ملی ایالات متحده است.

گزارش ۲۰۰۶ از چهار حوزه تمرکز نیز نام برده است: «نابودی

شبکه‌های تروریستی»، «دفاع همه‌جانبه از سرزمین آمریکا»، «تعیین انتخاب‌های کشور در مقاطع حساس استراتژیک» و «جلوگیری از دستیابی کشورها یا بازیگران غیردولتی متخاصم به سلاح‌های کشتار جمعی».

اما در میان این چهار حوزه، اولویت‌بندی خاصی صورت نگرفته و همگی دارای اولویت نامیده شده‌اند. گزارش مذکور هر حوزه و توانمندی‌های مورد نیاز آن را جداگانه توضیح داده و مدل اصلاح‌شده‌ای از ساختار برنامه‌ریزی نیروها (دستورالعمل مورد استفاده برای اندازه و شکل نیروها) را ارائه کرده است. این گزارش عناوینی چون «نگرانی‌های نهادی و سازمانی»، «تشکیلات دفاعی و پرسنل وزارت دفاع» و «هماهنگی با دیگر سازمان‌ها و شرکای بین‌المللی» را مد نظر قرار داده است.

در سند ۲۰۰۱ پس از تشریح استراتژی آمریکا در قرن ۲۱، به بررسی و تشریح استراتژی دفاعی ایالات متحده توجه شده و سپس به موضوعاتی نظیر «تغییر پارادایم در طراحی نیروها»، «تجدید نظر در موقعیت نظامی آمریکا در جهان» و «مدیریت ریسک» پرداخته است.

در سند ۲۰۰۶ ابتدا به جنگ‌های طولانی مدت و عملیاتی‌سازی استراتژی توجه شده و سپس به موضوعاتی نظیر «تجدید نظر در توانایی نیروها» و «شکل‌دهی مجدد به پیشران‌های دفاعی» و «توسعه نیروها در قرن ۲۱» توجه شده است. در سند ۲۰۱۰ نیز پس از خلاصه اجرایی که در اسناد قبل دیده نمی‌شود، استراتژی دفاعی آمریکا و متعاقباً موضوعاتی نظیر «موازنه نیروها»، «مراقبت و نگهداشت نیروی انسانی»، «تقویت روابط (داخلی و خارجی)» و «ریسک مدیریت امور دفاعی» مورد توجه قرار

گرفته است. آنچه مهم است اینکه در این سند نسبت به اسناد گذشته، توجه بیشتری به نیروی انسانی شده و ارائه راهکارهایی برای نگهداشت نیروها نشان از آن دارد که ارتش آمریکا با مشکل خروج نیروها از کسوت نظامی و عدم تمایل جوانان برای پیوستن به نیروهای مسلح مواجه است. در این سند برای اولین بار موضوع تجدید نظر در روش‌های فعلی تجاری اعم از تجارت سلاح و تجهیزات نظامی و غیرنظامی مطرح شده که نشان می‌دهد آمریکا قصد دارد نسبت به گذشته، از حربه اقتصاد و تحریم‌های اقتصادی در سطح وسیع‌تری استفاده نماید.

به هر حال، برآورد دفاعی چهار ساله مذکور با این نگاه که آمریکاییان امروز باید مانند گذشتگان خود زمینه را فراهم و نهادهایی را برپا کنند که کشورشان برای مقابله با چالش‌های پیش‌روی خود نیازمند آنها است، به محورهای زیر توجه خاص مبذول داشته است:

حمایت از آرمان‌های مبتنی بر حفظ شأن انسانی

دیدگاه اسناد برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا این است که ایالات متحده باید از آزادی و عدالت دفاع کند؛ زیرا این اصول برای همه مردمان در همه نقاط جهان صادق و حقیقی هستند. به نوشته این اسناد، اصول مذکور در مورد شأن انسانی بیش از همه در نظام‌های دموکراتیک برآورده می‌گردند و حکومت ایالات متحده هم در نظر و هم در عمل، برای پیشبرد شأن انسانی تلاش می‌کند، از آزادی و حفظ حقوق بشر دفاع کرده و منابع مربوطه را برای ارتقای این آرمان‌ها اختصاص می‌دهد.

در عین حال، عنوان می‌شود که استبداد مجموعه‌ای است از خشونت،

فقر، بی‌ثباتی، فساد و رنج که تحت حاکمیت مستبدان و نظام‌های استبدادی در یکدیگر ادغام می‌شوند و آمریکا باید با نابودی حکومت‌های استبدادی، به دیگر ملت‌ها کمک کند تا دموکراسی کارآمدی برای خود بسازند. یعنی برای شأن انسانی احترام قائل شده و در قبال شهروندان خود مسئولانه، و در قبال همسایگان خود متعهدانه عمل خواهد کرد.

همکاری با دیگر کشورها برای رفع تنش‌های منطقه‌ای

دیدگاه اسناد برآورد دفاعی چهار ساله این است که تنش‌های منطقه‌ای، میراث دهه‌های قبل است که همچنان بر منافع امنیت ملی آمریکا تأثیر می‌گذارند. تنش‌های منطقه‌ای معمولاً مدت زیادی محدود باقی نمانده و اغلب گسترش می‌یابند یا به یک تراژدی یا ناآرامی انسانی تبدیل می‌شوند و عناصر بیرون از منطقه می‌توانند از این تنش‌ها برای اهداف خود بهره‌برداری کنند، همان‌طور که القاعده از جنگ داخلی در افغانستان بهره‌برداری کرد. این بدان معناست که حتی اگر آمریکا هیچ منفعتی در یک تنش خاص منطقه‌ای نداشته باشد، باز هم به مرور زمان منافعش تحت تأثیر آن تنش قرار خواهد گرفت. طرفین خارجی عموماً نمی‌توانند راه‌حلی بر طرفین درگیر تحمیل کنند که طرفین درگیر حاضر به پذیرفتن آن نیستند اما گاهی می‌توانند با کمک دیگران شرایطی را ایجاد کنند که در آن، طرفین درگیر، خود اقدامی مؤثر برای رفع تنش به عمل آورند.

اصلاح نهادهای امنیت ملی آمریکا متناسب با چالش‌ها و فرصت‌های قرن ۲۱

از دیدگاه برآورد دفاعی چهار ساله نهادهای اصلی امنیت ملی آمریکا

در عصری دیگر و در مواجهه با چالش‌هایی دیگر تأسیس شده‌اند؛ لذا این نهادها باید تغییر کنند.

چالش‌های متعددی فراروی آمریکا قرار دارند که مهم‌ترین آنها عبارتند از اینکه آمریکا در پی ایجاد نیرویی است که برای مقابله با تهدیدات دولتی و غیردولتی (ازجمله استقرار تسلیحات کشتار جمعی، حملات تروریستی در حوزه‌های اطلاعاتی یا فیزیکی و خشونت فرصت‌طلبانه) ابزارهای بازدارنده خاصی را به کار می‌گیرد. آمریکا در عین حال به هم‌پیمانان و رقیبان احتمالی خود درباره این نیرو اطمینان خاطر داده است. وزارت دفاع آمریکا سرگرم گسترش «نیروهای ویژه» و ایجاد «قابلیت‌های متعارف پیشرفته» برای غلبه بر تروریست‌ها و نابودی رقبای خشن نظامی آمریکا، هم‌پیمانان و شرکایش می‌باشد.

چالش‌های فاجعه‌بار شامل کسب، تصاحب و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی توسط بازیگران دولتی و غیردولتی، گسترش بیماری‌های واگیردار و انواع بلایای طبیعی که تأثیراتی مثل تأثیرات تسلیحات کشتار جمعی دارند، می‌باشند.

توسعه همکاری با دیگر مراکز اصلی قدرت جهانی

تبعات دفاعی جهانی شدن، یکی از دغدغه‌های آمریکاست. آمریکا معتقد است جهانی شدن، فرصت‌های فراوانی را در اختیار آن کشور قرار می‌دهد. بخش اعظم رفاه و بهبود معیارهای زندگی در سال‌های اخیر ناشی از گسترش بازار، سرمایه‌گذاری، اطلاعات و فناوری جهانی بوده است. ایالات متحده آمریکا در گسترش این مسئله پیشگام بوده و معتقد

است که این موارد تا حد زیادی کیفیت زندگی مردم آمریکا و دیگر مردم جهان را بهبود می‌بخشند.

اصول و اهداف

همان‌طور که در آخرین سند برآورد دفاعی چهار ساله ایالات متحده در سال ۲۰۱۰ آمده، مأموریت وزارت دفاع محافظت از مردم و منافع آمریکاست و به‌منظور تحقق این هدف، آمریکاییان باید دریابند که آمریکا کشوری در حال جنگ است و نیروهای آن کشور در افغانستان در کنار متحدین ایالات متحده با عناصر القاعده می‌جنگند تا امنیت را در این کشور برقرار سازند. در عراق نیز سربازان آمریکایی ارتش عراق را آموزش می‌دهند و آنان را برای انتقال قدرت و خروج نیروهای آمریکایی از عراق آماده می‌کنند. به علاوه آمریکا و متحدانش درگیر جنگ بزرگ‌تری هستند که دارای ابعاد گوناگون سیاسی، نظامی و اخلاقی علیه القاعده و حامیانش در سراسر دنیا می‌باشند.

به‌عنوان یک قدرت جهانی، آمریکا عمیقاً درگیر نظام جهانی شده و بایستی خود را برای حمایت از اهداف جهانی به‌منظور ایجاد ثبات در نقاط حساس و کلیدی دنیا و کمک به کشورهایی که بدان نیازمندند، آماده کند.

از این دیدگاه، برآوردهای دفاعی چهار ساله دو هدف کلان را دنبال می‌کند:

الف) ایجاد موازنه در قابلیت نیروهای مسلح آمریکا به‌منظور مقابله با تهدیدات آتی؛

ب) انجام اصلاحات لازم و نهادسازی برای پشتیبانی از نیروهای

رزمنده و اطمینان از اینکه دلارهای دریافتی از مردم آمریکا به درستی و عاقلانه هزینه می‌گردند.

محیط امنیتی پیچیده

با توجه به اسناد برآوردهای دفاعی چهار ساله آمریکا، این کشور با محیط امنیتی پیچیده و نامطمئنی مواجه است که در آن قدرت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی، یکنواخت توزیع نشده‌اند. افزایش قدرت چین به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور دنیا و هند به‌عنوان بزرگ‌ترین دموکراسی جهان، عواملی هستند که محیط امنیتی آینده جهان را متأثر خواهند نمود و آمریکا برای حفظ موقعیت برتر خود بایستی با آنها تعامل بیشتری داشته باشد.

جهانی شدن موجب گردیده که تکنولوژی در اختیار دیگر بازیگران نیز قرار گرفته و این امر باعث شده که شتاب جریان اطلاعات بیشتر شده و کشورهایی صاحب نفوذ گردند که تا پیش از این، رسیدن به چنین موقعیتی برای آنان امکان‌پذیر نبود.

تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی از مواردی است که امنیت جهانی را همچنان به خطر انداخته و مسابقه تسلیحاتی را شدت می‌بخشد. بی‌ثباتی کشورهای دارای سلاح‌های کشتار جمعی یا امکان سقوط آنان، یکی از دغدغه‌های امنیت جامعه جهانی است؛ زیرا این امر می‌تواند به سرعت تهدید فیزیکی علیه آمریکا یا دیگر کشورها را افزایش دهد.

تغییرات آب و هوایی، گسترش شهرنشینی، افزایش تقاضا برای منابع و شیوع بیماری‌های واگیردار، موارد دیگری هستند که بر پیچیدگی محیط امنیتی می‌افزایند.

نقش جهانی آمریکا

براساس اسناد برآورد دفاعی آمریکا، منافع ایالات متحده به‌گونه‌ای است که در یک نظام جهانی تعریف شده است؛ لذا آمریکا با تقویت بنیادهای دموکراسی خود و تجمیع همه عناصر قدرت توأم با منافع و احترام متقابل، از منافع خود محافظت خواهد نمود.

ایفای نقش جهانی آمریکا مستلزم برخورداری از یک نیروی مسلح با قابلیت‌های بالا برای به‌کارگیری در دفاع از منافع خود می‌باشد. آمریکا تنها قدرتی است که می‌تواند عملیات‌های در مقیاس بزرگ را در فواصل بسیار دور از منطقه سرزمینی خود به اجرا درآورد و این برتری منحصر به فرد، آمریکا را قادر می‌سازد تا از منافع خود در هر گوشه دنیا دفاع نماید.

استراتژی دفاعی

به‌منظور حفظ منافع ملی و ایجاد موازنه میان منابع و ریسک موجود در اهداف اولویت‌دار که عبارتند از:

- پیروزی در جنگ‌های امروز؛
- جلوگیری از درگیری‌های آتی؛
- آمادگی برای پیروزی در یک عملیات وسیع؛
- ارتقای نیروهای داوطلب.

این نیروها نه تنها قابلیت‌های مورد نیاز نیروهای مسلح آمریکا را شکل می‌دهند بلکه توانایی مورد نیاز آنان را برای انجام مأموریت‌های فعلی و آتی جهت می‌دهند.

مقابله با گسترش سریع تکنولوژی سلاح‌های کشتار جمعی نزد

گروه‌ها و کشورهای افراطی، خشونت‌طلب و ایدئولوژیک، نیازمند اقدامات وسیعی علیه تهدیدات تروریست‌ها می‌باشد. وجود سلاح‌های کشتار جمعی دوربرد نزد کشورهای افراطی، آنان را قادر می‌سازد تا اهدافی را که در فواصل بسیار دور از مرزهای آنان مستقرند، مورد اصابت قرار دهند. به همین دلیل آمریکا باید آمادگی مقابله با این تهدیدات را داشته باشد. در این رابطه برآوردهای چهار ساله توصیه‌هایی نموده‌اند:

- افزایش توان هشداردهی؛
- افزایش قابلیت‌های تشخیص و کشف فعالیت‌های هسته‌ای و رادیولوژیک؛
- ارتقای توانایی‌های داخلی برای مقابله با بمب‌گذاری و اقدامات انتحاری.

آنچه در برآوردهای چهار ساله مورد توجه قرار گرفته در راستای افزایش توانایی نیروهای آمریکایی و به‌منظور حفظ منافع آمریکا در کوتاه مدت و بلند مدت می‌باشد. به همین دلیل و در راستای آمادگی نیروها برای مقابله با آینده‌های نامعلوم، این اسناد، وزارت دفاع را قادر می‌سازند با توجه به روندهای زیر، خود را برای حفاظت از منافع آمریکا آماده سازد:

- نیروی زمینی آمریکا همچنان برای انجام عملیات‌های بزرگ و تمام عیار، عملیات حفظ ثبات و عملیات ضدتروریستی به تنهایی و یا با کمک متحدانش آماده باقی خواهد ماند.
- نیروی دریایی آمریکا نیز همچنان خود را برای حضور در اقصی نقاط جهان و انجام عملیات‌های گوناگون به تنهایی یا با مشارکت متحدان،

آماده نگه خواهد داشت. گسترش سریع موشک‌های بالستیکی دریا و زمین پایه و دفاع در مقابل آنها نیازمند تجهیزات وسیع جنگی و داشتن متحدان قابل اعتماد در نقاط مختلف جهان می‌باشد.

- نیروی هوایی آمریکا قابلیت‌های اکتشافی خود را تقویت نموده و نسل پنجم جنگنده‌ها را به خدمت خواهد گرفت. هواپیماهای زمین پایه و ناو پایه با برد عملیاتی طولانی‌تر و انعطاف‌پذیری بیشتر و چند مأموریته نیز به این نیرو خواهند پیوست.
- نیروهای ویژه ایالات متحده نیز همچنان به افزایش قدرت و توانایی خود ادامه خواهند داد.

مراقبت از نیروها

مردان و زنان یونیفرم پوش آمریکایی، مهم‌ترین منابع وزارت دفاع محسوب می‌گردند. اعزام نیروها به سرزمین‌های دوردست بر سلامتی آنان و خانواده‌هایشان اثر گذاشته لذا برآورد چهار ساله بر استفاده از نیروهای کاملاً داوطلب در استراتژی‌ها و برنامه‌ریزی‌های دفاعی تأکید دارد. بدین منظور و در راستای مراقبت بهتر از نیروها، وزارت دفاع بر چند عامل تمرکز نموده است:

- مراقبت از مجروحین و بیماران؛
- مدیریت بهتر اعزام و آرایش نیروها؛
- کاهش تنش‌ها؛
- حمایت از خانوادهٔ رزمندگان؛
- رشد رهبری نظامی آینده.

تقویت روابط

تحقق اهداف و استراتژی‌های وزارت دفاع منوط به همکاری نزدیک با عناصر داخلی و مشارکت دیگر کشورها می‌باشد. در این رابطه وزارت دفاع باید قدم‌های زیر را بردارد:

- گسترش روابط با کشورهای کلیدی جهان؛
- ارتقای وجههٔ جهانی خود؛
- همکاری نزدیک با دیگر وزارتخانه‌ها نظیر وزارت امنیت داخلی، وزارت کشور، وزارت امور خارجه و جامعه اطلاعاتی آمریکا.

اصلاح شیوه‌های تجاری همچون اصلاح شیوه‌های خرید، تقویت بنیان‌های صنعتی و اصلاح سیستم کنترل صادرات و همچنین تجهیزات و نیروهای، مورد نیاز نیروهای ارتش از دیگر اصول در این اسناد هستند.

ارتباط اسناد با ایران

در ۳ سند از ۴ سند برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا که تاکنون منتشر شده، در جاهای مختلف از ایران نام برده شده است که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

تقویت ائتلاف‌ها و همکاری برای نابودی تروریسم جهانی

دیدگاه اسناد برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا ضمن اعلام محافظت از مردم و منافع آمریکا به‌عنوان وظیفه، این است که ایالات متحده برای پیشدستی یا جلوگیری از اقدامات خشن دشمنان خود در صورت لزوم براساس حق طبیعی دفاع از خود، به اقدام پیشگیرانه متوسل شود. البته

آمریکا برای پیشگیری از تهدیدات نوظهور همیشه به زور متوسل نمی‌شود و ترجیح می‌دهد با اقدامات غیرنظامی به هدف خود برسد و هیچ کشوری نباید از اقدامات پیشگیرانه به‌عنوان بهانه‌ای برای خشونت استفاده کند، اما مقابله با تولید و تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی نیازمند یک راهبرد جامع با تلاش گسترده در جهت مخالف تولید و تکثیر برای جلوگیری از دسترسی تروریست‌ها به این سلاح‌ها و دانش مرتبط با آنهاست. این راهبرد شامل تلاش‌های فعالانه ضدتولید و تکثیر برای مقابله و غلبه بر تهدیدات بالقوه موشکی و تسلیحات کشتار جمعی قبل از اینکه بالفعل شوند و تدابیر محافظتی برای تعدیل تبعات استفاده از تسلیحات کشتار جمعی می‌باشد. براساس فحوای اسناد، آمریکا قصد دارد دشمنان خود را متقاعد کند که آنها نمی‌توانند با تسلیحات کشتار جمعی به اهداف خود برسند و با این کار آنها را از تلاش برای استفاده یا حتی تصاحب این تسلیحات بازداشته و منصرف نماید.

آمریکا مدعی است که برای به ثمر رساندن این هدف با همکاری بین‌المللی، برای حفظ امنیت شهروندان خود اقدام می‌کند و در ارتباط با ایران معتقد است جلوگیری از تولید و تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، مستلزم پر کردن خلأهای پیمان منع تولید و تکثیر است که به برخی رژیم‌ها این اجازه را می‌دهد تا مواد اتمی لازم برای ساخت تسلیحات هسته‌ای را در پوشش انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز تولید کنند. از دید آمریکا، ایران تعهدات پادمان پیمان منع تولید و تکثیر را نقض و از ارائه تضمینی عینی مبنی بر اینکه برنامه هسته‌ای ایران صرفاً در راستای اهداف صلح‌آمیز می‌باشد،

خودداری نموده است.

جلوگیری از تهدید تسلیحات کشتار جمعی

هرچند در این خصوص به‌طور صریح در مورد ایران مطلبی مطرح نشده، اما به‌دلیل تأکید سند بر حامی تروریسم بودن ایران، آمده است که تنش‌های منطقه‌ای می‌توانند بنا به علل مختلف ایجاد شوند که از آن جمله می‌توان به ضعف دولت‌ها، ظلم بیش از حد، ادعاهای رقابت‌جویانه، شورش داخلی، رقابت‌های قبیله‌ای و نفرت‌های قومی و مذهبی اشاره کرد. اگر به این علل پرداخته نشود، نتیجه‌ای جز شرایط کنونی نخواهیم داشت: دولت‌های مغلوب، بی‌پناهی در برابر بلایای بشری و ایجاد مناطق مهارنشده‌ای که می‌توانند به پناهگاه امن برای تروریست‌ها تبدیل شوند.

دیدگاه اسناد برآورد دفاعی چهار ساله این است که نابودی تروریسم مستلزم یک استراتژی بلند مدت و گسستن از الگوهای قدیمی است و آمریکا سرگرم مبارزه با دشمنی است که ابعاد جهانی دارد. ایالات متحده برای مقابله با تروریست‌ها، دیگر نمی‌تواند صرفاً متکی بر عوامل بازدارنده باشد یا برای خنثی کردن آنها در لحظه آخر، به تدابیر دفاعی متوسل شود؛ بلکه باید به جنگ این دشمن رفت و آن را همواره تحت تعقیب قرار داد.

در این اسناد آمریکا مدعی است برخی کشورها مثل ایران در خاک خود به تروریست‌ها پناه می‌دهند و از فعالیت‌های تروریستی در خارج حمایت می‌کنند.

توسعه همکاری با دیگر مراکز اصلی قدرت جهانی

ایجاد رابطه با دیگر کشورها از اهمیتی حیاتی برای آمریکا برخوردار

است. اولویت ایالات متحده، پیگیری منافع آمریکا در چهارچوب همکاری با کشورهای دیگر به‌خصوص با نزدیک‌ترین و قدیمی‌ترین دوستان و هم‌پیمانان آن کشور است. در عین حال آمریکا باید از فرصتِ نبود اختلاف اساسی بین قدرت‌های جهان که به لحاظ تاریخی امری غیرعادی است، استفاده کند. بنابراین اولویتِ دیگر ایالات متحده، جلوگیری از ظهور مجدد رقبای قدرتمندی است که در اعصار قبل، جهان را دچار چندپارچگی می‌کردند؛ زیرا عصر جدید نیازمند رویکردهای جدید است. این رویکردها حتی در مواقعی که اختلاف نظر منطقی بین دوستان به وجود می‌آید، باید از انعطاف لازم برای یک اقدام کارآمد و در عین حال مقابله با چالش‌های جهان برخوردار باشند. در این راستا ایالات متحده برای اعمال فشار بر ایران جهت پذیرفتن تعهدات خود در پیمان منع تولید و تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، به هم‌پیمانان اروپایی و نهادهای بین‌المللی اتکای زیادی دارد.

نقد و نتیجه‌گیری

اسناد برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا تأیید می‌نمایند که این کشور بایستی خود را برای مقابله با چالش‌های امنیتی آینده آماده نماید. این اسناد نشان می‌دهند که گام مهمی به سوی نهادینه کردن کامل تغییرات و شکل‌دهی مجدد نیروی نظامی آمریکا در حال اجرا بوده و تغییراتی که برقرارکننده تعادل بین درخواست‌های فوری امروز و تهدیدات مرگ‌آور آینده باشند باید صورت پذیرند.

در این اسناد برای نخستین بار، درگیری‌های جاری به‌عنوان سرفصل اولویت‌های بودجه‌ای، خط‌مشی و برنامه‌ریزی‌های آمریکا منظور شده‌اند. آمریکا در برآوردهای دفاعی خود نتیجه می‌گیرد چالش‌هایی که هم‌اکنون با آنها مواجه است، چالش‌هایی بزرگ هستند، اما این کشور از قدرت و نفوذ فراوان برای مواجهه با این چالش‌ها برخوردار است. عصر حاضر مستلزم یک راهبرد دفاعی بلندپروازانه است، اما این راهبرد باید محدودیت‌های موجود در رسیدن به هدف را برای حتی قدرت بزرگی مثل آمریکا مد نظر قرار دهد.

زمانی دو اقیانوس آرام و اطلس می‌توانستند آمریکا را از مشکلات دیگر نقاط جهان دور نگاه داشته و آمریکا حداقل در ظاهر، پیشگام جهان باشد، اما آن دوران دیگر سپری شده است. آمریکا اکنون نمی‌تواند با عقب‌نشینی از جهان، به صلح، امنیت و رفاه دست یابد. آمریکا باید با عمل و همچنین نظر، به پیشگامی دست یابد.

بدین منظور اولین هدف برآوردهای دفاعی چهار ساله آمریکا، افزایش توانمندی‌ها برای مبارزه با تهدید و ارعاب دارندگان سلاح‌های کشتار جمعی و تروریست‌ها که منافع حیاتی آمریکا را مورد تهدید قرار می‌دهند، عنوان شده است. همچنین آمریکا به‌منظور اجماع بین‌المللی برای مبارزه با تروریسم تلاش می‌نماید و برای محدود کردن فناوری‌هایی که کاربرد دوگانه داشته و خطرناک هستند، تلاش مضاعف به عمل می‌آورد. اهمیت این هدف برای آمریکا به حدی است که در چهار برآورد دفاعی خود، حدود ۲۱۳ بار به موضوع سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم اشاره نموده است.

جدول ۱. فراوانی تکرار واژه‌ها در برآوردهای دفاعی چهار ساله آمریکا

تاریخ انتشار سند / تکرار واژه	۲۰۱۰	۲۰۰۶	۲۰۰۱	۱۹۹۷
ترور	–	۱۴	۸	–
تروریسم	۲۷	۵۲	۷	۵
تروریست	۳	۳۴	۱۵	۱۶
سلاح کشتار جمعی	۶	۱۷	۷	۲
جمع	**۳۶**	**۱۱۷**	**۳۷**	**۲۳**

در هدف استراتژیک دیگر، آمریکا علاوه بر تقویت انسجام و همبستگی اجتماعی، رونق اقتصادی و ابتکارات و خلاقیت‌های فناوری، به حفظ برتری قدرت نظامی اشاره دارد و نباید چیزی حتی وابستگی به منابع خارجی انرژی فسیلی، باعث آسیب‌پذیری این برتری گردد. در سومین هدف، الحاق قدرت‌های بزرگ به‌ویژه چین، روسیه و هند به نظام نوین بین‌المللی را دنبال می‌کند و به نظر می‌رسد برای محدود کردن تکثیر سلاح‌های پیچیده متعارف، ابتدا باید با متحدین و دوستان نزدیک و سپس با هند، روسیه و چین توافق نماید. در چهارمین هدف بر ضرورت بهبود کارایی نظام تجاری خود اشاره دارد.

در این اسناد یکی از مناطقی که دارای منافع حیاتی مستمر برای آمریکا بوده و باید امنیت آن تداوم یابد، خلیج فارس است که ایران بیشترین مرز دریایی را با آن دارد. از دیدگاه اسناد برآورد چهار ساله، آمریکا باید به مقابله با نیروهای مخرب، تروریسم و شر که منافع حیاتی آمریکا و امنیت دوستان آن را تهدید می‌کنند و به زعم آمریکاییان محور

نیروهای مخرب و یا ناامن‌کننده امنیت جهانی، دولت‌های حامی تروریسم و محور شرارت هستند، برخیزد که برای این کار و به‌منظور تداوم و توانمندتر شدن غول صنعتی آمریکا و غرب و اقتصاد جهانی که به انرژی فسیلی وابسته است، باید امنیت مناطق نفت‌خیز جهان به‌ویژه خلیج فارس براساس منافع حیاتی آمریکا حفظ گردد.

این موضوع بیانگر آن است که ایران با داشتن منابع سرشار انرژی فسیلی، موقعیت ژئوپولیتیکی و کانون بیداری و خیزش‌های اسلامی و مقاومت، در مرکز توجه دولتمردان آمریکایی قرار دارد؛ به‌طوری که حدود ۱۱ بار به‌طور مستقیم و به کرّات به‌طور غیرمستقیم در برآوردهای دفاعی مذکور به ایران اشاره شده است. لذا موجودیت نظام جمهوری اسلامی از منظر برآوردهای دفاعی چهار ساله ایالات متحده آمریکا یک خطر جدی، اصلی و کانونی برای تهدید منافع حیاتی آمریکا در منطقه خاورمیانه، جهان اسلام و حتی الهام‌بخش در دنیاست و آمریکا به‌دنبال معرفی ایران به‌عنوان کشوری تروریسم‌پرور، محور شرارت و مخل امنیت منطقه‌ای و جهانی است.

در برآورد سال ۲۰۱۰ طیف گسترده‌ای از مسائل مورد توجه قرار گرفته و از آن به‌عنوان گامی مهم به سمت نهادینه کردن اصلاحات و تجدید ساختار کنونی ارتش آمریکا در برابر تغییراتی که موازنه میان تقاضاهای موجود و تهدیدات آینده را بر هم می‌زنند، یاد شده است. بنابراین گفته شده است که ایالات متحده برای رویارویی با چالش‌های آتی باید از توانایی‌های بالا با حداکثر انعطاف‌پذیری در حوزه گسترده‌ای

از مناقشات برخوردار گردد. بر این اساس یکی از اهداف کلیدی سند مذکور، توسعه بیشتر توانایی حملات دوربرد و ارتقای رشد سریع در توانایی‌های پدافند موشکی بالستیک در دریا و زمین است.

جدول ۲. تعداد دفعاتی که در اسناد برآورد دفاعی چهار ساله آمریکا از ایران نام برده شده است

تعداد دفعاتی که از ایران نام برده شده است	تعداد صفحات با ضمائم	تعداد صفحات	تاریخ انتشار سند
۳	۹۱	۸۵	۱۹۹۷
-	۷۹	۷۱	۲۰۰۱
۳	۱۱۳	۹۲	۲۰۰۶
۵	۱۲۸	۹۷	۲۰۱۰

نکته جالب توجه در این گزارش آن است که برای نخستین بار به درخواست قانون‌گذاران آمریکا، اهمیت تغییرات آب و هوایی برای امنیت ملی به‌عنوان منبعی بالقوه برای مناقشات و نیز عاملی در عملیات‌های نظامی، مورد توجه قرار گرفته است.

در سند برآورد دفاعی چهار ساله ۲۰۱۰، ایران در کنار کره شمالی، به نادیده گرفتن استانداردهای بین‌المللی متهم شده که فعالانه در حال آزمایش سامانه‌های موشکی جدید بالستیکی خود است؛ به‌طوری که بسیاری از این سامانه‌ها بسیار دقیق‌تر و برد بلندتری نسبت به موشک‌های اسکاد که در جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ از سوی عراق مورد استفاده قرار گرفتند، دارند و چنانچه توانمندی این موشک‌ها همچنان توسعه یابد، طولی نخواهد کشید که دیگر نیروهای نظامی آمریکایی

حاضر در منطقه جایگاه مقدس خود را که بعد از جنگ سرد در این منطقه کسب نموده بودند از دست خواهند داد و پایگاه‌های هوایی، بنادر بارگیری و اورهال ناوهای جنگی، مراکز لجستیکی، مراکز فرماندهی و دیگر تأسیسات اساسی مورد استفاده در عملیات‌های نظامی، مورد خطر واقع خواهند شد.

آمریکا برای مقابله با چالش‌های جدید و به دست آوردن پیروزی در جنگ‌هایی که احتمالاً در آنها از سلاح‌های کشتار جمعی بهره‌برداری می‌شود، از استراتژی دفاع چند لایه استفاده می‌کند. بر این اساس باید در مرحله نخست به پیشگیری، در مرحله بعدی به حفاظت و در مرحله آخر به پاسخ‌دهی توجه شود. در مرحله پیشگیری، نخستین وسیله دیپلماسی است و تلاش دیپلماتیک برای برقراری روابط دوستانه و قابل اعتماد با دولت‌ها و ملت‌های بیگانه می‌تواند فرصت‌های آمریکا را برای دریافت هشدارهای زودهنگام برای خنثی‌سازی حمله بالقوه و اتخاذ تدابیری درباره تهدیدات قریب‌الوقوع به میزان درخور توجهی افزایش دهد.

استراتژی چند لایه نوعی تغییر در مبانی طرح دفاعی از الگوی مبتنی بر تهدید، به الگوی مبتنی بر توانایی‌هاست. در الگوی مبتنی بر توانایی‌ها، بیش از هر چیز بر این تکیه می‌شود که با کدام کشور رقیب و در کجا ممکن است جنگ به وقوع بپیوندد و بیشتر بر این امر تأکید می‌کند که کشور رقیب چگونه خواهد جنگید. این الگو تأکید دارد که در استراتژی نظامی، طراحی جنگ‌های متعارف بزرگ یا صحنه‌های متفاوت کافی نیست؛ بلکه آمریکا باید توانایی لازم را برای بازداشتن و شکست رقبا

مشخص کند. یعنی کسانی که در رسیدن به اهدافشان بر غافلگیری، فریب و جنگ‌افزارهای نامتقارن تکیه دارند. در این استراتژی الگوی کاربرد زور با پاسخ سؤالات زیر در ارتباط مستقیم است:

- کدام کشور یا گروه یا افراد و با چه ویژگی‌هایی خواهان کاربرد زور هستند؟
- برای کاربرد زور چه نوع توانمندی‌های نظامی ممکن است در اختیار داشته باشند؟
- محیطی که از ترکیب ویژگی‌های یادشده پدید می‌آید چگونه است؟

بنابراین بسیج امکانات و ابزارهای دیپلماسی، اطلاعاتی ـ امنیتی و نفوذ مالی در استراتژی چند لایه از اهمیت خاصی برخوردار است و اشغال سرزمین، هدف مشخص استراتژی نظامی آمریکا نیست. هرچند نابودی اهداف نظامیِ مشخص از راه بمباران هوایی با حملات موشکی لازم است، اما کافی به نظر نمی‌رسد و نیروی نظامی و عمدتاً نیروهای چریک، عامل تمام‌کننده عملیات خواهند بود و برخلاف جنگ‌های کلاسیک، تصور شروع و پایان قطعی جنگ چندان روشن نیست. برای آمریکا پشتیبانی این گروه اهمیت بیشتری دارد و محروم کردن گروه‌های تروریستی از منابع مالی و پشتیبانی کشورها برای تکمیل پیروزی، هدف اساسی آن است.

منابع

فارسی

مرادیان، محسن، استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱ (بررسی اوضاع داخلی ایالات متحده)، *پروژه درسی دانشگاه عالی دفاع ملی*، تابستان ۱۳۸۵.

لاتین

Title 10, U.S. Code, Subtitle A, Part I, Chapter 2, §118 (d).

US Department of Defense, Quadrennial Defense Review Report, May 1997,
<http://www.fas.org/man/docs/qdr/>

US Department of Defense, Quadrennial Defense Review Report, February 2001,
<http://www.defense.gov/pubs/pdfs/qdr2001.pdf>

US Department of Defense, Quadrennial Defense Review Report, February 2006.
<http://www.defense.gov/qdr/report/Report20060203.pdf>

US Department of Defense, Quadrennial Defense Review, 2010,
<http://www.defense.gov/qdr/images/QDR_as_of_12Feb10_1000.pdf>

تفاوت در ظاهر، شباهت در محتوا:
بررسی اسناد استراتژی دفاع ملی ایالات متحده آمریکا

رحمن قهرمانپور[1]

چکیده

مقاله حاضر با عنوان «تفاوت در ظاهر، شباهت در محتوا» در کلیت سعی دارد به بررسی اسناد «استراتژی دفاع ملی» ایالات متحده بپردازد. در این رهگذر پس از بررسی اسناد مذکور (۲۰۰۵ و ۲۰۰۸) که متعلق به دوران جورج بوش پسر هستند، مقایسه‌ای میان استراتژی‌های دفاعی بوش و اوباما صورت می‌گیرد. برای شناخت استراتژی دفاعی اوباما نیز به‌دلیل عدم انتشار سند تازه‌ای از «استراتژی دفاع ملی»، اسنادی همچون استراتژی امنیت ملی این کشور، برآورد وضعیت هسته‌ای و برآورد دفاعی چهار ساله مورد توجه قرار گرفته‌اند. شاید مهم‌ترین سخن مقاله حاضر این امر باشد که هرچند به‌لحاظ سیاسی تفاوت‌هایی میان دو دولت بوش و اوباما دیده می‌شود، ولی

۱. دکترای علوم سیاسی و کارشناس مسائل استراتژیک

در بُعد دفاعی به‌دلیل موضوعیت امنیت ملی، چندان تفاوتی در اهداف احساس نمی‌شود و اینکه اوباما سعی دارد همان رویه سابق را با ملاحظاتی دیگر طی کند. در این میان، جایگزین شدن استراتژی «بازدارندگی فراگیر» به جای استراتژی «جنگ پیشدستانه» جورج بوش را نیز می‌توان ملاحظاتی سیاسی و رسیدن به اهداف از مسیری دیگر عنوان کرد.

مقدمه

اگر استراتژی دفاعی آمریکا در دوران بوش و پس از حوادث یازدهم سپتامبر حول مفهوم استراتژیک «جنگ پیشدستانه» شکل گرفته بود در دوران اوباما مفهوم «بازدارندگی فراگیر»[1] جایگزین جنگ پیشدستانه می‌شود. هرچند این دو مفهوم تفاوت‌های بارزی با یکدیگر دارند، ولی از شباهت‌های آنها نیز نباید غافل شد. واضح است استراتژی دفاعی آمریکا در دوران بوش و اوباما در محیطی شکل گرفته که مشخصه‌های اصلی و بنیادین آن بعد از پایان جنگ سرد بروز کرده بود و هر دو رهبر در رویکرد خود ناگزیر از توجه به این مشخصه‌ها بودند. به همین دلیل اهداف کلان و استراتژیک چه در دوران بوش و چه در دوران اوباما معطوف به حفظ موقعیت برتر آمریکا در نظام بین‌الملل بود و هست و در این راستا قدرت نظامی ـ دفاعی آمریکا مهم‌ترین ابزار می‌باشد. حتی در یک رویکرد خوش‌بینانه نمی‌توان منکر این واقعیت شد که شباهت‌های استراتژی دفاعی آمریکا در دوران بوش و اوباما بیشتر از تفاوت‌هاست.

---

1. Extended Detterrence

زمانی که جزئیات اسناد استراتژیک آمریکا در این دوره‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم درمی‌یابیم بنیان‌های فکری این اسناد خیلی متفاوت از یکدیگر نیستند، هرچند هر رئیس‌جمهوری به‌صورت طبیعی دوست دارد با یک سیاست متفاوت شناخته شده و آن را میراث خود تلقی کند. از این‌رو می‌توان گفت چه در دوره بوش و چه پس از وی آمریکا دارای جهت‌گیری مشخص و معینی در حوزه دفاعی ـ نظامی بوده است که می‌توان آن را استراتژی دفاعی آمریکا نامید. این استراتژی دفاعی در اصل همان فصل مشترک استراتژی‌های دفاعی بوش و اوباماست.

استراتژی امنیت ملی و به تبع آن استراتژی دفاعی ـ نظامی آمریکا در اصل تلاشی است برای حفظ و در صورت امکان ارتقای قدرت آمریکا در سطح جهان و از آنجا که محیط جهانی در دوره پس از جنگ سرد با تغییرات زیادی همراه بوده، این استراتژی‌ها نیز متناسب با این تغییرات، تحولاتی را شاهد بوده است. به همین سان نیروهای نظامی آمریکا در سال‌های گذشته نیز در خدمت این هدف کلان قرار گرفته‌اند که مداخله نظامی در افغانستان و عراق از نمونه‌های آن می‌باشد.

با این توضیح، نوشتار حاضر با مطالعه مقایسه‌ای اسناد مرتبط با استراتژی دفاع ملی آمریکا در دوران بوش و اوباما این فرض را مطرح می‌کند که «استراتژی جنگ پیشدستانه» در دوره بوش و «استراتژی بازدارندگی فراگیر» در دوره اوباما هر دو در راستای حفظ برتری نظامی آمریکا نسبت به سایر قدرت‌های بزرگ طراحی شده‌اند و اوباما با وجود اتخاذ سیاست اعلامی متفاوت، در عمل مسیری را که از زمان جورج بوش

پسر در حوزه استراتژی دفاعی ـ نظامی آغاز شد ادامه می‌دهد. برای اثبات این فرضیه ابتدا نگاهی کلی خواهیم داشت به استراتژی دفاعی آمریکا در دوران بوش با استناد به دو سند منتشره در مورد استراتژی دفاع ملی در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ و سپس در مطالعه استراتژی دفاعی آمریکا در دوران اوباما، دو سند استراتژی امنیت ملی و برآورد وضعیت هسته‌ای را که به ترتیب در مه ۲۰۱۰ و آوریل ۲۰۱۰ منتشر شده‌اند ـ که اسناد بالادستی استراتژی دفاعی می‌باشند ـ مطالعه خواهیم کرد.

استراتژی دفاعی آمریکا در دوران بوش

در دوره جورج بوش پسر دو سند مربوط به «استراتژی دفاع ملی» منتشر شد که اولی در سال ۲۰۰۵ در دوره دونالد رامسفلد به‌عنوان وزیر دفاع و دومی در دوره ریاست رابرت گیتس بر وزارت دفاع در سال ۲۰۰۸ بود. جالب توجه است که با کنار گذاشتن رامسفلد از وزارت دفاع، شیوه نوشتن سند استراتژی دفاع ملی در سال ۲۰۰۸ (و در آستانه اتمام دومین دوره ریاست‌جمهوری جورج بوش پسر) نیز تا حدی تغییر می‌کند. هرچند رامسفلد یکی از اعضای مؤثر حلقه معروف به نومحافظه‌کاران در دولت جورج بوش پسر بود، لکن در نوشتار حاضر رویکردهای سیاسی مد نظر ما نیست و تلاش خواهیم کرد آثار عملی چنین تفکری را در حوزه دفاعی ـ نظامی مورد مطالعه قرار دهیم. به نظر می‌رسد استراتژی دفاعی آمریکا در دوره بوش پسر را می‌توان با سه متغیر ۱) درک از محیط بین‌الملل؛ ۲) تقسیم‌بندی بازیگران؛ و ۳) روش‌های رسیدن به اهداف

تبیین کرد. در اینجا اهداف را متغیری جداگانه در نظر نگرفته‌ایم، به این دلیل که اهداف کلان آمریکا در دوره پس از جنگ سرد حول حفظ موقعیت برتر جهانی این کشور تعریف شده است.

۱. درک از محیط بین‌المللی

یکی از عناصر کلیدی درک استراتژی دفاعی و حتی استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال‌های اخیر، موضوع تغییر محیط بین‌المللی و نحوه ادراک این تغییر از نظر آمریکایی‌هاست. اندیشه نومحافظه‌کارانه در اواخر دهه ۱۹۹۰ و دوران ریاست‌جمهوری بوش در حوزه دفاعی نظامی مبتنی بر این گزاره اساسی بود که محیط امنیتی بین‌المللی پیش‌روی آمریکا تغییر کرده ولی استراتژی آمریکا متناسب با این امر تغییر نکرده است. مقدمه دونالد رامسفلد، وزیر دفاع سابق آمریکا بر سند استراتژی دفاعی سال ۲۰۰۵ گویای این ذهنیت است: «ما در زمانه چالش‌های نامتعارف و عدم قطعیت استراتژیک زندگی می‌کنیم» (Rumsfeld, 2005). رامسفلد همواره از این ایده نومحافظه‌کارانه دفاع می‌کرد که آمریکا با یک جهان سرشار از عدم قطعیت و لذا پیش‌بینی‌ناپذیر مواجه است و تهدیدات امنیتی در این جهان متفاوت از جهان دوران جنگ سرد می‌باشد. از این‌رو استراتژی دفاعی و نظامی آمریکا هم باید در راستای مقابله با تهدیدات این محیط طراحی شود.

در ادامه سند مورد اشاره و در توصیف ویژگی‌های محیط امنیتی در حال تغییر آمده است: «عدم قطعیت مهم‌ترین ویژگی دنیای امروز است، می‌توانیم روندها را شناسایی کنیم اما نمی‌توانیم با دقت حوادث را

پیش‌بینی کنیم. ما با تغییر شرایط می‌خواهیم با عدم قطعیت مقابله کنیم» (NDS, 2005, p. 2). لزوم اتخاذ یک رویکرد فعالانه تهاجمی به جای رویکرد دفاعی انفعالی ریشه در همین درک از محیط بین‌المللی دارد. منظور از عدم قطعیت در فیزیک آن است که نمی‌توان دقت در اندازه‌گیری (و به تبع آن شناخت و پیش‌بینی) را در دو بعد به‌صورت همزمان به حداکثر رسانید. به عبارتی، درصدی از خطا و بی‌دقتی در هر شناختی ناگزیر است. در محیط امنیتی نیز همواره امکان اشتباه محاسباتی وجود دارد، اما مهم‌تر از آن آمادگی برای مقابله با آثار این خطای محاسباتی است. در چنین محیطی است که عناصر استراتژی دفاعی ـ نظامی و در رأس آنها بازدارندگی لاجرم باید بازتعریف شوند و بر این اساس آرایش نیروهای نظامی نیز تغییر کند. لذا هدف از بازدارندگی در محیط جدید صرفاً جلوگیری از وارد کردن ضربه اول توسط یک ابرقدرت دیگر (شوروی) نیست؛ اقدامی که مستلزم دستیابی به توان زدن ضربه دوم هسته‌ای پس از تحمل ضربه اول می‌باشد. شوروی هرچه بود یک بازیگر قابل پیش‌بینی بود و اساس معاهدات کنترل تسلیحاتی دوجانبه میان این ابرقدرت و آمریکا این بود که از بروز اتفاقات پیش‌بینی‌نشده هسته‌ای تا حد امکان جلوگیری شود، اما در دوران پس از جنگ سرد سیاست بازدارندگی مبتنی است بر جلوگیری از دسترسی دشمنان آمریکا به اهداف خود از طریق ۱) پیشگیری از حمله و ۲) حفاظت از آمریکا در برابر حمله. زمانی که بازدارندگی جوابگو نباشد، آمریکا به اقدام نظامی برای شکست دادن دشمنان متوسل

می‌شود (NDS, 2005, p. 3).

هرچند در دوران جنگ سرد و حتی پس از آن آمریکا در کشورهای مختلف مداخله نظامی کرده، اما این مداخله نه ذیل عنوان دفاع از آمریکا و تأمین امنیت آن بلکه با شعار مداخله بشردوستانه یا جلوگیری از سلطه شوروی صورت گرفته است. حمله به افغانستان و عراق با توسل به این ادراک از محیط بین‌المللی صورت گرفت؛ ادراکی که براساس آن ادامه حکومت طالبان در افغانستان و صدام در عراق به تهدید امنیت ملی آمریکا پیوند زده شد (زهرانی، ۱۳۸۹).

غیر از دو عنصر عدم قطعیت و نامتعارف بودن چالش‌ها، عنصر سومی نیز در درک از محیط امنیتی جدید وجود دارد که حائز اهمیت می‌باشد و آن کنار گذاشتن روسیه به‌عنوان منبع اصلی تهدید امنیت آمریکاست. هرچند اسناد استراتژی دفاع ملی سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ روسیه را با جمله‌بندی‌های متفاوتی توصیف می‌کنند، هیچ یک از آنها روسیه را اصلی‌ترین تهدید برای آمریکا نمی‌داند و این امر آثار عملی قابل توجهی بر استراتژی دفاعی آمریکا و آرایش نیروهای نظامی متعارف و هسته‌ای آن دارد. بنابراین، خارج کردن روسیه از فهرست تهدیدات اصلی، قدرت مانور آمریکا را تا حدی افزایش داده است؛ زیرا در دوره جنگ سرد بخش عمده‌ای از انرژی نیروهای نظامی آمریکا معطوف به این تهدید بود. غیرامنیتی کردن روسیه از سال‌های اولیه پس از جنگ سرد از سوی آمریکا آغاز شد، اما بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر شتاب بیشتری گرفت که در حال حاضر در دولت اوباما نیز ادامه دارد.

۲. تقسیم‌بندی بازیگران

سند استراتژی دفاع ملی سال ۲۰۰۵، چهار دسته از بازیگران را در نظام بین‌الملل موجود و به عبارتی محیط امنیتی پیش‌روی آمریکا شناسایی کرده است که عبارتند از:

۱. شرکای آمریکا؛
۲. دولت‌های کلیدی (روسیه و چین) که در شرایط تصمیم‌گیری استراتژیک قرار دارند و تصمیم‌های آنها آینده روابطشان را با آمریکا شکل خواهد داد.
۳. دولت‌های مسئله‌دار یا مشکل‌ساز برای آمریکا که درصدد بی‌ثبات کردن مناطق پیرامون خود یا به دست آوردن سلاح‌های کشتار جمعی می‌باشند.
۴. بازیگران غیردولتی مهم که آمریکا را تهدید می‌کنند و طیف متنوعی را تشکیل می‌دهند (NDS, 2005, p. 4).

هر دسته از دولت‌ها در محیط امنیتی بین‌المللی موجود جایگاه خاصی در استراتژی دفاعی آمریکا دارند. دولت‌های شریک آمریکا هم مورد حفاظت آمریکا می‌باشند و هم ائتلاف آمریکا با آنها در بحران‌های منطقه‌ای و جهانی اهمیت ویژه‌ای در استراتژی‌های آمریکا دارد که در قسمت بعدی به آن اشاره خواهیم کرد. دولت‌های کلیدی دشمن آمریکا تعریف نشده‌اند، اما تصمیم‌های آنها در عرصه بین‌المللی نقش مهمی در تحقق اهداف مورد نظر آمریکا دارد. همان طوری که سند مورد اشاره می‌گوید این تصمیم‌ها حاوی چالش‌ها و فرصت‌هایی برای آمریکا

می‌باشند. به این معنا که امکان بازگشت این دولت‌ها از سیاست‌های تعاملی و روی آوردن به سیاست‌های تقابلی با آمریکا وجود دارد و آمریکا تلاش می‌کند از طریق سیاست‌های کلان خود سیاست‌ها و گزینه‌های دولت‌های کلیدی را تحت تأثیر قرار دهد.

اما دولت‌های مسئله‌دار بنا بر آنچه در سند مورد اشاره آمده دولت‌هایی می‌باشند که «دشمن اصول آمریکا بوده و منابع خود را در اختیار نخبگان حاکم، نیروهای مسلح یا دست‌نشانده‌های افراطی خود قرار داده‌اند» (NDS, 2005, p. 4). این دولت‌ها ممکن است درصدد دستیابی به سلاح‌های کشتار جمعی یا دیگر قابلیت‌های بی‌ثبات‌کننده باشند. برخی از این دولت‌ها به تروریست‌ها پناه می‌دهند. در بخش علنی سند مزبور، نامی از دولت خاص در این دسته‌بندی نیامده و فقط اشاره شده که دولت لیبی یکی از این دولت‌ها بود که از برنامه هسته‌ای خود عقب‌نشینی کرد. با این حال می‌توان حدس زد کشورهایی مثل کره شمالی و ایران هم در این دسته‌بندی جای می‌گیرند.

بالاخره دسته چهارم بازیگران غیردولتی می‌باشند که درصدد ضربه زدن به منافع آمریکا در مناطق مختلف جهان می‌باشند. در سند استراتژی دفاعی سال ۲۰۰۸ همین تقسیم‌بندی از بازیگران تکرار شده اما با شفافیت بیشتر، به‌طوری که از ایران و کره شمالی به‌عنوان دولت‌هایی یاد شده که امنیت بین‌الملل را تهدید می‌کنند. تعجب‌آور این است که در این سند برای اولین بار دستیابی ایران به فناوری هسته‌ای و توان غنی‌سازی تهدیدی برای ثبات منطقه تعریف شده است (NDS, 2008, p.

(3. چنین امری بی‌سابقه است به این دلیل که معمولاً دستیابی دولت‌ها به بمب اتمی تهدید تلقی می‌شود نه دستیابی به توان غنی‌سازی. این نکته بیشتر با رویکرد نیت‌گرایانه نومحافظه‌کاران قابل درک است که می‌گوید حتی نیت دولت‌ها هم می‌تواند تهدیدی بالقوه برای آمریکا باشد و چون ممکن است نیت یک دولت از دستیابی به توان غنی‌سازی ساخت بمب باشد؛ لذا باید با اقدامی پیشگیرانه مانع تحقق عملی چنین نیتی شد.

این سند در مورد روسیه و چین از عبارت خاص مثل دولت‌های کلیدی استفاده نمی‌کند بلکه آنها را دولت‌های قدرتمندتری می‌داند که می‌توانند چالش‌هایی برای آمریکا ایجاد کنند. در این مورد نیز لحن سند سال ۲۰۰۸ اندکی تندتر از لحن سال ۲۰۰۵ می‌باشد که می‌تواند ناشی از عدم همراهی روسیه و چین با سیاست‌های کلان آمریکا در مورد عراق، افغانستان و مسئله هسته‌ای ایران باشد. این لحن در مورد بازیگران غیردولتی نیز صادق است طوری که به صراحت از لزوم مبارزه آمریکا با افراط‌گرایی از نوع القاعده‌ای آن سخن گفته شده است (NDS, 2008, p. 8).

در هر دو سند آمده است که بازیگران مخالف آمریکا اعم از دولتی و غیردولتی درصدد استفاده از مناطق فاقد حاکمیت یا دارای حاکمیت ضعیف برای ضربه زدن به منافع آمریکا می‌باشند و از این‌رو حضور به‌هنگام و سریع در این مناطق اهمیت ویژه‌ای در مقابله با چالش‌های ایجادشده برای آمریکا از سوی این بازیگران دارد. همان طوری که سند سال ۲۰۰۸ می‌گوید گروه‌های افراطی با استفاده از این مناطق و پناه گرفتن در آنها ضمن تقویت افراط‌گرایی، منازعات منطقه‌ای را هم تشدید

می‌کنند. دولت‌های مشکل‌ساز نیز می‌کوشند از این مناطق برای ضربه زدن به منافع آمریکا استفاده کنند. تهدیدات نامتعارف نظیر تروریسم یا تروریسم هسته‌ای نیز ارتباط نزدیکی با وجود چنین مناطقی در دنیا دارد که پناهگاهی برای فعالیت امن بازیگران مخالف آمریکا می‌باشند.

روش‌های رسیدن به اهداف

هدف کلان آمریکا حفظ موقعیت برتر این کشور در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد از طریق مجموعه‌ای از روش‌ها ازجمله روش‌های نظامی می‌باشد. در روش نظامی، آمریکا باید بتواند با چالش‌ها و ناامنی‌های ایجادشده در محیط امنیتی بین‌المللی توصیف‌شده در بالا مقابله کند. از آنجا که محیط مزبور تا حد قابل توجهی غیرقابل پیش‌بینی و مدام در حال تغییر می‌باشد، از این‌رو ایجاد تغییراتی در ساختار و عملکرد نیروهای مسلح آمریکا جهت حفظ امنیت آمریکا در این محیط اولین روش کلی است. در همین راستا بود که وضعیت نیروهای هسته‌ای آمریکا در دوران جورج بوش نسبت به گذشته تغییر کرده و حالت تهاجمی‌تری به خود گرفت. سند استراتژی دفاعی سال ۲۰۰۵ از چهار روش عمده زیر برای تحقق اهداف استراتژیک آمریکا نام برده است:

الف) دادن تضمین به دوستان و متحدان آمریکا؛

ب) پشیمان کردن دشمنان بالقوه از اقدام علیه آمریکا؛

ج) بازدارندگی در مقابل تجاوز؛

د) شکست دادن دشمنان (NDS, 2005).

راهکارهای جزئی‌تر ذکرشده برای این چهار روش اصلی عبارتند از:

- افزایش قابلیت نیروهای نظامی برای انجام عملیات کلیدی نظیر عملیات در آب‌ها و فضاهای بین‌المللی، دور نگه داشتن نیروهای آمریکایی از دسترس دشمنان، جلوگیری از پناه گرفتن دشمنان در مناطق دوردست، افزایش قابلیت انجام عملیات از سوی متحدان آمریکا، حفاظت از زیرساخت‌های تعبیه‌شده برای انجام عملیات نظامی و تقویت توان جمع‌آوری اطلاعات جاسوسی؛
- تغییر اندازه و شکل نیروهای نظامی برای مقابله با تهدیدات کوتاه مدت و میان مدت؛
- تقویت وضعیت دفاعی آمریکا در جهان از طریق افزایش حضور نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهان، تأسیس پایگاه‌های جدید نظامی در مناطق حساس چهارگانه جهان، تنظیم روابط امنیتی براساس افزایش قدرت انجام عملیات آمریکا در سطح جهان؛
- بازنگری در ترتیبات حقوقی مرتبط با روش‌های ذکرشده؛
- سرمایه‌گذاری‌های بلند مدت در حوزه دفاعی و نظامی.

روش‌های مورد اشاره ذیل عبارت جنگ پیشدستانه در دوره بوش مفهوم‌بندی شد. این مفهوم در نسبت با محیط امنیتی جدید و نیز بازیگران آن قابل درک است و حکایت از آن دارد که توسل به جنگ حتی در دوره پس از جنگ سرد نباید یک تابو برای آمریکا و ارتش آن باشد، بلکه جزء ضرورت‌های تأمین امنیت ملی آمریکا در محیط جدید امنیتی است. به عبارت دیگر، اندیشیدن به جنگ پیشدستانه نتیجه منطقی درک از محیط

امنیتی در حال ظهور، بازیگران و تهدیدات آن است و نـه ایجادکننـده آن. جنگ پیشدستانه یکی از نتایج این ادراک است کما اینکه در دوره اوباما به جای استفاده از عبارت جنگ پیشدستانه از مفهوم بازدارنـدگی فراگیـر استفاده می‌شود که مبتنی بـر ادراک مشابهی از محیط امنیتـی پیش‌روی آمریکا در شرایط فعلی است.

در روش‌های مورد اشاره، استفاده از متحدان و شرکای آمریکا اهمیـت ویژه‌ای دارد. هرچند در دوره بوش ایـن امـر تحـت‌الـشعاع رویکردهـای یک‌جانبه‌گرایانه نومحافظه‌کاران قرار گرفت. به هـر حـال، در اینجـا آمـده است که آمریکا به تنهایی قادر به تحقـق اهـداف خـود در محـیط امنیتـی جدید نیست و در مواردی بایـد از ظرفیـت متحـدان و شـرکای خـود در مناطق مختلف جهان استفاده کند. با وجود این، هم در سند سـال ۲۰۰۵ و هم در سند سال ۲۰۰۸ استفاده از ظرفیت‌های متحـدان و شـرکای آمریکـا مورد تأکید قرار گرفته است. البته نباید از یاد برد کـه شـرکا و متحـدان در ادبیات استراتژیک آمریکا معنـای خـاص دارد و مـثلاً شـامل دولـت‌هـای کلیدی مثل چین و روسیه نمـی‌شـود. گـو اینکـه بـین شـرکای آمریکـا و متحدان آن نیز تفاوت ظریفی دیده می‌شود به این معنا که در منطقه‌ای مثل خاورمیانه، اسرائیل متحد آمریکا ولی مصر و عربستان شریک آن می‌باشند، هرچند در هر دو سند مورد بحث از واژه شریک[1] استفاده شـده اسـت. در کنار آن عبارات دیگری مثل دولت‌های هم‌سو[2] نیز آمده که تعریف دیگری

1. Partner
2. Like-Minded States

از آن ارائه نشده است. این نوع استفاده از واژگان شاید نشان‌دهنده ذهنیت نومحافظه‌کار حاکم بر وزارت دفاع در دوران رامسفلد بود؛ ذهنیتی که اعتقاد چندانی به ائتلاف و اتحاد و نزدیکی بیش از حد به دولت‌های دیگر نداشت و با نوعی بدبینی عمیق نسبت به نیات احتمالی این دولت‌ها همراه بود. نومحافظه‌کاران بر نوعی یک‌جانبه‌گرایی سلسله‌مراتبی تأکید داشتند به این معنا که در حل بحران‌های بین‌المللی، آمریکا نقش رهبری را داشته و سایر دولت‌ها پیرو آن باشند. به همین دلیل در سند استراتژی دفاعی سال ۲۰۰۵ در صفحه ۴ از عبارت «مشارکت بین‌المللی»[1] استفاده شده و نه اتحاد یا ائتلاف بین‌المللی. در ادبیات سیاست بین‌الملل، ائتلاف و اتحاد بالاتر و عمیق‌تر از مشارکت است که می‌تواند موقتی و برای یک دوره معین باشد. این استدلال زمانی تقویت می‌شود که جمله‌بندی‌های سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ را با اسناد استراتژی‌های دفاعی سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۸ مقایسه کنیم. در سند سال ۲۰۱۰ بار دیگر از عبارت متحدین آمریکا استفاده کرده است. هرچند نباید با مشغول شدن به واژه‌ها و عبارت‌ها از اصل موضوع که استراتژی دفاعی و نظامی آمریکا می‌باشد غافل شد، ولی این عبارات در همان حال گویای ذهنیت حاکم بر رهبران این کشور می‌باشد.

تکیه بیشتر بر سلاح‌های هسته‌ای ویژگی دیگر استراتژی دفاعی آمریکا در دوران بوش می‌باشد که از مطالعه سند «برآورد وضعیت هسته‌ای»[2]

1. International Partnership
2. Nuclear Pasture Review (NPR)

آمریکا در سال ۲۰۰۱ می‌توان بدان پی برد. اشاره سند مزبور به نیاز آمریکا به نوع جدیدی از سلاح‌های هسته‌ای برای مقابله با اهدافی که نمی‌توان با حملات متعارف نظامی تهدید آنها را دفع کرد، گویای این رویکرد است (Cormley, 2005, p. 53). تلاش برای ساخت سلاح‌های هسته‌ای قابل استفاده نتیجه چنین نگرشی در استراتژی دفاعی آمریکا بود. نومحافظه‌کاران معتقد بودند باید از ایده «سلاح‌های هسته‌ای؛ سلاح‌هایی برای بازدارندگی و نه استفاده کردن» فراتر رفت و زمینه‌هایی را فراهم کرد که آمریکا بتواند توان هسته‌ای خود را حتی در دوره پس از جنگ سرد نیز در خدمت ارتقا و افزایش قدرت خود قرار دهد. ساخت سلاح‌های هسته‌ای کوچک فرورونده در زمین موسوم به مینی نوکس[1] در همین راستا بود. گفته می‌شد این سلاح‌ها برای حمله به اهداف واقع در زیر زمین طراحی شده‌اند.

سرانجام، افزایش قابلیت ضربه زدن در مقیاس جهانی ویژگی دیگر استراتژی دفاعی آمریکا در دوران بوش بود. فکر استفاده از سلاح‌های نظامی متعارف با دقت خیلی زیاد به جای تکیه بر بازدارندگی هسته‌ای از اواسط دهه ۱۹۹۰ در آمریکا مطرح بود، اما دولت بوش برای نخستین بار این ایده را در سند برآورد وضعیت هسته‌ای سال ۲۰۰۱ گنجانید. استدلال مطرح‌شده در این مورد آن بود که آمریکا نمی‌تواند صرفاً با تکیه بر سلاح‌های هسته‌ای و قدرت بازدارندگی آنها، دشمنان خود را از انجام برخی اقدامات منع کند؛ زیرا آنها

1. Mini-Nukes

می‌دانند سلاح‌های هسته‌ای صرفاً برای بازدارندگی طراحی شده‌اند و نه استفاده. لذا ادغام سلاح‌های متعارف و هسته‌ای و نیز افزایش دقت سلاح‌های متعارف می‌تواند این دشمنان را متقاعد کند که آمریکا می‌تواند به آنها ضربه بزند (Cormley, 2005, p. 55).

برنامه قابلیت ضربه زدن در سطح جهانی[1] برای سه مرحله کوتاه مدت (۲۰۰۰_۲۰۰۷)، میان مدت (۲۰۰۸_۲۰۱۳) و بلند مدت (۲۰۱۴_۲۰۲۵) طراحی شده است. قرار بود در مرحله نخست ۱۲ هواپیمای بمب‌افکن B-2 و ۴۸ هواپیمای جنگنده F-22 به همراه بمب‌افکن‌های B-1 و موشک‌های کروز پرتاب‌شونده از دریا و هوا برای اجرای این برنامه مستقر شوند. بر این اساس قرار بود جنگنده‌های F-22 با نابود کردن هواپیماهای دشمن فرضی، راه را برای انجام عملیات از سوی بمب‌افکن‌های سنگین B-2 و تخریب مواضع دشمن، ازجمله موشک‌های بالستیک مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای، اهداف هسته‌ای و پایگاه‌های دفاع هوایی فراهم کنند (Cormley, 2005, p. 61). قرار است در مراحل بعدی سلاح‌های بیشتری در چهارچوب این برنامه به کار گرفته شوند. تغییر کاربری برخی «موشک‌های بالستیک قاره‌پیما»[2] (زمین پایه) جهت حمل کلاهک‌های متعارف و نیز تبدیل برخی بمب‌افکن‌های سنگین هسته‌ای به بمب‌افکن‌های متعارف در همین راستاست. همان‌طوری که در ادامه اشاره خواهیم کرد، دولت اوباما نیز همین برنامه را ادامه می‌دهد.

---

1. Global Strike Capability
2. Intercontinental Ballistic Missile (ICBM)

مجموع آنچه گفته شد استراتژی دفاع ملی در دوران بوش ذیل عنوان «استراتژی جنگ پیشدستانه» تعریف و شناخته شد که بیشتر از هر چیز دیگر نشان‌دهنده ذهنیت نومحافظه‌کارانه در حوزه دفاعی ـ نظامی بود و البته آثار و پیامدهای خاص خود را داشت و همچنان سیاست‌های دفاعی ـ نظامی آمریکا را تحت تأثیر قرار می‌داد.

استراتژی دفاعی آمریکا در دوران اوباما

بنا بر قاعده استمرار و تغییر در سیاست بین‌الملل، نظام بین‌الملل و تحولات آن را می‌توان از دو زاویه تغییر یا تداوم مورد بررسی قرار داد. برخی پدیده‌ها علی‌رغم داشتن ظاهری متفاوت، ماهیتی مشابه با پدیده‌ها و روندهای گذشته در نظام بین‌الملل دارند. بر همین اساس این اجماع نظر نسبی وجود دارد که در سیاست‌های کلان آمریکا ازجمله در سیاست‌های دفاعی و نظامی آن، عنصر تداوم و استمرار همواره قوی‌تر از عنصر تغییر بوده است، حتی در دوره اوباما که او با شعار تغییر بر سر کار آمد. بررسی جزئی‌تر و دقیق‌تر اسناد مرتبط با سیاست‌های دفاعی در دوره اوباما هم به نوعی این ادعا را تأیید می‌کند، هرچند انتظاری جز این هم نیست. اغلب قدرت‌های بزرگ، سیاست‌های کلان خود را به ندرت تغییر می‌دهند و همان‌گونه که واقع‌گرایان سنتی می‌گویند اهداف دولت‌ها ثابت است، روش‌ها ممکن است متفاوت باشد، هرچند به نظر می‌رسد تغییر روش‌ها مخصوصاً در حوزه‌های نظامی ـ دفاعی کار چندان آسانی نباشد.

دولت اوباما تاکنون چهار سند مهم مرتبط با استراتژی‌های کلان خود

ازجمله در حوزه دفاعی ـ نظامی منتشر کرده است که عبارتند از: ۱) سند «برآورد دفاعی چهار ساله» موسوم به (QDR) در فوریه ۲۰۱۰؛ سند برآورد «وضعیت هسته‌ای آمریکا» موسوم به NPR منتشره در آوریل ۲۰۱۰؛ ۳) گزارش «برآورد دفاع موشکی بالستیکی»[1] منتشره در فوریه ۲۰۱۰؛ و ۴) سند استراتژی امنیت ملی منتشره در مه ۲۰۱۰. همگی این اسناد از طریق اینترنت در دسترس می‌باشند.

آخرین سند مربوط به استراتژی دفاع ملی در سال ۲۰۰۸ منتشر شده بود و انتظار می‌رود سند بعدی در سال ۲۰۱۲ میلادی منتشر گردد. از آنجا که سند برآورد دفاع موشکی بالستیکی به جزئیاتی پرداخته‌است که مورد نظر ما نیست؛ لذا برای بررسی استراتژی دفاعی و نظامی آمریکا در دوره اوباما بر سه سند برآورد دفاعی چهار ساله، برآورد وضعیت هسته‌ای آمریکا و استراتژی امنیت ملی این کشور تأکید خواهیم کرد. این دو سند به فاصله اندکی از یکدیگر منتشر شده‌اند و از آنجا که سند استراتژی امنیت ملی اصلی‌ترین سند امنیتی آمریکاست، لذا بررسی آن می‌تواند چهارچوب کلی استراتژی دفاعی آمریکا در دوران اوباما را نشان دهد. برای مقایسه آسان‌تر، در سه محور ۱) درک از محیط بین‌المللی؛ ۲) تقسیم‌بندی بازیگران؛ و ۳) روش‌های مورد استفاده، استراتژی دفاعی اوباما را با بوش مقایسه می‌کنیم.

---

1. Ballistic Missile Defense Review (BMDR)

۱. درک از محیط بین‌المللی

زبان مورد استفاده در ارائه تصویری از محیط بین‌المللی در سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ تا حدی با همین زبان در سند برآورد وضعیت هسته‌ای و برآورد دفاعی چهار ساله متفاوت است. در سند استراتژی امنیت ملی مفهوم کلیدی مورد استفاده «جهان به‌هم پیوسته» یا به‌هم پیوستگی جهانی می‌باشد که در اصل همان عبارت جهانی شدن می‌باشد. البته این سند محیط بین‌الملل را به دو قسمت تقسیم کرده است، نخست محیطی که وجود دارد دوم محیطی که آمریکا آن را می‌طلبد و به‌دنبال ایجاد آن می‌باشد. جهان به‌هم پیوسته واژه کلیدی در توصیف بخش اول یعنی محیط موجود است. در همین بخش در توصیف ویژگی اصلی محیط مزبور از عبارت سیال بودن یا سیالیت[1] استفاده شده است (NSS, 2010, p. 9) که دارای قدری ابهام استراتژیک می‌باشد. به این معنا که هم می‌توان از زاویه تهدیدها و هم از منظر فرصت‌ها آن را تفسیر کرد. این تغییر لحن در قیاس با لحن نسبتاً تهاجمی سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۶ می‌تواند ناشی از موضع‌گیری‌های منفی داخلی و بین‌المللی نسبت به سیاست‌های نومحافظه‌کارانه بوش باشد. ضمن اینکه در بعد سیاست بین‌الملل این لحن غیرتهاجمی می‌تواند از نظر تبلیغاتی یا قدرت نرم به سود آمریکا باشد. با توجه به اینکه سند استراتژی امنیت ملی بیشتر از سایر اسناد سیاسی و در معرض دید و مطالعه می‌باشد، اتخاذ چنین لحن

---

1. Fluidity

مبهمی در توصیف محیط بین‌المللی چندان تعجب‌آور نیست. لکن در بررسی سند برآورد وضعیت هسته‌ای و برآورد دفاعی چهار ساله،این ادراک و توصیف قدری شفاف‌تر می‌شود. سند برآورد دفاعی چهار ساله از عبارت «پیچیده» برای توصیف محیط بین‌الملل موجود بهره می‌گیرد و می‌گوید «ایالات متحده با یک چشم‌انداز امنیتی پیچیده و همراه با عدم قطعیت مواجه است؛ محیطی که در آن سرعت تغییر مدام در حال افزایش است و قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی هر روز بیشتر از دیروز در سطح جهانی پراکنده‌تر می‌شود» (QDR, 2010, p. iii).

همان طوری که پیشتر اشاره کردیم در سند استراتژی دفاعی سال ۲۰۰۸ نیز واژه عدم قطعیت استراتژیک در توصیف محیط بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته بود، گو اینکه عبارت پیچیده نیز مؤید عدم قطعیت است. سند برآورد وضعیت هسته‌ای نیز با وجود تمرکز بر محیط بین‌المللی از زاویه سلاح‌های هسته‌ای، در اشاره به تلاش برخی دولت‌ها برای اشاعه هسته‌ای و نیز خطر دزدی و تروریسم هسته‌ای کم و بیش از همان زاویه‌ای به جهان می‌نگرد که در اسناد استراتژیک دوران بوش وجود داشت. تفاوت اصلی در این است که دولت بوش تروریسم را اصلی‌ترین تهدید در این محیط می‌دانست، اما اوباما تروریسم هسته‌ای و اشاعه تسلیحات هسته‌ای را اصلی‌ترین تهدید در محیط بین‌المللی موجود می‌داند (NPR, 2010, p. iv).

پذیرفتن تروریسم به‌عنوان یکی از خطرات اصلی در محیط بین‌المللی موجود برای آمریکا گویای تأثیرپذیری دولت اوباما از رویکردهای

نومحافظه‌کارانه و به یک تعبیر نشان‌دهنده استمرار در ادراک آمریکایی‌ها از محیط بین‌المللی می‌باشد. ممکن است دولت بوش و اوباما در جزئیات مربوط به محیط بین‌المللی مخصوصاً در بعد امنیتی اختلاف نظر داشته باشند، لکن این اختلاف نظر آنگونه که در ابتدا به نظر می‌رسد عمیق و زیاد نیست. مهم‌ترین تفاوت در این است که اوباما تروریسم هسته‌ای و اشاعه را در اولویت نخست تهدیدات امنیتی قرار داده بی‌آنکه نافی خطر تروریسم یا گروه‌های افراط‌گرا برای آمریکا باشد. با توجه به همین نکته است که می‌توان دریافت چرا در سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ صراحتاً از ضروری بودن استفاده از نیروی نظامی برای دفاع از کشور آمریکا، متحدان و صلح و ثبات فراگیر سخن گفته شده است (NSS, 2010, pp. 2-4). بنابراین، اگر درک از محیط بین‌المللی به‌صورت بنیادین متحول شده بود، باید انتظار می‌داشتیم دولت اوباما هرگونه استفاده از نیروی نظامی را مردود اعلام کرده یا استفاده از آن را به موارد بسیار معدودی خلاصه کند. در همین سند و در صفحه ۲۲ حتی حق اقدام یک‌جانبه نظامی برای آمریکا محفوظ تلقی شده است.

تفاوت جزئی دیگر بها دادن بیشتر به جذب حمایت‌های بین‌المللی از اقدام احتمالی نظامی آمریکاست. نومحافظه‌کاران اهمیت چندانی (حداقل در دوره اول ریاست‌جمهوری بوش) برای چندجانبه‌گرایی در سطح بین‌المللی قائل نبودند، اما دولت اوباما کوشیده است این مسیر تغییر کرده و از طریق چندجانبه‌گرایی اهداف آمریکا را محقق کند؛ زیرا در ادراک وی از محیط بین‌المللی، جهانی شدن و به‌هم پیوستگی نیز اهمیت دارد و در کنار

پیچیدگی و عدم قطعیت از ویژگی‌های اصلی محیط مزبور تلقی می‌شود.

۲. تقسیم‌بندی بازیگران

سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ از چند دسته از بازیگران زیر نام برده است:

الف) متحدان قدیمی آمریکا مثل ژاپن، اروپا، استرالیا، کانادا و اسرائیل؛
ب) شرکا و دوستان نزدیک مانند کره جنوبی، عربستان و مصر دوران مبارک؛
ج) دولت‌های بانفوذ کلیدی مثل هند، روسیه و چین؛
د) دولت‌هایی که نفوذ آنها در حال افزایش است مثل برزیل، آفریقای جنوبی و اندونزی؛
ه) دولت‌هایی که برای آمریکا چالش ایجاد می‌کنند مثل ایران و کره شمالی؛
و) بازیگران غیردولتی که جزء دشمنان آمریکا می‌باشند، مثل القاعده؛
ز) دولت‌های ورشکسته مثل پاکستان، سومالی و افغانستان (NSS, 2010, pp. 2-4).

همان‌گونه که مشخص است این تقسیم‌بندی دقیق‌تر و جزئی‌تر از تقسیم‌بندی ارائه‌شده در اسناد مورد مطالعه در دوره بوش است. به‌طور مشخص دولت‌های ورشکسته که محل اصلی فعالیت بازیگران غیردولتی نظیر القاعده می‌باشند، به دسته‌بندی دولت‌ها اضافه شده است. این دولت‌ها در اصل همان مناطق بدون حاکمیت یا با حاکمیت ضعیف مورد اشاره در اسناد دوره بوش می‌باشند. تفکیک متحدان قدیمی از شرکا و دوستان نیز به نوبه خود جالب توجه است. گو اینکه این تفکیک تاکنون با

این صراحت مورد اشاره قرار نگرفته بود. اسم بردن از دولت‌هایی که نفوذ آنها در حال افزایش است، گویای نگاه آمریکا به محیط سیاسی بین‌المللی می‌باشد که مورد بحث ما نیست.

در مورد روسیه، مجدداً در سند برآورد وضعیت هسته‌ای تأکید شده است که روسیه دیگر دشمن آمریکا تلقی نمی‌شود. این سند ضمن اشاره به اینکه چین و روسیه همکاری با آمریکا در زمینه مبارزه با تروریسم و اشاعه را افزایش داده‌اند، بر لزوم ایجاد ثبات استراتژیک هسته‌ای میان آمریکا و روسیه و چین تأکید می‌کند (NPR, 2010, p. iv).

نام بردن از چین در بحث سلاح‌های هسته‌ای استراتژیک در دوره بوش سابقه چندانی ندارد، هرچند در سند مذکور در سال ۲۰۱۰ همچنان تأکید شده که روسیه تنها کشوری است که توان هسته‌ای آن می‌تواند با آمریکا برابری کند، اسم بردن از چین می‌تواند نشان‌دهنده جدی‌تر شدن نگرانی‌های آمریکا از بابت افزایش سریع قدرت نظامی چین در سال‌های پیش‌رو باشد، که در این سند در صفحه پنج صراحتاً بدان اشاره شده است. در این سند دلیل اصلی نگرانی آمریکا از بابت زرادخانه هسته‌ای کوچک چین، عدم شفافیت این کشور ذکر شده است (NPR, 2010, p. 5). تفاوت دیگر در مورد رویکرد به بازیگران در دوره اوباما،تأکید بر مشارکت فراآتلانتیکی با محوریت آمریکا ـ اروپا به‌عنوان هسته اصلی امنیت ملی آمریکا می‌باشد. سند برآورد دفاعی چهار ساله و سند استراتژی امنیت ملی همزمان بر جایگاه ویژه اروپا در استراتژی دفاعی و امنیت ملی آمریکا تأکید کرده‌اند (QDR, 2010, p. 57). این در حالی است که دولت

بوش به خاطر اهمیت ندادن به چندجانبه‌گرایی، اروپا را جدای از سایر بازیگران و شرکای آمریکا در نظر نگرفته بود. تأکید بر نقش ناتو به‌عنوان اصلی‌ترین بازوی تأمین امنیت اروپا نیز در همین راستا می‌باشد.

با وجود این، تعریف از جایگاه ایران در اسناد مذکور در هیچ یک از دوره‌ها تغییر چندانی نکرده، هرچند لحن اسناد دوره اوباما قدری ملایم‌تر می‌باشد. رویکرد تهدید محور دولت بوش در برابر ایران و کره شمالی در دوره اوباما نیز تداوم پیدا کرده است، حال آنکه در اسناد دوره اوباما به صراحت از موقعیت در حال تقویت کشورهایی مثل هند، برزیل و آفریقای جنوبی سخن گفته شده است. این امر شاید نشانه بهبود روابط آمریکا با این دولت‌ها در دوره اوباما و به یک تعبیر حمایت آنها از سیاست‌های اوباما باشد.

روش‌های رسیدن به اهداف

چه در اسناد دوره بوش و چه در اسناد کنونی مرتبط با امنیت ملی آمریکا همکاری با متحدان، شرکا و دولت‌های همسو اهمیت داشته و دارد، هرچند شدت و حدت آن متفاوت است. با اینکه نومحافظه‌کاران اعتقاد چندانی به چندجانبه‌گرایی و نهادهای بین‌المللی نداشتند، اما مشکلات پیش‌آمده برای آنها نشان داد که در این مورد دچار خطا شده‌اند و از این‌رو در دوره دوم ریاست‌جمهوری بوش رویکرد نومحافظه‌کارانه افرادی چون رامسفلد، ولفوویتز و دیگران تضعیف شد. با توجه به این روند، تأکید دولت اوباما بر چندجانبه‌گرایی در عرصه سیاست بین‌الملل و تقویت

مشارکت‌ها و ائتلاف‌ها در حوزه اقدامات نظامی ضمن اینکه دارای ریشه‌های فلسفی و سیاسی حزب دموکرات می‌باشد، تلاشی است برای جلب همکاری بیشتر سایر بازیگران برای مقابله با چالش‌های امنیتی و در رأس آنها اشاعه و تروریسم. به‌عنوان نمونه نهادی چون «ابتکار امنیت اشاعه» (PSI)[1] توسط دولت بوش و با مشارکت متحدان و شرکای آن تشکیل شد، اما اوباما نه تنها این نهاد را منحل نکرد بلکه در همین راستا «اجلاس ایمنی هسته‌ای»[2] را در واشنگتن برگزار کرد که تعداد زیادی از رهبران جهان در آن حضور داشتند، اما تفاوت این اجلاس با ابتکار امنیت اشاعه در میزان بالای مشارکت و به تبع آن مشروعیت بین‌المللیِ بیشتر بود. این روش اوباما در سایر حوزه‌ها نیز قابل مشاهده است. دولت وی تا حد زیادی همان خواسته‌های دولت بوش را پیش می‌برد؛ اما با جمله‌بندی، سیاست اعلامی و دیپلماسی متفاوت که در آن بر چندجانبه‌گرایی تأکید بیشتری شده است. در ورای این، بسیاری از روش‌هایی که در اسناد هر دو دولت به آنها اشاره شده شباهت زیادی با یکدیگر دارند. به‌عنوان مثال در سند برآورد وضعیت هسته‌ای سال ۲۰۱۰ اشاره شده که آمریکا در راستای ایجاد «بازدارندگی فراگیر» از روش‌های زیر استفاده خواهد کرد:

الف) ایجاد ائتلاف‌های دوگانه؛

ب) برقراری روابط امنیتی؛

1. Proliferation Security Initiative
2. Nuclear Safety Summit

ج) حضور نظامی؛

د) دادن تضمین‌های امنیتی (NPR, 2010, p. xiii).

این روش‌ها همان‌هایی می‌باشند که با واژگانی مشابه یا متفاوت در اسناد دوره بوش هم آمده است، هرچند در حوزه‌ای مثل دادن تضمین‌های امنیتی، دولت اوباما قدری جلوتر رفته و در سند برآورد وضعیت هسته‌ای اعلام کرده به دولت‌های غیرهسته‌ای عضو پیمان منع اشاعه (ان‌پی‌تی) تضمین می‌دهد در صورت پایبندی به تعهدات خود، علیه آنها به هیچ وجه از سلاح هسته‌ای استفاده نخواهد کرد. حتی در این مورد نیز دولت اوباما حاضر به دادن تضمین امنیتی بدون قید و شرط نشده است.

غرض کم‌اهمیت جلوه دادن و نادیده انگاشتن تغییرات در دوران اوباما نیست، بلکه پی بردن به این واقعیت است که محدوده و شدت تغییر آن اندازه نمی‌باشد که مثلاً بتوان ادعا کرد آمریکا گزینه اقدام نظامی را از دستور کار خود خارج کرده یا پذیرفته که در حوزه نظامی ـ دفاعی رقیبی جدی مثل چین یا روسیه داشته باشد. هرچند سند برآورد دفاعی چهار ساله در مورد روش‌های مورد نظر در حوزه نیروهای نظامی آمریکا سخن گفته، ولی برای پی بردن به روش‌های مورد استفاده آمریکا برای پیشبرد اهداف دفاعی خود در سطح بین‌المللی و در محیط بین‌المللی باید منتظر استراتژی دفاعی جدید این کشور بود، اما این روش‌ها هر چه باشند نباید انتظار یک گسست را داشت؛ زیرا اگر قرار بر اینچنین اتفاقی بود، حتماً در اسناد منتشره تاکنون شاهد آن می‌بودیم. مهم‌ترین تفاوت احتمالی همان‌طوری که اشاره کردیم در تأکید بیشتر بر چندجانبه‌گرایی در حوزه

دفاعی خواهد بود.

اگر استراتژی دفاعی در دوران بوش «جنگ پیشدستانه» نام گرفت، سند برآورد وضعیت هسته‌ای سال ۲۰۱۰ استراتژی دفاعی جدید آمریکا را «بازدارندگی فراگیر» نامیده که هدف از آن توان انجام عملیات علیه دولت‌های مخالف آمریکا و بازیگران غیردولتی در نقاط مختلف دنیاست. این دو استراتژی در عین متفاوت به نظر رسیدن وجوه مشترک قابل توجهی دارند. اوباما با وجود صرف‌نظر کردن از استقرار سپر موشکی در لهستان و چک از اصل موضوع صرف‌نظر نکرده و به جای طرح دوره بوش، طرحی فراگیرتر را ارائه کرده که ایجاد سپر موشکی روی اروپا و متصل کردن آن به سپر موشکی در آمریکا و احتمالاً اسرائیل و خلیج فارس می‌باشد. همین‌طور برنامه قابلیت ضربه زدن در سطح جهانی با اندک تغییراتی مورد تأیید قرار گرفته و در سند برآورد وضعیت هسته‌ای در سال ۲۰۱۰ اشاره شده که آمریکا در این راستا، برخی «موشک‌های بالستیک قاره‌پیما» خود را به کلاهک‌های متعارف مجهز کرده و کاربری آنها را تغییر خواهد داد. این در حالی است که به‌دلیل ایجاد حساسیت‌های منفی نسبت به تولید مینی نوکس‌ها در خارج و داخل آمریکا، اوباما دستور توقف ساخت آنها را صادر کرد. اگر جنگ پیشدستانه با هدف نابودی شبکه‌های تروریستی و ضربه زدن و حمله به دولت‌های مخالف آمریکا طراحی شده بود، قصد بازدارندگی فراگیر مقابله با اشاعه سلاح‌های هسته‌ای و به تعبیری جلوگیری از انتقال مواد و فناوری هسته‌ای در وهله نخست و ناکارآمد کردن قدرت بازدارندگی مخالفان آمریکا از سوی دیگر

است؛ زیرا این برنامه به آمریکا امکان می‌دهد در هر نقطه از دنیا چه به تنهایی و چه از طریق همکاری سایرین توان وارد کردن ضربه به مخالفان خود را داشته باشد. بد نیست بدانیم حداکثر زمان پرواز یک موشک بالستیک قاره‌پیما که دارای بردی بیشتر از ۷۰۰۰ کیلومتر می‌باشد حدود ۴۰ دقیقه است. به عبارت دیگر، آمریکا می‌تواند با تغییر کاربری موشک‌های استراتژیک بالستیک قاره‌پیمای خود، هر هدفی را در سطح جهانی در فاصله نیم ساعت مورد اصابت قرار داده و توسط بمب‌افکن‌های سنگین خود نابود کند.

نتیجه‌گیری

استراتژی‌های دفاعی آمریکا در دوران بوش و اوباما بیشتر از آنکه در محتوا و اهداف تفاوت داشته باشند، در چگونگی رسیدن به اهداف در سطح سیاسی متمایزند. دولت بوش در بعد سیاسی رویکردی یک‌جانبه‌گرا و تهاجمی داشت که ترجمان این رویکرد در حوزه دفاعی ـ نظامی، استراتژی جنگ پیشدستانه بود که با مقاومت‌ها و مخالفت‌هایی در داخل و خارج آمریکا مواجه گردید.

استراتژی جنگ پیشدستانه یکی از نتایج تغییر ادراک آمریکایی‌ها از محیط بین‌الملل و تهدیدات آن در اواخر دهه ۱۹۹۰ بود؛ ادراکی که با حملات ۱۱ سپتامبر تقویت شد و مشروعیت داخلی پیدا کرد. بررسی اسناد مرتبط با امنیت ملی و سیاست‌های دفاعی نشان می‌دهد دولت اوباما نیز ادراک نسبتاً مشابهی از محیط بین‌المللی امنیتی دارد، اما با توجه به

تجربه دوران بوش می‌کوشد از عنوانی کمتر تهاجمی در عرصه دفاعی ـ نظامی استفاده کند که به آن عنوان بازدارندگی فراگیر داده شده است. بخش قابل توجهی از عناصر استراتژی مزبور همان عناصر به‌جای مانده از دوران بوش است نظیر استفاده از سپر موشکی برای تأمین امنیت آمریکا و متحدانش، افزایش توان ضربه زدن در سطح جهانی، تبدیل و تغییر کاربری برخی تجهیزات استراتژیک هسته‌ای جهت استفاده متعارف از آنها. با وجود این دیپلماسی و زبان دیپلماتیک آمریکا در حمایت از استراتژی‌ها و سیاست‌های دفاعی ـ نظامی شاهد تغییرات قابل توجهی بوده که ازجمله آنها می‌توان به تأکید بیشتر بر چندجانبه‌گرایی به جای یک‌جانبه‌گرایی اشاره کرد. این تغییر لحن و زبان در عرصه دیپلماتیک می‌تواند قدرت نرم آمریکا را به‌عنوان پشتوانه قدرت سخت نظامی آن تقویت کند و مخالفان آمریکا را در موضع انفعالی قرار دهد.

روشن است آمریکا برنامه‌ای بلند مدت برای حفظ برتری استراتژیک خود در حوزه دفاعی و نظامی دارد و رؤسای‌جمهور مختلف با وجود تعلق به احزاب دوگانه این برنامه را پیش برده و به آن متعهد هستند. وقتی از زاویه سیاسی و تبلیغاتی عملکرد اوباما و بوش را مقایسه کنیم ممکن است به نتایج متفاوتی رسیده، تفاوت‌ها را بیشتر از شباهت‌ها ببینیم، اما در حوزه دفاعی ـ نظامی که با امنیت ملی آمریکا پیوند خورده است بیشتر از آنکه شاهد تفاوت‌ها باشیم به شباهت‌ها می‌رسیم و این چیز عجیبی نیست. امنیت ملی چیزی نیست که بتوان هر چهار یا هشت سال آن را به‌طور کامل دگرگون کرد. مسئله اصلی این است که یک ادراک از محیط

بین‌المللی در آمریکا از اواخر دهه ۱۹۹۰ شکل گرفته و همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد و سیاست‌های دفاعی ـ نظامی بیشتر از آنکه تابع رویکردهای سیاسی در عرصه داخلی باشد، نتیجه استمرار چنین ادراکی است که نخبگان، مراکز فکری و سیاست‌گذاری آن را باور داشته و به بازتولید آن کمک می‌کنند.

منابع

فارسی

زهرانی، مصطفی (۱۳۸۹). تحریم علیه ایران: جایگزین جنـگ یـا مؤلفـه اصـلی مهار، *فصلنامه روابط خارجی*، سال دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۹.

لاتین

Gormley, Dennis M. (2005). “Conventional Forces Integration in Global Strike,” in Nuclear Transformation: The New U.S. Nuclear Doctrine, Edited by James J. Wirz and Jeffrey A. Larsen, New York: Palgrave.

NDS (National Defense Strategy of the United states of America), (2005).

NDS (National Defense Strategy of the United states of America), (2008).

NPR (Nuclear Posture Review), (2010)

NSS (National Security Strategy fo the United States of America), (2010).

QDR (Quadrennial Defense Review), (2010).

Rumsfeld, Donald H. (2005). Forward to the National Defense Strategy of the United States of America.

استراتژی نظامی زیربنای امنیت ملی در آمریکا

بررسی اسناد استراتژی ملی نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا

عباس کاردان

چکیده

نوشته حاضر تحت عنوان «استراتژی نظامی، زیربنای امنیت ملی در آمریکا» تلاش دارد اسناد «استراتژی ملی نیروهای مسلح» ایالات متحده آمریکا را از زوایای مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. در این زمینه، از سال ۱۹۹۲ تاکنون هشت سند در رابطه با این استراتژی منتشر شده است که هریک از آنها به‌طور جداگانه مورد توجه قرار خواهند گرفت. پیش از بررسی این اسناد نیز در ابتدا نگاهی به کلیات مرتبط با این اسناد ازجمله الزام قانونی برای تدوین و انتشار آنها و نیز ساختار و چگونگی تدوین داشته و پس از آن استراتژی نظامی در فرهنگ نظامی آمریکا و مؤلفه‌های مختلف آن مورد توجه قرار می‌گیرند. در عین حال، در بررسی هر سند محیط بین‌المللی زمان انتشار این اسناد و همچنین اهداف، شیوه‌ها و ابزارهای هریک از این استراتژی‌ها نیز مد نظر قرار خواهند

گرفت. در پایان نیز با بیان اینکه توازن میان مؤلفه‌های مختلف در موفقیت یک استراتژی نظامی می‌باشد، به این نتیجه می‌رسیم که علی‌رغم برخی موفقیت‌های نظامی از سوی نیروهای مسلح آمریکا، این کشور نیز چندان موفقیتی در ایجاد توازن میان این مؤلفه‌ها نداشته و امنیت آن دائم در خطر بیشتر قرار می‌گیرد.

مقدمه

با فروپاشی اتحاد شوروی، ایالات متحده که نیاز به تغییر در استراتژی نظامی سابق خود را احساس می‌کرد، با کنار گذاشتن تدوین و انتشار محرمانه «استراتژی ملی نیروهای مسلح»[1] (NMS)، مبادرت به انتشار غیرطبقه‌بندی این اسناد کرد و دلیل انتشار غیرمحرمانه آن را نیز «ارتباط مؤثرتر مردمی»[2] عنوان داشت (Jablonsky, 1995, p. 32). از این‌رو، شش «رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح»[3] ایالات متحده از سال ۱۹۹۰ - ژنرال کالین پاول[4] (۱۹۸۹ـ۱۹۹۳)، جان شالیکاشویلی[5] (۱۹۹۳ـ۱۹۹۷)، هنری شلتون[6] (۱۹۹۷ـ۲۰۰۱)، ریچارد مایرز[7] (۲۰۰۱ـ۲۰۰۵)، پیتر پِیس[8]

---

۱. National Military Strategy (NMS): عنوان این استراتژی در متون فارسی به‌صورت «استراتژی نظامی ملی» نیز ترجمه شده است. با این حال، از آنجایی که این استراتژی در کلیت امر به نیروهای مسلح ایالات متحده از زوایای مختلف نگاه دارد و در عین‌حال استراتژی نظامی این کشور را نیز مورد توجه قرار می‌دهد، نوشته حاضر عنوان «استراتژی ملی نیروهای مسلح» را برای اشاره به اینگونه اسناد مناسب‌تر دیده است.

2. More Effective Public Communications
3. Chairman of the Joint Chiefs of Staff (CJCS)
4. Colin Powell
5. John Shalikashvili
6. Henry Shelton
7. Richard B. Myers
8. Peter Pace

(۲۰۰۵ـ۲۰۰۷) و مایکل مولن[1] (۲۰۰۷ تاکنون) ـ از یک استراتژی ملی و غیرمحرمانه نیروهای مسلح برای ارائه مشورت به رئیس‌جمهور و وزیر دفاع در رابطه با جهت‌گیری استراتژیک نیروهای مسلح و اطلاع کنگره و مردم آمریکا استفاده کردند.

با این حال تا سال ۲۰۰۴ نیز الزامی قانونی برای تدوین و انتشار چنین سندی توسط ستاد مشترک نیروهای مسلح وجود نداشت، هرچند رؤسای ستاد خود در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ و در چهارچوب «قانون گلدواتر- نیکلز» (قانون گلدواتر ـ نیکلز برای تجدید ساختار وزارت دفاع) (۱۹۸۶) که از رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح می‌خواست «برنامه‌هایی استراتژیک را آماده ساخته و جهت‌گیری استراتژیک نیروهای مسلح را روشن سازد» (Title 10, U.S. Code, §141(c)) و نیز «قانون اختیارات وزارت دفاع» (۱۹۹۱) که خواستار ارائه یک گزارش استراتژی نظامی به کنگره در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ شده بود (NDAA for FY 1991, November 5, 1990, P.L. pp. 101-510, §1032) مبادرت به چنین کاری می‌کردند. تا پیش از آن هم اسناد مذکور در شکلی طبقه‌بندی‌شده توسط ستاد مشترک نیروهای مسلح در چهارچوب «سیستم برنامه‌ریزی استراتژیک مشترک»[2] و از سوی وزیر دفاع در گزارش سالانه

---

1. Michael Mullen

۲. Joint Strategic Planning System (JSPS): این سیستم مهم‌ترین شیوه برای انجام مسئولیت‌های قانونی رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا می‌باشد و در واقع وی را قادر به ارزیابی،مشاوره، هدایت و اجرای کارآمد مسئولیت‌هایش می‌سازد.

آن به رئیس‌جمهور و کنگره از آن صحبت می‌شد. ولـی، در سـال ۱۹۸۹ و در آستانه خاتمه جنگ سرد، نیاز به یک اسـتراتژی نظـامی متفـاوت بـرای تطابق با شرایط جدید احساس شد. از این‌رو، پس از جنگ خلـیج فـارس در سال ۱۹۹۱، در ژانویه ۱۹۹۲ ستاد مشترک به ریاست ژنرال کالین پاول، نخستین استراتژی ملی نیروهـای مـسلح در شـکل غیرمحرمانـه را منتـشر ساخت (Op. cit, Jablonsky).

سپس با اصلاح فـصل دهـم از قـانون ایـالات متحـده در سـال ۲۰۰۴ توسط «قانون اختیارات دفاع ملی»، رئیس ستاد مـشترک نیروهـای مـسلح به‌طور قانونی ملزم به تهیه و انتشار سند «استراتژی ملی نیروهـای مـسلح» گردید (Title 10, U.S. Code, Subtitle A, Part I, Chapter 5, §153). بر طبق این قانون، رئیس ستاد موظف است در هماهنگی با دیگر اعـضای ستاد مشترک و فرماندهی یکپارچه هـر دو سـال یـک بـار بـرآوردی را از استراتژی ملی نیروهای مـسلح تهیـه و تـا ۱۵ فوریـه آن سـال در اختیـار کمیته‌های نیروهای مسلح سنا و مجلس نمایندگان قرار دهد. این گـزارش باید در تطابق با «اسـتراتژی امنیـت ملـی» و جدیـدترین «بـرآورد دفـاعی چهار ساله» باشد. قانون مذکور محرمانه یا غیرمحرمانه بودن ایـن گـزارش را مشخص نمی‌سازد. در واقع، این استراتژی چگونگی عملیـاتی سـاختن استراتژی دفاعی را توضیح می‌دهد و در عین حال باید توصیفی از محـیط استراتژیک و همچنین فرصت‌ها و چالش‌هـایی باشـد کـه بـر منـافع ملـی ایالات متحده و امنیت ملی آن تأثیرگذار هستند.

این قانون محتوای مشخصی را برای گزارش استراتژی ملـی نیروهـای

مسلح تجویز می‌کند، ازجمله خود استراتژی، محیط استراتژیک، تهدیدات، اهداف نظامی، شیوه‌های حصول به این اهداف و منابع مورد نیاز:

- ترسیم یک استراتژی نظامی؛
- توصیفی از محیط استراتژیک و فرصت‌ها و چالش‌هایی که بر منافع ملی ایالات متحده و امنیت ملی آن تأثیرگذار است؛
- توصیفی از تهدیدات منطقه‌ای پیش‌روی منافع ملی ایالات متحده و امنیت ملی آن؛
- توصیفی از تهدیدات بین‌المللی ایجادشده از سوی تروریسم، تسلیحات کشتار جمعی و چالش‌های نامتقارن پیش‌روی امنیت ملی ایالات متحده؛
- شناسایی اهداف نظامی ملی ایالات متحده و رابطه این اهداف با محیط استراتژیک و تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی؛
- شناسایی استراتژی، مفاهیم اساسی و عناصر مربوطه که کمکی به حصول اهداف نظامی ملی ایالات متحده هستند؛
- ارزیابی توانمندی‌ها و کمیت مناسب نیروهای ایالات متحده (ازجمله نیروهای فعال و ذخیره) برای اجرای موفق استراتژی نظامی؛
- ارزیابی توانمندی‌ها، کمیت مناسب و توانایی متحدین منطقه‌ای ایالات متحده و دیگر کشورهای دوست برای پشتیبانی از نیروهای ایالات متحده در عملیات‌های جنگی و دیگر عملیات‌ها برای دوره‌های طولانی مدت (Title 10, U.S. Code, §153 (d) (2)).

در همین فصل دهم از قانون ایالات متحده نیز مسئولیت‌های رئیس

ستاد به‌عنوان بالاترین مشاور نظامی کشور در کنار دیگر وظایف او آمده است. این وظایف نتیجه همان «قانون گلدواتر ـ نیکلز» در سال ۱۹۸۶ بود که به‌عنوان مهم‌ترین قانون دفاعی از زمان تصویب «قانون دفاع امنیت ملی»[1] (NSS) در سال ۱۹۴۷ که وزارت دفاع را تأسیس کرد، شناخته می‌شود (Cole, 1995, p. 30).

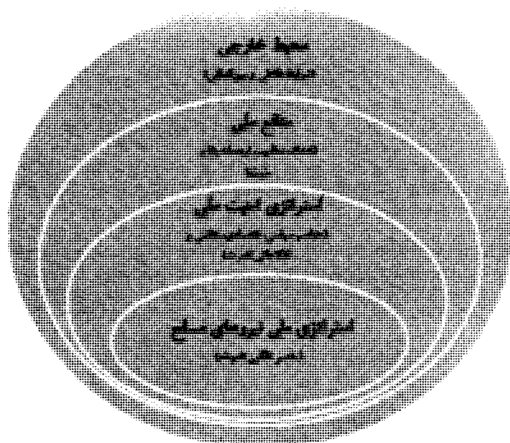
قانون گلدواتر ـ نیکلز نتیجه چهار سال مباحث داغ و گسترده میان نمایندگان کنگره، رهبران نظامی، جامعه اطلاعاتی وزارت دفاع و دولت ریگان در زمینه بهترین شیوه سازماندهی وزارت دفاع برای تقویت اقتدار غیرنظامی،بهبود مشاور نظامی به رهبران غیرنظامی،بهره‌گیری بهتر از منابع و اجرای کارآمدتر در مقابله با چالش‌های امنیتی کشور بود (Goldwater-Nichols Department of Defense Reorganization Act of 1986). بر طبق این قانون مهم‌ترین مسئولیت‌های رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح عبارتند از: ۱) انجام ارزیابی‌های مستقل؛ ۲) ارائه مشورت به رئیس‌جمهور، وزیر دفاع، شورای امنیت ملی و شورای امنیت داخلی؛و ۳) کمک به رئیس‌جمهور و وزیر دفاع در تدوین جهت‌گیری استراتژیک واحد برای نیروهای مسلح (Gaskin, 2008).

ساختار و چگونگی تدوین

به‌طور کلی، اسناد «استراتژی‌ملی نیروهای مسلح» آمریکا در چهارچوب

1. National Security Defense Act (1947)

«استراتژی امنیت ملی» منتشره از سوی رئیس‌جمهور که در حکم استراتژی کلان کشور می‌باشد و همچنین «برآورد دفاعی چهار ساله» تدوین می‌گردد. در واقع، این اسناد چهارچوبی کلی هستند که استراتژی ملی نیروهای مسلح مطابق با آنها شکل گرفته و برنامه‌ها و منابع خود را برای دستیابی به اهداف مندرج در آنها هماهنگ می‌سازد. در همین رابطه، استراتژی امنیت ملی نیز خود در چهارچوب منافع ملی و محیط خارجی تدوین می‌گردد (نگاه کنید به شکل ۴). در اساس، نیروی نظامی ایالات متحده نقش حیاتی و گسترده‌ای را در دستیابی به اهداف استراتژیک مندرج در «استراتژی امنیت ملی» این کشور ایفا می‌کند. در این میان، استراتژی امنیت ملی تنها خطوط و مفاهیم کلی را ارائه می‌دهد، ولی استراتژی ملی نیروهای مسلح طیف گسترده‌ای از گزینه‌های نظامی را در اختیار رئیس‌جمهور می‌گذارد (Yarger, 2006, p. 110).



شکل ۴. لایه‌های تأثیرگذار بر استراتژی ملی نیروهای مسلح

با تعریفی که در ادامه از استراتژی نظامی خواهد آمد، اینگونه اسناد باید «اهداف»[1]، «روش‌ها»[2] و «ابزارها»[3] را مشخص ساخته و ارتباط اهداف مذکور را با محیط استراتژیک و نیز تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی روشن نمایند. اهداف مواردی هستند که انتظار حصول آنها از سوی نیروهای مسلح می‌رود. شیوه‌های استراتژی، برداشت‌های استراتژیک و عملیاتی بوده و چگونگی اجرای عملیات‌های نظامی برای دستیابی به اهداف را مشخص می‌سازند. در نهایت، ابزارها نیز همان توانایی‌ها و امکانات می‌باشند.

استراتژی نیروهای مسلح در عین حال باید دربردارنده ارزیابی روشنی از ماهیت و شدت مخاطرات استراتژیک و نظامی همراه با اجرای موفق مأموریت‌های نظامی باشد. در تهیه چنین برآوردی، رئیس ستاد مشترک فرضیات و احتمالات مرتبط با آمادگی نیروها (نیروهای آماده‌باش و ذخیره)، مدت درگیری و شدت عملیات‌های رزمی و نیز سطح حمایت متحدان و دیگر کشورهای دوست را مد نظر قرار خواهد داد.

در این نوع اسناد بیش از هر چیز بر تعامل و حضور جهانی، نمایش قدرت در سطح جهان، به‌کارگیری تکنولوژی‌های پیشرفته، همکاری با متحدین و شرکای ائتلاف و نیز فرایندهای پیچیده برای توسعه نیروهای مسلح و دکترین‌های نظامی تأکید می‌گردد (Metz & Johnson, 2001, p. 13).

پس از تهیه استراتژی ملی نیروهای مسلح، رئیس ستاد مشترک پیش از تحویل این سند به کنگره، نسخه‌ای از آن را در اختیار وزیر دفاع قرار

---

1. Ends
2. Ways
3. Means

می‌دهد. وی نیز ارزیابی و نظرات خود را در هنگام ارائه رسمی سند به کنگره، در اختیار نمایندگان قرار می‌دهد. به‌طور مشخص، وزیر دفاع باید حوزه‌های خطر مطرح‌شده در این سند را مورد بررسی قرار داده و برنامه‌ای را برای کاهش این مخاطرات ارائه نماید.

در ادامه مطالب پس از پرداختن به مفهوم استراتژی نظامی در فرهنگ نظامی ایالات متحده، هریک از هشت سند منتشرشده از سال ۱۹۹۰ به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار خواهند گرفت. این اسناد به ترتیب در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۵، ۱۹۹۷، ۲۰۰۴، ۲۰۰۶ (سه مورد) و ۲۰۱۱ تدوین و منتشر گردیدند. در این رابطه، محیط بین‌المللی و استراتژیک تأثیرگذار بر هر سند مورد توجه بوده و در عین‌حال اجزای اساسی هرکدام از آنها که عبارت از «اهداف»، «شیوه‌ها» و «ابزار» می‌باشند نیز مد نظر خواهند بود.

استراتژی نظامی

در یونان باستان، استراتژی نظامی به «هنر ژنرال»[1] اطلاق می‌شد. دانشکده جنگ ارتش آمریکا در «فرهنگ اصطلاحات نظامی» خود هشت تعریف گوناگون را برای استراتژی نظامی ارائه داده است. همین امر قبل از هر چیز اولین مشکل مطالعه و بررسی این موضوع مهم اما پیچیده را مشخص می‌سازد. بنابراین، تاکنون هیچ تعریف جامعی در مورد استراتژی نظامی ارائه نشده و حتی هیچ‌گونه اتفاق نظر کلی و یا حتی تقریبی در این مورد

1. Art of the General

وجود ندارد. به هر حال، مشکل فقط مربوط به واژگان نیست، بلکه مشکل اصلی به‌کارگیری جامع و مؤثر ضروری‌ترین ابزارهای حرفه نظامی می‌باشد. با وجود این، در راستای نوشته حاضر که سعی دارد به بررسی استراتژی نیروهای مسلح ایالات متحده بپردازد تعریف مورد تأیید فرماندهی ستاد مشترک ارتش ایالات متحده را مد نظر قرار می‌دهیم:

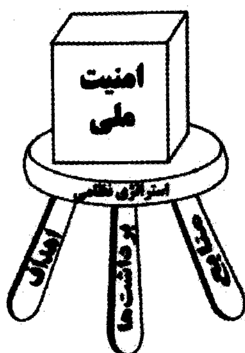
«هنر و علم به‌کارگیری نیروهای مسلح یک کشور به‌منظور تأمین اهداف سیاست ملی با به‌کارگیری نیرو (زور) یا تهدید به اعمال قدرت» (Dictionary of Military and Associated Terms, 1987, p. 232).

با در نظر گرفتن مفهوم کلی استراتژی به‌عنوان یک راهنما (استراتژی مساوی است با اهداف به علاوه روش‌ها و ابزارها) می‌توان رهیافتی برای استراتژی نظامی داشت. «اهداف» را می‌توان اهداف نظامی بیان داشت. در این رابطه جلوگیری از تجاوز، محافظت از خطوط ارتباطی، دفاع از میهن، استرداد سرزمین‌های از دست رفته و شکست دشمن را می‌توان جزء اهداف نظامی دانست. «روش‌ها» به شیوه‌های گوناگون برای به‌کارگیری قدرت نظامی مربوط می‌شود که در اصل به آزمایش سلسله اقداماتی که برای نیل به اهداف نظامی انجام می‌گیرند، برمی‌گردند. این سلسله اقدامات در حقیقت «برداشت‌های استراتژیک نظامی»[1] نامیده می‌شوند. منظور از «ابزارها» نیز همان منابع نظامی (نیروی انسانی، مواد، پول، نیرو، لجستیک و غیره) است که برای انجام مأموریت ضروری هستند (روشندل، ۱۳۷۳، ص. ۱۳۵).

1. Military Strategic Concepts

استراتژی نظامی = اهداف نظامی + برداشت‌های استراتژیک نظامی + منابع نظامی

بر این اساس، به این نتیجه می‌رسیم که استراتژی نظامی برابر است با اهداف نظامی به اضافه برداشت‌های استراتژیک نظامی و منابع نظامی. این رهیافت مفهومی بر سطوح سه‌گانه جنگ یعنی «استراتژیک»، «عملیاتی» و «تاکتیکی» قابل اعمال است. در همین رابطه، استراتژی نظامی باید استراتژی امنیت ملی را حمایت کرده و با خط‌مشی‌های آن منطبق باشد. با توجه به این امر، استراتژی نظامی را باید در حکم پایه و اساسی دانست که امنیت ملی روی آن قرار می‌گیرد (نگاه کنید به شکل ۵)



شکل ۵. رابطه استراتژی نظامی و امنیت ملی

در استراتژی‌های نظامی دو سطح وجود دارد: سطح عملیاتی و سطح بلند مدت. استراتژی‌های متکی بر توانایی‌های نظامی موجود، استراتژی‌های عملیاتی هستند ـ یعنی استراتژی‌هایی که با عنوان شالوده تنظیم طرح‌های خاص اجرایی در یک دوره کوتاه مدت به کار می‌روند. به

این سطح از استراتژی تاکتیک یا هنر عملیاتی نیز گفته می‌شود. استراتژی‌های بلند مدت می‌توانند مبتنی بر برآورد تهدیدات، اهداف و نیازهای آتی باشند و در نتیجه از آن نوع استراتژی‌هایی نیستند که تحت تأثیر وضع موجود نیرو قرار بگیرند. اینگونه استراتژی‌های بلند مدت در غالب موارد دارای طبیعتی جهانی بوده و ممکن است مستلزم بهبود توانایی‌های نظامی باشند.

استراتژی‌های نظامی به تناسب ارتباط با سناریوهای ویژه تهدید می‌توانند منطقه‌ای هم باشند. اهداف نظامی و برداشت‌های استراتژیک نظامی در یک استراتژی نظامی تعیین‌کننده نیاز به منابع بوده و به نوبه خود تحت تأثیر فراهم بودن منابع قرار می‌گیرند. اگر نتوان منابع نظامی را به‌عنوان عنصری از استراتژی نظامی در نظر گرفت، ممکن است با آنچه که به اصطلاح ناسازگاری توانایی‌های استراتژی نامیده می‌شود، روبه‌رو گردیم؛ به عبارت دیگر، با عدم کفایت توانایی‌های نظامی برای اجرای برداشت‌های استراتژیک و نیل به اهداف یک استراتژی نظامی مواجه می‌شویم. بنابراین در گسترش یک استراتژی بلند مدت که مستلزم توانایی‌های ساختاری نیروی نظامی بهبودیافته می‌باشد، چنین چیزی یک امر عادی خواهد بود و در حالی که اگر خود را درگیر نوعی استراتژی عملیاتی نماییم که مبتنی بر طرح‌های محتمل‌الوقوع و عملیات نظامی باشد، امری فاجعه‌آمیز خواهد بود. به همین دلیل است که استراتژی‌های عملیاتی بایستی مبتنی بر توانایی‌ها باشند. (روشندل، ۱۳۷۳، ص. ۱۳۶ـ۱۳۷).

از سوی دیگر، استراتژی نظامی می‌تواند اعلامی یا اعمالی (واقعی یا غیرواقعی) باشد. استراتژی نظامی ایالات متحده علی‌رغم انتشار اسناد آن از پایان جنگ سرد، به ندرت به وضوح فاش شده است و جزئیات آن به نحوی که برای همگان به قدر کفایت قابل درک باشد، کمتر تشریح شده است؛ زیرا بعضی از دولتمردان این کشور عقیده‌دارند که افشای یک استراتژی نظامی غیرعاقلانه، غیرممکن و حتی خطرناک است و چنین کاری می‌تواند انتخاب‌ها را در یک وضعیت بحرانی محدود ساخته و دشمنان بالقوه را از عملیات احتمالی باخبر سازد (روشندل، ۱۳۷۳، ص. ۱۴۳).

در عین حال، یک کشور در یک زمان به بیش از یک استراتژی نیاز دارد؛ برای مثال، اگر کشور فقط استراتژی بازدارندگی داشته باشد، در صورت شکست آن چه کاری باید انجام دهد؟ بنابراین، اینها برخی انتخاب‌های یک کشور است و حتی اگر استراتژی جنگی هم نداشته باشد، باید اتخاذ نماید. از آنجایی که اهداف می‌توانند به‌طور سریع و به دفعات تغییر نماید، استراتژی نظامی نیز می‌تواند به‌طور سریع تغییر کند (روشندل، ۱۳۷۳، ص. ۱۴۳).

با این توضیحات، به‌طور خلاصه می‌توان استراتژی نظامی را اینگونه توضیح داد: «تعیین اهداف، تنظیم برداشت‌های استراتژیک نظامی برای نیل به اهدف و به‌کارگیری منابع نظامی برای اجرای برداشت‌ها. هرگاه هریک از این عناصر اساسی و اصلی با دیگر عناصر منافات داشته باشد، امنیت ملی ممکن است به خطر بیفتد» (روشندل، ۱۳۷۳، ص. ۱۴۳).

سند ۱۹۹۲: دوری از استراتژی مهار

پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دو قطبی تحول مهمی را در نظریات نظامی پدید آورد؛ چراکه برای چندین دهه تفکر استراتژی نظامی بر تقابل دو قطب زمان جنگ سرد، به‌ویژه دو ابرقدرت وقت، یعنی آمریکا و شوروی مبتنی بود. می‌توان گفت برایند این تقابل دو دکترین «بازدارندگی» و «تنش‌زدایی» بود که به‌دلیل ترس از نتایج وحشتناک جنگ هسته‌ای، دو ابرقدرت را با توجه به شرایط و وضعیت روابط میان آنها، به سوی افزایش توان نظامی برای کسب توان بازدارندگی یا همکاری برای کاهش تنش‌ها سوق می‌داد و همکاری، به‌ویژه در قالب قراردادهای کنترل تسلیحات دو جانبه که معروف‌ترین آنها موافقتنامه‌های «سالت»[1] و «استارت»[2] بود، انجام می‌گرفت. بنابراین، در دوران جنگ سرد، استراتژی ملی نیروهای مسلح آمریکا عبارت از «مهار» کمونیسم با استفاده از بازدارندگی هسته‌ای و متعارف بود. وزارت دفاع نیز بر جنبه‌هایی از قدرت نظامی تأکید می‌داشت که بیشترین کارایی را در این رابطه داشتند، ازجمله نیروهای آماده‌باش هسته‌ای که ترکیبی از بمب‌افکن‌ها، سیستم‌های موشکی و نیروهای از پیش استقراریافته در اروپا و آسیای شمال شرقی بودند (U.S. Combat Air Power, 1996, p. 14).

در آن شرایط تصور اینکه فرد، گروه یا کشور کوچکی بتواند یک قدرت نظامی بزرگ، به‌ویژه یک ابرقدرت را به چالش کشاند و حتی

1. Strategic Arms Limitation Talks (SALT)
2. Strategic Arms Reduction Treaty (START)

ضربه مهلکی را بر آن وارد آورد (جنگ‌های نامتقارن)[1] بسیار دور از ذهن بود. با این حال، پایان جنگ سرد که با شکوفایی انقلاب ارتباطات و گسترش فناوری مصادف شد تصورات، تفکرات و نظریات نظامی پیشین را به چالش طلبید. در نتیجه، محققان و مراکز مطالعات استراتژیک، به‌ویژه سازمان‌های دفاعی ـ نظامی به نظریه‌پردازی در زمینه چالش‌های آینده روی آوردند.

به هر حال، با خاتمه جنگ سرد و سقوط اتخاد شوروی،ایالات متحده دیگر با تهدیدی فوری برای بقای خود مواجه نبود. بنابراین، استراتژی نیروهای مسلح این کشور نیز برای رویارویی با تهدیدات جدید و کم شدت همچون چالش‌های منطقه‌ای تغییر کرد. در عین حال، برای آمادگی جهت مقابله با این تهدیدات نیز مدرنیزاسیون نیروها برای حفظ برتری نظامی و تضمین آمادگی نیروها حیاتی جلوه می‌کرد (U.S. Combat Air Power, 1996, p. 14).

در این دوران بود که نخستین سند غیرمحرمانه استراتژی ملی نیروهای مسلح آمریکا پس از جنگ سرد در ژانویه ۱۹۹۲ و ۲۷ صفحه‌منتشر گردید. این استراتژی خطوط و شیوه‌های حصول به کاهش کنترل‌شده توانایی‌های نظامی را ترسیم می‌کرد و آشکارا تغییری کامل از جهت‌گیری استراتژیک سابق یعنی «استراتژی مهار» بود. هرچند این استراتژی در ژانویه ۱۹۹۲ منتشر گردید، ولی همان‌طور که در مقدمه این سند آمده،

1. Asymmetrical Warfare

ریشه‌های آن را می‌شد به استراتژی امنیت ملی و سیاست‌های وزیر دفاع در «دستورالعمل برنامه‌ریزی دفاعی» و گزارش سالانه آن به رئیس‌جمهور و کنگره ارتباط داد (NMS, 1992, p. 1).

در آغاز نیز این استراتژی نظامی آشکارا خود را از تمرکز سابق بر «مهار» تهدید اتحاد شوروی جدا می‌ساخت: «تغییر از مهار گسترش کمونیسم و جلوگیری از تجاوز شوروی به سمت یک استراتژی متفاوت و انعطاف‌پذیر که جهت‌گیری منطقه‌ای داشته و توانایی پاسخگویی به چالش‌های این دهه را داشته باشد» (NMS, 1992, p. 1). گفتنی است که استراتژی مهار مذکور بر پایه بازدارندگی هسته‌ای و یک نیروی نظامی متعارف بزرگ و در حال آماده‌باش که اکثر آنها در بخش‌های مختلف جهان به‌عنوان بخشی از یک «دفاع پیشاپیش»[1] مستقر بودند، قرار داشت (Op. cit., Jablonsky, p. 32). حال آنکه، در این دوره تمرکز جدید بیشتر منطقه‌ای بود و دفاع پیشاپیش جای خود را به «حضور پیشاپیش»[2] داد، هرچند حضوری که به‌دلیل کاهش منابع مالی و بودجه چندان گسترده نبود و بیشتر برای اطمینان‌بخشی به متحدین بود. در اصل، این اساسی‌ترین تغییر در استراتژی نظامی ایالات متحده از جنگ جهانی دوم به بعد محسوب می‌شد و هدف اصلی نیز در این زمان جلوگیری و نبرد در جنگ‌های منطقه‌ای و نه مهار یک رقیب ابرقدرت بود.

این استراتژی به‌طور کلی بر چهار پایه قرار داشت:

---

1. Forward Defense
2. Forward Presence

۱. بازدارندگی و دفاع استراتژیک شامل یک بازدارندگی هسته‌ای مطمئن با ترکیبی از توانایی‌های تهاجمی و دفاعی؛
۲. حضور پیشاپیش نیروها شامل نیروهایی دائماً مستقر در سطح جهان؛
۳. واکنش به بحران‌ها شامل توانایی برای واکنش سریع به بیش از یک بحران منطقه‌ای؛
۴. تجدید ساختار شامل توانایی بسیج نیروها، تجهیزات و زیرساخت‌های صنعتی نظامی برای تجدید قدرت نظامی (NMS, 1992, pp. 6-8).

در کلیت نیز این سند به توصیف چگونگی به‌کارگیری نیروها پرداخته و لیستی از ساختار گسترده نیروی نظامی موسوم به «نیروی پایه»[1] که ترکیبی از نیروهای هسته‌ای استراتژیک، نیروی زمینی، نیروی دریایی، واحدهای تفنگداران دریایی و نیروی هوایی بودند را جهت اجرای این استراتژی ارائه می‌داد.

اهداف مطرح در این سند عبارت بودند از:

- جلوگیری یا شکست تجاوز به‌طور مجزا یا در هماهنگی با متحدان؛
- تضمین حضور و نفوذ جهانی؛
- تقویت ثبات و همکاری منطقه‌ای؛
- نابودی جریان غیرقانونی مواد مخدر؛
- مبارزه با تروریسم (NMS, 1992, p. 5).

1. Base Force

آمادگی، امنیت دسته جمعی، کنترل تسلیحات، برتری دریایی و هوایی، چابکی استراتژیک، نمایش قدرت، برتری تکنولوژیکی و نیروی کوبنده نیز از شیوه‌های حصول به این اهداف بودند که در این سند بدانها پرداخته شده بود (NMS, 1992, p. 8). در عین حال از تمامی امکانات نیروهای مسلح در تمامی حوزه‌های زمینی، دریایی و هوایی به‌عنوان ابزارها یاد شده بود (NMS, 1992, p. 11).

نکته مهم دیگر در این استراتژی مفهوم تجدید ساختار بود که با درخواست برای «توانایی نبرد جهانی» بر پایه استقرار واحدهای رزمی جدید و ایجاد اساسی جدید در «مقیاسی گسترده» در راستای جلوگیری از روی کار آمدن رقیبی تازه نمود پیدا می‌کرد (NMS, 1992, pp. 7-8). با این حال، ستون اصلی استراتژی ملی نیروهای مسلح در سال ۱۹۹۲ را می‌توان واکنش به بحران‌ها دانست که منطق اساسی برای استراتژی نمایش قدرت در مقابل تهدیدات متوجه خطوط هوایی و دریایی بود و ترکیب نیروها برای چنین چیزی را هم مشخص ساخته بود. در اینجا نیز مشخص است که تهدیدات در اساس بُعد منطقه‌ای دارند. به همین خاطر عنوان می‌شود که تهدیدی در یک منطقه از جهان نباید موجب غفلت از سایر مناطق شود:

«زمانی که ایالات متحده به مقابله با یک بحران منطقه‌ای مهم می‌پردازد، ممکن است متجاوزان بالقوه در دیگر بخش‌های جهان به‌دنبال سوءاستفاده از این وضعیت و گرفتاری آمریکا باشند. بنابراین، نباید نیروها را به سطحی که موجب آسیب‌پذیری متحدان در مناطق دیگر شود، کاهش داد» (NMS, 1992, p. 7).

در کل می‌توان این استراتژی را در راستای افزایش کارایی نیروهای مسلح با توجه به کاهش بودجه دفاعی در سال‌های پس از جنگ سرد دانست که خود این سند نیز به چنین چیزی اذعان دارد (NMS, 1992, p. 4).

سند ۱۹۹۵: توجه به چالش‌های نامتقارن

محیط استراتژیک در این زمان بر محوریت جهانی بی‌ثبات قرار داشت که همزمان فرصت‌ها و تهدیدهایی را پیش‌روی ایالات متحده قرار می‌داد. بی‌ثباتی منطقه‌ای که در بالکان، سومالی و رواندا مشهود بود؛ نگرانی از گسترش تسلیحات کشتار جمعی به گروه‌های منطقه‌ای متخاصم یا تروریست‌ها در نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی؛ مخاطرات فراملی همراه با پناهندگان، بیماری‌های واگیردار و جنایات سازمان‌یافته؛ و تهدیدات پیش‌روی کشورها در نتیجه انتقال آنها به دوره اصلاحات دموکراتیک به‌خصوص در منطقه شوروی سابق ازجمله این بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای در آن دوران بودند.

این سند ۲۰ صفحه‌ای که چندان مورد توجه رسانه‌ها در آن زمان قرار نگرفت نیز به‌نوعی تداوم همان سند قبلی بود و بر منطق کاهش کنترل‌شده نیروهای مسلح ایالات متحده تأکید می‌داشت. با این حال، شاید مطرح شدن بحث چالش‌های نامتقارن[1] همچون تروریسم، استفاده یا تهدید به استفاده از تسلیحات کشتار جمعی و نیز جنگ اطلاعاتی برای

1. Asymmetric Challenges

نخستین بار در این نوع اسناد را بتوان مهم‌ترین نکته در این سند دانست (Metz & Douglas V. Johnson, 2001, pp. 2-3).

به‌لحاظ جهت‌گیری نیز تفاوت‌هایی با سند قبلی وجود داشت. استراتژی حاضر دستورالعمل خود را از «استراتژی امنیت ملی» بیل کلینتون می‌گرفت و محافظت از ایالات متحده، مردمان آن و نیز متحدین و دوستان در مقابل این مخاطرات هم به‌عنوان اهداف استراتژی نیروهای مسلح مطرح شده است. در این زمینه از دو هدف کلی «تقویت ثبات و خنثی‌سازی تجاوز»[1] نیز صحبت می‌شود (Metz & Douglas V. Johnson, 2001, p. 4). هرچند خنثی کردن تجاوز در استراتژی سال ۱۹۹۲ نیز آمده بود، ولی هدف ایجاد ثبات به‌طور کامل متفاوت از استراتژی قبلی بود. استراتژی کنونی بهره‌گیری فعال‌تری از ابزار نظامی در سطح جهانی برای ایجاد ثبات و نه صرفاً نشان دادن واکنش در مقابل بی‌ثباتی‌ها را تجویز می‌کرد. در راستای حصول به این دو هدف نیز بر سه اصل تأکید می‌کرد:

۱. تعامل در دوران صلح که به معنای طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های غیرنظامی برای ترویج دموکراسی، کاهش مشکلات و افزایش ثبات منطقه‌ای بود؛

۲. بازدارندگی و جلوگیری از مناقشه که در طیفی از بازدارندگی هسته‌ای تا به‌کارگیری نیروهای حافظ صلح برای احیای ثبات، امنیت و حقوق

1. Promoting Stability and Thwarting Aggression

بین‌الملل قرار داشت؛

۳. نبرد و کسب پیروزی که از دید این استراتژی به‌عنوان مهم‌ترین مسئولیت نیروهای مسلح تعریف شده و شامل نبرد و پیروزی در دو جنگ منطقه‌ای می‌شد. در واقع، این انتظار می‌رفت که ارتش در مأموریت‌های جلوگیری از مناقشه و درگیری همچون حفظ صلح، اجرای صلح و کمک به کشورهای دیگر بیشتر حضور داشته باشد؛ چیزی که در استراتژی سال ۱۹۹۲ نمودی نداشت (Meinhart, 2006, p. 308).

این استراتژی همچنین نیروهای نظامی لازم برای اجرای استراتژی مذکور را مورد شناسایی قرار می‌دهد، ولی سند قبلی تشخیص داده بود که ساختار نیروها در خارج از فرایند تدوین این استراتژی رسمی قرار دارد. هرچند مأموریت‌های نظامی در حوزه‌های غیرنظامی افزایش یافته بود، ولی ساختار نیروها به نسبت نیروی پایه مندرج در سند ۱۹۹۲ کاهش یافته بود. علاوه بر این، تجدید ساختار مورد اشاره در استراتژی قبلی به‌عنوان تشکیل، آموزش و استقرار واحدهای رزمی جدید در کنار تقویت زیرساخت‌های صنعتی دفاعی، به‌طور کلی در استراتژی سال ۱۹۹۵ نادیده گرفته شده بود. بنابراین، با کاهش نیروها، حفظ آمادگی از اهمیت بیشتری در این سند برخوردار شده بود (Meinhart, 2006, p. 308).

«استراتژی ملی نیروهای مسلح» سال ۱۹۹۵ توضیح می‌داد که «استراتژی امنیت ملی تعهد و گسترش» در سال ۱۹۹۴ اهداف امنیت ملی را توصیف کرده و «دستورالعمل لازم برای شکل‌دهی به استراتژی نظامی

را در اختیار نیروهای مسلح قرار داده است».

در اینجا نیز عنوان می‌شود که هدف اساسی نیروهای مسلح آمریکا باید همچنان نبرد و پیروزی در جنگ‌ها در هر زمان و مکانی باشد. همچنین عنوان می‌گردد که ایالات متحده با منافع و چالش‌های جهانی باید توانایی خود جهت مقابله با بحران‌های متعدد در یک زمان را داشته باشد. به همین دلیل، نیروهای مسلح آمریکا باید توانایی مقابله با حداقل دو جنگ منطقه‌ای همزمان را در عین کاهش نیروهای خود داشته باشد.

در رابطه با چشم‌انداز استراتژیک نیز از چهار خطر پیشروی نیروهای مسلح آمریکا صحبت می‌شود: بی‌ثباتی منطقه‌ای؛ گسترش تسلیحات کشتار جمعی؛ مخاطرات فراملی همچون قاچاق مواد مخدر و تروریسم؛ و مخاطرات پیشروی دموکراسی و اصلاحات در اتحاد شوروی سابق، اروپای شرقی و مناطق دیگر (NMS, 1995, p. 2).

در توصیف استراتژی مطرح نیز از سه جزء اساسی برای آن صحبت می‌شود: تعامل در دوران صلح؛ بازدارندگی و جلوگیری از وقوع درگیری؛ و نبرد و پیروزی در جنگ‌ها. از تعامل با نیروهای مسلح دیگر کشورها در زمان صلح، کمک نظامی به آنها، همکاری‌های امنیتی، انجام عملیات‌های بشردوستانه، مقابله با قاچاق مواد مخدر، نبرد با تروریسم و همچنین انجام مأموریت‌های حفظ صلح هم به‌عنوان مؤلفه‌های این استراتژی یاد می‌شود (NMS, 1995, p. 6).

در مورد توانایی‌های نظامی ایالات متحده نیز از پنج اصل اساسی صحبت می‌شود:

۱. نیروی انسانی باکیفیت؛
۲. حفظ آمادگی در سطح بالا؛
۳. تقویت و بهبود نیروها؛
۴. مدرنیزاسیون تجهیزات نظامی؛
۵. ایجاد توازن میان نیروها (NMS, 1995, pp. 17-20).

سند ۱۹۹۷: شکل‌دهی، واکنش و آمادگی

«استراتژی ملی نیروهای مسلح» در این سال عنوان می‌داشت که سند حاضر بر مبنای «استراتژی امنیت ملی برای یک قرن جدید» در مه ۱۹۹۷ و گزارش برآورد دفاعی چهار ساله سال ۱۹۹۷ تنظیم شده است. این سند ۳۰ صفحه‌ای نیز همچون دو سند قبل ابتدا محیط بین‌المللی را توصیف کرده و به توضیح چالش‌ها و تهدیدات و نیز اهداف، شیوه‌ها و ابزارهای نظامی می‌پردازد. در توصیف محیط بین‌المللی نیز گفته می‌شود که هرچند تهدید جنگ هسته‌ای کاهش یافته و تلاش‌های دیپلماتیک برای ایجاد جهانی باثبات و آرام‌تر تداوم دارد، ولی همچنان شماری از موارد نامشخص ازجمله تهدیدات جدی پیش‌روی امنیت آمریکا وجود دارد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به مخاطرات منطقه‌ای، چالش‌های نامتقارن، تهدیدات فراملی و موارد غیرقابل پیش‌بینی اشاره داشت. از این‌رو عنوان می‌گردد که در صورت عدم تعهد آمریکا و رهبری آن در جهان، چنین محیطی برای امنیت ملی آمریکا خطرناک‌تر خواهد شد (NMS, 1997, pp. 8-10).

بنابراین، در این دوران، فرصت‌ها و تهدیدهای جهانی همچنان ویژگی اصلی محیط استراتژیک در سال ۱۹۹۷ بودند. ازجمله فرصت‌ها نیز احتمال اندک وقوع جنگ جهانی و امید به جهانی آرام‌تر بود. با این حال، چهار تهدید اصلی که استراتژی سال ۱۹۹۷ نیز بدان اشاره داشت، عبارت بودند از:

۱. مخاطرات منطقه‌ای که در وهله نخست از ایران، عراق و کره شمالی ناشی می‌شد؛

۲. چالش‌های نامتقارن از سوی دولت‌ها و همچنین بازیگران غیردولتی ازجمله تروریست‌هایی که ممکن بود از تسلیحات کشتار جمعی استفاده کنند؛

۳. مخاطرات فراملی نظیر افراط‌گرایی، منازعات قومی و مذهبی، جنایات سازمان‌یافته و جریان پناهندگان؛

۴. تهدیدات غیرقابل پیش‌بینی که می‌توانستند از تحولات غیرمنتظره جهانی یا ترکیبی از سه تهدید بالا ناشی شوند.

رئیس ستاد مشترک در این سند با بیان اینکه ایالات متحده دیگر با یک ابرقدرت رقیب مواجه نمی‌باشد، تهدید را از جانب کشورها و دیگر بازیگرانی می‌داند که می‌توانند آمریکا و متحدانش را از طرق متعارف و نامتقارن همچون تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی به چالش بکشند. ظهور قدرت‌های منطقه‌ای که در حال شکل دادن به جهانی چندقطبی می‌باشند نیز از دیگر محورهای گفته‌های رئیس وقت ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا در این سند است که دقیقاً به همین دلیل بر تعامل

با دیگر کشورها و قدرت‌ها تأکید می‌ورزد. وی در اینجا هدف نیروهای مسلح آمریکا را جلوگیری و شکست تهدیدات ناشی از خشونت سازمان‌یافته پیش‌روی آمریکا و منافع آن اعلام می‌دارد. در این سند نیز همچون اسناد قبلی بر توانایی برای نبرد همزمان در چندین جبهه و مقابله با چندین بحران در نقاط مختلف جهان علی‌رغم مشکلات، تأکید می‌شود (NMS, 1997, p. 1).

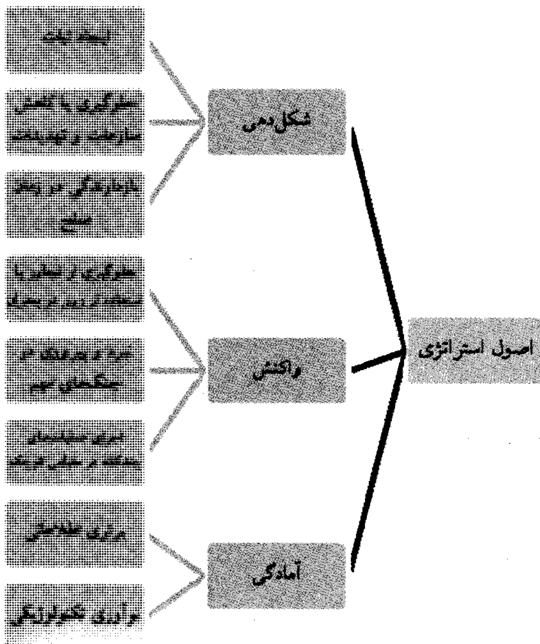
در واکنش به این چالش‌ها، استراتژی حاضر با استفاده از مفاهیمی همچون «شکل‌دهی»[1] (به محیط بین‌المللی از طریق تعامل جهانی)، «واکنش»[2] (به طیف کاملی از بحران‌ها برای حفاظت از منافع ملی آمریکا) و نیز «آمادگی»[3] (در مقابل آینده‌ای نامشخص) تدوین گشته و موارد مذکور اصول استراتژی حاضر را شکل می‌بخشند (NMS, 1997, pp. 12-18). این واژه‌ها در همین معنا در «برآورد دفاعی چهار ساله» در همین سال نیز به کار رفته بودند.

هرچند این سند نیز در راستای استراتژی قبلی تدوین شده بود، ولی از چهار جنبه با آن متفاوت بود: نخست اینکه، به‌طور مشخص‌تری از تهدیدات نامتقارن و غیرقابل پیش‌بینی که بازتابی از ویژگی‌های القاعده و نیز حملات یازده سپتامبر در چهار سال بعد بود، صحبت می‌کند. دوم اینکه، قویاً تأکید داشت که نیروهای مسلح باید در شکل‌دهی به محیط بین‌المللی مشارکت داشته باشند. سوم اینکه به نسبت سند سابق بر توضیح

---

1. Shape
2. Respone
3. Prepare

ساختار نیروها در راستای اجرای این استراتژی دقیق‌تر و کامل‌تر بود. چهارم اینکه در آمادگی برای آینده، این استراتژی اساس و بنیان لازم برای نیروی مشترک و تغییرات دفاعی را مشخص می‌ساخت.



شکل ۶. اصول استراتژی در سند سال ۱۹۹۷

سند حاضر در اصل، مصون بودن ایالات متحده از تهدیدات خارجی را اساس استراتژی ملی نیروهای مسلح این کشور عنوان داشته و امنیت سرزمین آمریکا را برای رهبری جهانی ایالات متحده حیاتی می‌داند (NMS, 1997, p. 11).

در ادامه از «ترویج صلح و ثبات» و در صورت ضرورت «شکست

دشمنان» به‌عنوان اهداف این سند استراتژیک یاد می‌شود و با توجه به این امر، نیروهای مسلح آمریکا از قدرت نظامی خود برای شکل‌دهی به محیط بین‌المللی، نشان دادن واکنش در برابر بحران‌ها و حفظ آمادگی برای مقابله با چالش‌های آتی استفاده خواهد کرد.

ترویج صلح و ثبات: ایجاد و حفظ شرایط امن در سطح جهانی و در مناطق کلیدی که اجازه تعقیب صلح‌آمیز منافع آمریکا و حل‌وفصل عادلانه مشکلات بین‌المللی از طرق سیاسی را می‌دهد. این امر به معنی مقاومت در برابر تغییر نیست، بلکه خواهان تغییر آرام می‌باشد.

شکست دشمنان: در صورت وقوع نبردی مسلحانه، نیروهای مسلح ایالات متحده با نابودی توانایی دشمن از تلاش آن برای تهدید منافع آمریکا جلوگیری کرده و یا اینکه اراده آن برای چنین کاری را در هم می‌شکنند. در چنین نبردهایی، ایالات متحده از تمامی ابزارهای در دسترس استفاده خواهد کرد.

در کل هم این سند عنوان می‌دارد که قدرت نظامی ایالات متحده اساسی‌ترین عامل در تقویت امنیت ملی آمریکا بوده و خواهد بود. با این حال گفته می‌شود که در این محیط بین‌المللی غیرقابل پیش‌بینی، آگاهی کاملی از اینکه دشمنان چه کسی خواهند بود و در کجا به حضور نیروهای مسلح آمریکا نیاز خواهد بود، وجود ندارد. بنابراین در این دوره بیم و امید، این سند استراتژی ملی نیروهای مسلح سعی دارد توصیه‌هایی را در راستای حفظ امنیت مردمان آمریکا و ملت‌های هم‌فکر با آن ارائه دهد (NMS, 1997, p. 30).

سند ۲۰۰۴: چالش‌های نوظهور در قرن ۲۱

پیش از انتشار استراتژی امنیت ملی در سال ۲۰۰۴، کشور آمریکا تغییری عظیم را در محیط استراتژیک خود شاهد بود که با حملات یازده سپتامبر شروع شد و با واکنش استراتژیک این کشور طی عملیات‌های «آزادی پایدار»[1] در افغانستان (اکتبر ۲۰۰۱) و «آزادی عراق»[2] (مارس ۲۰۰۳) تداوم یافت. در اصل، ارتش به‌طور کامل درگیر جنگ علیه تروریسم شده بود. از این‌رو، در سند استراتژی ملی نیروهای مسلح در سال ۲۰۰۴، استراتژی دفاعی آمریکا چالش‌های کنونی و نوظهور پیش‌روی ایالات متحده را در چهار دسته قرار می‌داد:

۱. سنتی[3]: استفاده از ارتش‌ها و سیستم‌های منظم توسط کشورهای دیگر که در جنگ کشور با کشور نمود دارد و مثال بارز آن جنگ‌های جهانی اول و دوم بودند؛

۲. نامنظم[4]: بهره‌گیری از شیوه‌های غیرمتعارف توسط کشورها و بازیگران غیردولتی علیه یک کشور قوی‌تر که نمونه آن جنگ ویتنام بود.

۳. فاجعه‌بار[5]: استفاده تروریست‌ها یا کشورهای دشمن از تسلیحات کشتار جمعی یا شیوه‌هایی که پیامدهایی مشابه دارد.

۴. مختل‌کننده[6]: برتری رقبای آمریکا در حوزه‌های عملیاتی مشخص به‌واسطه پیشرفت‌های تکنولوژیک (NMS, 2004, p. 4).

---

1. Enduring Freedom
2. Iraqi Freedom
3. Traditional
4. Irregular
5. Catastrophic
6. Disruptive

دسته آخر منعکس‌کننده جنبه‌هایی از محیط استراتژیک قرن ۲۱ هستند که استراتژی‌های سابق آن‌را مورد ملاحظه قرار نداده بودند.

این سند ۳۸ صفحه‌ای که نخستین گزارش الزامی بر طبق فصل دهم از قانون ایالات متحده محسوب می‌شد، با عنوان «استراتژی ملی نیروهای مسلح ایالات متحده آمریکا: استراتژی امروز، نگاهی به فردا»[1] منتشر گردید. این سند در رابطه با اهداف و رابطه خود با دیگر اسناد استراتژیک می‌گوید: «استراتژی ملی نیروهای مسلح از اهداف استراتژی امنیت ملی و اجرای استراتژی دفاع ملی حمایت می‌کند. این استراتژی برنامه نیروهای مسلح برای حصول به اهداف نظامی در کوتاه مدت را توضیح داده و دیدگاهی را برای تضمین اهمیت آنها در آینده ارائه می‌دهد» (NMS, 2004, p. 1).

در اینجا، پیروزی در نبرد جهانی علیه تروریسم را در بالاترین اولویت نظامی ایالات متحده قرار داد، به‌خصوص اینکه تأکید می‌کند که امکانات و نیروهای نظامی، ازجمله نیروهای عملیات ویژه به‌طور فعال وارد عملیات‌های ضدتروریسم می‌شوند. علاوه بر نقش نیروهای مسلح در حمایت از عملیات‌های تهاجمی و فعالیت‌های امنیتی در میدان نبرد برای کمک به نیروهای مسلح کشورهای دیگر برای افزایش توان خود در انجام فعالیت‌های ضدتروریسم، این استراتژی از وزارت دفاع می‌خواهد با دیگر آژانس‌های فدرال و نیز نیروهای مسلح کانادا و مکزیک برای تشکیل دفاعی یکپارچه در هوا، دریا، خشکی و فضا برای محافظت از کشور

1. National Military Strategy Of The United States Of America: A Strategy For Today, A Vision For Tomorrow

همکاری کند. علاوه بر این، خواستار تأکید اضافی بر استفاده از توانمندی‌های نظامی برای تأمین امنیت و محافظت از زیرساخت‌های حیاتی می‌شود. تأکید بر این وظایف در تقابل آشکار با استراتژی نظامی دوران جنگ سرد می‌باشد که بر استفاده از نیروهای مسلح آمریکا به‌طور تقریباً انحصاری برای بازدارندگی در مقابل شوروی تأکید می‌شد (Sauter & Carafano, 2005, p. 224).

در همین رابطه، اگرچه استراتژی ملی نیروهای مسلح در سال ۲۰۰۴ پیش از استراتژی دفاع ملی در مارس ۲۰۰۵ منتشر گردید، ولی مشخص بود که کاملاً از پیش‌نویس اولیه این استراتژی آگاه بوده است؛ زیرا بر مفاهیم کلیدی آن، ازجمله چهار چالش استراتژیک ـ سنتی، نامنظم، فاجعه‌بار و اخلال‌کننده ـ تأکید دارد (Sauter & Carafano, 2005, p. 224).

استراتژی حاضر با توصیف سه جنبه از محیط استراتژیک آن زمان، که منحصراً پیامدهای نظامی داشتند، به توضیح بیشتر این تهدیدات می‌پرداخت:

۱. طیف گسترده‌تری از دشمنان: کشورهای یاغی، سازمان‌های غیردولتی نظیر سندیکاهای جنایی یا شبکه‌های تروریستی و در نهایت اشخاص.

۲. فضای پچیده‌تر و پراکنده‌تر نبرد: کل جهان ازجمله مناطق شهری یا متروکه؛ فضای فیزیکی مشخص یا فضای سایبر؛ و یا در کشورهای خارجی و یا خاک آمریکا. گفتنی است که تأکید بر خاک آمریکا برای نخستین بار در این سند مطرح شد.

۳. توسعه و دسترسی آسان‌تر به تکنولوژی: دسترسی آسان به

تکنولوژی‌های دومنظوره غیرنظامی که کشورهای دشمن می‌توانند از آن استفاده نظامی نمایند (NMS, 2004, pp. 4-6).

برای مقابله با چالش‌های مذکور، این سند استراتژیک دوباره اشاره مستقیم به سه هدف دارد: حفاظت از ایالات متحده در برابر حملات خارجی و تجاوز؛ جلوگیری (از درگیری و حمله غافلگیرانه)؛ و فائق آمدن (بر دشمنان) (NMS, 2004, p. 9).

اسناد ۲۰۰۶: جنگ علیه تروریسم، تسلیحات کشتار جمعی، فضای سایبر

استراتژی ملی نیروهای مسلح ایالات متحده در سال ۲۰۰۶ در سه سند جداگانه و با عناوین «برنامه استراتژیک ملی نیروهای مسلح در باب جنگ علیه تروریسم»[۱]، «استراتژی ملی نیروهای مسلح در باب مقابله با تسلیحات کشتار جمعی»[۲] و «استراتژی‌ملی نیروهای مسلح در باب عملیات‌های فضای سایبر»[۳] به ترتیب در اول و سیزده فوریه و دسامبر این سال منتشر گردید که در ادامه هریک از آنها را به‌صورت مجزا مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) برنامه استراتژیک ملی نیروهای مسلح در باب جنگ علیه تروریسم

این سند با بیان اینکه ایالات متحده در جنگ علیه افراط‌گرایان می‌باشد، خود را یک برنامه‌جامع نظامی در زمینه «جنگ جهانی علیه تروریسم»[۴]

---

1. National Military Strategic Plan for the War on Terrorism (NMSP-WOT)
2. National Military Strategy To Combat Weapons Of Mass Destruction (NMS-CWMD)
3. National Military Strategy for Cyberspace Operations (NMS-CO)
4. Global War on Terrorism (GWOT)

برای نیروهای مسلح ایالات متحده معرفی می‌کند که در واقع بازتابی از تجربیات چهار سال نخست چنین جنگی از سال ۲۰۰۱ می‌باشد. این استراتژی در توصیف محیط بین‌المللی، افراط‌گرایی خشونت‌آمیز در اشکال مختلف آن‌را مهم‌ترین تهدید پیش روی ایالات متحده، متحدان و منافعشان اعلام می‌کند؛ چراکه گروه‌ها و اشخاص حامی ایدئولوژی‌های افراط‌گرایی غالباً آمریکا و غرب را مانعی در توانایی خود برای رسیدن به اهدافشان می‌دانند (NMSP-WOT, 2006, p. 3).

در تشریح دشمنان نیز آنها را سازمان‌ها، شبکه‌ها و اشخاصی افراطی ــ و حامیان دولتی و غیردولتی آنها ــ می‌داند که از اسلام و تروریسم در راستای اهداف ایدئولوژیکی خود سوءاستفاده می‌کنند و القاعده و گروه‌های وابسته به آن هم در این میان اصلی‌ترین چنین گروه‌هایی می‌باشد. از این نگاه، آنان مخالف آزادی، تساهل و میانه‌روی هستند و از ابزار تروریسم برای تضعیف پیشرفت سیاسی، رفاه اقتصادی، امنیت و ثبات نظام بین‌المللی و آینده جامعه مدنی بهره می‌گیرند (NMSP-WOT, 2006, p. 4).

در رابطه با اهداف، شیوه‌ها و ابزارهای استراتژی ملی نیروهای مسلح در این زمینه نیز به‌صورت زیر صحبت می‌شود:

- اهداف: شکست افراط‌گرایی خشونت‌آمیز به‌عنوان تهدیدی برای شیوه زندگی آزاد و جامعه باز و ایجاد یک محیط جهانی نامساعد برای این گروه‌ها و اشخاص و تمامی حامیان آنها؛
- شیوه‌ها: رهبری تلاش‌های بین‌المللی برای جلوگیری از دستیابی شبکه‌های افراطی به امکانات مورد نیاز برای انجام عملیات و بقا

براساس سه عنصر اصلی حفاظت و دفاع از کشور، حمله به تروریست‌ها در داخل و خارج و حمایت از مسلمانان مخالف افراط‌گرایی خشونت‌آمیز؛

- ابزارها: همکاری نزدیک میان سازمان‌های مختلف دولتی در آمریکا و کشورهای شریک و دوست برای یکپارچه کردن تمامی ابزارهای قدرت آمریکا و کشورهای هم‌پیمان ـ دیپلماتیک، اطلاعاتی، نظامی، اقتصادی، مالی و انتظامی (NMSP-WOT, 2006, pp. 5-6).

ب) استراتژی ملی نیروهای مسلح در باب مقابله با تسلیحات کشتار جمعی

این سند که بیش از هر موضوع دیگری به مباحث تسلیحات کشتار جمعی پرداخته و از آن به‌عنوان تهدیدی جدی برای ایالات متحده و جامعه جهانی یاد می‌کند، این استراتژی را نشأت‌گرفته از مأموریت وزارت دفاع برای بازداشتن و شکست کسانی می‌داند که به‌دنبال آسیب رساندن به ایالات متحده، متحدان و شرکای این کشور با استفاده از تسلیحات کشتار جمعی یا تهدید به استفاده از آنها هستند و اینکه در صورت حمله در پی کاهش پیامدها و احیای بازدارندگی است. همچنین تعریف محیط استراتژیک، اهداف استراتژی نظامی و مأموریت‌ها و راه‌های دستیابی به این اهداف را قصد خود اعلام می‌کند (NMS-CWMD, 2006, p. 4).

این سند نیز همچون اسناد قبل از رهیافت «اهداف، شیوه‌ها و ابزارها» برای برنامه‌ریزی، اجرا و تأمین منابع استفاده کرده و بر مأموریت‌های

مبارزه با تسلیحات کشتار جمعی که در آن ارتش نقشی برجسته را ایفا می‌کند، تأکید دارد. در این رابطه نیز از شش اصل در مبارزه با چنین تسلیحاتی یاد می‌کند:

۱. دفاع فعال، دسته‌بندی‌شده و عمیق؛
۲. آگاهی وضعیتی و کنترل و فرماندهی یکپارچه؛
۳. مدیریت جهانی نیروها؛
۴. برنامه‌ریزی توانایی‌محور؛
۵. رهیافت پیامدمحور؛
۶. تضمین به متحدین (NMS-CWMD, 2006, p. 4).

در مورد اهداف، شیوه‌ها و ابزارها نیز به‌صورت زیر صحبت می‌شود:

- اهداف: تضمین اینکه ایالات متحده، شرکا و دوستانش و همچنین منافع آنها ازسوی دشمنان و با استفاده از تسلیحات کشتار جمعی مورد تهدید یا حمله قرار نگیرد؛
- شیوه‌ها: شکست، بازدارندگی، حفاظت، واکنش، احیا، دفاع، کاهش و نابودی؛
- ابزارها: یگان‌های رزمی، ادارات نظامی و آژانس‌های پشتیبان (NMS-CWMD, 2006, pp. 5-6).
- در ادامه نیز از هشت حوزه مأموریتی برای بازدارندگی و شکست دشمنانی که از تسلیحات کشتار جمعی علیه ایالات متحده و متحدانش استفاده می‌کنند، نام برده می‌شود: عملیات‌های تهاجمی؛ عملیات‌های نابودی؛ عملیات‌های رهگیری؛ دفاع فعال؛ دفاع منفعل؛

مدیریت پیامدهای به‌کارگیری تسلیحات کشتار جمعی؛ همکاری امنیتی و فعالیت‌های مشترک؛ و همکاری در راستای کاهش تهدید (NMS-CWMD, 2006, p. 7).

ج) استراتژی‌ملی نیروهای مسلح در باب عملیات‌های فضای سایبر

این سند در ابتدا محرمانه بود، ولی پس از چندی از حالت طبقه‌بندی خارج گردید. رئیس ستاد مشترک در مقدمه این سند عنوان می‌دارد که عملیات‌ها در فضای سایبر بخش مهمی از عملیات‌های نظامی ایالات متحده در سرتاسر جهان می‌باشد و سند حاضر محصول تلاش‌ها و مباحث مرتبط در دولت و ارتش می‌باشد. به‌طور کلی، این سند به توصیف حوزه فضای سایبر پرداخته، تهدیدات و آسیب‌پذیری‌های آن را مشخص نموده و چهارچوبی را برای اقدام در این حوزه ارائه می‌نماید (NMS-CO, 2006, p. vii).

در تعریف فضای سایبر نیز آن‌را اینگونه توصیف می‌کند:

حوزه‌ای با ویژگی بهره‌گیری از امکانات الکترونیک و الکترومغناطیس برای ذخیره‌سازی و تبادل داده‌ها از طریق سیستم‌های شبکه‌ای و زیرساخت‌های فیزیکی مربوطه (NMS-CO, 2006, p. 3).

بنابراین، نگاه به فضای سایبر از بُعد نظامی را می‌توان ویژگی شاخص در این سند دانست که در نوع خود برای اولین بار منتشر شده است. از طرف دیگر، استراتژی حاضر قصد خود را ارائه رهیافتی استراتژیک و جامع برای نیروهای مسلح ایالات متحده در راستای بهره‌گیری از

عملیات‌های فضای سایبر جهت تضمین برتری استراتژیک ارتش آمریکا در این حوزه اعلام می‌کند (NMS-CO, 2006, p. 9).

این سند نیز هرچند در حوزه سایبر است، ولی چون از لحاظ نظامی به آن نگریسته شده، دارای همان ابعاد «اهداف، شیوه‌ها و ابزارها» می‌باشد. تضمین برتری استراتژیک نیروهای مسلح آمریکا هدف این استراتژی می‌باشد. از پنج شیوه نیز برای رسیدن به چنین هدفی صحبت می‌شود: عملیات‌های اطلاعاتی، عملیات‌های شبکه‌ای، اقدامات ترکیبی، مأموریت‌های پلیسی و ضداطلاعاتی و نظریات و پیام‌ها. تأکید بر استفاده یکپارچه از سازمان‌ها، پرسنل، توانمندی‌ها و منابع در راستای این هدف نیز به‌عنوان ابزارها مطرح شده‌اند (NMS-CO, 2006, p. 10).

سند ۲۰۱۱: بازتعریف رهبری نظامی آمریکا

آخرین سند استراتژی نیروهای مسلح آمریکا در سال ۲۰۱۱ در کلیت خود نشان از دگرگونی در استراتژی نظامی آمریکا دارد؛ تغییراتی که از سال ۲۰۰۴ تاکنون گسترده‌ترین تغییرات در ساختار نظامی آمریکا بوده است. سند مذکور که قصد خود را ارائه شیوه‌هایی برای پیشبرد منافع ملی پایدار آمریکا در «استراتژی امنیت ملی» سال ۲۰۱۰ و اجرای اهداف دفاعی مندرج در «برآورد دفاعی چهار ساله» در همین سال عنوان می‌دارد، بر چند موضوع تمرکز دارد:

- چگونگی پشتیبانی از تلاش‌های ملی برای حل چالش‌های امنیتی پیچیده؛

• تعمیق روابط امنیتی با متحدین برای ایجاد فرصت‌ها؛
• چگونگی آمادگی برای رویارویی با یک آینده نامطمئن.

«نیروی مشترک»[1] نیز دیدگاه مطرح در این سند بوده و بر این امر تکیه دارد که قدرت نظامی زمانی بیشترین کارایی را دارد که با پشتیبانی و هماهنگی دیگر عناصر قدرت به‌عنوان بخشی از رهیافت‌های کلی کشور در زمینه سیاست خارجی به‌کار گرفته شود. در واقع، به باور ستاد مشترک نیروهای مسلح آمریکا، همین نیروی مشترک است که رهبری نظامی آمریکا برای رویارویی با عصری تازه و پُرچالش را بازتعریف می‌کند (NMS, 2011, p. ii). در به‌کارگیری این نیرو نیز رهبری نظامی به‌صورت «چگونگی به‌کارگیری طیف کامل قدرت برای دفاع از منافع ملی و پیشبرد امنیت و ثبات بین‌المللی» تعریف شده است (NMS, 2011, p. 10).

در اینجا نیز همچون تمامی اسناد، محیط بین‌المللی توصیف شده و اهداف، شیوه‌ها و ابزارها نیز مورد توجه هستند. در توصیف محیط بین‌المللی، هرچند بیان می‌شود که ایالات متحده همچنان بزرگ‌ترین قدرت جهان می‌باشد، ولی عنوان می‌گردد که تغییر در توزیع قدرت نشانگر تکامل به سمت جهانی چندقطبی است که ائتلاف‌های منافع‌محور براساس قدرت دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی و نه رقابت سخت امنیتی میان بلوک‌های متخاصم از ویژگی‌های آن می‌باشد. بنابراین اذعان می‌شود که قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای وجود دارند که با نمایش ملی‌گرایی و

---

1. Joint Force

جسارت خود، رهبری آمریکا را محک می‌زنند. مورد جالب آن است کـه با اشاره به منطقه خاورمیانه عنوان می‌گردد که در این منطقه نیز شماری از قدرت‌های منطقه‌ای نوظهور و تأثیرگذار وجود دارند کـه قطعـاً اشـاره بـه ایران دارد. با این حال، می‌گوید که این قدرت‌ها می‌توانند ثبات منطقـه‌ای را به چالش بکشند (NMS, 2011, p. 2).

در مورد اهداف نظامی از چهار هدف صحبت می‌شود:

الف) مقابله با افراط‌گرایی خشونت‌آمیز: هـیچ منـافعی حیـاتی‌تـر از امنیت مردم آمریکا، سرزمین این کـشور و شـیوه زنـدگی آن نمـی‌باشـد و دقیقاً به همین دلیل است که ایـالات متحـده در منـاطقی همچـون آسـیای جنوبی که کانون افراط‌گرایی خشونت‌آمیز می‌باشد، درگیر است. از این‌رو، هدف استراتژیک نیروهای مسلح آمریکا در این عرصه اختلال، تـضعیف و شکست بزرگ‌ترین سازمان افراطی یعنی القاعده و گروه‌های وابسته به آن در افغانستان و پاکستان و جلـوگیری از بازگـشت آنهـا بـه کشورهایـشان می‌باشد (NMS, 2011, p. 5).

ب) جلوگیری از تجاوز و شکـست آن: جلـوگیری از جنـگ‌هـا بـه اندازه پیروزی در آنها از اهمیت برخوردار اسـت و در عـین حـال هزینـه کمتری نیز به‌همراه دارد. در این رابطـه، یـک جهـان سـعادتمند و بـه‌هـم وابسته نیازمند محیطی باثبات و مطمئن، فقدان تجاوز سرزمینی یـا منازعـه میان کشورها و نیز دسترسی مطمئن به منابع و فضای سایبر برای بازارهای باثبات می‌باشد (NMS, 2011, p. 7).

ج) تقویت امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای: منافع ایالات متحده، به‌عنوان

یک قدرت جهانی باثبات و امنیت نظام بین‌المللی درهم تنیده شده است، بنابراین آمریکا باید نسبت به چالش‌ها در مناطق دیگر حساس بوده و از خود واکنش نشان دهد (NMS, 2011, p. 10).

د) شکل‌دهی به نیروی آینده: تمرکز ایالات متحده بر رهبری و نه فقط قدرت، نیازمند تأکید بر ارزش‌ها و مردمان خود به‌عنوان اساس توانایی آن می‌باشد، بنابراین، باید راه‌هایی را برای بهره‌گیری از طیف کاملی از توانمندی‌های ضروری برای تحقق این استراتژی دنبال کرد (NMS, 2011, p. 16).

شیوه اصلی مطرح در اینجا نیز همان تشکیل «نیروی مشترک» می‌باشد. از این نگاه، دکترین نیروی مشترک، توانمندی‌های نظامی در تمامی حوزه‌ها ازجمله فضا و فضای سایبر را به نحو بهتری یکپارچه ساخته و نشان‌دهنده ملاحظات و محدودیت‌های جغرافیایی می‌باشد. در رابطه با ابزارها نیز از تمامی منابع قدرت در آمریکا صحبت می‌شود که در نیروی مشترک تجلی می‌یابد (NMS, 2011, pp. 8-9).

به هر حال در بررسی این سند می‌توان گفت که نظامی‌گری همچنان در اولویت سیاست خارجی آمریکا قرار دارد و این کشور به‌دنبال نظامی‌گری جدیدی در عرصه جهانی می‌باشد. از سوی دیگر، هرچند واشنگتن ادعا می‌کند تغییرات صورت‌گرفته در استراتژی نظامی این کشور برای کارآمد ساختن ارتش و حضور آمریکا در تأمین امنیت بین‌الملل است، اما روند تحولات حقایق دیگری را آشکار می‌سازد:

۱) ارتش آمریکا به‌دلیل جنگ افغانستان و عراق در شرایط بحرانی

به‌ویژه از نظر روانی قرار گرفته است. بسیاری از سران ارتش تأکید دارند که نیروهای آمریکایی حتی یگان ویژه آن توانایی ادامه جنگ را نداشته و فرسوده شده‌اند.

۲) مردم آمریکا به‌شدت از عملکرد دولتمردان کشورشان ابراز نارضایتی کرده و سیاست‌های دولت را موجب تشدید ناامنی‌های حاکم بر کشورشان می‌دانند.

۳) از نکات مهم تغییرات در ساختار نظام بین‌الملل می‌باشد. برخلاف ادعای آمریکا این کشور دیگر بازیگر اصلی در معادلات جهانی نبوده بلکه کشورهای جدیدی به این حوزه وارد شده‌اند که حتی در بعد نظامی نیز در برابر آمریکا قرار گرفته‌اند.

۴) از نکات مطرح در این استراتژی، تأکید بر گرایش به متحدان جدید می‌باشد. این رویکرد در حالی صورت گرفته که تا پیش از این ناتو اصلی‌ترین متحد نظامی آمریکا را تشکیل می‌داد، لذا آمریکا چندان توجهی به متحدان جدید نداشته و برای عملیات نظامی نیز همواره رضایت ناتو را طلب می‌کرد.

نتیجه‌گیری

با توضیحاتی که در متن آمد می‌توان گفت استراتژی ملی نیروهای مسلح ایالات متحده سندی کلیدی و اساسی از یک سیستم برنامه‌ریزی فراگیر است که رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح را قادر به اجرای مسئولیت‌های رسمی خود مندرج در فصل دهم از قانون ایالات متحده که

توسط «قانون اختیارات دفاع ملی» در سال ۲۰۰۴ اصلاح گردید، می‌سازد. از سال ۱۹۹۰، هر هشت سند مورد بررسی در این نوشته، اهداف، شیوه‌ها و ابزارهای نظامی گسترده‌ای را برای رویارویی و از میان برداشتن چالش‌های امنیتی ایالات متحده مورد شناسایی قرار داده بودند که در «استراتژی امنیت ملی» رئیس‌جمهور آمریکا و دیگر اسناد وزارت دفاع به‌خصوص «برآورد چهار ساله دفاعی» بدانها تصریح شده بوده است. نکته مهم در مورد این اسناد استراتژیک آن است که مستقیماً نیازهای نیروهای مسلح،اقدامات آنها و چگونگی تأمین امنیت کشور را با مردم در میان می‌گذارد. ماهیت غیرمحرمانه آنها و امضای رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح پای آن نیز میراثی است که با ریاست کالین پاول بر ستاد مشترک نیروهای مسلح (۱۹۸۹ـ۱۹۹۳) آغاز گردید.

در اساس، استراتژی‌های ملی نیروهای مسلح ایالات متحده همگی در یک زنجیره قرار دارند که در کلیات امر نکات مشابهی را مطرح می‌کنند و نمی‌توان به‌طور مثال تغییرات بزرگی را در آنها مشاهده کرد، مگر اینکه حوادث و تغییرات مهم بین‌المللی ایجاد تغییر کلی در آنها را ناگزیر سازد. بنابراین، تا ورود به قرن ۲۱، سه سند منتشره در دهه پایانی قرن ۲۰ (۱۹۹۲، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷) از مشابهت زیادی برخوردار بودند. پس از آن نیز با ورود به قرن ۲۱ و ظهور چالش‌های جدید اسناد منتشره در دهه نخست این قرن نیز مشابهت‌های مهمی با یکدیگر داشتند.

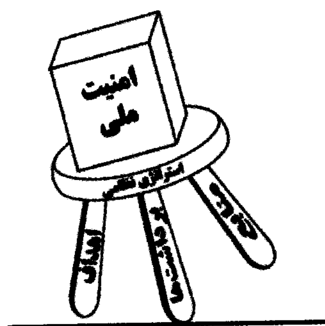
در توضیح اینکه، محیط استراتژیک دهه ۱۹۹۰ و پس از آن تفاوت عمده‌ای با یکدیگر داشتند و رؤسای ستاد مشترک در هریک از این

دوره‌ها با چالش‌های استراتژیک مخصوص خود مواجه بودند. استراتژی‌های دهه نود با محیطی روبه‌رو بودند که شروع آن جنگ خلیج فارس بود و با افزایش شمار دیگر عملیات‌های نظامی منطقه‌ای در طیفی از درگیری‌ها تداوم پیدا کرد. در این زمان، رؤسای ستاد مشترک مجبور بودند با کاهش منابع مالی و نیرویی که باید تا حد یک سوم دوران جنگ سرد کاهش پیدا می‌کرد، به مقابله با این چالش‌ها می‌پرداختند. با این حال، از سال ۲۰۰۰ و به‌خصوص از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد، رؤسای ستاد با چالش‌های امنیتی متفاوتی مواجه شدند که غالباً بر تروریسم و مشخصاً بر افغانستان و عراق تمرکز داشت. هرچند آنها نیز با افزایش نیروی انسانی مواجه نبودند، ولی از منابع مالی بیشتر و تکنولوژی‌های بهتر و پیشرفته‌تر بهره‌مند بودند. جدول (۳) تفاوت‌های موجود در محیط استراتژیک هریک از این دوران را نشان می‌دهد.

جدول ۳. محیط استراتژیک دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰

دهه ۲۰۰۰	دهه ۱۹۹۰
جنگ جهانی علیه تروریسم	رقابت و تهدیدات منطقه‌ای
جنگ‌های عراق و افغانستان	جنگ خلیج فارس
درگیری‌های جهانی مداوم	شمار بیشتر عملیات‌های نظامی
افزایش منابع مالی	کاهش منابع مالی و پرسنل
زیرساخت‌ها و نیروهای کمتر در سطح جهان	پایگاه‌های ماوراء بحار و نیروهای مستقر
بهره‌گیری از تجهیزات به روز شده	بهره‌گیری از تجهیزات قبلی و توسعه تجهیزات جدید

به هر حال، استراتژی نظامی برای برخورداری از موفقیت بستگی به برآورد دقیق و منطقی و هماهنگی بین هدف، برداشت(شیوه) و ابزار دارد و عدم توازن میان آنها می‌تواند مخاطراتی را برای امنیت ملی به همراه داشته باشد؛ چراکه استراتژی نیروهای مسلح به‌مثابه اساس و پایه‌ای است که استراتژی امنیت ملی روی آن قرار می‌گیرد و کوچک یا بزرگ بودن هریک از پایه‌های آن می‌تواند مخاطراتی را در زمینه امنیت ملی به همراه داشته باشد(Lykke, 1989, pp. 6-7).



شکل ۷. عدم توازن میان پایه‌های استراتژی نظامی

در این رابطه ایجاد توازن و تطابق میان مؤلفه‌های مذکور آنچنان دشوار است که حتی قدرت‌بزرگی همچون ایالات متحده نیز نمی‌تواند با موفقیت چنین کاری را انجام دهد. به همین دلیل است که شاهدیم علی‌رغم افزایش منابع و امکانات در اختیار نیروهای مسلح این کشور و مشخص بودن اهداف برای آنها، در بخش برداشت‌های استراتژیک و شیوه به‌کارگیری منابع در راستای حصول به اهداف چندان کارآمد نبوده و

اوضاع امنیتی آن دائم بدتر می‌شود؛ به‌گونه‌ای که گروه‌هایی همچون القاعده توانسته‌اند با حملاتی نظیر آنچه در یازده سپتامبر اتفاق افتاد، این کشور را با مشکلات امنیتی فزاینده مواجه ساخته و حسی از ناامنی همیشگی را در میان مردمان این کشور ایجاد کنند. در عین حال، دشمنان این کشور نیز دائم خود را با شرایط جدید سازگار کرده و از موانع ایجادشده توسط دولت این کشور عبور می‌کنند.

دقیقاً به همین دلیل، صاحب‌نظران در بررسی استراتژی‌های نظامی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، به‌طور کلی بر ناموفق بودن این استراتژی‌ها تأکید داشته و غالباً دو فرضیه را برای توضیح این شکست‌ها مطرح می‌کنند:

- رهبری سیاسی: عدم موفقیت دولت حاکم برای متقاعد کردن مردم آمریکا به حمایت از جنگ و تداوم آن؛
- رهبری نظامی: وجود بیش از حد تشریفات اداری در تشکیلات نظامی؛ تأکید ارتش بر تربیت مدیر به جای جنگجو؛ و میزان بسیار پایین توان رزمی برای پشتیبانی از ساختار خود (Huntington, 2006, pp.20-22).

منابع

فارسی

روشندل، جلیل (۱۳۷۳). تعریف استراتژی نظامی، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۱، فروردین ۱۳۷۳.

لاتین

Cole, Robert H. (1995) The Chairmanship of the Joint Chiefs of Staff, Washington, DC: Joint History Office.

Dictionary of Military and Associated Terms (1987). Washington: U.S. Department of Defense, JCS Pub.

Gaskin, Walter (2008). Chairman of the Joint Chiefs of Staff Instruction, DTIC Online, <http://www.dtic.mil/cjcs_directives/cdata/unlimit/3100_01.pdf>

Goldwater-Nichols Department of Defense Reorganization Act (1986). U.S. Congress House of Representatives.

Huntington, Samuel P. (2006). American Military Strategy, University of Michigan.

Jablonsky, David (1995). Time's Cycle and National Military Strategy: The Case for Continuity in a Time of Change, DIANE Publishing.

Lykke, Arthur F. (1989). "Toward an Understanding of Military Strategy," Chap. in Military Strategy: Theory and Application, Carlisle Barracks, PA: U.S. Army War College.

Meinhart, Richard M. (2006). National Military Strategies: 1990 to 2005, in J. Boone Bartholomees, Strategic Studies Institute.

Metz, Steven & Johnson, Douglas V. (2001). Asemmetry and U.S. Military Strategy: Definition, Background and Strategic Concepts, DIANE Publishing.

NDAA for FY1991, November 5, 1990, P.L. 101-510, §1032.

NMS (National Military Strategy) (1992).

NMS (National Military Strategy) (1995).

NMS (National Military Strategy) (1997).

NMS (National Military Strategy) (2004).

NMS (National Military Strategy) (2011).

NMS-CO (National Military Strategy for Cyberspace Operations) (2006).

NMS-CWMD (National Military Strategy To Combat Weapons Of Mass Destruction) (2006).

NMSP-WOT (National Military Strategic Plan for the War on Terrorism) (2006).

Sauter, Mark & Carafano, James Jay (2005). Homeland Security: a Complete Guide to Understanding, Preventing, and Surviving Terrorism, McGraw-Hill Professional.

Title 10, U.S. Code, §141(c).

Title 10, U.S. Code, §153 (d) (2).

Title 10, U.S. Code, Subtitle A, Part I, Chapter 5, §153, as Amended by the NDAA for FY2004, November 24, 2003, P.L. 108-136, §903.

U.S. Combat Air Power: Reassessing Plans to Modernize Interdiction Capabilities Could Save Billions (1996). DIANE Publishing.

Yarger, Harry R. (2006). Towards A Theory of Strategy: Art Lykke and the Army War College Strategy Model, in J. Boone Bartholomees, Strategic Studies Institute.

تروریسم، کانون نگرانی در استراتژی‌های امنیتی:
بررسی اسناد استراتژی امنیتی آمریکا

سرهنگ اسماعیل بشری[1]

چکیده

متن حاضر در پی بررسی محتوایی اسناد استراتژی امنیت ملی ایالات متحده (استراتژی ملی برای امنیت داخلی؛ استراتژی ملی مبارزه با تروریسم؛ برآورد امنیت داخلی چهار ساله) می‌باشد. آنچه بیش از بقیه مسائل، توجه پژوهشگر را در مورد این اسناد به خود جلب می‌کند، موضوع تروریسم، تهدیدات امنیتی آن و چگونگی مبارزه با این پدیده در راستای امنیت داخلی ایالات متحده می‌باشد که در واقع در کانون توجه این اسناد قرار دارند. از این‌رو، مشخص می‌باشد که در دوران کنونی، سیاست‌های کلان این کشور به‌خصوص در حوزه مسائل امنیتی با توجه به این موضوع شکل می‌گیرد. در این میان، تأسیس وزارت امنیت داخلی پس از انتشار سند سال ۲۰۰۲ استراتژی ملی برای امنیت داخلی نیز از مهم‌ترین

---

۱. کارشناس مسائل استراتژیک

تحولات در این عرصه قلمداد می‌شود که در ذیل همین استراتژی مورد توجه خواهد بود. به هر حال، این نوشته پس از مقدمه‌ای کوتاه،به بررسی پنج سند در این حوزه از اسناد استراتژیک آمریکا پرداخته و در پایان به نتیجه‌گیری از مباحث می‌پردازد.

مقدمه

ایالات متحده آمریکا از بدو تأسیس به‌دلیل بُعد فاصله زیاد آن با قاره‌های کهن اروپا و آسیا از بسیاری از مجادلاتی که کشورهای واقع در این قاره‌ها با آن دست‌به گریبان بودند مصون مانده و خاک اصلی این کشور آسیبی از جنگ‌های عظیم جهانی به‌ویژه جنگ‌های جهانی اول و دوم ندید. حتی در جریان جنگ دوم جهانی که بندر پرل هاربر در مجمع‌الجزایر هاوایی (ایالت پنجاهم آمریکا) مورد تهاجم نیروهای ژاپنی قرار گرفت، خاک اصلی آمریکا از جنگ بزرگ جهانی تأثیر چندانی ندید.

ایالات متحده در طول حیاتِ بیش از دویست ساله خود یک جنگ سهمگین و پرتلفات داخلی و جنگ‌های محدودی با همسایه جنوبی خود، مکزیک، را تجربه کرده بود و در عین حال سوءقصدهای مرگ‌آوری علیه رؤسای‌جمهوری و شخصیت‌های برجسته خود، ازجمله آبراهام لینکلن در سال ۱۸۶۵، ویلیام مک‌کینلی در سال ۱۹۰۱، و جان کندی در سال ۱۹۶۴ را شاهد بوده است. ولی همه این سوءقصدها توسط افرادی آمریکایی و به‌خاطر مسائل سیاسی داخلی رخ داده بود.

در واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ خاک اصلی ایالات متحده آمریکا برای

نخستین بار هدف یک تهاجم عظیم و پرهزینه و تلفات توسط عناصری خارجی قرار گرفت. این واقعه در زمانی رخ داد که تنها یک دهه از خروج پیروزمندانه ایالات متحده از جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق به سردمداری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی گذشته بود و آمریکا هنوز در نشئه پیروزی در جنگ آزادسازی کویت به سر می‌برد. گروه بنیادگرای اسلامی القاعده به رهبری اسامه بن‌لادن، سه نماد اصلی قدرت تنها ابرقدرت حال حاضر جهان را مورد حمله قرار داد. برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در نیویورک به‌عنوان نماد قدرت اقتصادی، ساختمان وزارت دفاع ایالات متحده موسوم به پنتاگون در نزدیکی واشنگتن دی.سی به‌منزله نماد قدرت نظامی آمریکا و ساختمان کاخ ریاست‌جمهوری آمریکا موسوم به کاخ سفید به‌عنوان نماد قدرت سیاسی آمریکا آماج حملات اعضای گروه القاعده قرار گرفتند. دو هواپیمای مسافربری ربوده‌شده توسط تروریست‌ها همراه با سرنشینان آنها به برج‌های تجارت جهانی اصابت کرده و آنها را به کلی ویران کرده و بیش از سه هزار نفر از حاضران در برج‌های مذکور را از بین بردند. هواپیمای دیگر ربوده‌شده با سرنشینان آن به یکی از اضلاع پنج‌گانه پنتاگون برخورد کرده و آن را ویران کرد. در اثر این برخورد علاوه بر مسافران، تعداد زیادی از نظامیان آمریکایی نیز کشته شدند. چهارمین هواپیمای مسافربری ربوده‌شده به مقصد نرسید و نتوانست به کاخ سفید برسد زیرا بر اثر درگیری میان مسافران با تروریست‌ها سقوط کرد و تمامی سرنشینان آن همراه با تروریست‌ها کشته شدند.

آنچـه در ۱۱ سـپتامبر ۲۰۰۱ روی داد فـصل تـازه‌ای را در نگـرش دولتمردان آمریکایی به امنیت داخلی این‌کـشور گـشود. در نخـستین گـام مقامات آمریکا بررسی وضعیت موجود امنیت داخلـی کـشور را ضـروری یافته و برای این کار ایجاد نهادی با هدف تمرکز بخشیدن به این فعالیت‌ها را در اولویت قرار دادند. به این منظور دفتری تحت عنـوان «دفتـر امنیـت داخلی» در هشتم اکتبر در کاخ سـفید تأسـیس گردیـد. بـه گفتـه پرزیـدنت جورج دبلیو بوش نخستین وظیفه این دفتر تهیه استراتژی ملی بـرای امنیـت داخلی بود. وی در پیام خود در ابتدای متن این استراتژی نوشت: «استراتژی ملی برای امنیت ملی پس از بـیش از هـشت مـاه مـشاوره بـا مـشاورانی از سراسر ایالات متحده تهیه شده است». وی می‌افزاید: «این استراتژی با پاسخ به پرسش‌های زیر در پی کمـک بـه آمریکـایی‌هـا بـرای کـسب سـهمی در همکاری در حیطه امنیت داخلی در سال‌های آینده است.»

- امنیت ملی چیست و چه مأموریتی را دنبال می‌کند؟
- ما دنبال چه کاری هستیم و اهداف مهم امنیت داخلی چیست؟
- بخش اجرایی فدرال چه اقداماتی در جهت دستیابی بـه ایـن اهـداف انجام می‌دهد و در آینده چه باید بکند؟
- بخش‌های غیرفدرال، بخش خصوصی و شهروندان، چـه کـاری بایـد برای تأمین امنیت انجام دهند؟

به این ترتیب نخستین استراتژی ملـی امنیـت داخلـی تهیـه و تـدوین گردید، سپس وزارتی تحت عنوان وزارت امنیت داخلی ایجاد شد.

با این توضیح، مجموعه اسنادی که در این نوشتار مورد بررسـی قـرار

می‌گیرد پنج فقره بوده و مربوط به استراتژی‌های ایالات متحده در زمینه امنیت داخلی و مبارزه با تروریسم می‌باشد.

دو سند از این اسناد مربوط به سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ در رابطه با استراتژی ملی ایالات متحده برای تأمین امنیت داخلی است. دو سند نیز که در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۶ منتشر شدند مربوط به استراتژی ملی برای مبارزه با تروریسم هستند و بالاخره آخرین سند مربوط به بررسی چهار سالانه امنیت داخلی می‌باشد. به‌جز سند نخست (استراتژی ملی برای امنیت داخلی سال ۲۰۰۲) که توسط دفتر امنیت داخلی کاخ سفید تهیه گردیده بود، بقیه اسناد توسط وزارت امنیت داخلی و شورای امنیت داخلی انتشار یافته است.

سند نخست ـ استراتژی ملی برای امنیت داخلی (۲۰۰۲) ـ در ۹۰ صفحه، شامل پیام جورج دبلیو بوش، رئیس‌جمهور آمریکا، ۷ صفحه خلاصه کاربردی، ۷۱ صفحه متن اصلی و ۵ صفحه پیوست تنظیم شده است.

سند دوم ـ استراتژی ملی برای امنیت داخلی (۲۰۰۷) ـ در ۶۲ صفحه، شامل پیام ریاست‌جمهوری ایالات متحده و متن اصلی می‌باشد.

سند سوم ـ استراتژی ملی برای جنگ علیه تروریسم (۲۰۰۳) ـ در ۳۲ صفحه تهیه شده است.

سند چهارم ـ استراتژی ملی برای جنگ علیه تروریسم (۲۰۰۶) ـ در ۲۹ صفحه تنظیم شده است.

و بالاخره **سند پنجم** ـ گزارش چهار سالانه بررسی امنیت داخلی ـ در ۱۰۸ صفحه، شامل پیام وزیر امنیت داخلی، متن اصلی و سه پیوست تهیه شده است.

بررسی اسناد

الف) استراتژی ملی برای امنیت داخلی

«استراتژی ملی برای امنیت داخلی» (NSHS) از سوی «اداره امنیت داخلی» (OHS) که بعداً به «شورای امنیت داخلی»[1] (HSC) تغییر نام داد، تهیه و منتشر می‌گردد و تاکنون دو مورد از آن در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۷ انتشار یافته است. سند مذکور در واقع واکنشی رسمی به حوادث یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ بود. این اسناد به‌عنوان بیان روشنی از دیدگاه استراتژیک رهبری ملی برای امنیت داخلی در سطوح فدرال، ایالتی، محلی و پایین‌تر از آن بوده و به هدایت، سازماندهی و تلاش‌های امنیت ملی در سطح داخلی می‌پردازد.

سند سال ۲۰۰۲

این سند، همان‌گونه که در فهرست آن آمده است حاوی مطالبی در خصوص تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها، سازماندهی برای کشوری امن، مأموریت‌هایی نظیر جمع‌آوری اطلاعات و اعلام خطر، تأمین امنیت مرزها و ترابری، عملیات ضدتروریستی داخلی، حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی و املاک و ساختمان‌های مهم، دفاع در برابر تهدیدات فاجعه‌بار، آمادگی و پاسخگویی اضطراری در برابر تهدیدات، برمبنای قانون، علم و فناوری،

---

۱. Homeland Security Council (HSC): شورای امنیت داخلی، نهادی زیرمجموعه کاخ سفید بوده و وظیفه آن مشاوره به رئیس‌جمهور در رابطه با موضوعات مرتبط با امنیت داخلی می‌باشد.

اشتراک اطلاعات و سیستم‌ها، همکاری بین‌المللی، برآورد هزینه‌های امنیت داخلی و در نهایت نتیجه‌گیری از مباحث مطروحه می‌باشد.

جورج بوش، رئیس‌جمهور آمریکا در بخشی از پیام خود که در ابتدای سند آمده است می‌گوید: کنگره قوانین مهمی تصویب کرده است که توانایی آژانس‌های انتظامی ما برای بازپرسی و بازجویی تروریست‌ها و حامیان آنها را تقویت کرده است. ما ائتلافی به‌وجود آوردیم که تروریست‌ها و حامیان آنها را در افغانستان و سایر نقاط جهان به شکست کشاندند. ما امنیت هوایی خود را بالا برده و مرزهای خود را استحکام بخشیده‌ایم. داروهای ضروری برای دفاع در برابر تروریسم بیولوژیکی را ذخیره‌کرده و توانایی خود را در زمینه مبارزه با سلاح‌های کشتار جمعی تقویت نموده‌ایم. ما اشتراک اطلاعات در میان آژانس‌های اطلاعاتی خود را بهبود بخشیده‌ایم و گام‌های مهمی در جهت حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی خود برداشته‌ایم.

رئیس‌جمهور آمریکا در بخش دیگری از این پیام نوشته است: دولت آمریکا هیچ مأموریت مهم دیگری جز حفاظت از کشور در برابر حملات آتی تروریست‌ها ندارد.

در این سند اهداف استراتژیک زیر به ترتیب اولویت برای تأمین امنیت داخلی تعیین گردید:

- پیشگیری از حملات تروریستی در داخل خاک ایالات متحده؛
- کاهش آسیب‌پذیری آمریکا در برابر تروریسم؛
- به حداقل رساندن خسارات و ترمیم خسارات ناشی از حملات حادث‌شده.

پس از مقدمه نخستین بخش از سند به بحث تهدید و آسیب‌پذیری‌ها می‌پردازد. در این بخش آمده است:

در صورتی که ما جلوی تروریسم را نگیریم، موج تازه‌ای از ترور، با استفاده از مخرب‌ترین سلاح‌های کشتار جمعی به‌طور بالقوه بر آینده آمریکا سایه خواهد افکند. این چالش بیش از هر زمان در گذشته برای این ملت دهشتناک خواهد بود. اما ما مرعوب نمی‌شویم. ما اراده و منابع کافی برای شکست دادن دشمنان و تأمین امنیت کشور خود را در برابر تهدیدات داریم.

یک حقیقت بر تمامی برآوردهای تهدیدات امنیتی داخلی چیرگی دارد و آن این است که تروریست‌ها بازیگران بین‌المللی هستند. آنان هدف‌های خود را کاملاً براساس ضعف‌هایی که در نقاط دفاعی و آمادگی ما مشاهده می‌کنند، انتخاب می‌نمایند. ما باید از خود در برابر طیف گسترده‌ای از ابزارها و شیوه‌های حمله دفاع کنیم. دشمن ما در تلاش برای کسب سلاح‌های شیمیایی، بیولوژیکی، هسته‌ای با هدف وارد آوردن خسارات فوق‌العاده به آمریکاست. تروریست‌ها به استفاده از ابزارهای متعارف حمله ادامه می‌دهند، در عین حال به مهارت‌ها در زمینه کاربرد ابزارهای کمتر سنتی دست می‌یابند. جامعه ما طیف تقریباً نامحدودی از اهداف را به نمایش می‌گذارد که می‌توانند از طریق شیوه‌های گوناگون مورد حمله قرار گیرند. دشمنان می‌کوشند از دیده‌ها پنهان مانند، پس در سایه می‌مانند. ما به‌طور فعال سعی در کشف آنان می‌کنیم. گروه القاعده، علی‌رغم اینکه ما موفق به صدمه زدن به شبکه آن در افغانستان و جاهای

دیگر شده‌ایم، کماکان تهدید فوری و جدی آمریکاست.

در بخش بعد سند موضوع سازماندهی نهادهای ضروری برای امنیت داخلی مطرح شده است. رئیس‌جمهور ایالات متحده برای مقابله با چالش تروریسم بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین سازمان در دولت فدرال در پنجاه سال گذشته را پیشنهاد داده و کنگره نیز آن را مورد توجه قرار می‌دهد. در سند آمده است، دموکراسی آمریکایی ریشه در فدرالیسم دارد؛ نظامی حکومتی که در آن دولت‌های ایالتی ما قدرت را با نهادهای فدرال شریک می‌شوند. ساختار هم‌پوشان فدرال ایالتی و محلی ـ کشور ما بیش از ۸۷۰۰۰ حوزه دارای صلاحیت قانونی گوناگون دارد ـ این وضعیت منحصر به فرد چالش‌هایی را در برابر تلاش‌ها برای امنیت داخلی به‌وجود می‌آورند. این فرصت از آژانس‌ها و سازمان‌های ماهر و باتجربه و متعهد محلی دخیل در امنیت داخلی ناشی می‌شود. مشکل اساسی ایجاد سیستم‌های به‌هم‌پیوسته‌ای است که بیش از آنکه متفرق باشند تقویت‌کننده یکدیگر باشند و به نیازهای اساسی ما در این زمینه پاسخ گویند. برای این کار نیاز به یک استراتژی ملی است. دولت‌های ایالتی و محلی نقشی اساسی در امنیت داخلی ایفا می‌کنند. نهادهای محلی نخستین نهادهایی هستند که باید با مشکلات امنیتی مقابله کرده و آخرین نهادهایی هستند که صحنه را ترک می‌کنند.

بخش خصوصی ـ تأمین‌کننده و تولیدکننده عمده کالاها و خدمات کشور و مالک ۸۵ درصد از مستملکات در ایالات متحده ـ شریک مهمی در زمینه امنیت داخلی است. در این بخش دارایی عظیمی از اطلاعات

وجود دارد که برای حفاظت از ایالات متحده در برابر تروریسم بسیار مهم است. استعداد خلاقانه این بخش به توسعه سیستم‌های اطلاعاتی، تهیه واکسن‌ها، ابزارهای کشف و شناسایی، و سایر فناوری‌ها و نوآوری‌ها کمک می‌کند که برای امنیت بخشیدن به کشور ما ضروری است. شهروندی آگاهانه و فعالانه دارایی بسیار ارزشمندی در دوران جنگ و صلح است که نمی‌توان برای آن قیمتی تعیین کرد. داوطلبان همکار و عمل جامعه را خواه در سطح ملی یا محلی تقویت می‌کنند.

در بخش دیگرِ سند حوزه‌های مهم مأموریت مورد توجه قرار می‌گیرد. شش حوزه در این بخش مطرح می‌شود: اطلاعات و اخطار، امنیت مرزها و ترابری، اقدامات محلی ضدتروریسم، حفاظت از زیرساخت‌ها و دارایی‌های مهم و اصلی، دفاع در برابر تهدیدات فاجعه‌بار کشتار جمعی و آمادگی در برابر شرایط اضطراری و مقابله با آن. در حوزه اطلاعات و اخطار سند اذعان می‌کند که تروریسم بر اصل غافلگیری متکی است و حمله تروریست‌ها معمولاً متوجه هدف غیرآماده می‌شود و خسارات زیادی به آن وارد می‌آورد. در غیر این صورت تروریست‌ها می‌توانند هدف اقدامات پیشگیرانه واقع شده و خسارات کمتری از جانب آنها متوجه جامعه گردد. ایالات متحده تمامی اقدامات ضروری را برای پرهیز از غافلگیری در برابر یک حمله دیگر تروریستی به‌عمل خواهد آورد. ما باید یک سیستم اطلاعات و اخطار داشته باشیم که قادر به کشف فعالیت‌های تروریستی پیش از بروز و ظهور آن در عمل باشد. در این زمینه لازم است اقدامات پیشدستانه، پیشگیرانه، و حفاظتی صورت پذیرد.

در این راستا ابتکارات عمده زیر به‌عمل می‌آید:

- تقویت توان تحلیل در سازمان اف‌بی‌آی؛
- ایجاد توانمندی‌های جدید از طریق بخش تحلیل اطلاعاتی و حفاظت از زیرساخت‌های وزارت پیشنهادی برای امنیت داخلی؛
- اجرایی نمودن سیستم مشاوره امنیت داخلی؛
- استفاده از تحلیل‌های دو منظوره برای جلوگیری از حمله؛
- استفاده از فنون موسوم به «گروه سرخ»، (وظیفه اعضای این گروه که از کارکنان وزارت امنیت داخلی خواهند بود قرار دادن خود در جای تروریست‌ها و توجه به نقاط ضعف و قوت امنیتی آمریکا و تجزیه‌وتحلیل این نقاط و ارائه راهکارهای لازم برای مقابله با تهدیدات احتمالی خواهد بود).

حوزه دوم حوزه امنیت مرزها و ترابری است. آمریکا از دو سمت خاور و باختر دو ساحل بسیار طولانی در کنار اقیانوس‌های اطلس و آرام دارد که کمترین دغدغه امنیتی را برای دولت آمریکا سبب می‌شوند، ولی دو مرز طولانی ایالات متحده با دو کشور دوست در شمال (کانادا) و در جنوب (مکزیک) می‌توانند مورد استفاده تروریست‌ها قرار گیرند. آمریکا در زمینه ترابری نیز به‌شدت وابسته به بخش خصوصی است که همین امر نیز می‌تواند فرصتی برای تروریست‌ها پدید آورد. استراتژی ملی برای امنیت داخلی شش ابتکار عمده در این مورد را به ترتیب زیر ارائه می‌کند:

- حصول اطمینان از پاسخگویی به موضوع امنیت مرزها و ترابری؛
- ایجاد مرزهایی هوشمند؛

- افزایش امنیت ترابری بین‌المللی دریایی؛
- اجرای قانون سال ۲۰۰۱ در زمینه امنیت هوانوردی و ترابری؛
- سرمایه‌گذاری بیشتر در گارد ساحلی؛
- انجام اصلاحات در امور مهاجرت.

حوزه دیگر از مأموریت امنیت داخلی، اقدامات محلی برای مبارزه با تروریسم را دربر می‌گیرد. در استراتژی ملی برای امنیت داخلی برای این حوزه نیز شش ابتکار مطرح شده است که به قرار زیر می‌باشد:

- بهبود همکاری‌ها در زمینه اقدامات انتظامی بین دولت‌های ایالتی و محلی؛
- تسهیل در امر بازداشت تروریست‌های بالقوه؛
- تداوم بازجویی‌ها و تعقیب کیفری جاری؛
- ادامه بازسازی اف‌بی‌آی با تأکید بر پیشگیری از حملات تروریستی؛
- هدف قرار دادن و حمله به منابع مالی تروریست‌ها؛
- ردیابی تروریست‌های خارجی و کشاندن آنان به پای میز محاکمه.

برای حوزه حفاظت از زیرساخت‌ها و دارایی‌های مهم و حیاتی استراتژی ملی برای امنیت داخلی هشت ابتکار مهم و عمده را مطرح می‌کند که به ترتیب زیر می‌باشد:

- یکپارچه‌سازی تلاش‌ها در زمینه حفاظت از زیرساخت‌ها در وزارت امنیت داخلی؛
- ایجاد و نگهداری یک برآورد کامل و صحیح از زیرساخت‌ها و دارایی‌های عمده؛
- تقویت مؤثر مشارکت با دولت‌های ایالتی و محلی و بخش خصوصی؛

- ایجاد یک طرح و نقشه راه ملی برای حفاظت از زیرساخت‌ها؛
- فضای سایبری ایمن؛
- به‌کارگیری بهترین ابزارهای تحلیل و الگوسازی‌برای توسعه و یافتن راه‌حل‌های مؤثر حفاظتی؛
- حراست از زیرساخت‌های حیاتی و دارایی‌های مهم آمریکا در برابر تهدیدات داخلی؛
- مشارکت با جامعه بین‌الملل برای حفاظت از زیرساخت‌ها و دارایی‌های آمریکایی در خارج از کشور.

دفاع در برابر تهدیدات مصیبت‌بار و کشتار جمعی یکی دیگر از حوزه‌ها در مسئولیت‌های وزارت امنیت داخلی آمریکاست. استراتژی ملی برای امنیت داخلی شش ابتکار را نیز در این زمینه به ترتیب زیر مورد توجه قرار داده است:

- جلوگیری از استفاده تروریستی از سلاح‌های هسته‌ای با بهره‌گیری از حسگرها و ابزارهای بهتر؛
- کشف و شناسایی احتمال حملات به‌وسیله مواد شیمیایی و بیولوژیکی؛
- بهبود کیفیت حسگرهای شیمیایی و فنون آلودگی‌زدایی؛
- تولید طیف گسترده‌ای از واکسن‌ها و داروهای ضدمیکروب و پادزهر؛
- به‌کارگیری دانش و ابزارهای علمی برای مقابله با تروریسم؛
- اجرای برنامه گزینش مواد سمی، براساس این برنامه آزمایشگاه‌های پژوهشی از طریق ردیابی و ایمن‌سازی مواد سمی بیولوژیک

خطرناک، به امر مبارزه با تروریسم بیولوژیکی کمک می‌کنند.

و بالاخره برای آخرین حوزه تحت مسئولیت امنیت داخلی، یعنی آمادگی اضطراری و مقابله با چنین وضعیتی استراتژی ملی برای امنیت داخلی دوازده ابتکار را به قرار زیر مورد توجه قرار داده است:

- یکپارچه‌سازی طرح‌های جداگانه مقابله با تهدیدات امنیتی در قالب یک طرح منظم مقابله با وقایع؛
- ایجاد یک سیستم ملی مدیریت وقایع؛
- بهبود توانمندی‌های ضدتروریسم تاکتیکی؛
- برقراری ارتباطات به‌هم پیوسته در میان تمامی مجریان طرح مقابله؛
- آماده‌سازی مبادی امور بهداشت و درمان برای مقابله با تروریسم فاجعه‌بار؛
- افزایش ذخایر واکسن و داروی آمریکا؛
- آمادگی برای خنثی‌سازی پس‌مانده‌های شیمیایی، بیولوژیکی، رادیولوژیکی و هسته‌ای؛
- طرحی برای پشتیبانی نظامی از مقامات غیرنظامی؛
- ایجاد سپاه غیرنظامیان؛
- اجرای نخستین ابتکار پاسخگویی در برابر تهدیدات تروریستی براساس بودجه سال مالی ۲۰۰۳؛
- ایجاد یک سیستم ملی آموزش و ارزیابی؛
- تقویت سیستم پشتیبانی از قربانیان.

بخش دیگر از سند ۲۰۰۲ استراتژی ملی برای امنیت داخلی به

بنیادهای امنیت داخلی می‌پردازد که چهار بنیاد را شامل می‌شود؛ قانون، علم و فناوری، اشتراک اطلاعات و سیستم‌ها، و همکاری بین‌المللی. این استراتژی دوازده ابتکار را در حوزه بنیاد قانون در دو سطح فدرال و ایالتی در این زمینه مطرح می‌کند:

در سطح فدرال

- برقراری مشارکت اطلاعات حیاتی در مورد زیرساخت‌ها؛
- کارآمد کردن اشتراک اطلاعات در میان آژانس‌های اطلاعاتی و انتظامی؛
- گسترش اختیارات موجود در زمینه استرداد مجرمین؛
- بررسی اختیارات برای کمک نظامی در امور داخلی؛
- احیای اختیار سازماندهی مجدد رئیس‌جمهور؛
- فراهم آوردن انعطاف قابل ملاحظه مدیریتی برای وزارت امنیت داخلی.

در سطح ایالتی

- هماهنگ‌سازی استانداردهای حداقلی برای گواهینامه‌های رانندگی ایالتی؛
- تقویت ظرفیت بازار بیمه در برابر تروریسم؛
- آموزش برای جلوگیری لازم از حملات سایبری؛
- جلوگیری از پول‌شویی؛
- تضمین تداوم رسیدگی قضایی؛
- بررسی اختیارات در زمینه قرنطینه.

در حوزه بنیاد علم و فناوری استراتژی ضمن اشاره به برتری آمریکا در زمینه علم و فناوری آن را برای تضمین امنیت داخلی مهم و کلیدی توصیف می‌کند. استراتژی یازده ابتکار عمده را در این زمینه پیشنهاد می‌نماید:

- توسعه اقدامات ضدشیمیایی؛
- ایجاد سیستم‌هایی برای کشف مقاصد خصمانه؛
- استفاده از فناوری بیومتریک در وسایل شناسایی؛
- بهبود توانمندی‌های فنی مجریان اولیه؛
- هماهنگ‌سازی تحقیق و توسعه تجهیزات امنیت داخلی؛
- تأسیس آزمایشگاه ملی برای امنیت داخلی؛
- درخواست تحلیل مستقل و خصوصی برای تحقیقات در زمینه علم و فناوری؛
- ایجاد سازوکاری برای نمونه‌سازی سریع؛
- اجرای استقرارهای نمونه و نمایشی؛
- برقراری استانداردهایی برای فناوری امنیت داخلی؛
- ایجاد سیستمی برای تحقیقات امنیت داخلی پرخطر و پرهزینه.

بنیاد دیگر امنیت داخلی اشتراک اطلاعات و سیستم‌هاست. سیستم‌های اطلاعاتی به تمامی جنبه‌های امنیت داخلی کمک می‌کند. گرچه آمریکا از نظر فناوری اطلاعات در صدر کشورهای جهان قرار دارد ولی سیستم‌های اطلاعاتی کشور به اندازه کافی از امنیت داخلی پشتیبانی نمی‌کنند. استراتژی حاضر پنج ابتکار عمده را مطرح می‌کند:

- یکپارچه کردن اشتراک اطلاعات در درون دولت؛
- یکپارچه‌سازی اشتراک اطلاعات در دولت‌های ایالتی و محلی، صنایع بخش خصوصی، و شهروندان؛
- اعمال استانداردهای مشترک متا ـ دیتا برای اطلاعات الکترونیکی مرتبط با امنیت داخلی؛

• بهبود ایمنی عمومی ارتباطات اضطراری؛
• تضمین اطلاعات معتبر در زمینه اطلاعات بهداشتی.

چهارمین بنیاد در امنیت داخلی، همکاری بین‌المللی است. در دنیایی که تهدید تروریستی هیچ احترامی برای مرزهای سنتی قائل نیست، یا استراتژی امنیت داخلی قادر به متوقف شدن در درون مرزها نیست، این استراتژی نُه ابتکار را برای این مسئله پیش می‌کشد:

۱.ایجاد مرزهای هوشمند؛
۲.مبارزه با اسناد مسافرتی جعلی؛
۳.افزایش امنیت ترابری بین‌المللی دریایی؛
۴.تشدید همکاری‌ها در زمینه قوانین انتظامی بین‌المللی؛
۵.کمک به دولت‌های خارجی در جنگ علیه تروریسم؛
۶.گسترش حراست از زیرساخت‌های حیاتی فراملی؛
۷.تقویت همکاری‌های بین‌المللی در زمینه علم و فناوری امنیت داخلی؛
۸.بهبود همکاری در زمینه مقابله با حملات تروریستی؛
۹.بررسی مسئولیت‌ها در قبال معاهدات و قوانین بین‌الملل.

استراتژی ملی ۲۰۰۲ برای امنیت داخلی در بخش مربوط به هزینه‌های امنیت داخلی این هزینه‌ها را به‌طور سالیانه حدود ۱۰۰ میلیارد دلار اعلام می‌کند که شامل هزینه‌ها در سطح فدرال، دولت‌های ایالتی، و نیروهای انتظامی محلی و سرویس‌های اضطراری می‌شود ولی بودجه نظامی را شامل نمی‌شود. مسئولیت تأمین امنیت داخلی به‌طور مشترک بر عهده دولت فدرال، دولت‌های ایالتی و محلی و بخش خصوصی است. در

بسیاری از موارد اشتیاق کافی در بخش خصوصی برای تأمین حفاظت وجود دارد. دولت تنها باید هزینه آن بخش از فعالیت‌های امنیت داخلی را تأمین نماید که به حد کافی تأمین نمی‌شوند. بسیاری از فعالیت‌های امنیت داخلی، نظیر جمع‌آوری اطلاعات، و امنیت مرزها عمدتاً در سطح فدرال صورت می‌گیرد.

سند سال ۲۰۰۷

این سند در ۶۲ صفحه و در نه بخش تدوین شده است. نخستین بخش به بررسی اجمالی استراتژی ملی آمریکا برای امنیت داخلی می‌پردازد. واقعیت‌های امروزین امنیت داخلی عنوان بخش بعدی است. در بخش سوم محیط امنیتی امروز مورد بحث قرار می‌گیرد. بخش بعد عنوان دیدگاه ما و استراتژی برای امنیت داخلی دارد. حراست از مردم آمریکا، زیرساخت‌های حیاتی و منابع مهم در بخش پنجم مورد توجه قرار می‌گیرد. مواجهه با واقعه و ترمیم خسارات و تضمین موفقیت درازمدت در بخش‌های بعد مورد بحث قرار می‌گیرند و در بخش پایانی نتیجه‌گیری صورت می‌گیرد.

در این سند به ۴ هدف اصلی استراتژی امنیت داخلی اشاره می‌شود که عبارتند از:

- پیشگیری و ایجاد اختلال در حملات تروریستی؛
- حراست از مردم آمریکا، زیرساخت‌های حیاتی ما، و منابع مهم و عمده؛

- مقابله با وقایع و ترمیم خسارات ناشی از واقعه؛
- ادامه تقویت این نهاد برای تضمین موفقیت‌های درازمدت ما.

در بخش مروری بر استراتژی ملی برای امنیت داخلی به برخی تجربیات حاصله در فاصله سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ اشاره می‌شود، ازجمله وقوع طوفان کاترینا. در زمینه واقعیت‌های موجود امروز سند به رویدادهای طبیعی نظیر طوفان کاترینا و احتمال بروز بلایای فاجعه‌بار ساخت دست بشر می‌پردازد. سند در بخش مسئولیت‌های مشترک به تشریح این مسئولیت‌ها در سطوح مختلف فدرال، ایالتی، و دولت‌های محلی می‌پردازد. همین‌طور مسئولیت‌های بخش خصوصی نیز در این بخش شرح داده می‌شود.

در بخش بعد پیشرفت‌ها در امنیت داخلی و فراتر از آن فهرست می‌شود. در زیر به تعدادی از آن اشاره می‌شود:

- ما موفق به افزایش تلاش‌های ضدتروریستی در سراسر جهان از واقعه ۱۱ سپتامبر به این سو شده‌ایم. این تلاش‌ها توانایی‌های القاعده را محدود کرده است.
- ما یک رویکرد چندلایه برای تأمین امنیت داخلی را پایه‌گذاری کرده‌ایم که توانمندی‌های محلی، قبیله‌ای، ایالتی، فدرال، و بخش خصوصی را یکپارچه نموده است.
- ما مرزهای خود را امن‌تر از گذشته کرده و سیستم مؤثر چندلایه‌دفاعی ایجاد کرده‌ایم، و کنترل مسافران و کالاهای ورودی از ماورای دریا را تقویت نموده‌ایم.

- با تأسیس وزارت امنیت داخلی، دفتر مدیریت امنیت ملی، شورای امنیت داخلی، مرکز ضدتروریسم ملی، و فرماندهی شمالی آمریکا ـ اداره‌ای در فرماندهی رزمی دفاعی متمرکز بر دفاع از کشور و پشتیبانی غیرنظامی ـ توانایی خود را در زمینه حراست از مردم آمریکا و امنیت داخلی خویش تقویت کرده‌ایم.
- اف‌بی‌آی و وزارت دادگستری پیشگیری از حملات تروریستی را در اولویت کارهای خود قرار داده‌اند.
- با استفاده از بودجه اعتباری فدرال و کمک‌های فنی، ما آموزش، تجهیزات، توانمندی‌های مدیریت اضطراری و ارتباطات عملیاتی بین ارگان‌های ایالتی، محلی، و قبیله‌ای را تقویت کرده‌ایم.
- گام‌هایی تاریخی برای مقابله با تهدیدات بیولوژیکی خواه طبیعی یا غیرطبیعی برداشته‌ایم. این گام‌ها شامل تلاش‌های فراوان برای انجام اقدامات پزشکی ضدتروریستی علیه بیوتروریسم و تهدیدات فراگیر بهبود توانایی‌ها در زمینه کشف و مقابله با حملات بیولوژیکی می‌شود.
- همکاری با کنگره برای تهیه و تصویب قوانین ضروری و اصلاح قوانین موجود نظیر قانون وطن‌پرستی، اصلاحات اطلاعاتی، قانون سال ۲۰۰۴ پیشگیری از تروریسم، قانون سال ۲۰۰۶ کمیسیون‌های نظامی و قانون سال ۲۰۰۷ حراست از آمریکا.
- بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر دولت و کنگره روی موضوع تأسیس هیئت نظارت بر آزادی‌های خصوصی و مدنی به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از مسئولیت‌های قوه مجریه کار کردند.

- ما یک برنامه همه‌جانبه برای تمرین جامع ملی برای افزایش آمادگی برای مقابله با پیامدهای حملات تروریستی و بلایای طبیعی ایجاد کردیم.
- این سند سپس به بررسی چالش‌ها در برابر امنیت داخلی و فراسوی آن به ترتیب زیر می‌پردازد:
- جنگ علیه تروریسم مبارزه‌ای نسلی باقی می‌ماند و تمامی افراد ملت باید در آن دخالت نموده و آمادگی حضور را در این مبارزه داشته باشند.
- تروریست‌ها اشتیاق خود را برای کسب سلاح‌های کشتار جمعی برای دست زدن به حملات فاجعه‌بار علیه ایالات متحده و متحدان، شرکایمان و سایر علایق‌ما نشان داده‌اند.
- سرزمین پهناور و مرزهای طولانی ایالات متحده، نادیده گرفتن کامل تروریست‌ها و امکان رسیدن سلاح‌های آنان به کشور ما را دشوار می‌سازد.
- ایالات متحده در برابر رشد رادیکالیسم و تندروی ستیزه‌جوی اسلامی در داخل آمریکا ایمن نیست.
- ما باید با در محاق رفتن تدریجی احساس خطر و کاهش سطح همکاری‌های بین‌المللی همزمان با فاصله گرفتن از خاطره ۱۱ سپتامبر مبارزه کنیم که امکان دارد سبب تغییر در احساس تهدید از جانب تروریست‌ها گردد.
- ما باید جلوی آسودگی خاطر و افزایش احساس خوش‌بینی که یکی از ویژگی‌های آمریکایی محسوب می‌شود را بگیریم که علی‌رغم بهترین تلاش‌ها کماکان می‌تواند آینده فاجعه‌باری را رغم زند. ما باید همچنان ملتی هوشیار باقی بمانیم.

- گرچه ما میزان همکاری و مشارکت در تمامی سطوح دولت را تا حد قابل ملاحظه‌ای بهبود بخشیده‌ایم، بخش‌های خصوصی و غیرانتفاعی، جوامع، و افراد شهروند باید تلاش‌های خود را برای ایجاد وحدت عمل از طریق رویکردهای منسجم‌تر و قوی‌تر ملی برای امنیت داخلی تشدید نمایند.
- گرچه بر توان خود برای مدیریت خطرهایی که در محیط امنیتی جهانی در سده ۲۱ با آن روبه‌رو هستیم افزوده‌ایم، ولی باید توان خود را برای سنجش خطر با ثبات قدم بیشتر و مورد پذیرش عامه تشدید نماییم.
- باید اصلاحات بیشتری در قانون مراقبت اطلاعات خارجی صورت دهیم و اطمینان حاصل نماییم این وضعیت به تدریج و به‌طور دائم اصلاح می‌شود، به‌گونه‌ای که کارشناسانِ اطلاعاتی ما ابزارهای قانونی دائمی مورد نیاز خود برای جمع‌آوری اطلاعات درباره نیات دشمنان برای حراست از آزادی‌های مدنی آمریکاییان را در اختیار داشته باشند.
- در حالی که توانمندی ما در زمینه اشتراک اطلاعات به‌طور قابل ملاحظه‌ای بهبود یافته است، ولی هنوز موانع زیادی در پیش‌رو قرار دارد. ما به شکستن دیوارها میان دولت فدرال و دولت‌های محلی، شرکای قبیله‌ای و بخش خصوصی ادامه می‌دهیم.
- کنگره باید نظارت خود و ساختار کمیته را در راستای بازتاب نیاز به اقدامات کارآمد و مؤثر تقنینی تنظیم کند که از رویکرد یکپارچه برای تأمین امنیت کشور پشتیبانی کند.

این سند سپس به بحث محیط تهدیدات امروزی می‌پردازد، تروریسم

که عامل مجسم آن گروه القاعده قلمداد می‌شود و بلایای ترابری فاجعه‌بار.

ب) استراتژی ملی برای مبارزه با تروریسم

«استراتژی ملی مبارزه با تروریسم» (NSCT) برای نخستین بار توسط جورج بوش پسر در فوریه ۲۰۰۳ منتشر گردید و نسخه دوم آن در سپتامبر ۲۰۰۶ انتشار یافت. در توصیف این استراتژی نیز آن را تکمیل‌کننده «استراتژی امنیت ملی ایالات متحده» بیان می‌دارد و همان‌طور که در استراتژی سال ۲۰۰۳ آمده، سندی وابسته و فرعی برای استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲ می‌باشد که یکی از هشت حوزه اصلی مندرج در آن، یعنی مبارزه با تروریسم را مورد توجه قرار می‌دهد و مسئول شناسایی و خنثی کردن تهدیدات قبل از رسیدن آنها به مرزهای ایالات متحده می‌باشد.

سند سال ۲۰۰۳

این سند که در فوریه سال ۲۰۰۳ و یک سال بعد از استراتژی ملی برای امنیت داخلی انتشار یافت، در ۳۰ صفحه تدوین گردیده است. این سند از یک مقدمه، سه بخش و نتیجه‌گیری تشکیل یافته است.

مطالب مندرج در سند عبارتند از:

۱. ماهیت تهدیدات امروزی تروریستی، ازجمله ساختار ترور، ماهیت درحال تغییر تروریسم، یک محیط جدید جهانی، سازمان‌های درهم‌تنیده تروریستی، و در دسترس بودن سلاح‌های کشتار جمعی.

۲.نیت استراتژیکی، از جمله پیروزی در جنگ علیه ترور.

۳.اهداف و مقاصد، از جمله شکست تروریست‌ها و سازمان‌های آنها، ممانعت از پشتیبانی مالی و حمایتی و پناهگیری تروریست‌ها، تقلیل شرایط ناخوشایندی که تروریست‌ها مایل به بهره‌گیری از آن هستند، و دفاع از شهروندان و منافع ایالات متحده در داخل و خارج.

در بخش نیت استراتژیکی بر چهار اصل «شکست»[1]، «ممانعت»[2]، «تقلیل»[3] و «دفاع»[4] تأکید می‌شود. شکست دادن سازمان‌های تروریستی جهان، ممانعت از پشتیبانی‌های مالی و حمایتی و پناهگیری تروریست‌ها، تقلیل شرایطی که ممکن است مورد سوءاستفاده تروریست‌ها قرار گیرند، و بالاخره دفاع از ایالات متحده و شهروندان و منافع آن.

در بخش اهداف و مقاصد آمده است:

مقصود: شکست تروریست‌ها و سازمان‌های آنها.

هدف: شناسایی تروریست‌ها و سازمان‌های تروریستی؛ مشخص کردن تروریست‌ها و سازمان‌های آنها؛ و نابود کردن تروریست‌ها و سازمان‌های آنها.

مقصود: ممانعت از پشتیبانی مالی و حمایتی و پناه گرفتن تروریست‌ها.

هدف: پایان دادن پشتیبانی مالی دولتی از تروریسم؛ برقراری و حفظ استانداردهای بین‌المللی مسئولیت‌پذیری در رابطه با مبارزه علیه تروریسم؛

1. Defeat
2. Deny
3. Diminish
4. Defend

تقویت و تداوم تلاش‌های بین‌المللی در جنگ علیه تروریسم؛ محروم‌سازی و ایجاد اختلال در جریان موادرسانی به تروریست‌ها؛ و از بین بردن پناهگاه‌ها و استحکامات تروریست‌ها.

مقصود: کاهش شرایط نامطلوبی که می‌توانند مورد بهره‌برداری تروریست‌ها قرار گیرند.

هدف: شراکت با جامعه بین‌الملل برای تقویت کشورهای ضعیف و جلوگیری از ظهور دوباره تروریسم؛ و پیروزی در جنگ عقاید.

مقصود: دفاع از شهروندان و منافع آمریکا در داخل و خارج.

هدف: اجرای استراتژی ملی برای امنیت داخلی؛ رسیدن به هوشیاری کشور؛ تشدید اقدامات برای تضمین یکپارچگی، اعتبار، و در دسترس بودن زیرساخت‌های فیزیکی و اطلاعاتی در داخل و خارج؛ اقدامات یکپارچه برای حفاظت از شهروندان آمریکایی در خارج از کشور؛ و تضمین توانمندی در مدیریت یکپارچه وقایع.

سند سال ۲۰۰۶

این سند در ۲۹ صفحه تدوین شده است و شامل یک بخش بررسی استراتژی ملی آمریکا برای جنگ علیه تروریسم و بخش‌های دیگر با عنوان: واقعیت‌های امروزین در جنگ با ترور، موفقیت‌ها و چالش‌ها، دشمن تروریست در حال حاضر، نگاه استراتژیک برای جنگ با ترور، استراتژی برای پیروزی در جنگ با ترور، رویکرد درازمدت: پیشبرد دموکراسی مؤثر، رویکرد کوتاه مدت: چهار اولویت برای عمل، جلوگیری

از حملات شبکه‌های تروریستی، ممانعت از دستیابی دولت‌های شرور و متحدان آنها به سلاح‌های کشتار جمعی، ممانعت از پناه گرفتن و کسب پشتیبانی از دولت‌های شرور، ممانعت از کنترل کشورهایی توسط تروریست‌ها تا از آنجا به‌عنوان سکوی پرشی برای عملیات تروریستی استفاده کنند، و نهادینه کردن استراتژیمان برای کسب موفقیت درازمدت.

این سند برای پیروزی در جنگ علیه ترور اقدامات زیر را پیشنهاد می‌کند:

- پیشبرد دموکراسی‌های کارآمد به‌منزله پادزهری برای ایدئولوژی تروریسم؛
- جلوگیری از حملات شبکه‌های تروریستی؛
- ممانعت از دستیابی دولت‌های شرور به سلاح‌های کشتار جمعی؛
- ممانعت از دسترسی تروریست‌ها به حمایت و پناهگاه در کشورهای شرور؛
- ممانعت از کنترل تروریست‌ها بر هر کشوری که بتوانند از آنجا به‌عنوان پایگاه یا سکوی پرش برای عملیات تروریستی استفاده کنند؛
- ایجاد بنیان‌ها و تأسیس بنیادها و ساختارهای مورد نیاز برای دست زدن به جنگ رو در رو علیه ترور و کمک به تضمین موفقیت نهایی ما.

در بخش واقعیت‌های امروزین جنگ علیه تروریسم سند به برخی موفقیت‌ها نظیر، محدود کردن فعالیت القاعده در افغانستان، کسب همکاری کشورهای دیگر در جنگ علیه تروریسم در عراق، تضعیف قابل توجه توان القاعده از طریق از میان برداشتن مغزهای متفکر این گروه از جمله، خالد شیخ محمد و ابومصعب الزرقاوی.

چالش‌های پیش‌رو در جنگ علیه تروریسم نیز در این سند مطرح

گردیده است، از جمله عدم تمرکز گروه‌های تروریستی و سلولی عمل کردن آنها کار را برای مبارزه با آنان دشوار می‌نماید. برخی کشورها از جمله ایران و سوریه به پناه دادن و حمایت از تروریست‌ها ادامه می‌دهند.

ج) برآورد چهار سالانه امنیت داخلی

در سال ۲۰۰۷، کنگره ایالات متحده، وزیر امنیت داخلی را ملزم ساخت تا براساس الگوی «برآورد دفاعی چهار ساله»، از سال ۲۰۰۹ و هر چهار سال یک بار برآوردی را تحت عنوان «برآورد امنیت داخلی چهار ساله» (OHSR) تهیه و در ۳۱ دسامبر همان سال به کنگره تحویل دهد.

بر طبق قانون کنگره، وزیر امنیت داخلی باید برآورد مذکور را با مشارکت رؤسای نهادهای دیگر در سطح فدرال، شامل دادستان کل، وزیر خارجه، وزیر دفاع، وزیر بهداشت، وزیر خزانه‌داری، وزیر کشاورزی و مدیرکل اطلاعات ملی و نیز مقامات کلیدی وزارتخانه متبوع خود، دیگر سازمان‌های دولتی و غیردولتی مرتبط، دولت‌های ایالتی، مقامات محلی، اعضای کنگره، نمایندگان بخش خصوصی، دانشگاهیان و دیگر کارشناسان سیاسی تهیه کند.

این گزارش باید حاوی توصیفی از تهدیدات پیش‌روی منافع امنیت ملی داخلی؛ استراتژی امنیت داخلی ملی، ازجمله لیستی از مأموریت‌های امنیت داخلی بر طبق اولویت‌ها؛ همکاری‌های مورد نیاز میان سازمان‌های مختلف و آمادگی کنونی نهادهای فدرال؛ ارزیابی سازمان‌ها، سیستم‌ها و زیرساخت‌های وزارت امنیت داخلی برای پشتیبانی از این استراتژی؛ و

فرضیات ارائه‌شده در آن باشد.

به هر حال، محتوای این سند ۱۰۸ صفحه‌ای شامل بخش‌های زیر می‌باشد:

پیام جانت ناپولیتانو، وزیر امنیت داخلی پیشگفتار، خلاصه کاربردی، مقدمه، محیط امروزین امنیتی، تعریف و چهارچوب امنیت داخلی، بررسی مأموریت‌های امنیت داخلی، مأموریت اول: جلوگیری از تروریسم و تقویت امنیت، مأموریت دوم: تأمین و مدیریت مرزها، مأموریت سوم: اجرا و مدیریت قوانین مهاجرت، مأموریت چهارم: تأمین امنیت فضای سایبر و مأموریت پنجم: تضمین بهبودپذیری در برابر بلایا، بلوغ و تقویت سرمایه‌های امنیت داخلی.

مأموریت‌ها، مقاصد و اهداف امنیت داخلی

مأموریت اول: جلوگیری از تروریسم و تقویت امنیت، **مقصود اول:** جلوگیری از حملات تروریستی، **مقصود دوم:** جلوگیری از دریافت یا استفاده غیرقانونی تروریست‌ها از مواد شیمیایی، میکروبی، رادیوپرتوی، و هسته‌ای، **مقصود سوم:** مدیریت در برابر خطراتی که متوجه زیرساخت‌های حیاتی است و رهبری اصلی و وقایع؛

مأموریت دوم: تأمین و مدیریت مرزها، **مقصود اول:** کنترل کارآمد مرزهای هوایی زمینی و دریایی آمریکا، **مقصود دوم:** حراست از بازرگانی و مسافرت‌های قانونی، **مقصود سوم:** انهدام سازمان‌های جنایتکار فراملی؛

مأموریت سوم: اجرا و مدیریت قوانین مهاجرت، **مقصود اول:** تقویت و مدیریت کارآمد سیستم مهاجرت، **مقصود دوم:** جلوگیری از

مهاجرت‌های غیرقانونی؛

مأموریت چهارم: تأمین امنیت فضای سایبری، **مقصود اول:** ایجاد یک محیط امن، مطمئن و سایبری، **مقصود دوم:** پیشبرد امنیت سایبری دانش و نوآوری؛

مأموریت پنجم: تضمین ترمیم‌پذیری در برابر بلایا، **مقصود اول:** کاهش خطرات، **مقصود دوم:** تشدید آمادگی، **مقصود سوم:** تضمین پاسخگویی کارآمد فوری، **مقصود چهارم:** بهبودی سریع.

ارزیابی و نتیجه‌گیری

اسنادی را که در فوق مورد بررسی قرار دادیم در رابطه با یک موضوع اصلی، تأمین امنیت سرزمین و ملت ایالات متحده می‌باشد. دو سند اول مورد بحث به‌طور مستقیم استراتژی ملی ایالات متحده برای امنیت خاک اصلی این کشور را تشریح می‌نماید و دو سند دیگر، اگرچه دارای محتوایی مشابه با دو سند اول هستند، ولی به‌طور خاص به امر مبارزه علیه تروریسم می‌پردازند و بالاخره سند پنجم بررسی چهار سالانه عملکرد وزارت امنیت داخلی و دیگر نهادهای مرتبط با مسئولیت‌های مندرج در اسناد استراتژی ملی برای امنیت داخلی طی سال‌های پیش را مورد توجه قرار داده است.

سند اول، استراتژی ملی برای امنیت داخلی منتشره در سال ۲۰۰۲، در واقع سند مادر برای تشکیل وزارت امنیت داخلی و نحوه همکاری نهادهای متعدد دولتی، اطلاعاتی و امنیتی در رده‌های مختلف فدرال،

ایالتی، محلی، قبیله‌ای و بخش خصوصی با این وزارتخانه به‌شمار می‌رود. سند دوم استراتژی ملی برای امنیت داخلی (۲۰۰۷) ضمن تکرار موضوعات عمده سند اول میزان موفقیت‌ها و ناکامی‌ها در اجرای سند استراتژی نخست را مورد ارزیابی قرار داده و پیشنهادهایی با توجه به تغییرات به‌عمل‌آمده در اوضاع داخلی و بین‌المللی ارائه می‌نماید. اسناد مربوط به استراتژی ملی برای مبارزه با تروریسم را نیز می‌توان به همین ترتیب مورد توجه قرار داد. استراتژی ملی سال ۲۰۰۳ برای مبارزه با تروریسم مکمل استراتژی ملی ۲۰۰۲ برای امنیت داخلی با توجه خاص به امر تروریسم به‌حساب می‌آید و استراتژی ملی سال ۲۰۰۶ برای مبارزه با تروریسم عملکرد و میزان موفقیت‌ها و ناکامی‌ها و همچنین چالش‌های موجود بر سر راه اجرای این استراتژی را مورد بررسی قرار داده و پیشنهادهایی برای پیشرفت کار ارائه می‌نماید.

در مجموع اسناد مورد بحث حول دو محور اصلی مبارزه با تروریسم و امنیت کشور و ملت ایالات متحده تدوین یافته و استراتژی این کشور را در این زمینه‌ها مشخص می‌نمایند.

در سند نخست استراتژی ملی امنیت داخلی هیچ نامی از کشور به‌خصوصی از جمله ایران ذکر نشده است و در سند پنجم، بررسی چهار سالانه امنیت داخلی نیز نامی از ایران برده نشده است. احتمالاً در هنگام تدوین سند نخست هنوز جورج دبلیو بوش در نطق معروف خود در اجلاس مشترک کنگره ایران را در محور شرارت قرار نداده بود و در سند آخر نیز که در زمان دولت باراک اوباما تهیه شده است از ذکر نام

ایران خودداری شده است. ولی در سند سال ۲۰۰۳ استراتژی ملی برای مبارزه با تروریسم یک بار در صفحه ۱۸ و آن هم در کنار کشورهایی نظیر عراق، سوریه، لیبی، کوبا، کره شمالی، و سودان از ایران نیز نام برده شده است. در سند ۲۰۰۶ استراتژی ملی برای مبارزه با تروریسم نیز در صفحه ۴ در کنار سوریه یک بار و در صفحه ۱۵ در کنار نام کشورهای سوریه، سودان، کره شمالی، و کوبا ۵ بار از ایران نام برده شده است. در سند ۲۰۰۷ استراتژی ملی برای امنیت داخلی در صفحه ۹ از ایران به‌عنوان پشتیبان حزب‌الله نام برده شده است.

در تمامی موارد فوق ایران یکی از کشورهای حامی تروریسم قلمداد شده است.

منابع

Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (a) (3) (A, B, and C).

Amended Homeland Security Act, P.L. pp. 107-296, §707, (c) (2) (A through I).

Department of Homeland Security, Quadrennial Homeland Security Review (OHSR), 1 Februaru 2010, <http://www.dhs.gov/xabout/gc_1208534155450.shtm#0>

Implementing Recommendations of the 9/11 Commission Act of 2007, August 3, 2007, P.L. pp. 110-53, §2401, Which Amended the Homeland Security Act of 2002, November 25, 2002, P.L. pp. 107-296, Adding §707 Mandating a Quadrennial Homeland Security Review

U.S. National Strategy for Combating Terrorism, 2003, <https://www.cia.gov/news-information/cia-the-war-on-terrorism/Counter_Terrorism_Strategy.pdf>

U.S. National Strategy for Combating Terrorism, 2006, <http://www.fas.org/sgp/crs/terror/RL34230.pdf>

U.S. National Strategy for Homeland Security, Homeland Security Council, October 2007, <http://www.dhs.gov/xlibrary/assets/nat_strat_homelandsecurity_2007.pdf>

U.S. National Strategy for Homeland Security, Office of Homeland Security, July 2002, <http://www.dhs.gov/xlibrary/assets/nat_strat_hls.pdf>

کنش‌های اطلاعاتی نوشتاری ایالات متحده؛
حرکت به سوی بازتعریف «دِگر»:
بررسی اسناد اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا

مهدی میرمحمدی[1]

چکیده

مقاله پیش‌روی به‌دنبال واکاوی سیاست‌های اطلاعاتی آمریکا با بررسی کنش‌های اطلاعاتی نوشتاری (اسناد استراتژی‌های اطلاعاتی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ و سند ارزیابی چهار ساله جامعه اطلاعاتی سال ۲۰۰۹) این کشور است. نویسنده مقاله بررسی کنش‌های اطلاعاتی کشورها را یکی از ضروری‌ترین گام‌ها در «دِگرشناسی» می‌داند و بر آن است که عدم توجه به کنش‌های اطلاعاتی ایالات متحده یکی از نقاط ضعف سنت آمریکاشناسی در کشورمان می‌باشد. در عین حال، نوشتار حاضر اسناد مربوط به استراتژی‌های اطلاعاتی ملی آمریکا را بازتاب تحولات ساختاری

۱. کاندیدای دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

جامعه اطلاعاتی در دهه اول قرن بیست‌ویکم معرفی کرده و مهم‌ترین دستاورد آنها را بازتعریف دِگرملی ایالات متحده و حریف اطلاعاتی جامعه اطلاعاتی آمریکا می‌داند.

مقدمه

بازیگران بین‌المللی در تلاشند تا برداشت‌ها، چشم‌اندازها، اهداف و راهبردهای پیش‌روی سایر هم‌نوعان بین‌المللی‌شان را بازشناخته و گام‌های راهبردی خود را متناسب با آن طراحی نمایند. به قول سان تزو، پیروزی در بازی بین‌المللی‌نیازمند شناخت دشمن یا رقیب است. او تصریح می‌کند:

- اگر کسی دشمن و خودش را بشناسد، در هزار جنگ هم که وارد شود خطری متوجه او نخواهد بود.
- اگر تنها خودش و نه دشمن را بشناسد، گاهی برنده و گاهی بازنده خواهد بود.
- اگر نه دشمن و نه خودش را بشناسد، در هر نبردی شکست خواهد خورد (Tsu, 1971, p. 84; Foryst, 2009).

گفته سان تزو را می‌توان تعمیم داد و ادعا کرد که دِگرشناسی (اعم از دشمن، رقیب یا متحد) عنصر محوری سیاست‌گذاری راهبردی بازیگران بین‌المللی‌است، اما مسئله این است که چگونه می‌توان «دِگر» را به‌ویژه «دِگران» رقیب و دشمن را که در اکثر موارد به‌دنبال جلوگیری از شناخت سایرین از خود هستند، شناخت؟ یکی از بهترین پاسخ‌هابه این پرسش، رصد کنش‌های «دِگر» است. هر دِگری مجموعاً سه نوع کنش‌مختلف از

خود صادر می‌کند که محصول بررسی و ارزیابی آنها، «شناخت از دِگر» را شکل می‌دهد. این کنش‌هاشامل کنش‌های رفتاری، گفتاری (Onuf, 2001) و نوشتاری است. بازیگران بین‌المللی‌در تعامل خود با سایر بازیگران مجبور به صدور یک یا ترکیبی ازاین کنش‌هاهستند. موضع‌گیری سران یک کشور، اقدام یک کشور در حمله نظامی یا تحریم اقتصادی یک کشور دیگر، انتشار بیانیه‌های بین‌المللی‌یا حتی اسناد رسمی داخلی، همگی نمونه‌هایی ازاین کنش‌هابه‌شمار می‌آیند. کنش‌هایی که از یک بازیگر سر می‌زند، معرف نیات، انگیزه‌ها، برداشت‌هاو سیاست‌های آنان است. حتی اگر بازیگری به‌دنبال پنهان کردن نیات و سیاست‌هایش باشد، باز هم مجبور است آن را در قالب یکی از کنش‌های فوق عملیاتی کند. در واقع پنداشته‌های هر بازیگر در قالب کنش‌های او بازنمایی می‌شود. بنابراین رصد و ارزیابی این کنش‌هابهترین روش برای شناخت «دِگر» است.

اسنادی که توسط بازیگران در رابطه با مواضع، تفکرات، سیاست‌هاو راهبردهای آنها در زمینه‌های مختلف منتشر می‌شود، یکی از مصادیق‌این کنش‌های سه گانه است. بخشنامه‌های اداری، قوانین، گزارشات رسمی سازمانی و اسناد استراتژی‌های مربوط به سیاست‌های داخلی، خارجی و امنیتی نمونه‌هایی از کنش‌های نوشتاری بازیگران است که بررسی دقیق آنها می‌تواند دریچه‌ای مستقیم به دنیای پندارهای آنان بگشاید. در این میان آن دسته از کنش‌هایی که نزدیکی بیشتری با فضاهای فکری و راهبردی بازیگران داشته باشند، ظرفیت بیشتری برای ارائه شناخت از نیات و سیاست‌های راهبردی آنها خواهند داشت. اسناد مربوط به

استراتژی‌های اطلاعاتی ایالات متحده نیز از این نوع هستند.

سنت آمریکاشناسی جاری در ایران، عمدتاً برای شناخت و تحلیل این «دِگر سترگ» بر کتاب‌ها، مقالات، گزارش‌های خبری، مواضع نخبگان سیاسی و در نهایت اسناد رسمی مربوط به استراتژی امنیت ملی این کشور تکیه می‌کند. در واقع‌این سنت به‌دنبال آن است تا با تمرکز بر بعد آشکار کنش‌های ایالات متحده، تصویری جامع و کامل از پندارها و نیات این بازیگر را بازنمایی کند. این در حالی است که بخش قابل توجهی از کنش‌های بازیگران در دنیای پیچیده و پنهان سازمان‌های اطلاعاتی و راهبردپردازی‌های مرتبط با آن قرار دارد. از این‌رو، شناخت جامع و عمیق از یک «دِگر خاص» مستلزم توجه همزمان به کنش‌های آشکار و پنهان آن خواهد بود. به عبارت دیگر ما با دو جهان متفاوت اما مکمل بازیگران مواجه‌هستیم: جهان آشکار و جهان اسرار (Laqueur, 1985). «دگرشناسی» مبتنی بر جهان آشکار، مانند شناخت ماه از چشم‌انداز زمینی است. شناخت «دگر» با تأکید صرف بر داده‌های به‌دست‌آمده از جهان آشکار بازیگران، شناخت جامعی نخواهد بود و لازم است دریچه‌هایی نیز برای ورود به جهان اسرار آنها گشود.

این دریچه‌ها، همانند جهان آشکار، کنش‌هایی هستند که از سوی سازمان‌های پنهان‌نگر و پنهان‌پژوه بازیگران صادر می‌شوند. بررسی کنش‌های رفتاری، گفتاری و نوشتاری نهادهای اطلاعاتی بازیگران به ما این امکان را می‌دهد که علی‌رغم پنهانکاری و پیچیدگی حاکم براین کنش‌ها، روزنه‌ای برای نگریستن به جهان اسرار آنان بیابیم. علاوه بر این

کنش‌ها، توجه به ادبیات اطلاعاتی در هر کشور نیز، منبع خوبی برای ورود به جهان اسرار بازیگران دیگر است. منظور از ادبیات اطلاعاتی، به زبان ساده، متونی است که در خصوص سیاست‌ها، اقدامات و ساختارهای اطلاعاتی به رشته تحریر درمی‌آیند (Gill, 1994, p. 9).

بدین ترتیب می‌توان گفت که اسناد مربوط به راهبردهای اطلاعاتی یک کشور، به‌عنوان مصداقی از کنش‌های نوشتاری صادره از جهان اسرار، یکی از دریچه‌های معتبر برای مشاهده دقیق‌تر «دِگر» است. این مقاله تلاش خواهد کرد با بررسی اسناد مربوط به استراتژی اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا، به‌عنوان یکی از «دِگران سازنده» جمهوری اسلامی ایران دریچه‌ای به جهان اسرار این بازیگر سترگ بگشاید.

۱. کنش‌های نوشتاری ایالات متحده در جهان اسرار

ایالات متحده آمریکا تنها بازیگر بین‌المللی‌است که انبوهی از کنش‌های نوشتاری رسمی، نیمه رسمی و غیررسمی از جهان اسرار را صادر کرده است. از این‌رو، ادبیات اطلاعاتی نسبتاً حجیمی در این کشور تولید شده است که البته این واقعیت، ریشه در فرهنگ شفافیت[1] در سنت اطلاعاتی آمریکا دارد (Wirtz, 2007). علی‌رغم آنکه بخش زیادی از این ادبیات محصول دو دهه پایانی قرن بیستم‌می‌باشند، اما تا سال‌های ابتدایی قرن جدید ما هیچ‌گاه شاهد کنش‌های نوشتاری رسمی از سوی نهادهای

1. Culture of Openness

اطلاعاتی آمریکا نبوده‌ایم.

با وقوع حوادث یازده سپتامبر و دگرگونی ساختاری متعاقب آن در نهادهای اطلاعاتی آمریکا (میرمحمدی و محمدی لرد، ۱۳۸۷)، شاهد کنش‌های نوشتاری رسمی از سوی نهادهای اطلاعاتی ایالات متحده آمریکا بوده‌ایم که در قالب استراتژی‌های اطلاعاتی و ضداطلاعاتی ملی و روندهای جهانی منتشر شده‌اند. مهم‌ترین تفاوت این اسناد با اسناد اطلاعاتی منتشرشده در سال‌های پیشین آن است که اسنادی مانند متن برآوردهای اطلاعات ملی مربوط به دوران جنگ سرد، عموماً دارای ارزش تاریخی بودند و ارتباطی با راهبردهای جاری یا آتی ایالات متحده نداشتند، اما نسل جدید اسناد رسمی منتشرشده در قرن جدید، مستقیماً درباره برداشت‌هاو انگاره‌های امروزین دولتمردان و انتظارات آنان از آینده است. از سوی دیگر، نسل جدید اسناد اطلاعاتی برای اولین بار در چهارچوب یک سند راهبردی تدوین شده و شامل آرمان‌هاو اهداف مورد نظر دولت آمریکاست. برخی از مهم‌ترین این اسناد شامل موارد زیر بوده‌اند:

۱. استراتژی اطلاعات ملی ایالات متحده: تحول از طریق ترکیب و نوآوری، در سال ۲۰۰۵؛

۲. استراتژی ضداطلاعات ملی ایالات متحده در سال ۲۰۰۵؛

۳. استراتژی ضداطلاعات ملی‌ایالات متحده در سال ۲۰۰۸؛

۴. استراتژی اطلاعات ملی ایالات متحده در سال ۲۰۰۹؛

۵. استراتژی ضداطلاعات ملی ایالات متحده در سال ۲۰۰۹؛

۶. برآورد چهار ساله جامعه اطلاعاتی: سناریوهایی درباره آینده احتمالی

پیش‌روی جامعه اطلاعاتی، سال ۲۰۰۹؛

۷.روندهای جهانی[1] ۲۰۱۰ و ۲۰۲۵؛

۸.برآوردهای اطلاعات ملی.[2]

اسناد فوق و سایر اسناد اطلاعاتی، همگی توسط دفتر رئیس اطلاعات ملی[3] یا مراکز و سازمان‌های زیرمجموعه جامعه اطلاعاتی آمریکا منتشر می‌شوند. استراتژی‌های اطلاعات ملی توسط دفتر رئیس اطلاعات ملی، استراتژی‌های ضداطلاعات ملی توسط دفتر مدیر اجرایی ضداطلاعات[4] و اسناد مربوط به روندهای جهانی و برآوردهای اطلاعات ملی توسط شورای اطلاعات ملی[5] تهیه و تدوین می‌شوند.

از میان اسناد فوق، سند مربوط به استراتژی اطلاعات ملی و برآورد چهار ساله جامعه اطلاعاتی ارتباط بیشتری با برداشت‌ها و رویکردهای بین‌المللی دولتمردان آمریکا دارند و از سوی دیگر منبع مهمی در «دگرشناسی» ما از آمریکا خواهد بود؛ چراکه استراتژی اطلاعاتی در واقع بیان ارزش‌های بنیادین، اولویت‌های اساسی و جهت‌گیری‌های اطلاعاتی آتی یک کشور و در عین حال دستور کار اجرایی دستگاه‌های اطلاعاتی آن است. از این‌رو نوشتار حاضر نیز تمرکز خود را بر این اسناد قرار داده است.

---

1. Global Trends
2. National Intelligence Estimates
3. Director of National Intelligence
4. National CounterIntelligence Executive
5. National Intelligence Council

۲. استراتژی‌های اطلاعات ملی

۲ـ۱. استراتژی سال ۲۰۰۵: تحول از طریق ترکیب و نوآوری

این استراتژی اولین سند راهبردی اطلاعاتی است که پس از وقایع یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و دگرگونی‌های متعاقب آن در جامعه اطلاعاتی آمریکا تدوین و منتشر شد. یکی از اهداف کلان این سند معرفی مفهوم جدید «اطلاعات ملی» پس از دگرگونی‌های ساختاری جدید در جامعه اطلاعاتی آمریکا براساس مفاد قانون اصلاح اطلاعات و ممانعت از تروریسم سال ۲۰۰۴ و استراتژی امنیت ملی جدید دولت بوش بود (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 1) از آنجایی که یکی از مهم‌ترین نقاط ضعف جامعه اطلاعاتی آمریکا در حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱، عدم هماهنگی میان اعضای آن تشخیص داده شده بود، سند سال ۲۰۰۵ به‌دنبال آن بود تا نهادهای اطلاعاتی گسترده[1] آمریکا را «یکپارچه‌تر، هماهنگ‌تر و مؤثرتر» نماید (Office of Director of Ntional Intelligence, 2005, p. 1) جان نگروپونته، رئیس وقت اطلاعات ملی آمریکا، در مقدمه سند سال ۲۰۰۵ مسئولیت جامعه اطلاعاتی را در سه

---

۱. جامعه اطلاعاتی آمریکا هم‌اکنون شامل ۱۶ نهاد اطلاعاتی به شرح زیر است:
سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا)، سازمان اطلاعات دفاعی، سازمان زمین فضای ملی، سازمان شناسایی ملی، سازمان امنیت ملی، اطلاعات نیروی هوایی، اطلاعات نیروی زمینی، اطلاعات نیروی دریایی، اطلاعات تفنگداران دریایی، دفتر اطلاعات و ضداطلاعات وزارت انرژی، دفتر اطلاعات و تحلیل وزارت امنیت داخلی، اطلاعات گارد ساحلی، دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت امور خارجه، دفتر اطلاعات و تحلیل وزارت خزانه‌داری، معاونت امنیت ملی اداره تحقیقات فدرال وزارت دادگستری و دفتر اطلاعات امنیت ملی اداره مبارزه با مواد مخدر وزارت دادگستری.

مورد زیر خلاصه کرده است:

- ترکیب ابعاد داخلی و خارجی اطلاعات آمریکا به‌منظور از بین بردن شکاف‌های موجود در درک تهدیدات علیه امنیت ملی آمریکا؛
- افزایش عمق و دامنه تحلیل‌های اطلاعاتی؛
- تضمین آنکه منابع اطلاعاتی آمریکا ضمن موفقیت در مسائل جاری، توانایی تولید توانمندی‌های اطلاعاتی مورد نیاز آمریکا را در آینده نیز داشته باشند.

به‌طور کلی سند سال ۲۰۰۵ تحت تأثیر زمینه ناشی از اصلاح‌طلبی امنیتی ـ اطلاعاتی پس از یازده سپتامبر که در قانون میهن‌پرستی ۲۰۰۱ و قانون اصلاح اطلاعات و ممانعت از تروریسم سال ۲۰۰۴ منعکس شده بود، به‌دنبال اصلاح گسترده رویه‌ها و ترتیبات اطلاعاتی، تغییر فرهنگ سازمانی سنتی حاکم بر جامعه اطلاعاتی با ترکیب فرهنگ اطلاعاتی خارجی و داخلی و تطبیق آن با تهدیدات نوظهور مربوط به قرن جدید بوده است. تحت تأثیر این زمینه، استراتژی اطلاعات ملی سال ۲۰۰۵، تأکید ویژه‌ای بر تقویت توانمندی‌های اطلاعات داخلی ایالات متحده دارد. براساس این سند، تحول جامعه اطلاعاتی آمریکا مبتنی بر دکترین یکپارچه‌سازی[1] (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 4) اطلاعات صورت خواهد گرفت. اهداف و دستور کارهای مطرح‌شده در این سند، راهنمای سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، جمع‌آوری، تحلیل،

1. Doctrinal Principle of Integration

عملیات، بودجه‌ریزی و ارزشیابی در جامعه اطلاعاتی خواهد بود و دفتر مدیر اطلاعات ملی بر اجرایی شدن این اهداف نظارت خواهد کرد.

۲ـ۱ـ۱. چشم‌انداز، مأموریت‌ها و استراتژی اطلاعاتی در سند سال ۲۰۰۵

استراتژی اطلاعات ملی سال ۲۰۰۵ حول سه محور چشم‌انداز[1]، مأموریت[2] و استراتژی جامعه اطلاعاتی سازماندهی شده است. سند سال ۲۰۰۵ چشم‌انداز جامعه اطلاعاتی (آنچه که خواهند شد) را اینگونه توصیف کرده است: «ساختاری یکپارچه از افسران اطلاعاتی حرف‌های نوآور با هدف مشترک دفاع از منافع و زندگی اتباع آمریکایی و گسترش ارزش‌های آمریکایی، که توانایی آنها ناشی از نهادهای مردم‌سالار، تنوع و قابلیت‌های فناورانه و فکری ما [آمریکا] است» (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 3).

مأموریت‌های جامعه اطلاعاتی آمریکا (آنچه که باید انجام دهند) براساس سند سال ۲۰۰۵ شامل موارد زیر است:

- جمع‌آوری، تحلیل، و انتشار اطلاعات عینی، به هنگام و بدون سوگیری‌های سیاسی به رئیس‌جمهور، دولتمردان مؤثر در سیاست‌گذاری امنیت ملی آمریکا، نیروهای نظامی و انتظامی؛
- اجرای برنامه اطلاعات ملی دولت آمریکا و دستورات ویژه صادره توسط رئیس‌جمهور؛
- تحول در توانمندی‌های جامعه اطلاعاتی با هدف برتری در برابر

1. Vision
2. Mission

تهدیدات در حال تکامل علیه ایالات متحده، ریسک‌پذیری و در عین حال توانایی تشخیص عدم امکان حذف یک خطر؛

- انجام اقدامات ضداطلاعاتی مؤثر برای گسترش و حفاظت از اقدامات [اطلاعاتی] با هدف تضمین قابلیت اعتماد به ساختار اطلاعاتی، فناوری، نیروهای نظامی و فرایندهای تصمیم‌گیری دولت [آمریکا]؛
- انجام وظایف براساس قانون و با احترام به آزادی‌های مدنی و حوزه خصوصی تمام آمریکاییان.

استراتژی جامعه اطلاعاتی برای موفقیت در عملیاتی کردن چشم‌انداز و مأموریت‌های فوق، یکپارچه کردن دستگاه‌های اطلاعاتی مختلف آمریکا از طریق سیاست‌گذاری، دکترین و فناوری اطلاعاتی است. استراتژی یکپارچه‌سازی در سند فوق، ۱۵ هدف استراتژیک[1] را در دو دسته اهداف مأموریتی[2] (پیش‌بینی، نفوذ و پیشگیری از تهدیدات) و اهداف سازمانی[3] (قابلیت حفظ برتری رقابتی)، پیش‌بینی کرده است.

اهداف مأموریتی: مقابله با تروریسم در داخل و خارج؛ جلوگیری و مقابله با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی؛ حمایت از رشد مردم‌سالاری؛ طراحی روش‌های ابتکاری برای درک و تحلیل اهداف اطلاعاتی سخت؛ و پیش‌بینی تحولات راهبردی و شناسایی فرصت‌ها و آسیب‌پذیری‌ها برای تصمیم‌گیران.

اهداف سازمانی: ایجاد توانمندی اطلاعاتی یکپارچه؛ تقویت رویه‌ها،

---

1. Strategic Objectives
2. Mission Objectives
3. Enterprise Objectives

روش‌ها و توان کارشناسی تحلیلی جامعه اطلاعاتی؛ هماهنگ کردن، بهینه کردن و متناسب کردن توانمندی جمع‌آوری اطلاعات؛ جذب و به‌کارگیری نیروی انسانی مبتکر و نتیجه‌گرا و هماهنگ کردن آنها در جامعه اطلاعاتی؛ و تضمین دسترسی اعضای جامعه اطلاعاتی و مشتریان به اطلاعات مورد نیاز در هنگام نیازشان؛ ایجاد روابط جدید و تقویت روابط موجود اطلاعاتی با دیگر کشورها؛ ایجاد قواعد و رویه‌های امنیتی شفاف و هماهنگ؛ بهره‌برداری از پیشرفت‌های علمی و پژوهشی؛ استفاده از تجربیات ناشی از موفقیت‌ها و ناکامی‌های گذشته؛ و کنار گذاشتن نیروهای مازاد بر نیاز و برنامه‌هایی که ارزش افزوده اطلاعاتی ندارند.

۲ـ۱ـ۲. ارزیابی سند سال ۲۰۰۵

۲ـ۱ـ۲ـ۱. حریف آمریکا کیست؟

منظور از حریف[1] در متون اطلاعاتی ـ امنیتی کنشگری است که با اقدامات خود (که لزوماً هم اطلاعاتی نیستند)، ارزش‌ها، منافع و امنیت ملی کشور را به مخاطره می‌اندازد. حریف و تعریف آن، یکی از مفاهیم بنیادین در تدوین استراتژی‌های امنیتی یک کشور به‌شمار می‌رود، به‌گونه‌ای که می‌توان گفت وظیفه اصلی سازمان‌های اطلاعاتی تولید شناخت از حریف و مقابله با اقدامات اوست.

سند استراتژی اطلاعات ملی سال ۲۰۰۵، کنشگر خاصی را به‌عنوان حریف قلمداد نکرده است، اما فضای حاکم بر آن و برخی از

1. Adversary

توصیف‌هایی که در عبارات و پاراگراف‌های آن آمده است، برداشت جامعه اطلاعاتی آمریکا از حریف را مشخص می‌کند. توصیف کلی استراتژی اطلاعات ملی سال ۲۰۰۵ از حریف، شبکه‌ها و گروه‌های تروریستی افراط‌گرا و دولت‌های حامی تروریسم و غیرمردم‌سالار است (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 9). این توصیف کنشگرانی را که در برداشت آمریکا از حریف می‌گنجند، به‌طور کلی مشخص می‌کند، اما واقعیت این است که تمام گروه‌های تروریستی و دولت‌های غیرمردم‌سالار، در تعریف سند ۲۰۰۵ از حریف جای نمی‌گیرند. بلکه در صورتی که کنشگرانی با این ویژگی‌ها در حوزه‌های موضوعی اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی (در تمام انواع آن)، حملات تروریستی علیه منافع و اتباع آمریکایی و مخالفت با روندهای مردم‌سالارانه مورد حمایت آمریکا، وارد شوند تبدیل به حریف ایالات متحده شده و در دستور کار جامعه اطلاعاتی این کشور قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب می‌توان گفت که برداشت از حریف در سند سال ۲۰۰۵ متشکل از دو بخش است: ۱) توصیف کنشگران و ۲) توصیف و تعیین حوزه‌های موضوعی که کنشگران مورد نظر ممکن است در آن وارد شوند.

۲ـ۱ـ۲ـ۲. دستور کار جامعه اطلاعاتی آمریکا

دستور کار اجرایی سازمان‌های اطلاعاتی به‌عنوان یک متغیر وابسته در سیاست‌گذاری امنیتی، از یک طرف تحت تأثیر تعریف و بازتعریف دِگران سازنده (دوست) و مخرب (حریف)، منافع ملی و تهدیدات علیه امنیت ملی قرار دارد و از طرف دیگر ناشی از ملزومات ساختاری و مدیریتی

عملیاتی کردن برداشت از حریف و تهدید می‌باشد. در استراتژی سال ۲۰۰۵، براساس برداشتی که از حریف و تهدید در آن وجود دارد، از جامعه اطلاعاتی آمریکا خواسته شده است کارکردهای چهارگانه اطلاعاتی (شامل جمع‌آوری، تحلیل، ضداطلاعات و اقدام پنهان) (میرمحمدی، ۱۳۸۷) را بر روی اهداف اطلاعاتی (حریف) به اجرا بگذارد. بنابراین دستور کار جامعه اطلاعاتی آمریکا در سند سال ۲۰۰۵، مقابله پیشدستانه با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی به گروه‌ها و شبکه‌های تروریستی و دولت‌های سرکش و غیردموکراتیک مخالف آمریکا (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 7)، حمایت اطلاعاتی از مردم‌سالاری‌های نوپا (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 6)، ارزیابی وضعیت دولت‌های حاکم در مناطق بحرانی برای پیش‌بینی احتمال بروز پدیده شکست دولت (فروپاشی دولت) در این مناطق و اتخاذ سیاست‌هایی براي مدیریت پیامدهای آن، مبارزه با تروریسم در عرصه داخلی و خارجی (Office of Director of National Intelligence, 2005, pp. 6, 8) و دست آخر ایجاد همکاری‌های اطلاعاتی با دولت‌های هم‌فکر (دِگران سازنده) در جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات در خصوص تهدیدات ناشی از حریف است.

بخش دیگری از دستور کار جامعه اطلاعاتی که به‌طور خاص وظیفه عملیاتی کردن آن بر عهده رئیس اطلاعات ملی است، ایجاد تحول ساختاری و فرهنگی در جامعه اطلاعاتی برای متناسب کردن آن با برداشت‌ها و تعاریف جدید از امنیت، تهدید و حریف در قرن ۲۱ است.

این بخش از دستور کار ریشه در اصلاح‌طلبی اطلاعاتی پس از یازده سپتامبر دارد که بخش قابل توجهی از آن دگرگونی ساختاری و سازمانی در مدیریت جامعه اطلاعاتی است. اصل حاکم بر این بخش از دستور کار مدیریتی جامعه اطلاعاتی، دستیابی به یکپارچگی و هماهنگی میان نهادها، روش‌ها و تحلیل‌های اطلاعاتی در جامعه اطلاعاتی است.

بر این اساس سند سال ۲۰۰۵ از لحاظ فرهنگ سازمانی خواستار جایگزینی اصل «نیاز به اشتراک اطلاعات»[1] به جای اصل «نیاز به دانستن»[2] در فرهنگ سازمانی جامعه اطلاعاتی آمریکا می‌باشد (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 14). این کار با هدف فراهم آوردن امکان اشتراک هرچه بیشتر اطلاعات میان سازمان‌های اطلاعاتی صورت می‌گیرد تا شکاف شناختی را از بین ببرد. ازاین‌رو سند سال ۲۰۰۵ اشاعه فرهنگ اشتراک اطلاعات را به‌عنوان یکی از دستور کارهای رئیس اطلاعات ملی قرار داده است.

۲ـ۱ـ۲ـ۳. روش‌ها و سیاست‌های اطلاعاتی

در این رابطه می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

یکپارچگی اطلاعات: «سنت تفکیکی» حاکم بر سیاست امنیتی آمریکا در قرن بیستم، همواره امنیت داخلی و خارجی و متعاقب آن اطلاعات داخلی و خارجی را از یکدیگر متمایز و منفک معرفی می‌کرد. ازاین‌رو سیاست‌ها و نهادهای اطلاعاتی نیز مبتنی بر اصل تفکیک میان اطلاعات

1. Need to Share
2. Need to Know

داخلی و خارجی طراحی و اجرا می‌شدند. اما وقوع حوادث یازده سپتامبر نشان دادکه دیگر تفکیک میان داخل/خارج در فعالیت‌های اطلاعاتی ممکن نیست. شکاف شناختی ناشی از چنین تفکیکی، یکی از دلایل ناکامی اطلاعاتی یازده سپتامبر به‌شمار می‌آمد. به‌طور کلی سند سال ۲۰۰۵ با تأکید بر درهم‌تنیدگی تهدیدات داخلی با تحولات جهانی، به‌دنبال بازبینی شیوه‌های مدیریت و روش‌ها و ابزارهای جمع‌آوری داخلی و خارجی و ترکیب آنها با یکدیگر است (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 11). ازاین‌رو خواستار ترکیب تمام ابزارهای اطلاعاتی جهت شناخت و ارزیابی نیات و انگیزه‌های اهداف اطلاعاتی است و بر توجه به اطلاعات منابع آشکار[1] و ترکیب نتایج آن با اطلاعات به‌دست‌آمده از سایر منابع (منابع انسانی و فنی) تأکید می‌کند (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 13).

تعامل با مشتریان: یکی دیگر از ویژگی‌های مربوط به روش‌ها و شیوه‌های اجرایی جامعه اطلاعاتی مربوط به چگونگی روابط میان سازمان‌های اطلاعاتی و مشتریان (سیاست‌گذاران) است. سند سال ۲۰۰۵، با عنایت به این نکته که یکی از دلایل ناکامی جامعه اطلاعاتی آمریکا عدم ارتباط مناسب میان سازمان اطلاعاتی و مشتریان آن بوده است،[2] خواستار

1. Open Source Intelligence

۲. قانون اصلاح اطلاعات و ممانعت از تروریسم در سال ۲۰۰۴، رئیس اطلاعات ملی را موظف کرده است تا دسترسی حداکثری مشتریان به اخبار اطلاعاتی را تضمین کند. از این‌رو سند سال ۲۰۰۵ نیز با تغییر روش‌های ارتباط میان مشتری و اطلاعات به‌دنبال تحقق این خواسته قانون‌گذاران آمریکایی است.

ایجاد یک فضای مجازی و محیطی برای اشتراک اطلاعات و اجازه دادن به مشتریان جهت ورود به این فضا برای برطرف کردن نیاز اطلاعاتی‌شان است (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 14).

از آنجایی که روش سنتی و بوروکراتیک ارتباط مشتریان با سازمان‌های اطلاعاتی (به‌دلیل فرایند اداری ارتباط میان سیاست‌گذار و سازمان اطلاعاتی)، مانعی در تأمین به هنگام نیازمندی اطلاعاتی سیاست‌گذاران است، ایجاداین امکان مجازی به مشتریان تعریف‌شده اطلاعات، امکان «دسترسی به هنگام نیاز» را فراهم می‌آورد (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 15).

همکاری با دیگران: تأکید سند سال ۲۰۰۵ بر همکاری اطلاعاتی جامعه اطلاعاتی آمریکا با سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای هم‌فکر[1] ویژگی دیگر این سند است. متن سند تأکید می‌کند از آنجایی که تهدیدات فراملی هستند و هیچ کشوری به تنهایی قادر به ایجاد امنیت و مقابله با آنها نیست، جامعه اطلاعاتی باید با سایر سرویس‌های اطلاعاتی دنیا در حوزه ارزیابی تهدیدات، شناسایی و مقابله با تروریست‌ها همکاری نماید (Office of Director of National Nntelligence, 2005, p. 15).

تهیه برآوردهای بلندمدت: اسناد مربوط به استراتژی‌های اطلاعات ملی و ضداطلاعات ملی در سال‌های اخیر، مصداقی از عملیاتی شدن این خواسته سند در جامعه اطلاعاتی آمریکاست. برای عملیاتی شدن این

1. Likeminded Nations

سیاست نیز بر لـزوم تربیـت تحلیلگـران اطلاعـاتی راهبـردی کـه وظیفـه اصلی‌شان آینده‌پژوهی و واکاوی تحولات آتی مربوط به اهداف اطلاعـاتی آمریکـا باشـد تأکیـد دارد (Office of Director of National Nntelligence, 2005, p. 10) و تقویـت تـوان کارشناسـی تحلیلـی در جامعه اطلاعاتی را روشی برای جلـوگیری از ناکـامی اطلاعـاتی مـی‌دانـد (Office of Director of National Nntelligence, 2005, p. 12).

بهره‌گیری از فناوری‌های نوین: مروری بر تاریخ اطلاعات آمریکـا در دوران جنگ سرد نشان می‌دهد که تکیـه بـر ابـزارهـای جمـع‌آوری فنـی همواره یکی از ویژگی‌های بارز مزیت اطلاعاتی آمریکا بوده اسـت. نقـش پروژه مجیـک و آلتـرا در جنـگ جهـانی دوم (Ameringer, 1990, pp. 141-150; Polmar and Allen, 1997, p. 563)، هواپیماهای جاسوسـی یو ۲ و ماهواره‌های کرونا در دوران جنگ سرد (Immerman, 2006, pp. 30-33; Polmar and Allen, 1997, p. 561) در برتری اطلاعاتی آمریکا در برابـر شـوروی نمونـه‌هـایی از جایگـاه فنـاوری در سـنت اطلاعـاتی آمریکاست. از آنجایی که دسترسی به فناوری‌های روز در جمع‌آوری فنی، همواره یکی از دلایل برتری جامعه اطلاعـاتی آمریکـا در ۵ دهـه گذشـته بوده است، سند ۲۰۰۵ نیز بر لزوم توجه بیشتر به دسـتیابی بـه ابـزارهـای فناورانه نوین جمع‌آوری اطلاعات تأکید می‌کند و معتقد است از آنجایی کـه جهانی شدن و سرعت پیشرفت‌های فناورانه ممکن اسـت، بـا فـراهم آوردن امکان دسترسی حریف به فناوری‌های نوین، مزیت فناورانه جامعه اطلاعاتی آمریکا را از بین ببرد، جامعه اطلاعاتی بایـد سـرمایه‌گـذاری بیـشتری بـرای

حفظ برتری فناورانه اطلاعاتی داشته باشد. برای تحقق این هدف، سند سال ۲۰۰۵ از جامعه اطلاعاتی می‌خواهد تا حمایت از پژوهش‌های خاص در حوزه‌های پیشرو فناوری را در دستور کار خود قرار دهد (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 17).

حفظ و ارتقای سرمایه‌انسانی: دسترسی به این هدف مستلزم ۱) به‌کارگیری افسران در بخش‌های متناسب با تخصص و توانایی‌هایشان؛ ۲) استخدام نخبگان؛ ۳) آموزش مستمر و مداوم افسران اطلاعاتی براساس تحولات و چالش‌های نوین و در حال ظهور؛ و ۴) فراهم آوردن امکان پیشرفت، انتقال و گردش نیرو میان سازمان‌های اطلاعاتی نظامی و غیرنظامی است (Office of Director of National Intelligence, 2005, p. 14).

۲ـ۲. استراتژی سال ۲۰۰۹

درک تیزبینانه و مسئولانه از تهدیدات و فرصت‌های جهانی به همراه چالاکی سازمانی برای استفاده از توانمندی‌های جامعه اطلاعاتی در مقابله با تهدیدات و بهره‌برداری از فرصت‌ها از اصول حاکم بر سند سال ۲۰۰۹ هستند (Office of Director of National Intelligence, 2009, p. 1). سند سال ۲۰۰۹ بیانگر پیشرفت‌هایی در رهبری جامعه اطلاعاتی و برنامه اطلاعات ملی توسط مدیر اطلاعات ملی است. این سند همچنین نشان‌دهنده افزایش درک جامعه اطلاعاتی از چالش‌های ضدتروریسم است و اهمیت چالش‌ها و تهدیدات ضداطلاعاتی در حوزه مجازی را نشان می‌دهد. ضمناً اولویت‌ها و نقاط تمرکز سیاست‌گذاری و طرح‌های

عملیاتی جامعه اطلاعاتی را در ۴ سال آینده نشان می‌دهد.

۲ـ۲ـ۱. چشم‌انداز جامعه اطلاعاتی در سند سال ۲۰۰۹

چشم‌انداز جامعه اطلاعاتی آمریکا در سند مذکور دارای سه ویژگی اساسی زیر است:

۱. **یکپارچه و هماهنگ:** یک مجموعه هماهنگ که کل آن فراتر از مجموع اجزا باشد.

۲. **چالاکی و انطباق‌پذیری:** نهادهای اطلاعاتی آمریکا باید برخوردار از پرسنل اطلاعاتی تطبیق‌پذیر، متنوع، مستمراً یادگیرنده، مأموریت محور، مبتکر و خلاق بوده و همواره ابتکار عمل را در دست خود داشته باشند.

۳. **نمادی از ارزش‌های آمریکایی:** فعالیت‌های جامعه اطلاعاتی آمریکا باید قانونی بوده و منطبق با انتظارات آمریکاییان برای احترام به حریم خصوصی و آزادی‌های مدنی، حقوق بشر باشد و رویه‌هایی را در پیش بگیرد که منجر به احیای اعتماد و اطمینان مردم آمریکا [به جامعه اطلاعاتی] گردند (Office of Director of National Intelligence, 2009, p. 2).

۲ـ۲ـ۲. محیط استراتژیک و حریف اطلاعاتی آمریکا در سند سال ۲۰۰۹

از نظر استراتژی اطلاعاتی سال ۲۰۰۹، ایالات متحده با محیط امنیت ملی پیچیده و مستمراً در حال دگرگونی سریع مواجه است که حریف اطلاعاتی آمریکا در این محیط مجموعه‌ای از دولت ـ ملت‌ها، کنشگران غیردولتی و نیروهای فراملی خواهد بود که همچنان به رقابت و به چالش

کشیدن منافع ملی آمریکا ادامه خواهند داد. سند مذکور ویژگی اصلی حریف‌های اطلاعاتی آمریکا را استفاده آنان از ابزارهای نامتقارن و فناوری علیه منافع آمریکا در سرزمین اصلی و خارج از مرزهای این کشور می‌داند (Office of Director of National Nntelligence, 2009, p. 3).

حریف‌های اطلاعاتی دولتی که منافع آمریکا را به شیوه‌های سنتی (مانند نظامی و جاسوسی) و نوظهور (مانند عملیات‌های سایبری) به چالش می‌کشند به ترتیب عبارتند از: ایران، کره شمالی، چین و روسیه. استراتژی اطلاعات ملی آمریکا ایران را به‌دلیل به چالش کشیدن اهداف امنیتی آمریکا در خاورمیانه و فراتر از آن به‌علت برنامه هسته‌ای و موشکی، حمایت از تروریسم و کمک به دشمنان آمریکا و نیروهای ائتلاف [در عراق و افغانستان]، به‌عنوان اولین حریف یا «دِگر» منفی خود معرفی کرده است. پس از ایران، کره شمالی را به‌دلیل تهدید صلح و امنیت در آسیای شرقی، پیگیری برنامه موشکی بالستیک و هسته‌ای و انتقال این توانمندی‌ها به کشورهای ثالث به‌عنوان دومین حریف یا «دِگر» منفی تعریف می‌کند. چین، علی‌رغم داشتن منافع مشترک متعدد با آمریکا، به‌علت دیپلماسی فزاینده‌اش در خصوص دسترسی به منابع طبیعی و نوسازی نظامی یکی از چالش‌های جهانی پیچیده آمریکا قلمداد می‌شود. دست آخر، هرچند که روسیه نیز یکی از شرکای مهم آمریکا در مقابله با تروریسم هسته‌ای و تأمین امنیت مواد انفجاری شناخته شده است، اما از آنجایی که ممکن است به‌دنبال بازیابی قدرت و نفوذ خود در جهان برآمده و بدین ترتیب تأمین منافع آمریکا را پیچیده‌تر کند، به‌عنوان آخرین

کنشگر دولتی در لیست حریف‌های این کشور قرار گرفته است.

حریف‌های اطلاعاتی غیردولتی و فرودولتی[1] آمریکا نیز شامل گروه‌های خشونت‌طلب افراطی[2]؛ شورشیان[3]؛ و سازمان‌های جنایی فراملی هستند.

در کنار کنشگرانی که به‌عنوان حریف اطلاعاتی آمریکا بازشناسی شده است، حوزه‌های موضوعی خاصی نیز به‌عنوان روندها و نیروهای فراملی تهدیدکننده امنیت و منافع ملی آمریکا محسوب شده‌اند که شامل بحران اقتصادی جهانی، مناطق بدون حکومت و دولت‌های ورشکسته[4]، تغییرات آب‌وهوایی، رقابت بر سر انرژی، دگرگونی‌های سریع فناورانه و بیماری‌های مسری می‌باشند (Office of Director of National Intelligence, 2009, p. 4).

۲ـ۲ـ۳. آرمان‌های استراتژیک و اهداف اطلاعاتی

طبق سند سال ۲۰۰۹، جامعه اطلاعاتی آمریکا ۴ آرمان استراتژیک[5] دارد که عبارتند از:

۱. فراهم آوردن امکان سیاست‌گذاری امنیت ملی مدبرانه؛

۲. پشتیبانی مؤثر از اقدامات مربوط به امنیت ملی؛

۳. ارائه توانمندی‌های [اطلاعاتی] متوازن و بهینه؛

۴. فعالیت به‌عنوان یک تیم یکپارچه (Office of Director of National Intelligence, 2009, p. 5).

---

1. Non State and Sub State Adversaries
2. Violent Extremist Groups 3. Insurgents
4. Failed States and Ungoverned Spaces
5. Strategic Goals

همان‌طور که مشخص است، دو آرمان اول بر مأموریت‌های جامعه اطلاعاتی تمرکز کرده است و آرمان‌های سوم و چهارم مربوط به استلزامات ساختاری و مدیریتی جامعه اطلاعاتی آمریکاست. اهداف مأموریتی و سازمانی جامعه اطلاعاتی در سند سال ۲۰۰۹، دقیقاً برگرفته از این آرمان‌ها تدوین شده‌اند. در واقع اهداف مأموریتی را می‌توان شاخص‌های عینی و ملموس‌تر آرمان ۱ و ۲ و اهداف سازمانی را شاخص‌های عینی آرمان‌های ۳ و ۴ به‌شمار آورد.

۲ـ۲ـ۳ـ۱. اهداف مأموریتی جامعه اطلاعاتی آمریکا

طبق سند فوق، جامعه اطلاعاتی آمریکا ۶ هدف مأموریتی زیر را دنبال خواهد کرد:

۱. **مبارزه با افراط‌گرایی خشونت‌طلب مانند القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی:** در این خصوص مأموریت جامعه اطلاعاتی شناسایی و تحلیل گروه‌ها، هشدار درباره حملات آنها، ارائه اطلاعات دقیق برای قطع حمایت‌های مالی از آنان و ایجاد اختلال، خنثی کردن و مقابله با عملیات‌های آنان می‌باشد (Office of Director of National Intelligence, 2009, p. 6).

۲. **مقابله با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی توسط کنشگران دولتی و غیردولتی:** جامعه اطلاعاتی آمریکا در زمینه مقابله با اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی باید به ترتیب پنج هدف را دنبال کند: ۱) منصرف کردن کنشگری که به‌دنبال سلاح کشتار جمعی است (قانع کردن او برای نرفتن به سمت سلاح)؛ ۲) متوقف کردن و ممانعت از دستیابی

کنشگر به سلاح کشتار جمعی؛ ۳) تلاش برای از بین بردن توانمندی‌های یک کنشگر در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی و خلع سلاح کنشگر؛ ۴) بازدارندگی؛ و ۵) مدیریت پیامدهای دستیابی یک کنشگر به سلاح‌های کشتار جمعی (Office of Director of National Intelligence, 2009, pp. 6-7).

۳. **ارائه اطلاعات استراتژیک و هشدار [تهدیدات و خطرات] به سیاست‌گذاران:** جامعه اطلاعاتی آمریکا باید با رصد روندها و رخدادهای استراتژیک جهانی در حوزه‌های موضوعی هشدارهای به موقع در خصوص تهدیدات ناشی از این روندها را در اختیار سیاست‌گذاران قرار دهند (Office of Director of National Intelligence, 2009, pp. 7-8).

۴. **یکپارچه‌سازی ضداطلاعات:** سند سال ۲۰۰۹ با اشاره به افزایش حملات سایبری، جاسوسی و اقدامات اطلاعاتی توسط حریف در داخل و خارج علیه آمریکا، بر لزوم استفاده از توانمندی سازمان‌های ضداطلاعاتی آمریکا در کنار سازمان‌های اطلاعاتی برای تأمین امنیت ملی تأکید می‌کند و تلویحاً خواستار حضور تفکر ضداطلاعاتی در تمام نهادهای دولتی آمریکا و برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های این کشور است. سند از سازمان‌های ضداطلاعاتی می‌خواهد تا توان خود را صرف چندین هدف زیر بنمایند: شناسایی نفوذی‌ها؛ نفوذ در سرویس‌های اطلاعاتی خارجی (حریف)؛ ترکیب تفکر ضداطلاعاتی با فضای سایبر؛ تضمین سلامت و امنیت زنجیره عرضه اطلاعات به جامعه امنیت ملی؛

و افزایش امنیت سایبر؛ پشتیبانی از عملیات‌های جاری.

۲ـ۲ـ۳ـ۲. اهداف سازمانی جامعه اطلاعاتی آمریکا در سند سال ۲۰۰۹

طبق سند فوق، جامعه اطلاعاتی آمریکا ۷ هدف سازمانی را پیگیری می‌نماید که عبارتند از:

۱. بهبود مدیریت مأموریتی جامعه اطلاعاتی، بهره‌گیری از رویکرد مأموریتی در سازماندهی و پشتیبانی اطلاعاتی است. سند تأکید می‌کند که مدیریت مأموریتی باید تبدیل به یک هنجار در مدیریت جامعه اطلاعاتی شود (Office of Director of National Intelligence, 2009, p. 11).

۲. تقویت مشارکت و همکاری: ایجاد روابط با کنشگران داخلی و خارجی در هر دو بخش دولتی و خصوصی؛

۳. همسان‌سازی و کارآمدتر کردن فرایندهای پشتیبانی (مالی ـ اداری) جامعه اطلاعاتی؛

۴. بهبود وضعیت اشتراک اطلاعات و یکپارچگی اطلاع‌رسانی: کاربست فناوری اطلاعات در ارائه اطلاعات [به مشتریان]، مدیریت اطلاعات و رویه‌های یکپارچه‌سازی و اشتراک اطلاعات؛

۵. گسترش توجه به فرایند تحقیق و توسعه و استفاده از علم و فناوری: داده‌های تاریخی نشان می‌دهند که در اختیار داشتن پیشروترین فناوری‌ها، متغیری بسیار مهم در توانایی جامعه اطلاعاتی برای ارائه اطلاعات بهتر به سیاست‌گذاران است. بنابراین سند سال ۲۰۰۹ نیز بر آن است که استفاده از پیشرفت‌های عرصه دانش برای حفظ برتری جامعه اطلاعاتی در برابر حریف ضروری است (Office of

Director of National Intelligence, 2009, p. 15).

۶. توسعه پرسنل و نیروی انسانی: با جذب نیروی انسانی نتیجه‌گرا، کارآمد و با تخصص‌های متنوع که توانایی مدیریت چالش‌های امنیتی آمریکا را داشته باشند. سند سال ۲۰۰۹ تأکید می‌کند که نیروی انسانی محور اصلی ایجاد سازمان اطلاعاتی منعطف و توسعه فرهنگ همکاری‌جویانه در آن است.

۷. بهبود جذب و کاربست فناوری در جامعه اطلاعاتی.

۲ـ۲ـ۴. نقش مدیر اطلاعات ملی در اجرای استراتژی اطلاعات ملی آمریکا

سند سال ۲۰۰۹، برخلاف سند سال ۲۰۰۵ بخش مجزایی را به توصیف نقش مدیر اطلاعات ملی در جامعه اطلاعاتی اختصاص داده است. این سند تصریح می‌کند که براساس قوانین و دستورات اجرایی موجود، مدیر اطلاعات ملی تنها مقامی است که صلاحیت و اقتدار لازم برای رهبری جامعه اطلاعاتی و مدیریت برنامه اطلاعات ملی را در اختیار دارد. استراتژی اطلاعات ملی نیز مهم‌ترین ابزاری است که مدیر اطلاعات ملی از طریق آن مسئولیت‌هایش را به نمایندگی از رئیس‌جمهور و شورای امنیت ملی انجام می‌دهد. طبق سند مذکور نقش مدیر اطلاعات ملی در مدیریت جامعه اطلاعاتی برای اجرایی کردن استراتژی اطلاعات ملی شامل موارد زیر است:

۱. تعیین اولویت‌ها با تعریف شفاف و ملموس آرمان‌ها و اهداف؛

۲. مدیریت موضوعات بین سازمانی؛

۳. مدیریت از طریق سیاست‌گذاری و بودجه‌ریزی؛
۴. ارتقای میزان هماهنگی و یکپارچگی توانمندی‌های جامعه اطلاعاتی؛
۵. نظارت بر جامعه اطلاعاتی و کارکرد آن (Office of Director of National Intelligence, 2009, p. 18).

بدین ترتیب سند سال ۲۰۰۹، به صراحت بر نقش اصلی مدیر اطلاعات ملی در اجرایی شدن استراتژی اطلاعات ملی آمریکا تأکید کرده و برتری و اقتدار منحصر به فرد آن در جامعه اطلاعاتی را نشان می‌دهد.

۲ـ۲ـ۵. ارزیابی

ایالات متحده آمریکا از زمان ظهورش به‌عنوان یک ابرقدرت در نظام بین‌الملل، همواره از مزیت برخورداری از «دِگر جامع»[1] برای تعریف هویت، منافع و زمینه‌سازی برای سیاست‌گذاری و اقدام در عرصه‌های مختلف کشورداری سود برده است. با این حال، فروپاشی شوروی، به یکباره آمریکا را با خلأ «دِگر» مواجه ساخت.

در طول جنگ سرد (۱۹۴۵ـ۱۹۹۱) اتحاد شوروی هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا بود و به همین دلیل هدف شماره یک نهادهای اطلاعاتی نیز به‌شمار می‌رفت. مهار شوروی و کمونیسم برآمده از آن، در صدر اولویت‌های اهداف آمریکا قرار داشت و مهم‌ترین عامل در شکل‌گیری روابط آمریکا با سایر کشورهای جهان به‌شمار می‌رفت و در عین حال

---

۱. منظور از «دگرجامع» کنشگری است که در تمام ابعاد معنایی و مادی در تقابل با ایالات متحده باشد. در تمام طول جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی یک دگرجامع برای آمریکا به‌شمار می‌رفت که در عرصه‌های ایدئولوژیک، نظامی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در تقابل با آمریکا به سر می‌برد.

دلیل وجودی نهادهای اطلاعاتی آمریکا نیز محسوب می‌شد (Johnson, 1996, pp. IX-X).

بنابراین فروپاشی شوروی فلسفه وجودی و موقعیت هستی‌شناختی سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا را زیر سؤال برد. در واقع پایان جنگ سرد جامعه اطلاعاتی آمریکا را بی‌هدف کرد.

البته سیاست‌گذاران آمریکایی در طول دهه ۹۰، همواره در تلاش بودند تا با طراحی دستور کارهای جدید، ضرورت وجود سازمان‌های اطلاعاتی را توجیه کنند. در دوران کلینتون تحت تأثیر رویکرد اقتصادی دولت، مباحث اقتصادی به بخشی از اولویت‌های جامعه اطلاعاتی آمریکا تبدیل شد (Fialka, 1997). در کنار این مباحث، مدیران اطلاعاتی آمریکا کوشیدند با طرح مسئله تروریسم در دستور کار سیاست خارجی آمریکا آن را تبدیل به مهم‌ترین هدف اطلاعاتی آمریکا بنمایند. با این حال، اهمیت سازمان سیا و به‌طور کلی جامعه اطلاعاتی آمریکا به‌عنوان منابع تأمین نیازمندی‌های اطلاعاتی سیاست‌گذاری و ابزار سیاست خارجی آمریکا، تا سال ۲۰۰۱ و حوادث یازده سپتامبر احیا نشد. به‌طور کلی، همان‌طور که فردریک هیتز، بازرس کل سیا از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۸ می‌گوید، سازمان سیا [و به‌طور کلی جامعه اطلاعاتی آمریکا] از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱ تا یازده سپتامبر ۲۰۰۱ در دوران گذار به سر می‌برد (Hitz, 2008, p. 113) با وقوع حوادث یازده سپتامبر، تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی به‌عنوان نیازمندی اطلاعاتی سیاست‌گذاران تبدیل به دستور کار سازمان سیا و جامعه اطلاعاتی شد و از آنجایی که منابع

آشکار قادر به تأمین نیازمندی‌های اطلاعاتی سیاست‌گذاران نبودند، نهادهای اطلاعاتی موقعیت انحصاری خود را در تأمین اطلاعات بازیافتند.

نگاهی به اسناد استراتژی اطلاعات ملی آمریکا در سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ نشان می‌دهد که این دو سند مبتنی بر دو اصل بنیادین تدوین شده‌اند. «تحول ساختاری جامعه اطلاعاتی» و «دِگرسازی و تطبیق دستور کار و اهداف جامعه اطلاعاتی آمریکا با ماهیت دگران پسا یازده سپتامبر» اصول بنیادین حاکم بر این اسناد هستند. سند سال ۲۰۰۵ بیشتر به‌دنبال عملیاتی کردن تحول ساختاری مورد نظر سیاست‌گذاران در جامعه اطلاعاتی بود و در زمینه «دِگرسازی» صرفاً به توصیف ویژگی‌های کلی دِگران آمریکا پرداخته بود. این ویژگی‌ها شامل فعالیت‌های تروریستی، پیگیری برنامه تسلیحاتی کشتار جمعی، حمایت از تروریسم، و نظام‌های غیر مردم‌سالار بودند و در هیچ بخشی از سند به نام کنشگر خاصی (به جز القاعده که آن هم به‌عنوان یک نمونه از تروریسم مطرح شده بود) اشاره نکرده بود، اما سند سال ۲۰۰۹ با تمرکز بر اصل «دِگرسازی و تطبیق دستور کار جامعه اطلاعاتی با آن»، به‌دنبال بازتعریف دقیق‌تر از «دِگران» آمریکا و حریف اطلاعاتی جامعه اطلاعاتی آمریکا بوده است. بدین ترتیب، در حالی که سند سال ۲۰۰۵ شاخص‌هایی کلی از حریف ارائه می‌کرد، سند سال ۲۰۰۹، دِگران آمریکا و حریف‌های اطلاعاتی جامعه اطلاعاتی را در دو دسته کنشگران دولتی و غیردولتی به صراحت نام برده و شاخص‌هایی عینی‌تر در مقایسه با سند سال ۲۰۰۵ ارائه کرده است. حریف‌های اطلاعاتی دولتی آمریکا به ترتیب جمهوری اسلامی ایران، کره

شمالی، چین و روسیه معرفی شده‌اند و در میان کنشگران غیردولتی نیز گروه‌های افراطی خشونت‌طلب، شورشیان و سازمان‌های جنایی فراملی به‌عنوان حریف اطلاعاتی گنجانده شده‌اند. ضمناً حوزه‌های موضوعی سلاح‌های کشتار جمعی و تروریسم نیز به‌عنوان اولویت‌های کاری جامعه اطلاعاتی مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

بدین ترتیب می‌توان گفت که جامعه اطلاعاتی آمریکا از دوران گذار عبور کرده و با بازشناسی (و یا به عبارتی بازسازی) دِگر ملی، همانند نیمه دوم قرن بیستم، اهداف اطلاعاتی ثابت خود را بازیافته است. از این‌رو، اولین و مهم‌ترین نکته‌ای که در ارزیابی سند سال ۲۰۰۹ به دست می‌آید، تثبیت برداشت آمریکا و جامعه اطلاعاتی‌این کشور از دِگر ملی یا حریف اطلاعاتی است.

در کنار ویژگی فوق، سند سال ۲۰۰۹ بیانگر تداوم دغدغه سیاست‌گذاران امنیت ملی آمریکا برای تحقق تحول ساختاری براساس اصل یکپارچگی و هماهنگی جامعه اطلاعاتی است.این سند نیز همچنان در اهداف سازمانی، در تلاش است تا به شعار «وحدت و یکپارچگی سازمانی» در جامعه اطلاعاتی گسترده آمریکا جامعه عمل بپوشاند (Office of Director of National Intelligence, 2009, pp. 17-18).

ویژگی سوم سند سال ۲۰۰۹، تأکید آن بر امنیت فضای سایبر و ترکیب تفکر ضداطلاعاتی در سیاست‌گذاری مربوط به امنیت ملی در تمام بخش‌های دولت آمریکاست.این مسئله بیانگر آن است که مقامات امنیتی آمریکا احساس خطر بیشتری از تهدیدات علیه امنیت داخلی داشته و برخلاف نیمه دوم قرن

بیستم که تقریباً به جز دفتر تحقیقات فدرال هیچ سازمان دیگری اجازه و مسئولیت فعالیت اطلاعاتی را در داخل کشور نداشت، بر لزوم توجه هرچه بیشتر به توانمندی‌های ضداطلاعاتی داخلی تأکید می‌کنند.

نکته پایانی در ارزیابی سند سال ۲۰۰۹، تأکید مجدد سند بر نقش برآوردهای بلند مدت و تحلیل روندهای جهانی در دستیابی جامعه اطلاعاتی به اهداف خود است (Office of Director of National Intelligence, 2009, p. 7). سند سال ۲۰۰۹ تأکید می‌کند که برنامه‌ریزی‌های مربوط به بخش‌های عملیاتی جامعه اطلاعاتی باید متناسب با دستاوردها و اولویت‌های تحلیلی جامعه اطلاعاتی باشد و در عین حال توانمندی تحلیلی متکثر در نهادهای مختلف جامعه اطلاعاتی نیز باید با یکدیگر ترکیب شده و در تهیه برآوردها و ارزیابی‌های ملی مورد استفاده قرار بگیرند.

۳. برآوردهای چهار ساله جامعه اطلاعاتی

تا به امروز، سه مورد از این برآورد اطلاعاتی که محرمانه بوده‌اند در سال‌های ۲۰۰۱، ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ منتشر شده است. دو مورد نخست به‌صورت محرمانه و مورد سوم غیرمحرمانه بوده است. در ادامه سند آخر مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

۳ـ۱. برآورد سال ۲۰۰۹

«برآورد چهار ساله جامعه اطلاعاتی» در واقع یک برنامه‌ریزی استراتژیک

مبتنی بر سناریونویسی و آینده‌پژوهی است که تلاش می‌کند سناریوهای جایگزین در مورد مأموریت‌ها، دستور کار، حریف و توانمندی‌های مورد نیاز برای انجام این مأموریت‌هادر جامعه اطلاعاتی را تا سال ۲۰۲۵ بازشناسی نماید. بدین ترتیب‌این سند ۳ هدف را پیگیری می‌کند: ۱) ارائه ایده‌هایی که جامعه اطلاعاتی با استفاده از آنها بتواند به بهترین شیوه خود را با چالش‌های آینده تطبیق داده و توانمندی‌های لازم برای مقابله با آنها را، پیشاپیش ایجاد کند؛ ۲) کاهش احتمال غافلگیری[1] جامعه اطلاعاتی با شناسایی طیفی از سناریوهای جایگزین در مورد آینده پیش‌روی جامعه اطلاعاتی؛ و ۳) کمک به مدیر اطلاعات ملی در مدیریت برنامه اطلاعات ملی با توجه به عدم قطعیت‌های پیش‌رو (Office of Director of National Intelligence, 2009b, pp.1, 6). ایده‌هایی که در این برآورد مطرح می‌شوند در تدوین استراتژی اطلاعات ملی بعدی ایالات متحده و سایر اسناد راهبردی مورد استفاده قرار می‌گیرد. نسخه فاقد طبقه‌بندی این سند توسط معاونت سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و نیازمندی‌های مدیر اطلاعات ملی[2] تدوین می‌شود و توسط دفتر مدیر اطلاعات ملی منتشر می‌گردد. نسخه طبقه‌بندی‌شده و نهایی این سند که به پیامدهای هریک از سناریوها بر مأموریت‌ها، توانمندی‌ها و اصول کاری جامعه اطلاعاتی اختصاص دارد، توسط دفتر مدیر اطلاعات ملی تهیه و منتشر می‌گردد.

تفاوت‌این سند با اسنادی مانند «روندهای جهانی ۲۰۲۵» که در آنها نیز

---

1. Surprise
2. Deputy Director of National Intelligence for Policy, Plans, and Requirements

با استفاده از روش‌های آینده‌پژوهی، محیط پیش‌روی آمریکا مورد ارزیابی قرار گرفته، این است که برآورد چهار ساله صرفاً به ارزیابی وقایع و روندهای جهانی نمی‌پردازد، بلکه این سند به‌دنبال پاسخ به این پرسش است که « هرکدام از سناریوهای جایگزین در مورد آینده، به‌طور خاص چه پیامدی بر جامعه اطلاعاتی دارند؟».

اصول حاکم بر تهیه این سند شامل یادگیری و مشارکت جمعی، به چالش کشیدن برداشت‌های داخلی [جامعه اطلاعاتی] با استفاده از کارشناسان بیرونی، شناسایی برداشت متعارف و رسمی دولت آمریکا از آینده پیش‌رو و ارائه سناریوهای جایگزین رقیب و متفاوت با آن. از لحاظ روش‌شناسی، برآورد چهار ساله در یک فرایند چهار مرحله‌ای تدوین می‌شود که طی آن تلاش می‌شود با برگزاری کارگاه‌هایی با مشارکت کارشناسان خارج از جامعه اطلاعاتی، برداشت متعارف و رسمی دولت درباره وضعیت آینده پیش‌روی آمریکا، با ارائه سناریوهای جایگزین و رقیب به چالش کشیده شود.این مراحل عبارتند از:

- طراحی و مشارکت جمعی؛
- تهیه سناریوهای اطلاعاتی؛
- پیش‌بینی مأموریت‌هاو توانمندی‌های جامعه اطلاعاتی براساس هرکدام از سناریوها؛
- ترکیب یافته‌های مراحل قبلی و انتشار.

از آنجایی که در هر دو سند استراتژی اطلاعات ملی سال ۲۰۰۵ و سال ۲۰۰۹، بر فعالیت هماهنگ و یکپارچه جامعه اطلاعاتی در تمام

کارکردها ازجمله تهیه تحلیل‌ها و برآوردها تأکید شده است، سند برآورد چهار ساله نیز با مشارکت نهادهای مختلف دولتی آمریکا تهیه می‌شود.این نهادها عبارتند از: سازمان اطلاعات مرکزی (سیا)، سازمان اطلاعات دفاعی، اداره اطلاعات و ضداطلاعات وزارت انرژی، معاونت سیاست‌گذاری و معاونت اطلاعات و تحلیل وزارت امنیت داخلی، اداره اطلاعات و تحقیقات وزارت امور خارجه، اداره اطلاعات و تحلیل وزارت خزانه‌داری، واحد اطلاعات اداره مبارزه با مواد مخدر، معاونت امنیت ملی اداره تحقیقات فدرال، واحد اطلاعات تفنگداران دریایی، سازمان ملی زمین ـ فضا، اداره رهگیری ملی، سازمان امنیت ملی، دفتر مدیر اطلاعات ملی، دفتر اطلاعات دریایی، واحد اطلاعات نیروی هوایی و نیروی زمینی، معاونت اطلاعات و معاونت سیاست‌گذاری وزارت دفاع.

۳ـ۱ـ۱. برداشت متعارف و رسمی دولت آمریکا ازآینده پیش‌رو

از آنجایی که درک برداشت جاری ازآینده، نقش مهمی در ارائه مجموعه منسجمی از سناریوهای جایگزین درباره آینده دارد، تدوین‌کنندگان سند برآورد چهار ساله جامعه اطلاعاتی، قبل از هر چیز به بازشناسی برداشت رسمی و جاری از آینده در نزد سیاست‌گذاران آمریکا پرداخته‌اند. برداشت رسمی ازآینده معمولاً در اسناد مربوط به برنامه‌ریزی‌های استراتژیک، نشریات مهم دولتی و گزارشات اندیشکده‌های[1] مختلف منعکس می‌شود (Office of the Director of

1. Think Tanks

و تـدوین‌کننـدگان سـند بـرآورد National Intelligence, 2009b, p. 3) چهار ساله نیز با بررسی تعدادی از این اسناد، برداشـت رسـمی‌حـاکم بـر نهادهای سیاست‌گذاری آمریکا را بازشناسی کرده‌اند.[1]

سند فوق، برداشت رسمی آمریکا از آینده پیش‌رو را در چهـار محـور: محیط ژئواستراتژیک، محیط امنیت ملی آمریکا، توانمندی‌های مـورد نیـاز جامعه اطلاعاتی و ماهیت عملیات‌های آینده جامعـه اطلاعـاتی بـازخوانی کـرده اسـت (Office of the Director of National Intelligence, 2009b, pp. 3-4).

۳ـ۱ـ۱ـ۱. محیط ژئواستراتژیک

محیط ژئواستراتژیک به‌شدت متحول شده و آمریکا با محیط امنیتـی و ژئوپولیتیک کاملاً جدیدی روبه‌رو خواهد بود. اگرچه دراین محیط جدید، نفوذ ایالات متحده کاهش می‌یابد، اما آرمان‌های آمریکایی همچنان برتـری جهانی خود را حفظ خواهند کرد. پیش‌فرض‌هـای رسـمی دربـاره محـیط ژئواستراتژیک پیش‌روی آمریکا به شکل زیر است:

---

۱. برخی از اسنادی که برداشت جاری نهادهای سیاست‌گذار آمریکـایی از آینـده را مـنعکس مـی‌کننـد عبارتند از:

استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶، روندهای جهانی ۲۰۲۵: یک جهان متحول (که در سال ۲۰۰۸ توسط شورای اطلاعات ملی تدوین شده است)، استراتژی ملی اشتراک اطلاعات (کـه در سـال ۲۰۰۷ توسط کاخ سفید تدوین شده است)، استراتژی ضداطلاعات ملی ایالات متحده (کـه در سـال ۲۰۰۷ توسط دفتر مدیر اطلاعات ملی تدوین شده است)، استراتژی اطلاعـات دفـاعی (مربـوط بـه سـال ۲۰۰۸)، استراتژی ملی امنیـت داخلـی (۲۰۰۷)، گـزارش کمیـسیون یـازده سـپتامبر (۲۰۰۴) و گـزارش کمیـسیون تسلیحات کشتار جمعی (۲۰۰۵) (Office of director of national Intelligence, 2009b, p. 3).

- آینده تفاوتی بنیادین با گذشته خواهد داشت؛
- درس‌هاو تجربیات تاریخی راهنمای ایالات متحده برای تطبیق با وضعیت‌های پیش‌رو خواهند بود.
- قدرت نسبی آمریکا افول می‌کند اما این کشور همچنان از برتری جهانی برخوردار خواهد بود.
- منافع و ارزش‌های آمریکایی تغییر نخواهند کرد و همچنان اهمیت جهانی خود را حفظ می‌کنند.
- اتحادهانقش محوری در قدرت آمریکا خواهند داشت.

۳ـ۱ـ۱ـ۲. محیط امنیت ملی آمریکا

در برداشت رسمی، تهدیدات پیچیده، چندگانه و غیرقابل پیش‌بینی ویژگی اصلی محیط امنیتی پیش‌روی آمریکاست. پیش‌فرض‌های رسمی درباره محیط امنیت ملی آمریکا به قرار زیرند:

- ایالات متحده شاهد تهدیدات چندگانه ازسوی کنشگران دولتی و غیردولتی خواهد بود.
- محیط امنیتی موجب کاهش زمان‌های هشداردهی و فشرده شدن فرایند تصمیم‌گیری خواهد شد.
- تهدیدات پیچیده از مرزهای جغرافیایی و محدودیت‌های سازمانی فراتر خواهند رفت.
- موفقیت دراین محیط امنیتی مستلزم سرعت عملیاتی بالا خواهد بود.

۳ـ۱ـ۱ـ۳. توانمندی‌های مورد نیاز جامعه اطلاعاتی

پیش‌فرض‌های رسمی‌در مورد توانایی‌های مورد نیاز جامعه اطلاعاتی

آمریکا در آینده به شرح زیرند:

- واکنش در برابر کنشگران و تهدیدات جدید نیازمند تسلط دولت آمریکا بر دورنمای سیاسی ـ اجتماعی خواهد بود.
- سازمان‌های اطلاعاتی استفاده بیشتری از منابع آشکار اطلاعات خواهند کرد.
- جامعه اطلاعاتی از ابزارهای جمع‌آوری و تکنیک‌های تحلیلی ابتکاری و نوآورانه‌تری استفاده خواهد کرد.

۳ـ۱ـ۱ـ۴. ماهیت عملیات‌های آتی جامعه اطلاعاتی

دستگاه امنیت ملی آمریکا در برداشت رسمی از چشم‌انداز پیش‌رو، با پیروی از اصل یکپارچه‌سازی دچار تحولی انقلابی خواهد شد. پیش‌فرض‌های رسمی‌در مورد ماهیت عملیات‌های جامعه اطلاعاتی به شکل زیر هستند:

- عصر جدید مستلزم دگرگونی بنیادین در دستگاه امنیت ملی آمریکاست؛
- سازماندهی و یکپارچگی (هماهنگی) جامعه اطلاعاتی به جای آنکه مبتنی بر روش‌های جمع‌آوری باشد براساس مأموریت‌هاخواهد بود.
- جامعه اطلاعاتی ضمن رعایت حقوق شهروندان و احترام به حوزه خصوصی آنان، امنیت ملی را تضمین خواهد کرد.
- جامعه اطلاعاتی برای تکمیل کردن شناخت و افزایش توانمندی‌هایش با کارشناسان بیرونی همکاری خواهد کرد.
- یکپارچه‌سازی و استفاده بهینه از شبکه‌های فناوری، هم‌افزایی در

دولت آمریکا را افزایش خواهد داد.

- مشتریان جامعه اطلاعاتی بیشتر، متنوع‌تر و پیچیده‌ترخواهند شد.
- اشتراک اطلاعات در جامعه اطلاعاتی بهتر خواهد شد.
- محیط‌ها [موضوعات] کاری طبقه‌بندی‌شده همچنان به‌عنوان یک هنجار باقی خواهند ماند.
- موفقیت جامعه اطلاعاتی نیازمند منابع انسانی و فنی بهبودیافته خواهد بود.

تدوین‌کنندگان سند، پس از بررسی ویژگی‌های کلی برداشت حاکم بر نهادهای اجرایی آمریکا درباره آینده پیش‌رو، به این نتیجه می‌رسند که آرمان‌ها و خواسته‌های سیاست‌گذاران از آینده نشان می‌دهد که دست‌کم در اکثر موارد، برنامه‌های جاری جامعه اطلاعاتی انسجام درونی لازم را ندارند (چراکه بازنمایی سیاست‌گذاران از آینده جامعه اطلاعاتی به‌طور خاص مبتنی بر یکپارچه‌سازی این جامعه است). با این حال، سند با طرح این پرسش که «اگر برداشت رسمی سیاست‌گذاران از آینده اشتباه باشد چه می‌شود؟» به اهمیت و ضرورت طراحی سناریوهای جایگزین اشاره می‌کنند. در واقع، احتمال اشتباه بودن پیش‌روایت رسمی از آینده است که ارزش وجود سناریوهای جایگزین به‌عنوان عواملی جهت جلوگیری از غافلگیری ناگهانی را نشان می‌دهد. با این هدف است که سند برآورد چهار ساله سناریوهای جایگزین زیر درباره آینده را ارائه می‌کند.

۳ـ۱ـ۲. سناریوهای جایگزین برداشت رسمی از آینده پیش‌روی ایالات متحده آمریکا

سند برآورد چهار ساله سال ۲۰۰۹، با الهام از سند «روندهای جهانی

۲۰۲۵» شورای اطلاعات ملی که در سال ۲۰۰۸ تدوین شده است، چهار سناریوی جایگزین در مورد آینده پیش روی جامعه اطلاعاتی آمریکا ارائه داده است. سناریوهاعبارتند از:

۱. جهان بدون غرب[1]: این سناریو پیش‌بینی می‌کند که در سال ۲۰۲۵، سازمان همکاری‌شانگهای با حضور روسیه، چین، هند و ایران یک ائتلاف شکننده جدید را ایجاد کند. مخالفت با غرب و منافع مکمل اعضا، مهم‌ترین عوامل قوام‌بخش این ائتلاف به‌شمار می‌روند. این ائتلاف تلاش خواهد کرد در تمام زمینه‌ها الگوهای فکری، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی غربی را به چالش کشیده و الگوهایی جایگزین ارائه نماید و به عبارتی «جهان بدون غرب» را پیگیری کند (Office of the Director of National Intelligence, 2009b, p. 8).

۲. تنش در روابط میان برزیل، روسیه، هند و چین[2]: این سناریو با تمرکز بر کمبود منابع و انرژی به‌ویژه در قاره آسیا، بر آن است که روند رشد مستمر و همکاری قدرت‌های نوظهور (شامل برزیل، روسیه، هند و چین) تحت تأثیراین متغیر دچار اختلال خواهد شد. رقابت کشورها بر سر انرژی و تأمین منابع مورد نیاز، آنها را وارد یک بازی با حاصل جمع صفر نموده و سیاست‌های تجارت آزاد را به سمت سیاست‌های اقتصادی مرکانتیلیستی (واقع‌گرایانه) و حمایت‌گرایانه سوق خواهد داد (Office of the Director of National Intelligence, 2009b, p. 11).

---

1. World Without West
2. BRIC's Bust-Up

۳. غافلگیری اکتبر[1]: این سناریو با در نظر گرفتن بازیگران غیردولتی به‌عنوان مهم‌ترین کنشگران آینده پیش‌روی جامعه اطلاعاتی آمریکا و فرض حاکمیت عدم همکاری و همنوایی بین‌المللی میان کنشگران عمده نظام بین‌الملل تدوین شده است. مهم‌ترین ویژگی آینده پیش‌روی جامعه اطلاعاتی آمریکا در این سناریو، پیگیری دستاوردهای اقتصادی کوتاه مدت توسط کنشگران (شرکت‌های چند ملیتی و کنشگران بازاری) و تمرکز شدید بر رشد اقتصادی است (Office of the Director of National Intelligence, 2009b, p. 14)؛

۴. سیاست همواره محلی نیست[2]: برخلاف سناریوی سوم که بر نقش کنشگران اقتصادی و شرکت‌های چند ملیتی تأکید داشت، این سناریو اهمیت بیشتری بر گروه‌های هویتی می‌دهد. براساس‌این سناریو، گسترش سریع امکانات و فناوری‌های ارتباطی مانند اینترنت و تلفن همراه، منجر به شکل‌گیری شبکه‌های فراملی مذهبی، قومی و طبقاتی از افراد و اتباع کشورهای مختلف می‌شود. به‌طور کلی‌این سناریو، جهانی غیرمتمرکز را توصیف می‌کند که قدرت دولت‌های ملی افول کرده و گروه‌های هویتی جای آنان را گرفته‌اند (Office of the Director of National Intelligence, 2009b, p. 17).

سناریوهای مذکوربراساس دو عدم قطعیت[3] کلیدی که نقش مهمی در شیوه سازماندهی و روش‌های عملیاتی جامعه اطلاعاتی دارند، تدوین شده‌اند. این عدم قطعیت‌ها عبارتند از: ۱) عدم قطعیت درباره بازیگران

1. October Surprise
2. All Politics is not Always Local
3. Uncertainty

کلیدی یا اهمیت نسبی دولت ـ ملت‌ها؛ و ۲) عدم قطعیت درباره همکاری جهانی یا چگونگی روابط بازیگران با یکدیگر (Office of the Director of National Intelligence, 2009b, p. 5).

دو سناریو از سناریوهای جایگزین (سناریوهای اول و دوم)، همچنان دولت ـ ملت‌هارا بازیگر مسلط و مهم‌ترین عامل تحولات جهانی در نظر گرفته‌اند و دو سناریوی دیگر (سناریوهای سوم و چهارم) با فرض افول قدرت و نقش دولت ـ ملت‌ها، بازیگران غیردولتی مانند شرکت‌های چند ملیتی، نهضت‌های مذهبی، گروه‌های هویتی، سازمان‌های غیردولتی، افراد با توانایی‌های بالا و نهادهای بین‌المللی‌و فراملی را به‌عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل به‌شمار آورده‌اند. در خصوص عدم قطعیت دوم نیز، پیش‌فرض دو سناریوی اول و چهارم آن است که روابط میان بازیگران کلیدی نظام بیشتر حالت همکاری‌جویانه خواهد داشت و دو سناریوی دیگر (دوم و سوم)، برآنند که بازیگران کلیدی به‌صورت منفرد عمل کرده و روابط آنها بیشتر در وضعیت تنش و منازعه با یکدیگر خواهد بود.

۳ـ۱ـ۳. ارزیابی سند

هرچند که متن سند پیامدهای اطلاعاتی‌این سناریوهابر جامعه اطلاعاتی را بازگو نکرده است، اما با بررسی روایت‌های چهارگانه آن می‌توان نکات زیر را از آن استخراج کرد.

۳ـ۱ـ۳ـ۱. روایت‌های رقیب از حریف جامعه اطلاعاتی آمریکا درآینده پیش‌رو

سند مذکور در واقع چهار روایت مختلف از حریف جامعه اطلاعاتی

آمریکا را باز گفته است. این روایت‌ها طیفی از کنشگران دولتی تا کنشگران غیردولتی متکثر را به‌عنوان حریف اطلاعاتی آمریکا معرفی کرده‌اند. مهم‌ترین نکته سند در خصوص تعریف حریف جامعه اطلاعاتی آمریکا، نام بردن از کشورهای روسیه، چین و ایران به‌عنوان کشورهایی خواهان جهان بدون غرب است.این تعریف از حریف در دو سناریوی اول و دوم از چهار سناریوی سند مذکور به وضوح خودنمایی می‌کند. در نیمه دیگر طیف، بازیگران فراملی مانند شرکت‌های چند ملیتی، سازمان‌های جنایی فراملی و گروه‌های هویتی به‌عنوان منابع بروز تهدید علیه امنیت ملی معرفی شده‌اند.

۳ـ۱ـ۳ـ۲. یکپارچگی میان اسناد اطلاعاتی

همان‌طور که تدوین‌کنندگان سند به صراحت اظهار کرده‌اند، چهارچوب اصلی «برآورد چهار ساله جامعه اطلاعاتی در سال ۲۰۰۹» مبتنی بر یافته‌های سند «روندهای جهانی ۲۰۲۵» شورای اطلاعات ملی آمریکا است (Office of the Director of National Intelligence, 2009b, p. 19). از سوی دیگر، بررسی تطبیقی اسناد اطلاعات ملی سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ با محورهای مطرح‌شده در این سند، نشان می‌دهد که برداشت این اسناد از حریف نیز به‌شدت نزدیک به یکدیگر است. به نظر می‌رسد که سند استراتژی اطلاعات ملی ۲۰۰۹، برداشت خود از حریف و تهدیدات اطلاعاتی آمریکا را دقیقاً از متن برآورد چهار ساله برگرفته است.[1] در

۱. سند استراتژی اطلاعات ملی ۲۰۰۹ در اوت و سند برآورد چهار ساله ۲۰۰۹ در ماه ژانویه منتشر شده‌اند.

واقع‌این موضوع به نوبه خود نشان‌دهنده نظام‌مند بودن تدوین اسناد استراتژیک اطلاعاتی در جامعه اطلاعاتی آمریکا و تأثیر آنها بر عملکرد سایر واحدهای تحلیلی جامعه اطلاعاتی است.

۴. ایران دِگری برای ایالات متحده آمریکا

همان‌طور که در بخش‌های قبلی آمد، یکی از اهداف دِگرپژوهی، شناخت نیات، برنامه‌ها و اهداف «آنها» به‌ویژه نسبت به «ما» می‌باشد. پاسخ به پرسش‌هایی از قبیل «آنها»، «ما» را چگونه می‌بینند؟؛ چه برداشتی از سیاست‌ها و نیات «ما» دارند؟؛ آیا «ما» دوست یا دشمن «آنها» به‌شمار می‌رویم؟ می‌تواند به شناخت برداشت «آنها» از «ما» کمک کند. بهترین و شاید موثق‌ترین راه برای یافتن پاسخ‌های دقیق به این پرسش‌ها نیز، بررسی اسناد رسمی به‌ویژه اسناد اطلاعاتی است.

اسناد اطلاعاتی مورد بررسی در این نوشتار، به صراحت پاسخ‌هایی درخور تأمل در اختیار ما قرار می‌دهند. سند استراتژی اطلاعات ملی سال ۲۰۰۵، از آنجایی که بیشتر به اهداف سازمانی و اصلاح ساختاری جامعه اطلاعاتی پرداخته است، در مورد کنشگران خاص بحثی ندارد، اما استراتژی سال ۲۰۰۹ در بخش دوم از سند و هنگام بحث درباره محیط استراتژیک ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان اولین حریف جامعه اطلاعاتی آمریکا معرفی کرده است. جزئیات دیگری که این سند از نوع نگاه افسران اطلاعاتی آن کشور نسبت به «ما» آشکار می‌کند، آن است که «ما» مجموعه جامعی از چالش‌های امنیتی در

خاورمیانه و فراتر از آن را برای آمریکا ایجاد می‌کنیم: برنامه‌های موشکی و هسته‌ای، حمایت از تروریسم و پشتیبانی از گروه‌های مخالف آمریکا و نیروهای ائتلاف در افغانستان و عراق (Office of Director of National Intelligence, 2009, 3).

اگر این توصیف از جمهوری اسلامی ایران را در کنار برداشت این سند از کنشگران غیردولتی تهدیدکننده امنیت ملی آمریکا قرار دهیم، نتیجه ژرف‌تری حاصل می‌شود: شورشیان، گروه‌های افراطی خشونت‌طلب و سازمان‌های جنایی فراملی به‌عنوان مهم‌ترین کنشگران غیردولتی تهدیدکننده آمریکا (حریف‌های غیردولتی جامعه اطلاعاتی) به‌حساب می‌آیند و جمهوری اسلامی ایران کنشگری است که با برنامه‌های موشکی و هسته‌ای‌اش و با حمایتش از تروریسم و گروه‌های جهادی و اسلام‌گرا در منطقه، از نظر تدوین‌کنندگان استراتژی اطلاعاتی آمریکا، به تنهایی تمامی اشکال تهدید علیه امنیت ملی آمریکا را تولید می‌کند. این گزاره بدان معنی است که «ما»، دست کم از نظر این سند، تبدیل به یک دِگرجامع برای جامعه اطلاعاتی آمریکا شده‌ایم، دِگری همانند شوروی در زمان جنگ سرد.

توجه به چگونگی بازنمایی جمهوری اسلامی ایران در سند برآورد چهار ساله جامعه اطلاعاتی در سال ۲۰۰۹، نیز نتیجه‌گیری فوق را تقویت می‌کند. در این سند هم، ایران در هر دو سناریوی دولت‌محور، یکی از دشمنان آمریکا در کنار روسیه و چین است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت ایران در سناریوی «جهان بدون غرب»، نقشی محوری دارد.

اسناد مربوط به برآوردهای سالانه مدیر اطلاعات ملی از تهدیدات[1] علیه امنیت ملی آمریکا از سال ۲۰۰۶ تا سال ۲۰۰۹ هم شاهد دیگری برای تأیید اعتبار نتیجه‌گیری فوق است. جان نگروپونته در برآورد سالانه تهدیدات علیه امنیت ملی آمریکا در برابر کمیته نظامی سنا در سال ۲۰۰۶ و برآورد سالانه تهدیدات در برابر کمیته اطلاعاتی سنا در سال ۲۰۰۷، ایران را به همراه کره شمالی، به‌عنوان دولت‌هایی که بیشترین نگرانی را برای آمریکا ایجاد می‌کنند[2]، توصیف کرده است (Negroponte, 2006, p. 11; 2007, p. 5). علاوه بر این، تمامی مدیران اطلاعات ملی آمریکا در برآوردهای سالانه خود از تهدیدات علیه امنیت ملی آمریکا در برابر کمیته‌های منتخب سنا، ایران را به‌خاطر برنامه هسته‌ای، نفوذ بالا در عراق و افغانستان، برنامه‌های نظامی و سیاست خارجی ضدآمریکایی‌اش به‌عنوان یکی از تهدیدات مهم آمریکا برشمرده‌اند (Negroponte, 2006, 2007; McConnel, 2008; Blair, 2009). روند تهدیدانگاری و دِگرسازی از ایران در برآوردهای سالانه از تهدیدات، روندی صعودی داشته و در برآورد سالانه سال ۲۰۰۹ به اوج رسیده است؛ به‌گونه‌ای که از متن ۴۶ صفحه‌ای اظهارات دنیس بلر در این برآورد، حدود ۲۰ صفحه کاملاً مبتنی بر جمهوری اسلامی ایران است (Blair, 2009, pp. 8-27).

سرانجام اینکه، سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۱۰ به‌عنوان یک سند بالادستی در حوزه مسائل مربوط به جامعه اطلاعاتی آمریکا، به صراحت ایران را به‌خاطر اشاعه سلاح‌های هسته‌ای، عدم پایبندی به ان.پی.تی. و

1. Annual Threat Assesment of DNI
2. States of Highest Concern

سیاست خارجی ضدآمریکایی به‌عنوان یک تهدید امنیتی و یک موضوع مهم در دستور کار سیاست‌گذاری امنیت ملی آمریکا معرفی کرده است (The White House,2020, pp. 4, 23, 24, 26).

نتیجه‌گیری

از زمان تأسیس جامعه اطلاعاتی آمریکا، اقدامات متعددی برای تغییر و اصلاح جامعه اطلاعاتی صورت گرفته بود. با وجود این، سستی بوروکراتیک[1]، موانع قانونی، عدم علاقه رؤسای‌جمهور و نبود توافق بر سر آنچه که باید تغییر کند، مانع از اصلاح واقعی جامعه اطلاعاتی آمریکا شده بود، اما حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، تمام این موانع را از بین برد (Hulnick, 2008). تمام سیاست‌گذاران آمریکایی با اجماع، بر آن بودند که این حادثه بزرگ‌ترین ناکامی اطلاعاتی پس از حادثه پرل هاربر ۱۹۴۱ است و مهم‌ترین مسئول این ناکامی جامعه اطلاعاتی آمریکاست. کمیسیون یازده سپتامبر در گزارش نهایی خود، ضعف در مدیریت، عدم تمایل به اشتراک اطلاعات، عدم همکاری و ارتباط سازمان‌های عضو جامعه اطلاعاتی و تفکیک سنتی اطلاعات خارجی و داخلی را عوامل این ناکامی برشمرد و خواستار اصلاح آنها شد (The 9/11 Commision Report, 2004).

آرتور هالنیک[2] معتقد است که اصلاح جامعه اطلاعاتی بعد از یازده

---

1. Bureaucratic Inertia

۲. بازنشسته سازمان سیا با بیش از ۳۰ سال سابقه کار اطلاعاتی است. او هم‌اکنون استاد اطلاعات و روابط بین‌الملل در دانشگاه بوستون است.

سپتامبر دو مرحله سیاسی و حرفه‌ای را سپری کرده است (Hulnick, 2008). مرحله اول از آوریل ۲۰۰۵ تا ژانویه ۲۰۰۷ را باید مرحله سیاسی نامید؛ چراکه شخصیت‌های سیاسی مورد نظر جورج بوش به پست‌های مدیر اطلاعات ملی و ریاست سازمان سیا منصوب شدند. جان نگروپونته[1] به‌عنوان یک دیپلمات مورد اعتماد بوش و نه به‌عنوان یک افسر اطلاعاتی، مدیریت جامعه اطلاعاتی را بر عهده گرفت. وظیفه اصلی او تأسیس پست جدید «مدیر اطلاعات ملی» و ساختار اداری آن و تثبیت اقتدار و اختیارات اعطاشده به این پست از سوی قانون اصلاح اطلاعات و ممانعت از تروریسم (سال ۲۰۰۴) بود. از سوی دیگر ریاست سازمان سیا نیز به نماینده جمهوری‌خواه فلوریدا در کنگره پورتر جی. گاس[2] واگذار شد.

از فوریه ۲۰۰۷ به بعد نیز، با انتصاب دریادار مایکل مک کانل به پست مدیر اطلاعات ملی، روند اصلاح اطلاعات در آمریکا وارد مرحله دوم و در واقع حرفه‌ای خود شده است. سابقه مک کانل به‌عنوان ریاست سازمان امنیت ملی[3] (به‌عنوان بزرگ‌ترین عضو جامعه اطلاعاتی آمریکا) و یک نظامی، امکان درک درست و دقیق از جامعه اطلاعاتی را می‌داد. مک کانل پس از انتصاب به‌عنوان مدیر اطلاعات ملی با اعلام برنامه ۱۰۰ روزه و سپس برنامه ۵۰۰ روزه[4] برای اجرایی کردن اصلاحات در جامعه اطلاعاتی گام اولیه برای اصلاح ساختار جامعه اطلاعاتی مبتنی بر اصول حرفه‌ای اطلاعات را برداشت.

---

1. John Negroponte
2. Porter J. Goss
3. National Security Agency
4. 100 Day Plan & 500 Day Plan for the IC

با در نظر داشتن زمینه فوق، می‌توان گفت که سند استراتژی اطلاعات ملی سال ۲۰۰۵ دقیقاً بازتاب مدیریت سیاسی بر جامعه اطلاعاتی است. از این‌رو، متن سند بیش از آنکه فضای اطلاعاتی داشته باشد، مملو از اصطلاحات و ادبیات سیاسی مورد نظر سیاست‌گذاران نومحافظه‌کار وقت آمریکاست. در واقع هدف سند سال ۲۰۰۵، همان‌طور که از عنوان فرعی آن «تحول از طریق یکپارچه‌سازی و نوآوری» برمی‌آید، عملیاتی کردن مفاد قانون اصلاح اطلاعات سال ۲۰۰۴ در زمینه اصلاح ساختار جامعه اطلاعاتی است. به همین دلیل، بخش اعظم متن سند به اهداف سازمانی و ساختاری جامعه اطلاعاتی پرداخته و اهدف مأموریتی (که ریشه در نگاه حرفه‌ای به اطلاعات دارند) مورد توجه کمتری واقع شده‌اند.[1] نگاه سیاست‌زده به جامعه اطلاعاتی در دوره اول، به‌علت تأثیرپذیری از پویایی‌های سیاسی حاکم بر فضای سیاسی آمریکا، باعث شد که سند سال ۲۰۰۵ امکان تعریف مشخص از حریف اطلاعاتی آمریکا را نیز نداشته باشد و همان‌طور که در بخش سوم نوشتار اشاره شد، سند سال ۲۰۰۵ هیچ کنشگر خاصی را به‌عنوان حریف اطلاعاتی آمریکا معرفی نکرده است.

این در حالی است که سند سال ۲۰۰۹، به‌عنوان محصول مرحله حرفه‌ای اصلاح جامعه اطلاعاتی آمریکا، مملو از تفکر و عقلانیت فن‌سالارانه اطلاعاتی است. هرچند که این سند نیز همانند سند قبل،

---

۱. در سند سال ۲۰۰۵ ما شاهد ۱۰ هدف سازمانی و ۵ هدف مأموریتی هستیم که به خوبی نقطه تمرکز تدوین‌کنندگان سند را بازگو می‌کند.

همچنان به‌دنبال عملیاتی کردن اصلاح ساختاری در جامعه اطلاعاتی است، اما عملیاتی شدن اهداف اصلاح‌طلبانه را با درک فضای حاکم بر سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا پیگیری می‌کند. این سند در صفحات آغازین خود، بلافاصله برداشت جامعه اطلاعاتی از حریف اطلاعاتی آمریکا را به‌صورت شفاف و صریح در دو قالب کنشگران و موضوعات، مطرح می‌کند. آمریکا در عصر پساجنگ سرد تا یازده سپتامبر دچار بحران دگر و حریف اطلاعاتی بود و سند سال ۲۰۰۹ برای اولین بار در عصر پسا یازده سپتامبراین دگر را یافته است و مبتنی بر آن در حال بازتولید هویت جامعه اطلاعاتی به‌طور خاص و هویت ایالات متحده به‌طور کلی است. از لحاظ تناسب در توجه به اهداف سازمانی و مأموریتی نیز، ما شاهد ۶ هدف مأموریتی در کنار ۷ هدف سازمانی هستیم که نشان‌دهنده تعادل در توجه همزمان به ساختار و مأموریت‌های جامعه اطلاعاتی است. ضمن آنکه تأکید بر مدیریت مأموریتی جامعه اطلاعاتی، بیانگر اهمیت مضاعف توجه به مأموریت‌ها در نزد مدیران و سیاست‌گذاران جامعه اطلاعاتی آمریکاست.

بنابراین به‌عنوان یک نتیجه کلی می‌توان ادعا کرد که ۱) اسناد اطلاعات ملی ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ آمریکا، هر دو به‌دنبال عملیاتی کردن اصلاح ساختار جامعه اطلاعاتی آمریکا براساس مفاد قانون اصلاح اطلاعات سال ۲۰۰۴ هستند؛ ۲) با عبور از مرحله سیاسی و وارد شدن به مرحله حرفه‌ای اصلاح جامعه اطلاعاتی، روند تثبیت تعریف از دِگر ملی و حریف اطلاعاتی آمریکا تکامل یافته است به‌گونه‌ای که سند سال ۲۰۰۹ برخلاف سند ۲۰۰۵، به جای توصیف کلی حریف، به مصادیق آن اشاره کرده

است؛ و ۳) تمرکز و تأکید همه اسناد اطلاعاتی آمریکا بر اهداف سازمانی و اصلاح ساختاری جامعه اطلاعاتی بازتاب ناکامی نسبی مدیر اطلاعات ملی در عملیاتی کردن مفاد اصلاحی قانون اصلاح اطلاعات سال ۲۰۰۴ است. این واقعیت به خوبی در دو شاخص تعدد تعویض مدیران اطلاعات ملی در بازه زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰ و تأکید سند سال ۲۰۰۹ بر اختیارات قانونی مدیر اطلاعات ملی، منعکس شده است. آرتور هالنیک معتقد است که حداقل تا سال ۲۰۰۸، مدیر اطلاعات ملی موفق به اصلاح ساختار جامعه اطلاعاتی نشده است (Hulnick, 2007, 2008). مایکل استیودمن[1] نیز بر آن است که (تا سال ۲۰۰۷) به هم‌ریختگی‌های منتج از بازسازی سراسری جامعه اطلاعاتی که منجر به از هم‌پاشیدگی بسیاری از سازمان‌های موجود و ایجاد نهادهای جایگزین شده است، هنوز سامان نیافته است (Studeman, 2007). اختلاف نظر و رقابت میان مدیران نهادهای نظامی و غیرنظامی جامعه اطلاعاتی با یکدیگر و بر سر اختیارات مدیر اطلاعات ملی از دلایل این ناکامی به‌شمار می‌آیند.

در کلیت، تأکید هر سه سند بررسی‌شده در فوق بر توجه به نقش ضداطلاعات و تقویت توانمندی‌های اطلاعات داخلی آمریکا، نشان‌دهنده احساس آسیب‌پذیری شدید سیاست‌گذاران آمریکایی از تحولات و زمینه‌های امنیتی داخلی این کشور است. در کنار این نکته، تصریح چندباره سند سال ۲۰۰۵ و ۲۰۰۹ بر اهمیت امنیت فضای سایبر آمریکا،

---

۱. افسر اطلاعاتی سابق نیروی دریایی آمریکا بوده است.

آسیب‌پذیری آشکار این کشور را در این حوزه عیان می‌دارد.

از سوی دیگر، مطالعه اسناد اطلاعاتی آمریکا ضمن آنکه نشان‌دهنده درک صحیح سیاست‌گذاران از نقش بی‌بدیل سازمان‌های اطلاعاتی در کشورداری است، بیانگر شهامت نظام سیاسی برای ایجاد تحول بنیادین در نظام‌های اداری کشورداری برای تطبیق با واقعیت‌های امنیتی روز است. فراتر رفتن از رخوت اداری، رویه‌های سنتی جامعه اطلاعاتی، فرهنگ متعلق به دوران جنگ سرد و مدیران و سیاستمدارانی که درک مناسبی از پیش‌نیازهای اطلاعاتی کشورداری ندارند، نکات مثبتی هستند که می‌توان از مطالعه فرایند و رویه‌های کاری اصلاح جامعه اطلاعاتی آمریکا آموخت. علاوه بر این، دگرگونی در استراتژی اطلاعاتی آمریکا به سمت ترکیب اطلاعات داخلی و خارجی با یکدیگر یا دست‌کم، یکپارچه‌سازی و هماهنگی این دو بعد از فعالیت اطلاعاتی، نیز نکته قابل توجه دیگری است که می‌توان در سیاست‌گذاری‌های امنیتی به آن توجه کرد.

منابع

فارسی

میرمحمدی، مهدی و محمدی لرد، محمود (۱۳۸۷). *سیاست و اطلاعات: مطالعه موردی ایالات متحده آمریکا*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.

میرمحمدی، مهدی (۱۳۸۷). نقش سازمان‌های اطلاعاتی در کشورداری، *فصلنامه مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی*، سال چهاردهم، شماره ۵۷، ص. ۱۹۸_۱۵۳.

لاتین

Ameringer, Charls, 1990. U.S. Foreign Intelligence: The Secret Side of American History, Massachusetts: LexingtonBooks.

Blair, Dennis C., 2009. Annual Threat Assesment of Intelligence Community for The Senate Select Committee on Intelligence: Washington: ODNI.

Department of Defence, 2007. Dictionary of Military and Associated Terms, Washington: Joint Chiefs of Staff.

Fialka, John, 1997. War by Other Means: Economic Spionage in America, NewYork: W.W. Norton&Co., Inc.

Foryst, Carole A., 2009. Missing From U.S. Intelligence Analysis: The Cocept of "Total U.S.", International Journal of Intelligence and Counter Intelligence, Vol. 22, No. 3, pp. 396-420.

Gill, Peter, 1994. Policing Politics: Security Intelligence and the Liberal Democratic State, London: Frank Cass.

Harber, Justin R., 2009. Unconventional Spies: The CounterIntelligence Threats from Non-State Actors, International Journal of Intelligence and CounterIntelligence, Vol. 22, No. 2, pp. 221-236.

Hitz, Frederick, 2008. Why Spy? Espionage in An Age of Uncertainty, NewYork: St. Martin's Press.

Hulnick, Arthur S., 2007. Intelligence Reform 2007: Fix or Fizzle,

International Journal of Intelligence and CounterIntelligence, Vol. 20, No. 4, pp. 567-582.

Hulnick, Arthur S., 2008. Intelligence Reform 2008: Where to from Here?, International Journal of Intelligence and CounterIntelligence, Vol. 21, No. 4, pp. 621-634.

Immerman, Richard, 2006. "A Brief History of CIA", in Theoharis etal.,eds., The Central Intelligence Agency: Security Under Scrutiny, London: GreenPress.

Johnson, Loch K., 1996. Secret Agencies: U.S. Intelligence in a Hostile World, NewHaven, CT: Yale University Press.

Kuperwasser, Yosef, 2007. Lessons from Israel's Intelligence Reforms, Analysis Paper, No. 14, SABAN Center for Middle East Policy at the Brookings Institution.

Laqueur, Walter, 1985. A World of Secrets: The Uses and Limits of Intelligence, NewYork: Basic Books.

Lowenthal, Mark M., 2003. Intelligence: From Secrets to Policy, NewYork: CQ Press.

McConnell, Michael, 2008. Annual Threat Assesment of Director of National Intelligence for the Senate Select Committee on Intelligence , Washington: ODNI.

National Intelligence Council, 2008. Global Trends 2025: A Transformed World, Washington: NIC, Accessed at 11th January 2011 on: <http://www.dni.gov/nic/NIC_2025_Project.html>

Negroponte John, 2006. Annual Threat Assesment of Director of National Intelligence for the Senate Arms Services Commitee, Washington: ODNI.

Negroponte John, 2007. Annual Threat Assesment of Director of National, Washington.

Office of Director of National Intelligence, 2005. The National Intelligence Strategy of the United States of America: Transformation Through Integration and Innovation, Washington: ODNI.

Office of Director of National Intelligence, 2007. 500 Day Plan for Integration and Collaboration, Washington: ODNI. Accessed at 11th January 2011 on: <http://www.dni.gov/500-day-plan/500-day-plan.pdf>

Office of Director of National Intelligence, 2009b. Quadrennial

Intelligence Community Review: Scenarios, Alteınative Futures the IC Could Face, Washington: ODNI.
Office of Director of National Intelligence, 2009. The National Intelligence Strategy of the United States, Washington: ODNI.
Onuf, Nicholas, 2001. Speaking of Policy, in V. Kubalkova, ed., Foreign Policy in Constructed World, NewYork: M.E. Sharpe, Inc., pp. 77-99.
Polmar, Norman and Allen, Thomas B., 1997. The Encyclopedia of Spionage, NewYork: Gramercy Books.
Raviv and Melman, Dan and Yossi, 1991. Every Spy a Prince: The Complete History of Israel's Intelligence Community, NewYork: Houghton Mifflin.
Sawers, John, 2010. The Chief's Speech, <http://www.sis.gov.uk/about-us/thechief/the-chief's-speech-28th-oct-2010.html>, Acccessed on 17th January 2011.
Studeman, Michael W., 2007. Strenthening the Shield: U.S. Homeland Security Intelligence, International Journal of Intelligence and CounterIntelligence, Vol. 20, 195-216.
The 9/11 Commision Report, 2004. Final Report of the National Commision on Terrorist Attacks Upon United States.
The White House, 2010. National Security Strategy, Washington: White House.
Tsu, Sun, 1971. The Art of War, Translator: Samuel B. Griffith, London: Oxford University Press.
Wirtz, James J., 2007. The American Approach to Intelligence Studies, in Loch K. Johnson, Hand Book of Intelligence, London: Routledge, pp. 28-38.

فهرست محصولات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی تهران

کتاب‌های تخصصی

عناوین	سال انتشار
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران (با اصلاحات و اضافت کامل)	۹۰
سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ	۹۰
امپراتوری روبه مرگ	۹۰
جنگ نرم (۶) (ویژه جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران)	۸۹
نظریهٔ غیرغربی روابط بین‌الملل (دیدگاه‌هایی دربارهٔ آسیا و فراسوی آن)	۸۹
افغانستان؛ از شهادت احمدشاه مسعود تا سقوط طالبان	۸۹
کتاب ابی (۳) نظم بین‌المللی: قدرت یا عدالت	۸۹
نظریه‌های امنیت	۸۹
تحول در نظریه‌های موازنه قوا	۸۹
دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران	۸۹
کتاب حقوق بشر (۲-۱)	۸۹-۸۸
مقدمه‌ای بر تحلیل نظام‌های جهانی	۸۸
مقایسه تطبیقی مؤلفه‌های قدرت جمهوری اسلامی ایران با کشورهای آسیای جنوب غربی (سند چشم‌انداز)	۸۸
بررسی تطبیقی نظام‌های انتخاباتی	۸۸
نفوذ اسرائیل در آمریکا	۸۸
کتاب ابی (۲) مرز ایران و روسیه	۸۸
اوراسیاگرایی روسی	۸۸
امریکای لاتین (سیاست، حکومت و توسعه)	۸۷
ترکیه: حال و آینده	۸۷
کتاب ابی (۱) (راهنمای حقوق بشر در مجامع بین‌المللی)	۸۷
سیاست و اطلاعات (مطالعه موردی ایالات متحده)	۸۷ چاپ دوم ۸۸
رهبری و قدرت هوشمند	۸۷
حقایق ناگفته از گوانتانامو	۸۷
کردها و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران	۸۷
لابی و لابی‌گر در آمریکا	۸۷
نانو در قرن بیست‌ویکم	۸۷
جنگ نرم ۴ (عملیات روانی و فریب استراتژیک)	۸۷ چاپ دوم ۸۷
پرونده هسته‌ای ایران (۴-۱) (روندها و نظرها)	۸۷-۸۴
جنگ نرم ۵ (براندازی نرم در کشورهای مدل)	۸۶ چاپ دوم ۸۷
جنگ نرم ۳ (نبرد در عصر اطلاعات)	۸۶ چاپ دوم ۸۷
جنگ نرم ۲ ویژه جنگ رسانه‌ای	۸۶ چاپ چهارم ۸۷
جنگ نرم ۱ ویژه جنگ رایانه‌ای	۸۶ چاپ چهارم ۸۸
شیعیان عربستان	۸۶
ایجاد شبکه‌هایی از مسلمانان میانه‌رو	۸۶
تهدیدات امنیت ملی (شناخت و روش)	۸۶
فرهنگ استراتژیک	۸۶
همه چیز درباره نظرسنجی	۸۶
تروریسم‌شناسی	۸۶
مرزهای ایران	۸۶
اصلاحات سیاسی در عربستان سعودی (تأثیر بحران عراق بر تحولات سیاسی عربستان سعودی)	۸۶
مقدمه‌ای بر سیاست و حکومت در آفریقا	۸۶
جنگ، رسانه‌ها و تبلیغات	۸۶ چاپ دوم ۸۸
امنیت بین‌الملل (۴-۱)	۸۸-۸۴
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران	۸۵

پان‌ترکیسم و پان‌آذریسم (مبانی، اهداف و نتایج)	۸۶
تجدید حیات امپراتوری (ردپای غرب و مسیر مخاطره‌آمیز آمریکا در خاورمیانه)	۸۵
ساختار دولت رژیم صهیونیستی (دوجلدی)	۸۵
امنیت در قفقاز جنوبی	۸۴
هیدروپلیتیک رودهای مرزی	۸۴
افسانهٔ انقلاب‌های رنگی	۸۴
دیباچه‌ای بر قانون امنیت ملی: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۳)	۸۴
سیاست و توسعه در جهان سوم	۸۴
روابط ایران و انگلستان	۸۴
المان و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران	۸۴
سیاست خارجی روسیه	۸۴
چالش‌های هویت در آمریکا	۸۴
مصائب امپراتوری (امپریالیسم نظامی آمریکا در قرن ۲۱)	۸۴
حقوق و امنیت در فضای سایبر	۸۴
تنها ابرقدرت (هژمونی امریکا در قرن ۲۱)	۸۳
سازمان‌های امنیتی در کشورهای مدل (انگلستان، فرانسه، ایتالیا و کانادا)	۸۳
دموکراسی، قانون، امنیت (بررسی سرویس‌های اطلاعاتی در غرب)	۸۳
سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی	۸۳
طرح خاورمیانه بزرگ‌تر (القاعده و قاعده در راهبرد امنیت ملی آمریکا)	۸۳
اشنایی با معاهده منع گسترش سلاح هسته‌ای و پروتکل الحاقی	۸۳
روزهای سرنوشت‌ساز المان (تاریخ معاصر آلمان ۱۹۱۴ تا ۱۹۸۹)	۸۳
تظاهرات ضدجنگ	۸۳
دعاوی ایران (بررسی کمک و حمایت‌های غرب به‌ویژه آمریکا از صدام حسین در جنگ تحمیلی)	۸۳
نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی (۱)	۸۳
حاکمیت قدرت یا حاکمیت قانون؟	۸۳
رژیم‌های بین‌المللی	۸۳
مناقشه قره‌باغ (ارمان‌ها و واقعیت‌ها)	۸۳
روابط ایران و امریکا (بررسی دیدگاه نخبگان آمریکایی)	۸۲
گسل‌های منازعه در اسیای مرکزی و قفقاز جنوبی	۸۲
سیاست خارجی آمریکا در آسیا	۸۲
مسائل ایران و عراق	۸۲
استراتژی در جهان معاصر (مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک)	۸۲
استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱ (چاپ دوم)	۸۲
عملیات آژاکس (بررسی اسناد CIA درباره کودتای ۲۸ مرداد)	۸۲
جنگ آمریکا و عراق	۸۱
دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱	۸۱
کتاب کشمیر	۸۰
اصلاحات در چین و شوروی	۸۰

کتاب‌های مرجع

عناوین	سال انتشار
ژئوپلیتیک نظام جهانی	۸۷
راهنمای سازمان‌های غیردولتی (چاپ ۲ با اصلاحات و اضافات)	۸۶

عناوین	سال انتشار
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات اروپا، آمریکا و آفریقا (جلد سوم)	۸۶
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات خاورمیانه، آسیای مرکزی، آسیا و اروپای شرقی (جلد دوم)	۸۴
جهانی شدن سیاست (دوجلدی)	۸۴ چاپ دوم ۸۸
دانشنامه نخبگان (۱)	۸۳
راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خزر	۸۳
راهنمای منطقه و کشورهای حوزه خلیج‌فارس	۸۳
راهنمای مراکز مطالعاتی جهان: مراکز مطالعات استراتژیک و علوم سیاسی (جلد اول)	۸۲

کتاب‌های منطقه‌ای

عناوین	سال انتشار
کتاب اروپا (۱۰ ـ ۱)	۹۰ ـ ۸۲
کتاب آمریکا (۹ ـ ۱)	۸۷ ـ ۸۲
کتاب خاورمیانه (۷ ـ ۱)	۸۸ ـ ۸۴
کتاب آسیا (۵ ـ ۱)	۸۹ ـ ۸۲
کتاب کشورهای مستقل مشترک‌المنافع (CIS) (۳ ـ ۱)	۸۹ ـ ۸۳
کتاب آفریقا (ویژه منازعات مسلحانه)	۸۲

کتاب‌های برآورد استراتژیک

عناوین	سال انتشار
آشنایی با کشورهای اسلامی (جمهوری اسلامی ایران)	۸۵
برآورد استراتژیک آذربایجان (اقتصادی ـ نظامی)	۸۵
برآورد استراتژیک ترکیه	۸۵ چاپ دوم ۸۹
آشنایی با کشورهای اسلامی (پاکستان)	۸۵
برآورد استراتژیک عربستان	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی (ترکیه)	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی (مالزی)	۸۴
آشنایی با کشورهای اسلامی عربی (مصر) (چاپ دوم)	۸۴
براورد استراتژیک امریکا (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک اذربایجان (سرزمینی ـ سیاسی ـ فرهنگی)	۸۲
براورد استراتژیک پاکستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک ژاپن (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۲
براورد استراتژیک مصر(سرزمینی ـ سیاسی)	۸۱

ایران ریویو

عناوین	سال انتشار
ایران ریویو (۳ ـ ۱)	۸۳ ـ ۸۲

گزیده تحولات

عناوین	سال انتشار
گزیده تحولات (۳۷ ـ۱)	۸۴-۸۰

گزیده پژوهش‌های جهان

عناوین	سال انتشار
گزیده پژوهش‌های جهان (۵ ـ ۱)	۸۲-۸۱

پژوهش و تحقیق

عناوین	سال انتشار
نگاهی به جنبش ضدجنگ و حامی صلح	۸۹
سازمان‌های غیردولتی و موضوع حقوق بشر	۸۹
ارزیابی توانمندی‌های نظامی رژیم صهیونیستی برای حمله به تأسیسات اتمی ایران	۸۹
الگوی استراتژیک ترکیه و منافع جمهوری اسلامی ایران	۸۹
آشنایی با ویکی‌لیکس	۸۹

عنوان	سال
بررسی روابط سیاسی ایران و عراق در دوران ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد	۸۹
مقدمه‌ای بر وبلاگ‌های فارسی‌زبان	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۴): تحلیل و بررسی شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۳): تحلیل و بررسی «بی‌بی‌سی فارسی»	۸۹
نگاهی به آخرین خریدهای تسلیحاتی	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران(۲): تحلیل و بررسی وب‌سایت رادیو فردا	۸۹
تحلیل مواضع رهبران و دیدگاه‌های کارشناسان روس در قبال ایران	۸۹
جنگ رسانه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران (۱): تحلیل و بررسی شبکه ماهواره‌ای «فارسی وان»	۸۹
براورد سالانه آمریکا (مسائل استراتژیک ـ رویکردها و طرح‌ها درباره ایران) (۱۳۸۸)	۸۹
امنیت نرم	۸۸
جنگ نرم: رویدادها و تحلیل‌ها (۴-۱)	۸۸ ـ ۸۹
تحریم (۲-۱)	۸۸
در باب دیپلماسی انرژی ایران	۸۸
اسرائیل: ارزیابی وضعیت راهبردی و مسئله حمله نظامی به ایران (۱۳۸۷ ـ ۱۳۸۸)	۸۸
تحولات هسته‌ای (۲-۱)	۸۸
تحولات نظامی (۳-۱)	۸۸
تحولات افغانستان (۹-۱)	۸۷-۸۸
تحولات انرژی (۵-۱)	۸۸
تحولات مسائل داخلی آمریکا (۸-۱)	۸۷-۸۸
تحولات قدس (۱۴-۱)	۸۷-۸۸
تحولات قفقاز (۱۲-۱)	۸۷-۸۸
تحولات عراق (۱۸-۱)	۸۷-۸۸
تحولات روسیه (۶-۱)	۸۸
تحولات اتحادیه اروپا (۵-۱)	۸۸
تحولات حقوق بشر (۲۰-۱)	۸۸-۹۰
تحولات شبه‌قاره (۵-۱)	۸۷-۸۸
تحولات آسیای مرکزی (۵-۱)	۸۸
تحولات خلیج فارس ۱ (۵-۱)	۸۸
تحولات خلیج فارس ۲ (۵-۱)	۸۸
تحولات ترکیه (۵-۱)	۸۸
تحولات چین (۴-۱)	۸۸
رویکردها و طرح‌های امریکایی درباره ایران (۳۴-۱۴)	۸۷-۸۸
ادبیات کاخ سفید (۱۳-۱)	۸۲-۸۶
آمریکاستیزی در خاورمیانه	۸۷
بحران اقتصادی امریکا (ریشه‌ها و پیامدها)	۸۷
روابط روسیه و امریکا در جهان پس از جنگ سرد	۸۶
هندوستان و منافع آسیای مرکزی	۸۶
صهیونیسم در انگلیس	۸۶
مسلمانان در انگلیس	۸۶
انگلستان و اتحادیه اروپا (تقابل یا همکاری)	۸۶
نگاهی به لابی ارامنه در ایالات متحده	۸۶
نگاهی به احزاب عمده و مؤثر در سیستم حکومتی انگلستان	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی لتونی)	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی جمهوری شیلی)	۸۶
براندازی نرم (مطالعه موردی جمهوری گرجستان)	۸۶
براورد استراتژیک انگلستان (سرزمینی ـ سیاسی)	۸۵
بررسی پروژه احداث جزایر مصنوعی امارات عربی متحده در خلیج فارس	۸۵
گزارش بیکر ـ همیلتون: نگاهی عمیق به وضعیت آمریکا در عراق	۸۵
بررسی اختلافات سرزمینی در دیوان بین‌المللی دادگستری:	۸۵